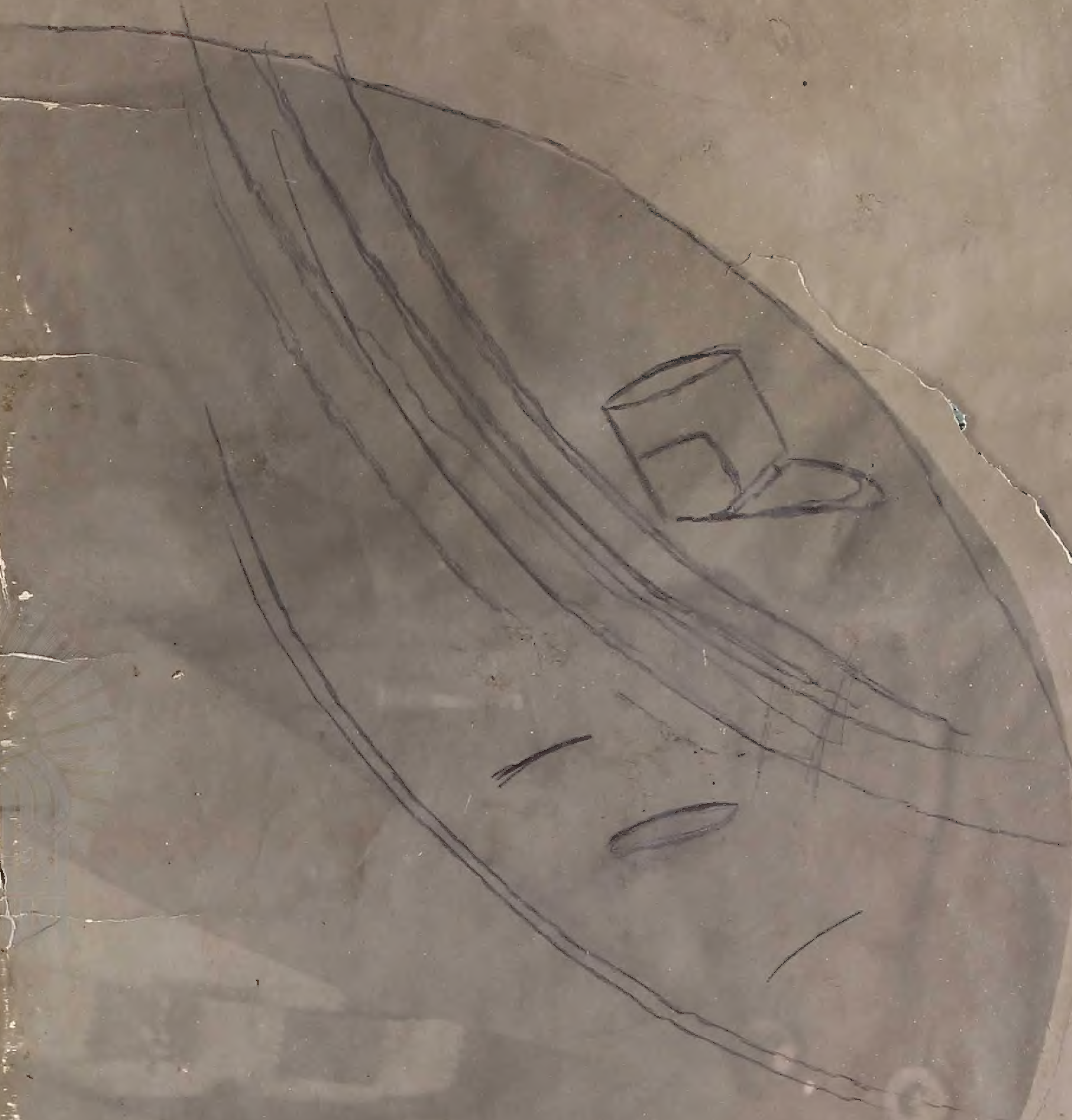


مشتمل است بر: مجلد اول و دوم تاریخ پطر کبیر و ترجمه تاریخ شارل دوازدهم و ترجمه تاریخ اسکندر. ۳. عنوان دیگر: ترجمه تاریخ پطر کبیر و تاریخ شارل دوازدهم

موضوع(ها):

۱. پطر اول، تزار روسیه، ۱۶۷۲ – ۱۷۲۵ م. — سرگذشتنامه. ۲. روسیه — شاهان و فرمانروایان — سرگذشتنامه. ۳. روسیه — تاریخ — پطر اول، ۱۶۷۲ – ۱۷۲۵ م. ۴. اسکندر مقدونی، ۳۵۶ – ۳۲۳ ق.م. — سرگذشتنامه. ۵. اسکندر مقدونی، ۳۵۶ – ۳۲۳

شناسه(های) افزوده:

الف. کمل، جیمز. تاریخ اسکندر. ب. تاریخ نویس، رضا قلی بن محمدتقی، ۱۲۰۷ – ۱۲۸۳ ق.، مترجم. ج. کاشانی، ابوالحسن، قرن ۱۳ ق.، مصورگر. د. سمنوف، موسی، قرن ۱۳ ق.، نقشه‌کش. هـ. لواسانی، علی محمد بن حسینعلی، قرن ۱۳ ق.، کاتب. و. ضابطیان، محمدتقی، واقف. ز. عنوان. ل. موضوع: ق.م. — جنگها. ۶. ایران — تاریخ — هخامنشیان، ۵۵۸ – ۳۳۰ ق.م.

فهرستنگار: اسدزاده

تاریخ فهرستنگاری: بهمن ۸۹

واقف محمدتقی ضابطیان تاریخ وقف ۱۳۰۰.۸ خورشیدی

طول ۳۲ عرض ۲۱ قطع

۲۳۱

صدرن ۱۲۸۹

صدرن ۱۲۸۱ قاضی مک
دکن جز ۱

کردار قیر

۱۳۰۵

صورت پطر کبیر



عمل میرزا ابوالحسن کاشانی

حکیم والتر میکوید که صد و پنجاه قبل ازین اهل اروپ برین بودند که در میان سلاطین اهل مشرق کسیکه در امور لشکرکشی و مهام کشورکشائی مهارت تام و معرفت مالاکلام دارد شرل دوازدهم پادشاه سویداست و چنان تصور مینمودند که بدین ایام جمیع ممالک مشرق زمین را بزور قوت و شوکت بید تصرف و تملک خواهد آورد و از کیاست و فراست و حزم و تدبیر پطر کبیر غافل بودند و تدابیر او را محض جهالت و نادانی و سراب دروغ و چراغ بیفروغ تصور نموده چنان میدانستند که در اندک مدتی شیرازهٔ مملکت او از هم کسیخته و ارکان دولتش ریخته خواهد شد و طوق عبودیت شرل را طوعا او کرها بکردن خواهد کرفت بمحض دیدن و شنیدن چند فتحی از شرل اهالی عوام که جز ظاهر نبینند و تدابیر مردکافی را واهی شمارند از مودت و عصبیت شرل مالامال شده بود غافل ازینکه پطر کبیر بحسن تدبیر دولت و مملکت روسیه را بجائی خواهد رسانید که رسید و کروفر شرل چون آفتاب زمستانست و ابر تابستان که کفته اند سحابة صیف عن قلیل تقشّع اکنون که نتیجهٔ آن خیالات بظهور آمد و دولت روسیه را سر مباهات از اوج سماوات درکذشت میدانند که پطر کبیر در کار مملکت و امور دولت تا بچه حد بصیر بوده من که سی سال

قبل ازین تاریخ شرل را می نوشتم اقرار بر مردانکی و فرزانکی او داشتم او را یکی از نامداران جهان و بزرکان روزکار میشمردم امروز که تاریخ پطر را می نویسم ناچار اقرار میکنم و اذعان مینمایم که شرل دوازدهم شایسته این بود که در میان افواج پطر کبیر صالداتی باشد و براین مباهات کند اکر کسی را وقوف بر احوالات این دو پادشاه بهم رسد چون من اقرار خواهد کرد که در دعوی خود صادقم زیرا که شرل بسبب لشکرکشی و تعدی و تهور و جسارت مملکت و رعیت خود را خراب و پریشان ساخت و پطر کبیر بر فاهیت رعیت و آبادی مملکت کوشیده سد شوارع خلل و ردّ نوازع ملل دیکر از ملک خود مینمود ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا شرل بسبب لشکرکشی و خونریزی مملکت سوید را از هجوم لشکر و فتنهٔ حشر و حرص بر تسخیر قلاع خراب ساخت اصلا در غم آبادی رعیت و در فکر امنیت مملکت خود نبود پطر کبیر بر خلاف شرل بحسن تدبیر از هر جانب ابواب رفاهیت و امنیت بر مملکت خود کشوده و اکر حادثهٔ رو میداد تدارک آنرا باحسن وجهی مینمود و از دلهای مردم بالطاف و اعطاف زنک کدورت و کلفت میزدود باین جهت اقرار میکنم که مثل شرل متهوری و متجلدی مانند پطر کبیر صاحب عزم و تدبیر پادشاه و سروری میبایست که تا هر چه او بجسارت و جلادت خود خراب و منهدم می نمود این بعدالت و کفایت خویش تبدارک آن میکوشید تا بنیان مملکت را خللی و ارکان دولت را زللی نرسد و روز بروز کار رعایا و برایا بالا کیرد

دربیان وسعت ممالک روسیه بر ممالک دیکر و ذکر ملل متفرقه و مذاهب ایشان

امروز مملکتی که در تحت لوا و زیر فرمان کترین پادشاه روس که یکنفر زنی بیش نیست منتظم است بهیچ پادشاهی و تاجداری میسر نشده است با اینکه قیصر و دارا و اسکندر که بحشمت و شوکت در میان سلاطین مشهورند مالک مملکتی بدین وسعت و صاحب عرصهٔ بدین فسحت نبودند مملکت روس از جمیع ممالک اروپ طولا و عرضا زیادتر است چنانکه از مغرب تا مشرقش صد و هفتاد درجه است اکر در مغربش ظهر باشد در مشرق شب است و نزدیک بدو هزار فرسخ طول و هشتصد و پنجاه فرسخ عرض دارد اما جمعیتی که شایستهٔ آن ممالک و سزاوار آن ولایات بوده باشد نیست اکرچند پادشاهی چون پطر کبیر که عواقب امور را چون آفتاب روشن دیدی و انجام کار را بفکر صائب و حدس ثاقب ملاحظه نمودی مالک این ممالک وسیع میشدی جمعیتی که شایستهٔ این مملکت بودی فراهم آوردی صد و ده سال پیش ازین کسی از دولت انکلیس مامور بسفارت مملکت روس شد و در این ضمن کتابی درج کرده و نوشته است که مملکت آسپانیا خرابترین ممالک اروپ است و بحسب ضرب در هر فرسخی چهل نفر مسکون میباشد و باقی خرابست و همچنین در مملکت

روسیه پنج نفر سکنی دارند این شخص مبالغت در خرابی و ویرانی خاک روس کرده است چنانکه در فصل دوم تفصیل جمعیت این مملکت مذکور خواهد شد اکنون بذکر شانزده قسم طوایف مختلفه مملکت روس پرداختیم که رشته بیان باسهل وجهی بچنگ آید و فهم آن باشکال نکشد

قسمت اول لیونی است

اهالی لیونی از قدیم الایام ستایش و پرستش اصنام میکردند و در سنه هجری البرنام مالک این مملکت شده مذهب تنصر را رواج داد و دویست و چهارده سال اولاد البر سلطنت نمودند پس از انقراض مدت سلطنت و دولت ایشان پادشاهان پولک و روس متصرف شدند از ایشان نیز بدولت سوید منتقل شد تا پطر کبیر داخل خاک روسیه نمود

قسمت دویم ولایات رول پطربورغ و ولیبورغ است

شهر رول را در سنه هجری اهالی دینمرک بنیاد نهادند و بتصرف دولت سوید درآمد پطر بزرگ از ید تملک اهالی سوید گرفته بخاک روس اضافه کرد و شهر پطربورغ را در قرب این شهر بنا نهاد که امروز بحسب بناهای رفیع و معابر وسیع و کارخانه و قورخانه و دیگر علوم و صنایع امتیاز بر اکثر بلاد جهان دارد اگر کسی مکان این شهر را دیده باشد که جمله وحل و جنگل بوده است از حیز امکان و حوصله انسان بعید میشمارد که در چنین مکان چنان شهری بنا توان کرد ببزرگی و همت پطر کبیر استدلال کند که تا چه حد و چه مرتبه در کارهای بزرگ ثبات داشته اکنون در شهر پطربورغ یک کرور نفس مسکونست

قسمت سیم ولایت ارشانخل است

ولایت ارشانخل است این مملکت در یوروپ کم نام بوده و کسی را بآنجا گذر نیفتاده تا در سنه ۹۴۰ دولت انکلیس همت برآن داشت که از دریای شمال معبری بهندوستان مفتوح کند شانسلور نام انکلیس که از جانب دولت مأمور بدین خدمت بود این مملکت را پیدا کرد دولت انکلیس و فلمنک از این راه با روسیه بنای تجارت و معاملت گذاشتند تا پطر کبیر طریق بحر بالتک را مفتوح ساخت این راه مسدود شد

قسمت چهارم لاپونی است

لاپونی تعلق بدولت سوید و دینمرک دارد اهل این مملکت قصیر القامه و سیاه پوست هستند و اهالی قرب این ولایت بعکس بلند قد و سفید جلدند خداوند عالم بمقتضای حکمت بالغه مزاج آنها را بحدی حار کرده است که برودت در ایشان اثر نکند و پوست ایشان ضخیم و عروق و اعصاب پای آنها بطوری خلق شده که از روی یخ و کوههائی که از یخ مرتفعست چون اسب میدوند و عمر بسیار می کنند البته در ولایت کرمسیر زندگانی نتوانند نمود بعضی از آنها که نزدیک بآبادانی هستند مذهب مسیحی دارند مابقی که در کوههای یخ توطن دارند از دین و آیین بهره و نصیبی ندارند اگر از اهل این ممالک کسی بچنگ ایشان در آید پیش زن و دختر خود برده التماس میکنند و تعریف از صباحت و ملاحت آنها نموده ترغیب بمباشرت می نمایند تا مگر طفلی بخوبی او در طلعت و قامت پیدا کنند

قسمت پنجم مسقو است

که قدیم ترین ممالک روسیه است همیشه جای بزرگان و مسکن امیران روسیه بوده است و این شهر در کنار رود مسقا واقع است بحسب هوا از پطربورغ گرمتر و خوش هواتر است این شهر عظیم چهارصد و پنجاه سال پیش از این بسبب اجحاف و تعدی و تاخت و تاز طایفهٔ مغول خراب و ویران بود و پس از آنکه قوتی پیدا کرده و از جور و ظلم مغول خلاص شدند بآبادانی پرداخته یوماً فیوماً جمعیت و رعیت فراهم شد براهنمائی یکنفر معمار از اهل ایطالیا بنیاد چند کلیسا گذاشتند که بیننده را خالی از غرابت نیست در اروپ اسم این شهر در سنه ۱۰۴۹ مشهور شد اوریلیانوس نام که نایب ایلچی نمسا بود و سیاحت بسیار کرده کتابی نوشته و تعریف زیاد از شهر مسقو نموده است و بالحقیقه جای تعریف و موقع توصیف دارد چون در آن عصر در مملکت ایشان مانند مسقو شهری نبود و مدت سی سال بعد از سفر اوریلیانوس کونت کارلیس نام از دولت انکلیس بسفارت آنجا مأمور شد وی مردی بود هوشیار و جمله صحراها و شهرهای آنجا را گشته و از روی فهم اطلاع یافته میگوید که مسقو بهترین شهرهای روی زمین بوده است و اهل آنجا مانند بهایم بهیچوجه تربیت نداشته اند نجبای آن شهر با عدم فهم و ادراک طالب جلال و مایل منال بودند همواره بر دوش خویش را چون نجبای انکلیس با جامهای حریر و زرینه آرایش میدادند و خانه و منزل ایشان برخلاف سلیقه ایشان بود رخت خواب از پوست پلنک و خوراک لذیذشان از گوشت خرچنک بود اندرون خانه را چون هاوای و آب و مضجع کلاب کثیف نگه میداشتند که اگر کسی وارد میشد رغبت نشستن نمیکرد و صاحبان صنایع در میان آنها نبود هرچه مایحتاج داشتند از جای دیگر می آوردند آن قدر فراست نداشتند که چون مردمان سایر ممالک ادب و علم و صناعت بیاموزند و بدول خارجه محتاج نکردند چنین تصور میکردند که خداوند عالم اهل هر مملکت را از برای چیزی علیحده آفریده ممکن نیست که اهل مسقو صنعت و علم را که نکرده اند توانند

آموخت و عمل کرد ولی آن چیزها که در میان ایشان متعارف و معمول بود در حد کمال از عهده بر می آمدند از انجمله صنعت مسکری و زرکری بود در آن ایام ناقوس بزرکی از مس ساختند که الآن در شهر مسقواست و از جمیع ناقوسهای ولایات اروپ بزرکتر است اهل مسقو در مذهب خود بسیار خوش اعتقاد بودند از آنجهة اسباب طلا و نقره درست کرده بسیار بکلیسا برسم تحفه و نیاز میبردند لهذا زرکری را درست یاد کرفته بودند نخست برادر پطر بزرک بنای آبادی این شهر نهاد و پطر بزرک با تمام رسانید از آنروز تا حال یوماً فیوماً در ترقی بوده معمور و آباد میشود اکنون مسقو یکی از شهرهای معتبر روی زمین است

قسمت ششم ولایت اسمولنسکو است

این مملکت در طرف مشرق مسقو واقعست از قدیم خاک بزرکان روسیه بوده است که دویست و سی و یکسال پیش ازین سکیزموند سیم پادشاه پولند تصرف نمود و بعد از چهل و سه سال آلکسی پدر پطر از دست پولک کرفت بعد از آن این ولایت چند مرتبه اغتشاش بهم رسانید و از عهد پطر بزرک تا حال خاک روسیه است

قسمت هفتم مملکت نووکورود است

ولایت نووکورود فیما بین خاک پطربورغ و اسمولنسکو واقعست تاریخ نویسان مذکور کرده اند که این مملکت از قدیم از اهل سلاون بوده و آنچه بر ما مشخص است مکرر طایفه سلاون این مملکت را تصرف کرده شهر نووکورود را آنها ساختند و ایوان بازیلویچ در ۸۸۳ هجری از دست طایفه سلاون کرفته بخاک روسیه ملحق کرد

قسمت هشتم مملکت کیودی و بعبارت دیکر اوکرانی است

این مملکت را قیاصره روم آباد کردند بهترین جای روی زمین است آب و هوایش در کمال خوبی است طایفه قزاق که ساکن این ولایت اند بسیار کاهل و بیکاره بوده هرکز در اندیشه آبادی ولایت نبوده اند آنچه بخودی خود از خوبی و پرقوتی خاک بعمل می آمد قناعت کرده کذران میکردند کاه با دولت عثمانلو دوست میشدند و کاه با پادشاه پولند اطاعت میکردند و اکثر اوقات در میان خود یکی را بزرکی اختیار کرده اطاعت می نمودند مدتی با دولت روسیه راه رفتند تا اینکه پطر بزرک طلوع کرده ایشانرا باطاعت خود درآورد مذهب این طایفه بت پرستی بود کمی از ایشان مسلمان بودند بعد از تصرف پطر کبیر اکثر مذهب مسیحی اختیار کردند قزاق زاپورادی که بجهت قرار و قانون مختصی خود در همجا مشهورند در میان این طایفه هستند ایشان هرکز بازن

دریکجا نمی نشینند و زندکانی را با زنان خلاف غیرت میدانند ولایت خود را دو قسم کرده رودخانه که از میان خاکشان میکذرد سرحد قرار داده زنان در یکطرف سکنی کرده و مردان در سمت دیکر هر وقت خواهش باشند نزدیک زنان روند ده نفر بیست نفر جمع شده و از رودخانه کذشته نزد زنان میروند قاعدهٔ عروسی و اختصاص زنی بشوهری فیما بین ایشان نیست هرکس بسلیقهٔ خود زنی را کرفته چند روزی که در میان آنها میماند کذران مینماید و هنکام مراجعت رها می نماید اغلب اوقات پدر با دختر و پسر با مادر و برادر با خواهر زنا میکنند و در سالی یکدفعه فرقهٔ مردان باتفاق و اجماع با طایفهٔ زنان بیکجا جمع آمده جماع و مقاربت نمایند و بعد از چند روز اطفال ذکور هفت ساله را مردان با خود برداشته از زنان جدا کردند و بچکان کوچک و دختر کانرا زنان میبرند دولت روس سعی و اهتمام زیاد می نماید که این طریقهٔ شنیعه و اعمال قبیحه را از میان آن کروه بردارد این اوقات آنطرف رودخانه در میان زنان کلیسا ساخته اند و قلعه هم دارند احتمال هست که در اندک مدت مذهب مسیحی را اختیار کرده این قاعده بهم خورد

قسمت نهم مملکت بلقورود است

بلقورود یکی از ممالک معمورهٔ روسیه است آنچه کاو و کوسفند در ولایت پولک مصرف میشود از این ولایت میبرند

قسمت دهم مملکت وُرُونیج است

وُرُونیج بر طرف جنوب مملکت بلقورود واقع است پطر کبیر نخست کشتی جنکی را درین مملکت ساخت

قسمت یازدهم مملکت نیش قورود است

نیش قورود متصل مملکت ورونیج است رودخانهٔ ولقا ازین ولایت میکذرد ازین سبب کندم این ولایت بسیار میشود و بهمه جا میرود

قسمت دوازدهم حاجی ترخانست

آب و هوای این مملکت وسیع بسیار خوبست طایفهٔ تاتار که پیش از عهد چنکیزخان در این مملکت میباشند در امور خود بسیار سست و کاهل بوده اصلا در قید آبادی مملکت نیستند رودخانهٔ ولقا از میان خاک حاجی ترخان میکذرد اکر آب ولقا را بکار میبردند آبادترین ممالک روسیه مملکت حاجی ترخان میشد این ولایت نخست

دردست طایفهٔ تاتار بود و چنکیزخان تصرف کرد و تا شهر مسقو مدتی در تصرف پادشاهان مغول بود در سنه ۹۷۰ هجری ژان بازیلیدس پادشاه روسیه تصرف کرده داخل خاک روسیه کرد

قسمت سیزدهم ولایت اُرُومبُورک است

اورومبورک متصل بحاجی ترخانست از قدیم مکان دزدان و مسکن قاطعان طریق بود هرچه مردم از ترکستان و ایران میکریختند درین مملکت سکنی نموده دزدی و بیحسابی میکردند دولت روسیه این مملکت را هم تصرف کرده مدت صد و ده سال میشود که داخل خاک روس شده است

قسمت چهاردهم ممالک قازانست

این ولایت را یکی از اولاد چنکیز تصرف کرد بعد از آن مدتی در دست اولاد تیمور لنک بود اکنون از طایفهٔ تاتار و مسلمان در قازان بسیارند این مملکت بزرک بخاک سبیر متصل است بعد از آنکه بتصرف دولت روسیه آمد در میان خرابهای قازان از پول و اسباب طلا و نقره بسیار پیدا کردند از قراریکه نوشته اند جمیع تجارت روسیه و ایران و هند و افغانستان در خاک قازان بوده و دولت بسیار درین مملکت فراهم شده بود بعد از آن کم کم رو بخرابی کذاشت حالکه در تصرف دولت روسیه است روز بروز در ترقی و آبادی است

قسمت پانزدهم مملکت سبیر است

سبیر بزرکترین ممالک روسیه است هزار و دویست فرسخ طول و چهارصد فرسخ عرض دارد در سنه ۹۸۷ در عهد سلطنت ژان بازیلیدس یکنفر انیکانام تاجر این مملکت را پیدا کرد انیکا از اهل ارشانجل بود مرد بسیار متمول تجارت مینمود کاهی در بازار ارشانجل مردمان غریب را میدید که بهیچوجه باهل آنولایت شباهت نداشتند و زبانشان را کسی نمیدانست تا اندک اندک زیاد شدند و چندکاه پوست کرک و جلد روباه وغیره می آوردند و مانند مردم نیکی دنیا در برابر اجناس خود پارچه شیشه و چیزهای کم قیمت کرفته مراجعت مینمودند انیکا احوالات این طایفه را بسیار غریب و عجیب دیده چند نفر از نوکرهای خود و پسرش را همراه آنها روانه نمود و قدری از اجناسی که پسند ایشان بود بآنها داد که رفته در مملکت سبیر معامله نمایند و مشخص کنند که مملکت ایشان در کجاست و چکونه جائیست پسر انیکا در میان آنها دو سال مانده مراجعت نمود و از آنوقت دولت روسیه راه پیدا کردند با سبیر بنای تجارت کذاشتند از قراریکه احوالات این طایفه را نوشته اند از اهل لاپون چندان تفاوتی ندارند همیشه در میان برف و یخ پرورش یافته هرکز

پلاو و نان نخورده اند و مذهبی اختیار نکرده اند بعضی از آنها پوست کوسفند را ستایش میکنند و او را بهترین چیزها میدانند ستارالبرک نام سویدی مدت پانزده سال در میان ایشان بوده میکوید که روزی از ایشان پرسیدم چرا پوست کوسفند را بچیزهای دیکر ترجیح میدهید جواب دادند هرکاه پوست کوسفند نمیشد ما درین مملکت سرد زندکی نمی توانستیم نمود از توجه و عنایت پوست است که تلف نشده ایم ازین سبب احترام و پرستش پوست برما واجب است با اینکه مذهب ندارند هرکز در میان ایشان معصیت نیست آدم کشتن نمیدانند و دروغ نمیکویند و کسی را باکسی کاری نیست همه مشغول کار و کردار خود میباشند و موافق قاعدهٔ حکمت باید در میان آنها کناه نباشد زیراکه طمع و احتیاج بکسی ندارند از قراریکه ستارالبرک نوشته در میان اهل سبیر زنانی هستند که پستان ایشان سیاه و سایر اعضا ایشان سفید میباشد و میکوید در کوهستان سبیر طایفه ایست که بدنشان ملون و رنکارنک میباشد و پیوسته در میان یخ معیشت و کذران مینمایند و هرکز داخل آبادی نمیشوند

قسمت شانزدهم کامسهاتکاست

اهل کامسهاتکا اکرچه تربیت نیافته همه عوام کالانعام میباشند ولی ترکیب ایشان بترکیب انسان میماند پیش از آنکه رعیت دولت روسیه شوند هیچ مذهب نداشته مانند مردم سبیر آنچه برخود لازم بود آنرا خدا دانسته ستایش میکردند دولت روس کشیشها فرستاده بسیاری از ایشانرا بدین مسیحی آوردند

فصل دویم در بیان جمعیت روس و مذهب و قرار دولت و لشکر وغیره است

زیادتی و کثرت جمعیت هر ولایت موقوف بتربیت و مراقبت رئیس و بزرک آنجاست و در ترقی و تموفرقه انسان با کروه حیوان مشابهت و مشارکت تمام دارد و هرد و در تربیت از مربی ترقی حاصل مینمایند و آناً فاناً زیاد و افزون میشوند جمعیت روسیه نخست در تعداد با عدم تربیت و استعداد از سایر قرالات فرنکستان کمتر بود زیراکه اهالی آنجا از راه سخافت رای و سفاهت و قلت تجربت و کمی کیاست و فراست و تهوّر بیجا و جنک بیموقع روز بروز و ساعت بساعت بی اوضاع و پریشان و قری و بلدان آنجا خراب و ویران کشته بود لهذا مدت صد و بیست سال پیش ازین جمعیت روسیه بهمه جهت چهل کرور بود و این همه جمعیت زیاده از پنج کرور رعیت نداشت بیست کرور زن و دختر و اطفال بیشعور بود و یک کرور طایفهٔ اشراف و نجبا و دو کرور لشکر و نوکر و یک کرور کشیش و ملا و زاهد و تارک دنیا بود و هریکی از کشیش و ملا و اشراف چهار پنج نفر خدمتکار و پرستار داشتند که پیوسته واقف حضور و خادم بودند نزدیک بسه کرور جماعت الوط و اجلاف و فقیران و دیوانکان مانند بهایم مهمله و نفوس معطله میشدند فی الحقیقه پنج کرور

رعیّت با کسب و زراعت از عهدهٔ گذران و معیشت سی و پنج کرور جمعیت نمیتوانند برآمد درینصورت واضح است
که اینگونه مملکت و دولت باین وتیره و نهج یوما فیوما خراب و مفلوک و پریشان خواهد گشت و کار رعایا و برایا
از کثرت فلاکت بمرتبهٔ هلاکت خواهد کشید پادشاهان روسیه از بلادت و عوامی زمام مهام و اختیار و عنان
اقتدار را بدست کشیشان بی کیاست و ملّایان بی فهم و فراست داده چنین تصوّر میکردند که خلاف رای این
طایفه موجب بهم خوردن کرهٔ آسمان و خرابی صفحهٔ زمین میگردد و کشیشان و ملّایان مصلحت کار و رواج بازار خویش را
در پریشانی رعایا و خرابی ممالک یافته شعور و فراست مردم را موجب اختلال کار و اغتشاش امور و نقصان
منال دانسته زمام تسلّط و اختیار رها نمیکردند وجه مالیات ممالک روسیه تا عهد پطر بزرگ چهار کرور بود و
اعیان دولت چهار مقابل آنرا خرج مینمودند آن چهار کرور هم اسم بود و رسم نداشت اعیان دولت و ارکان ملّت را
هر چه پیش می آمد بی ملاحظهٔ نفع و ضرّ و منظور خیر و شر بعمل می آوردند پادشاه روسیه در امور چندان تسلّطی نداشت
و بی رخصت کشیشان کسی را بکاری نمی گماشت طایفهٔ سترلیس که در شمار چهل هزار و در بی پروائی و خیره سری مانند
ینکچری عثمانلو همه کربسته کشیشان و پیوسته با ایشان بودند آنچه را میخواستند از پیش میبردند در حقیقت پادشاه آن
دولت کشیش ملّت بود پیوسته قرار کار و مدار کردار ایشان برین نسق بود که روزهای عید کشیش اعظم چون ملوک
معظّم سوار اسب میشد پادشاه روس پیاده و سر برهنه پیشاپیش او میرفت چون بکلیسا میرسید با عزّت و احترام
او را داخل کلیسا میکرد اوضاع دولت روسیه تا عهد پطر کبیر بدینقرار میگذشت و بهیچ وجه مهمّات دولتی را
نمی پرداختند و همواره جدال بیحدّ و نفاق بیحصر و شرارت بسیار در میان رجال ملّت بود و هر که شرارت زیاد
و کلّه پر باد بود بمهام سلطنت و امور دولت قیام مینمود چند بلوک از آن مملکت در مقام خصومت و عداوت
ایستاده حبّه و دیناری برسم مالیات نمیدادند و لشکر روسیه پیش از سلطنت پطر در همه جهت دویست هزار بودند
ولی لشکری بی نظم و جمعیّتی بیحزم که سر از پا و بازی از وغا و جنگ از ننگ تمیز نمیدادند و در هنگام کرّ و فرّ از ین
دویست هزار لشکر کار بیست هزار نفر بعمل نمیآمد و در روی آب کشتی را از حباب نمی شناختند بزرگان و روسای
مملکت روس بالمرّه از جنگ دریا مأیوس بودند و در برابر خصم با عجز و انکسار از جنگ دریا استغفار نموده تسلیم میشدند

فصل سیم در بیان احوالات ملّت و پادشاهان قدیم دولت روسیّه

ملّت روسیّه پیش از عهد پطر بزرگ در نهایت عوام و کم تجربت بودند و آنچه موجب مزیت و ترقّی انسانست
در مادّهٔ ایشان نبود از آنجمله تجارت را با دول خارجه خلاف مصلحت خود میدانستند و چنین تصوّر میکردند که اگر
تجار ملّت خارجه باین مملکت مراودت نمایند باعث کمی تنخواه ولایت و فقر و پریشانی رعیّت خواهد گشت و مردم

این ولایت بیخبر از صنعت و حرفت بودند و همه بالطبع خریدار اختراعات و متاع دول خارجه گشته ایشان را
حرفت و صنعتی نبود که موجب میل سایر ممالک بوده باشد تا عوض تنخواهی را که بدانجهة از ولایت بیرون میبرند
بیاورند تنها مداخل گندم و آهن ممالک روسیه برابر زراعت و تجارت سایر ولایات میگشت ولی تجار و رعیّت روس را
هرگز این فراست نبود که متاع این مملکت را در موقع خود بکار برند ترقّی و تزاید ملّت و دولت موقوف بتجارت و زراعت است
زیرا که اگر کسی سالی صد خروار گندم بکارد اقلاً پنجاه خروار منفعت از آن برمیدارد و آنسال معاش خود را برفاهیت
میگذراند معلوم است که سال آینده دویست خروار خواهد کاشت و نفع بالمضاعف خواهد برداشت انسان
در هر کار که منفعت یافت و گذران پیدا کرد دوباره بآن کار اقدام ورزد و همّت بندد درین صورت اگر رعیّت
امسال هزار نفر باشد سال آینده نصف همان قدر علاوه میشود در معیشت و گذران هم بدینقرار افزون میگردد حکما
و مهندسین تیز فهم خورده بین چندانکه برآورد کرده اند و بامعان نظر دقّت نموده که با عقل ثاقب و حدس صایب مطلب را
ثابت نمایند جنسی که بفروش میرسد چند نفر از آن منتفع میگردد کسی بفهم آن پی نبرده و همه از درک آن قاصر آمده زیرا
که جنس از معدن تا بمحل فروش اقلاً بیست دست میگردد و بیست نفر از آن انتفاع برمیدارند منفعت تجار و رعیّت
سبب آبادی مملکت است و از جهت کثرت و ازدیاد مردم زمین خالی نمیماند و روز بروز معمور و دایر میشود و مداخل
دولت زیاد میگردد و مردم بعد از مشاهدهٔ اختراعات و صنایع دیگران بغیرت آمده عزیمت کسب و صنعت
مینمایند تجارت و مراودت با دول خارجه موجب دوستی و یگانگی گشته در روز خوب و بد بکار می آید در میان روسیه
آنچه از برای رواج تجارت لازم است نبود رعیّتی را قبیح و کاسبی را شنیع میدانستند هر کسی کاسبی میکرد میان
خلق آبروئی نداشت و اگر کسی بی ملاحظهٔ آبرو مشغول کسب میشد بس ظلم و جبر میدید ناچار دست می کشید
و محصول رعیّت بفروش نمیرفت و بجهت کمی مالیات و زیادی مخارج دولت علاوه بر مالیات از رعیّت میگرفت
و گاهی که دولت تخفیف میداد حکّام در مقابل مالیات معامله میکردند از ین سبب محصول گران میشد در آن اوقات
کالکسه فیمابین روسیه متعارف نبود حمل و نقل با اسب و قاطر میشد و رعیّت محصول را هر چه بمظنّهٔ گران میفروخت
باز ضرر میکرد و از روی دریا مراودت بجای دیگر نداشتند اگر کسی از روی آب بجائی سفر میکرد او را دیوانه
میدانستند و نمیدانستند که تردّد از روی آب چه قدر باعث ترقّی تجارتست اوضاع روسیه چنین فراهم آمده
بود که کسی از جائی راه معیشت و گذران نیافته عموماً بنوکری راغب و مایل بودند هر کس بواسطهٔ نوکر میشد و درک نمیکردند
که نوکر بیمصرف مایهٔ زیادتی مخارج و خرابی ممالک است بهیچوجه نفعی بدولت ندارد و بخانهٔ ماند که پی و بن نداشته
باشد و بزودی خراب گردد قوام دولت با رعیّت است چنانکه قوام و حاصل زمین با آب پادشاهان قدیم روسیه
هرگز در فکر این چیزها نبوده پیوسته در فکر خوشگذرانی و لذّت بودند و از کردار خود بسیار راضی همه همّت بسته

را این بودند که سلطنت از دست ندهند

فصل چهارم در بیان احوالات اجداد پطر کبیر است

احوالات و اوضاع روسیه را با تفصیل نوشتیم درین فصل احوالات اجداد پطر را بیان می‌کنیم تا بمطالعه کنندگان معلوم شود که پیش از سلطنت پطر کبیر هیچ یک از پادشاهان روسیه در فکر ترتیب ملت و تنظیم دولت نبوده‌اند امروز دولت روسیه که یکی از معتبرین دول فرنکستان محسوب میشود محض از کفایت و تدبیر پطر کبیر است نخستین سلطان مشهور و معروف طایفهٔ پطر میشل رومانوف بوده چند سال پیش از سلطنت اجداد پطر چندی از اعیان ولایات روس با رؤسای دولت و پادشاهان ملت اظهار عداوت و خصومت میکردند از آنجمله بوروکودونو نام از طایفهٔ ستر لیس طلوع کرده مدتی با پادشاه روس جنک نمود پادشاه روس در بین اشتعال نایرهٔ جنک از پا درآمد و از حیات درگذشت وی بعد از مشاهدهٔ این حال پسر پادشاه را که دیمتری نام داشت دستگیر و او را حکم باخراج بلد فرمود که در خارج شهر ششش بقتل آورند و هرچه از طایفهٔ پادشاهی باقی مانده بود همه را از خاک روسیه بیرون کرده خود پادشاه شد بعد از چند سال دیمتری نام کشیشی از سمت پولند پیدا شده مذکور ساخت که پسر پادشاه روسیه است و از دست آدمهای بروکودونو خلاص گشته بولایت پولند گریخته بود و از اهل پولند جمعیت زیاد برداشته وارد مملکت روس شد و با وی بنای محاربه گذاشت بالاخره دیمتری چون خصم را در جنک شکسته یافت و در قید اسر بسته دید خود در جای وی پادشاه شد مدت چند سال مردم او را پسر پادشاه گمان کرده تمکین نمودند بعد آشکار شد که محض کذب بوده دولت پولند برای مصلحت خویش این اساس را فراهم آورده است اعیان دولت روس وی را نیز کشتند و باز دو نفر دیمتری نام در مدت چند سال طلوع کرده هر یکی چند روز سلطنت کرده عاقبت کشته شدند معلوم است که اینگونه آشوب چه قدر موجب خرابی مملکت میشود روسیه بهیچ‌وجه صاحب نداشت دول خارجه فرصت غنیمت دانسته سران ولایت سوید از یکسمت و بزرگان مملکت پولند از سمت دیگر ولایات روسیه را تصرف میکردند و کسی نبود که مانع شود تا اینکه در ۱۰۲۲ سنه هجری نجبا و وکلا و کشیشان جمع آمده اتفاق نمودند که بنائی بامور دولت و ملت بگذارند قرار اتفاق و مدار عهد و میثاق شان این شد که میشل رومانوف پادشاه شود وی در رسوم بزرگی و نجابت اصیل بود و در فنون عقل و فراست نظیر نداشت در آن ایام پدر وی ترک دنیا و سالک مسالک عقبی گشته اعیان دولت دیمتری اوّل او را برسم ایلچی‌گری بولایت پولند فرستاده بودند و تا زمان سلطنت پسر مراجعت نکرده چون میشل پادشاه شد پدر را نزد خود طلبیده او را کشیش بزرک ملت کرد ازین جهت امر سلطنت میشل انضباط یافت چون پدر عزت و مکنت خویش را بستهٔ سلطنت پسر دید بجمیع شهرها

و اطراف ممالک روسیه آدم فرستاد و نامه نوشت که اطاعت و انقیاد سلطان بر همه کس واجبست هر که اطاعت پادشاه نکند اطاعت بمن نکرده است در فصل دیگر نوشتیم که در آن ایام کشیش بزرک چه قدر تسلط داشت مردم حکم او را حکم خدا میدانستند و هر کس که خلاف رای خلیفه را میکرد او را واجب القتل دانسته می‌کشتند حکم پدر میشل جمیع مردم روسیه را بزیر اطاعت وی درآورد و او چون ملوک نامدار در سریر سلطنت و فراز دولت برقرار شد قبل ازین دولت سوید و پولند مملکت روسیه را از خود دانسته فیمابین خود قسمت کرده بودند پیش از آنکه میشل پادشاه شود از یکطرف سیکیزموند سیم پادشاه پولند پسر خود لادیلاس نام را بسلطنت ولایت روس موسوم نموده بود آنچه در سرحدات پولند ولایات روسیه بود از آشوب مملکت و تعدی دولت بتنک آمده بلا دلیل اطاعت میکردند و از یکسمت آدولف برادر پادشاه سوید در ولایاتیکه نزدیک بخاک سوید بود پادشاهی میکرد چون حکم پدر میشل بآنولایت رسید از دول خارجه روگردان شده اطاعت میشل را بگردن کشیدند دولت پولند و سوید از تمرد و خیانت ملت روسیه متغیر گشته با ایشان بنای مجادله و محاربه گذاشتند چون منظورشان سلطنت بود خیالشان صورت نه بست و مقصود بحصول نه پیوست کاری از پیش نبردند بالاخره با دولت میشل مصالحه کردند در آن اوان اوضاع دولت روسیه از بس پریشان بود دیگر قوت جنک و قدرت مقاومت در برابر خصم نداشتند برحسب خواهش دشمن عقود مصالحت و عهود موافقت فیمابین دو دولت بسته شد و ولایات بسیار از خاک روسیه بتصرف دولت پولند و سوید درآمد چون مملکت قدری آرام گرفت و لشکر دشمن از خاک روسیه بیرون رفت پادشاهی میشل پایدار شد و سلطنت او قرار یافت پدرش خواست که در حال حیات عروسی پسر را ببیند در آن ایام قرار پادشاهان روسیه این و قاعدهٔ ایشان چنین بود که وقت عروسی بجمیع ولایات ایلچی میفرستادند تا هر جا دختر مقبولی پیدا می‌نمودند بپای تخت آورده مدتی موافق سلیقهٔ خود تربیت میکردند پس پادشاه تنها بمیان دختران رفته تفرج مینمود هر کدام که میل بهم میرسانید در دل پنهان میداشت و کسی را آگاه نمیکرد سه روز بعد وزرا یکدست رختی که شایستهٔ زنان پادشاه باشد درست کرده نزد پادشاه می‌آوردند پادشاه هر دختری که مایل شده بود رخت را پیش او میفرستاد باقی دختران را بفراخور احوالشان خلعت داده مرخص مینمود قرار قدیم را میشل بهم نزده دختران صبیح و ملیح ولایات را جمع نمود در میان آنها دختر رعیتی را برای خود پسندید مورخین نوشته‌اند که پدر دختر بهیچ‌وجه ازین واقعه خبر نداشت و مشغول زراعت بود چون این بشارت باو رسید از غایت خوشحالی بیهوش گشت پس وی را بهوش آورده نزد دخترش بردند در عهد سلطنت میشل اوضاع دولت بهیچ‌وجه تغییر نیافت مگر ولایت اندکی آرام شد و ظلم و تعدی تخفیف یافت میشل رومانوف بعد از سی و دو سال شاهی وفات کرد

و پسرش الکسی میکایلویچ در شانزده سالگی بجای پدر بر سریر نشست

فصل پنجم در بیان احوالات و سلطنت الکسی میکایلویچ

الکسی پدر پطر بزرگ مدت یکسال از سلطنت میشل پدر خود گذشته بنای عروسی گذاشت و دختری از نجبای روسیه را بعقد خود درآورد بعد از چند سال او مرده دختر ناریشکین را گرفت مورخین نوشته اند که الکسی در نظم ممالک هوشیار بود و هنگام مهالک دلیر و جرار در عهد سلطنت وی ایام دولت و ملت روسیه قوام گرفت و ترقی کرد فی الحقیقه راست نوشته اند الکسی چند ولایتی که پادشاه پولند در عهد پدر وی از روسیه گرفته بود باز پس گرفت و دو سه بار با دولت عثمانیه جنگ کرد اگرچه بدشمن غالب نشد و فتح ننمود ولیک مغلوب نیز نگشت ارسال رسل و متارکه جنگ با دولت فرنگ بنا کرده اوست و در عهد وی مملکت آرام شد و پادشاهی قوام گرفت الکسی مانند پدر بعد از سی و دو سال سلطنت ایام عمرش بسر آمد دو زن در حباله او بود از یکی دو پسر و شش دختر داشت و از دیگری یک پسر که پطر باشد و یک دختر داشت یکسال پیش از مردن فیودور پسر بزرگ خود را ولیعهد کرده از آن سبب پس از وفات الکسی ارکان ملت فیودور را پادشاه کردند چون مشار الیه را مزاج ناخوش بود بعد از شش ماه پادشاهی درگذشت و برادر مادری او ایوان لال و کر مادرزاد بود خود هم اولاد نداشت و پطر ده ساله بود پطر را ولیعهدی بگزید و صلاح مملکت و دولت خویش را در سلطنت وی بدید چون مردم وصیت و خواهش او را مقرون بمصلحت و عاری از مضرت یافتند همه بولیعهدی پطر راغب و مایل گشتند ولی صوفی نام خواهر فیودور طایفه ستریلیس را تحریک نمود که پطر را بپادشاهی قبول نکرده ایوان را بخواهند طایفه ستریلیس که پیوسته چون ابلیس آشوب مملکت میخواستند و راه مداخلشان درین بود صوفی برای پیشرفت کار خود بزرگان آن طایفه را جمع کرده با ایشان عهد بست و قسم خورد که اگر ایوان پادشاه شود و طایفه مادری پطر تلف کردند صوفی خود وکیل ملت باشد و مواجب ایشان را بالمضاعف بدهد بزرگان استریلیس قبول کرده بالاتفاق متعهد شدند که هرچه خواهش صوفی باشد بعمل بیاورند و خلاف وی نکنند صوفی باغضا دانشان چهل نفر از طایفه مادری پطر بزرگ نامزد کرد که بقتل آورد طایفه مزبوره همانساعت رفته بخانه آن بیچارگان ریخته همه را کشتند علاوه بر آن هزار نفر دیگر از نجبا و غیره تلف کردند بزرگان ملت و ارکان دولت اوضاع را در نهایت پریشانی دیده مجبورا اقرار دادند که ایوان و پطر هر دو پادشاه باشند و صوفی وکیل ملت گردد چون خواهش صوفی بعمل آمد آنچه بر طایفه مزبوره وعده کرده بود بجا آورد و ولایت آرام گرفت صوفی در حقیقت پادشاه روسیه گشت پرنس کالیسین را نزد خود طلبید و او را بمنصب وزارت مختار نمود کالیس مردی بود هوشیار چون کفایت و درایت و عقل و فراست پطر را ملاحظه کرد دانست که اختیار و اقتدار صوفی با وجود پطر

برقرار نخواهد ماند روزی در مجلس مشاورت با وی گفت اگر امروز پطر را تلف نکنی هرگز کار تو انضباط نپذیرد و قرار نگیرد و اختیار تو پایدار نماند صوفی نظر برفتار سابق خود و مکنون خاطر با وی یکجهت شد که پطر را قرین هلاک و قرین خاک نماید شخصی از عمله خلوت صوفی ازین اندیشه بد آگاه گشته پطر را خبر رسانید پطر در آنوقت شانزده ساله بود در کمال رشد و شعور تمام پایه تمیز و ادراک همه چیز داشت بعد از اطلاع برین ماجرا خود را از پای تخت بیرون کشیده بکلیسائی که در آن ایام بست بود برفت جمیع بزرگان دولت و ملت را نزد خود طلبید و آن مطلب را با ایشان القا کرده گفت شما میدانید که سلطنت بالاستحقاق از آن منست و برادرم در وقت مردن مرا ولیعهد خود کرد صوفی محض از برای پیشرفت کار خود همه این اوضاع را فراهم آورده و بمن ظلم نموده پادشاهی مرا غصب کرد با وجود این هرچه او خواست قبول کردم که ولایت آرام بگیرد و در مملکت آشوب نباشد و خون مردم بیچاره ریخته نشود درین کار چون نوکر و خدمتکار با او رفتار کردم شما میدانید که این همه خفت و ذلت را در راه ملت کشیدم ولی صوفی عقل خویش را بپرنس کالیس داده بنا گذاشته که مرا تلف نماید و سلطنت خود را برقرار نماید من از دست او گریخته در اینجا بست نشسته ام حال خود دانید اگر از صوفی راضی هستید و او را میخواهید اکنون خواهش شما بعمل آمده من نیز تا عمر دارم ازینجا بیرون نخواهم رفت و اگر غیرت دارید و میخواهید که حق من مجری و محقق شود باز اختیار با شماست جمیع اجزای مجلس از صوفی و از کالیس شاکی و ناراضی بوده اقرار کردند که حق بجانب پطر است و صوفی نهایت ظلم و خیانت درباره او کرده است و هرکس بقتل او در خود فتوی بده واجب القتل میباشد چون صوفی و کالیس ازین ماجرا اطلاع یافتند خواستند که طایفه ستریلیس را دوباره بجنگ ایشان تحریک نمایند چون در مدت شش ماه سلطنت صوفی با ایشان خوش نگذشته بود و صوفی از برای مصلحت دولتی بعضی از ایشان را کشته و برخی را فراری و دربدر کرده بود لهذا طایفه مزبوره طرف پطر را گرفتند و خونی از صوفی نکردند صوفی ناچار فرار را برقرار اختیار کرده از شهر موسقو گریخت چون این خبر بپطر رسید در نهایت تمکین و آرام بشهر مراجعت فرمود و تخت سلطنت و سریر دولت متمکن گشت همانروز پرنس کالیس را گرفته حکم بگردن زدن کرد چون از طایفه پرنس یکنفر در خدمت پطر بانجام خدمات مشغول بود و بانواع التفات مشمول درین باب از پطر استدعا کرد که از کشتن او بگذرد پطر دعوت او را اجابت فرموده از کشتن او درگذشت حکم فرمود ما دام العمر در سیبیر محبوس باشد روزی سه پول بجهت معاش او برقرار شد و اغتشاش و آشوب ممالک روس بآخر رسید

فصل ششم در بیان احوالات و سلطنت پطر کبیر است

پطر جوانی بود خوب صورت و نیک سیرت خوش سرشت و نیکو سیرت قامت رعنا داشت و چهره زیبا

دلی دانا و بازوی توانا در عنفوان جوانی صحت و موجب حیات و مایهٔ زندگانی بود در برش چون تیغ و در ریزش
چون میغ اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده او را عموم سلاطین معتقد اگر در صغر سن موافق طبیعت سلیم
وطینت مستقیم خود تربیت از استاد میدید در آداب کمال نظیر نداشت شاهزاده صوفی صلاح خود را در عدم
تربیت و تحصیل او یافته همت بتربیت او نگماشت و اکثر اوقات از روی عمد او را از اکتساب آداب معرفت معطل
میگذاشت اگرچه در آن اوقات کسب کمال و تحصیل علوم در بین مردم متعارف نبود و لی شاهزادگان را در بدو
شباب تحصیل علوم و تکمیل آداب لازم است پطر کبیر تا روزی که بتخت سلطنت نشست بجز خوش گذرانی و عشرت
کاری نداشت اما جوهر ذاتی و مایهٔ جبلت وی مستغنی از اکتساب مسالک رسوم و استفهام مناهج علوم بود
سخنان وی جمله بسلامت نفس و صرافت طبع بود از آنسبب همه با تأثیر و حرکات او همه از روی فراست
و دانش بود و مقبول خاص و عام می افتاد چون بتخت سلطنت متمکن گشت و بمهام مملکت مقتدر شد اوضاع
ولایت و احوال خویش را مشاهده کرده از کیفیت سلطنت و امور مملکت خود خجل گشته مکرر در میان اعاظم
و اکابر بر زبان میراند که من هنوز سزاوار پادشاهی نیستم و ولایت من شایسته سلطنت نمیباشد نخست
بتکمیل و تربیت خویشتن پرداخت پس از چندی بنظم و نسق و رواج و رونق امور دولت و ملت مشغول
گشت در آن ایام ملت روس کسی را عاقلتر از طایفهٔ نمسا و فلمنک در روی زمین نیافته کردار و اعمال ایشان را
در حد کمال می پنداشتند لهذا مصمم شد که زبان ایشان را یاد گیرد و کتب ایشان را بخواند تا از اوضاع سلطنت
و طریقهٔ این دو دولت آگاهی بهم رساند در امور حکومت و پادشاهی بصیرتی حاصل نماید پس از اندک
مدتی زبان نمسا و فلمنک را فرا یاد گرفت و از کتب ایشان استنباط کرد که نخست بجهت استحکام امور سلطنت
و رسوم دولت انضباط مهام لشکر ضرورست تا حراست و حفظ مملکت صورت بندد و تسخیر بلدان
امکان پذیرد روسیه را امور لشکر در بحر و بر نظمی چندان نداشت و نظامی شایسته نبود در رسوم کشتی هیچ
ندانسته در روی آب بجهت ذهاب و ایاب معطل و چون کشتی غریق و سرگردان بودند و اگر جنگ بحری
و کشتی جنگی را در خواب بدیدندی از هول آن زهره شان آب شدی و عقلشان نقصان پذیرفتی و کار لشکر بری
ایشان چنان بی نظم و پریشان بود که از وجود ایشان بجز خسران اثری و غیر از ضرر ثمری ندیدند رعیت و ولایت را
ظلم و خسارت بسیار از ایشان میرسید رعیت از دفع ضرر و رفع شر ایشان عاجز بودند و اعیان دولت
آنقدر تسلط و قدرت نداشتند که ظلم و تعدی صالدات را مانع شوند و رعیت را برفاهیت نگهدارند اگر فوجی
از لشکر بکشوری عبور میکرد چنان مینمود که اصلاح پذیر نمی گشت و هنگام جنگ بهیچ گونه طالب نام و ننگ
نگشته کاری از ایشان بعمل نمی آمد و همه در بند سلامتی خویش بودند نه در صدد مذهب و کیش پطر کبیر این حال را

منافی خیال خود دید دانست آنچه در نظر گرفته با این اوضاع هرگز از پیش نخواهد رفت باید تدبیری در امور
لشکر و نظمی بانتظام حشر خود بکار برد تا مملکت را از خذلان و سلطنت را از خسران بیرون آورد و اگر در مهام سپاه
و نظام لشکر وهن و فتوری روی دهد سلطنت خود نیز مانند سلطنت اجدادش شمر ثمری و موجب شهرتی نخواهد
شد لاجرم بفکر انجام لشکر و سامان حشر در افتاد و اهتمام فرمود که اوضاع سابق را بالکلیه تغییر دهد و نظامی
تازه اختراع نماید اول خواست که چند کشتی در روی آب بسازد تا مردم را از واهمه بیرون آورده ایشان را سرمشقی
باشد که در مقام ضرورت بکار آید و در نظر گرفت که اول خودش بدین کار اقدام کند تا مردم سعی و تلاش او را
مشاهده کرده بسر غیرت آیند و بر و امداد نمایند و خود نیز ترس و واهمه زیاد از آب داشت گاهی که سواره از رودخانه
میگذشت یا پیاده از پل عبور میکرد رنگ از رخسارش می پرید و ناخوشی بر مزاجش غالب میشد و ازین احوال
خود پیوسته در مرارت بود میدانست که بعد از تمام شدن کشتی تا خود سوار نشود و اقدام ننماید مردم قیام
نکرده این عمل لغو و بیفایده خواهد شد ناچار قرار داد که روزی یکدفعه بمیان آب رود تا آن واهمه را از خود دفع
کند روز اول که داخل آب شد غش کرد چون بحال آمد مردم بر او گرد آمدند که او را ازین خیال ممانعت نمایند قبول
نکرد روز دویم باز بدانقرار بآب فرو رفت تا بمضمون العادة کالطبیعة الثانیه بصولت آب تاب آورده اندک
اندک آتش هول آبرا فرو نشاند و ترس و واهمه را از خود دور کرد و بساختن کشتی مصمم گشت روزی در خارج
شهر مسقو در کنار رودخانه یوزا با وزرای خود سیاحت میکرد در کنار رودخانه کشتی کوچک شکسته را
بدید پطر از ترکیب آن متعجب شده پرسید این کشتی بکشتیهای روسیه نمی ماند یکی از وزرا عرض کرد که این کشتی را
در عهد پدر شما یکنفر فلمنکی درست کرده و بادبانی بر آن قرار داده بود که هنگام وزیدن باد روانه گشته
احتیاج بچیز دیگر ندارد پطر بزرگ تا آنوقت کشتی که بادبان داشته باشد ندیده بود گفت پس چرا آن فلمنکی را
نگاه نداشتند و کشتیهای متعدد نساختند وزیر عرض کرد که پدر تو درین باب مبالغی خرج کرد و چند نفر از
طایفهٔ فلمنک آورده روانهٔ حاجی ترخان نمود که در روی دریای مازندران کشتیهای تجارتی و جنگی بسازند
در آن اوقات اهل حاجی ترخان یاغی گشتند و هرچه کشتی ساخته بودند آتش زدند و جمعی از ایشان هلاک
نمودند ما بقی خلاص شده بولایت ایران گریختند مگر یکنفر برانت نام که مدت مدید در حاجی ترخان توقف
کرده بعد بشهر مسقو مراجعت نمود که اکنون در شهر است پطر باحضار او حکم فرمود چون برانت بخدمت او
رسید مامور شد که کشتی شکستهٔ مزبور را درست نماید برانت در زمان اندک کشتی مزبور را راه انداخت
و شکستهای او را بساخت پطر کبیر بجدی برانت را التفات کرد که زحمت لاحق وی بر زحمت سابق غالب گشته مرارتی
که در عهد پدر پطر کشیده بود فراموش کرده در پیش خود عهد بست و سوگند یاد نمود که تا جان دارد بخدمت

پطر اقدام ورزد و بطاعت او قیام نماید پطر نیز بتقدیم صداقت و انجام خدمت وی مطمئن گشته وظیفه ورتبه
او را زیاده از رتبت او مقرّر فرمود و او را بزرگ نجاران کشتی نمود برانت در مدت دو سال پنج شش فروند
کشتی از چوب خوب طراز داد پطر کبیر با جمع کثیر سوار کشتی شده بتعلیم برانت در مدت قلیل رسوم و آداب کشتی را
یاد گرفت بطوری که خودش در فن کشتیبانی اجتهاد و تصرف زیاد مینمود و اولاد نجبا و اکابر که همواره با پطر سوار
کشتی میشدند چون پادشاه را بکشتیبانی راغب و مایل دیدند بمقتضای مصلحت بر آن کار رغبت نمودند و اصرار
کردند پطر اینقدر از ایشان توقع درین کار نداشت ولی میخواست که فی الجمله بکشتی عادت کنند و روز بروز با میل
خود یاد گیرند اما چند نفر همراه پطر فنون کشتی را بوضع خوب و طرز مرغوب یاد گرفتند در حقیقت تدبیر وی
موافق افتاد و حدس او با مقصود متفق گردید چون پطر پیش رفت تدبیر خود را ملاحظه نمود مجدداً حکم بکشتی
ساختن فرمود و سیصد نفر از اولاد خدام خود قرار داد که پیوسته نزد برانت باشند و برانت کشتی گری را بآنها
بیاموزد و در کتب متقدمین خوانده بود که در فن کشتی کسی سررشته کامل بهم میرساند که در علم هندسه ماهر باشد
در ضمیر خود مخمر کرد که علم هندسه را بخواند و اسلوب و قواعد آنرا بداند لهذا باطراف ولایات مثال داد و حکم فرمود
که هرکس علم هندسه دانسته باشد بخدمت سلطان بیاید و مکرمت سلطانرا درباره خود بیابد یکنفر از اهل
نمسه که در علم هندسه مهارت داشت پیدا شد و بتعلیم او موسّم گردید و بنای تدریس گذاشت پطر کبیر از بس
بتحصیل و طلب این علم راغب بود صبح و شام اوقات صرف کرده بقدریکه در قوّه معلّم بود اخذ نمود و چون
مردم سلطانرا باین علم راغب یافتند کسان بسیار از خدام حضرت و پروردگان نعمت خدمت سلطان
عریضه نوشتند و استدعا نمودند که سلطان معلّم خود را مرخّص فرمایند تا باطفال ما درس هندسه تعلیم نماید
چون این تدبیر پیوسته مکنون ضمیر پطر کبیر بود در ساعت حکم کرد که مکتب خانهٔ علیحده بجهت تحصیل علم هندسه
بسازند که هرکه میل بآن علم داشته باشد بآنجا رفته بخواند و مثال داد که هرکس علم هندسه را درست یاد گیرد
از جانب دولت بجهت او منصب و مواجب مقرّر شود این مثال باعث مزیت اقبال و کثرت شوق طلاب این
مدرسه و متعلمین علم هندسه گردیده روز بروز طلاب ترقی کرد و معلمین زیاد گشت و خود نیز بزرگ بمکتبخانه مزبوره
شده در هر پنج روز یکدفعه بدرس شاگردان میرسید و هریکی از آنها که ترقی میکرد انعام و نشان داده
التفات شایسته درباره او مینمود اینگونه رفتار پطر باعث شد که در اندک مدت پانصد نفر شاگرد از نجبا
و رعیت در مکتبخانهٔ مزبوره مجتمع گشته شب و روز مشغول تحصیل شدند چون خیال پطر در هر حال ملاحظه عواقب
امور بود لهذا بمضمون الانسان عبید الاحسان بنوازشات شایسته مردم را فریفته نعمت و شیفتهٔ
منت خود میکرد و مردم نظر برغبت سلطان روز بروز از طبیعت انعامی و عادت عوامی بعید شده بلباس

انسانیت متلبس می گشتند و آناً فآناً کار ایشان تحصیل علوم و اکتساب آداب و رسوم بود در هر جا عالم و
متتبعی بود بحضرت وی رو می نمود و کمال احسان و الطاف بی پایان پطر را دریافت کرده بتعلیم ملت روسیه
می پرداخت و از رشحات علم و ثمرات فهم او منفعت برعیت و دولت میرسید و در عهد اجداد او یکنفر صاحب
مدرک در جمیع ممالک روسیه پیدا نمی شد اتفاقاً اگر کسی از خارج می آمد که اطلاع از مراتب علوم میداشت
اهل مملکت او را مفتن و مزوّر پنداشته در صدد عداوت و اذیت او بر می آمدند بیچاره لابد مانده در صورت قدرت
میگریخت و بعضی را که پای گریز و طاقت ستیز نبود گوشه نشینی اختیار میکرد و از مردم پنهان شده با عسرت
و فلاکت روزگار بسر می برد از جمله اینگونه اشخاص فور نامی بود از اهل جنوا در عهد سلطنت پدر پطر همراه یکنفر
نمسه که از جانب وی مأمور بوده که چند نفر صاحب منصب از فرنس بروسیه بیاورد آنها وقتی وارد
مملکت روس گشتند که پدر پطر در گذشت و زمام مهام سلطنت بدست صوفی رسید امنای دولت صوفی
ایشانرا خاین ملت دانسته همه را قرین هلاک و دفین خاک کردند فور فی الفور از آنجا گریخته نزد ایلچی دانمارک
نوکر شده و بشهر مسقو آمده بود چون سلطنت بپطر رسید و فور آوازه محبت و رافت ویرا درباره علما و فضلا
بشنید جسارت کرده بخدمت پطر بیامد پطر بعد از آگاهی از کمال و فضل او او را بجدی بنواخت که جمیع زحمات
و مشقت دیرینه وی که در راه پطر کشیده بود فراموش گشت و او را بندیمی خود بگزید اگرچه علم فور بسر حد کمال
نبود لکن سیاحت بسیار کرده بود و سرد و گرم روزگار دیده و بهرچیز سررشته بهم رسانیده بچند زبان
تکلم میکرد خاصه زبان نمسا و فلمنک را خوب میدانست پطر کبیر که این دو زبان را بزحمت بسیار یاد گرفته
بود کسی را نداشت که با او صحبت بدارد و همزبان باشد ازین جهت بیقدر فور بیفزود و وجود ویرا غنیمت شمرد
و هیچ وقت او را از پیش خود دور نکرد و فور نیز بتقدیم خدمت و حسن صداقت قلب پطر را چنان بجانب
خود منقلب نمود که هرچه میگفت پطر بدون توقف و انکار قبول کرده موافق نصایح و گفتار او رفتار مینمود
لاجرم پطر در نظر گرفت که طایفه ستریلس را مستاصل نماید تا امور لشکر و سلطنت خود برقرار بماند اگرچه استیصال
طایفه مزبوره در آن ایام اشکال داشت زیرا که طایفه ستریلس جمله وابسته کشیشان بودند و همواره با عضاد
و استظهار ایشان کار میدیدند درینصورت بزیر طاعت آوردن و داخل نظام کردن ایشان غیر ممکن بنظر
می آمد ولی پطر ازینگونه توهمات باک نکرده همت براین امر بزرگ گماشت و بی تامل بنای نظام گذاشت
و فور پطر کبیر را بجهت انضباط این تدبیر اشاره و اشعار نمود که واجب تر و مقدم تر از هر چیز اطاعت
لشکر است بسلطان و در میان اهل نظام بزرگی و کوچکی با منصب است و منصب بخدمت داده میشود و تا
عهد سلطنت پطر قرار دولت روسیه این بود که از رعیت غیر از سربازی کسی بمنصب دیگر نمیرسید صاحب

و سرکرده را از اولاد بزرگان میکردند روزیکه پسر یک سردار از مادر متولد میشد سرهنک یا سرتیپ میگشت کاریکه در روز جنک از چنان سرتیپ و سرهنک مادرزاد برآید معلوم است که نتیجهٔ آن چه میشود و حاجت بیان و تفصیل ندارد پطر تدبیر فور را پسندیده از برای انضباط و استحکام این کار باز خود پیش افتاده حکم کرد چهل نفر از اولاد نجبا و چهل نفر از رعایا هر روز همراه پطر در عمارت پادشاهی جمع آمده مشق نمایند و فور را باین هشتاد نفر معلّم قرار داد تا در امور نظام کوتاهی و مسامحه نشود و از برای این هشتاد نفر که از آنجمله یکی سلطان بود هشتاد دست رخت نظام درست کرد که در وقت تعلیم لباس جمله بیک طرز باشد تا از یکدیگر خجالت نکشند و در هنکام مشق پطر کبیر لباس سلطنت را بر کنده رخت نظام می پوشید و باقی نجبا و رعیت نیز مثل او میکردند تا اینکه نجبا معنی انقیاد و اطاعت را بفهمند و بدانند که اگر کسی در اوّل کار مرتبهٔ کوچکی را برخود هموار نکند در آخر بپایهٔ بزرگی نمیرسد اوّل پطر خود بالابان را بدست کرفت که پست ترین شغلهای نظام است و بعد از چند روز ترقی کرده صالدات شد اندک اندک ده باشی شد پس وکیل شد تا اینکه بخدمت بمرتبهٔ سلطانی رسید طایفهٔ روسیه که نام نظام را در بارهٔ خود کفر و خسران و اقدام این کار را سراپا زیان میدانستند چون پادشاه را در امور نظام مصرّ و باسعی تمام یافتند بجهت محض همرکابی و همقطاری سلطان پیشکش میدادند و مردم را واسطه میکردند که داخل دستهٔ پادشاهی شوند و مشق نمایند بسیار کسان از اولاد امنا و سرداران از منصب بزرک خود اغراض نمود سرباز زد تا بصالداتی دستهٔ سلطان سرافراز کشت سلطان برای آنکه عظمی بنظام بدهد هر کس را که بدستهٔ خود راه میداد هزار منت می نهاد در زمان قلیل این هشتاد نفر پنجهزار نفر شد که برابر جمیع لشکر روسیه بودند در آن اوقات جنارال قوردونی هم از اهل اکوس پیدا شد پطر او را سردار این پنجهزار نفر فرمود و ایشان را بدست وی بسپرد و فور را سردار کل کرده حکم نمود که دوازده هزار نفر دیکر کرفته داخل نظام کند اسم صالدات در میان مردم چنان معتبر شده بود که در مدّت چند ماه حکم پطر بانجام رسیده دوازده فوج صالدات با کاردانی و راهنمائی فور باتمام رسید چون پطر کبیر هفده هزار نفر لشکر نظامی را دید خواست که روزی تماشا کند که جنک لشکر نظام چکونه میشود لهذا حکم فرمود که قلعه در بیرون شهر بسازند و جنارال قوردون با لشکر خود در قلعه متحصن باشد و فور با لشکر ابواجمعی خود قلعه را محاصره نماید چون احکام پطر بانجام رسید مجموع لشکر از برای جنک در میدانی وسیع حاضر گشتند و بنای محاربه کذاشتند بعد از چند مرتبه یورش جنک و جدال از هر دو جانب چنان کرم شد که دروغ براست و شوخی بجدّی و بازی بجنک مبدل کشت و از طرفین آدم بسیار مجروح و زخمدار کردید از آنجمله هنکام کیرودار فور زخم برداشت تا اینکه آتش حرب خاموش شد و شعلهٔ جنک فرو نشست پطر کبیر را

غیرت و دلاوری سرداران و صالدات آنروز بسیار مقبول و مستحسن کردید مبلغ کلّی برسم انعام بصالدات داد و جنارال کوردون را صاحب نشان نمود و فور را سردار لشکر برّی و بحری خود فرمود وقتیکه پطر فور را سردار لشکر دریائی خود کرد بهمه جهت شش فروند کشتی داشت در مدّت دو سال فور ده بیست فروند کشتی کوچک درست کرد که در روی رودخانه کار بکنند و نیز دو فروند کشتی بزرک ساخت که هر یکی سی عرّاده توپ داشتند و پنجاه نفر از اهل فلمنک که در آن ایام در کشتی سازی نظیر و مانند نداشتند نوکر دولت روسیه نمود که شب و روز مشغول خدمت بودند پطر همه اوقات در باب ترقّی و تربیت لشکر اهتمام میکرد اینکونه حرکات و تدابیر پطر کبیر در مهمّات باعث شد که اوضاع طایفهٔ کشیشان بغایت خراب و پریشان کشته دستشان از شیطنت و اخلال در امور سلطنت کوتاه شد و از ریاست خود مایوس کشتند و تسلط پطر بر خلاف ایشان زیاده و افزون کردید و طایفهٔ ستر لیس بجز اطاعت و انقیاد چاره نیافته کردن بربقهٔ اطاعت و دایرهٔ بیعت او نهادند و خدمت وی را بر خود لازم و واجب شمردند و هر کس از افراد رعیت و آحاد ملّت بکار خود مشغول کشته در نهایت آسودکی و رفاهیت بدعای پطر کبیر پرداختند

فصل هفتم در بیان جنک با دولت عثمانلو و روانه نمودن پطر کبیر چند نفر از نجبای روس بممالک فرنک بجهت تحصیل علوم متفرّقه

وقتیکه مملکت روسیّه آرام کرفت و اهل ولایت باستراحت پرداخت و پطر کبیر مشغول تربیت لشکر و نظام حشر خود بود اتفاقاً پطر از اجحاف و طغیان دولت عثمانلو مجبور شد که تدارک سفر دیده بمقابله و مقاتلهٔ ایشان پردازد توضیح این مقال آنکه دولت عثمانیه در آن اوقات در مقام اذیّت و صدد عداوت دولت روس برآمده از یکسمت با دولت نمسا جنک میکرد و از سمت دیکر ولایات و نیز را تنک آورده کم کم تعدّی دست درازی کرده تا اینکه جمیع ولایات و اطراف و اکناف دریای مزبور را متصرّف شده بود و قناعت بآن ولایت ننموده اندک اندک صدمه و خسارت بممالک روسیّه میرسانید چند مرتبه در ایّام سلطنت پطر کبیر خبر آوردند که لشکر عثمانیه در اطراف دریای آزف بسیار طغیان و بی حسابی می کنند پطر بمقتضای مصلحت سکوت کرده جوابی نمیکفت ولیکن در آخر دید که اکر بیش ازین ساکت شود دست بکیرد و جرأت دشمن زیاده کشته انجام این امر باعث بدنامی دولت و ننک ملّت خواهد شد بالاخره بسرداران خود تعلیم داد که تدارک لشکر دیده شوند و جنارال کوردون را با پنجهزار ابواجمعی خود و جنارال فور را با دوازده هزار

نفر لشکر مامور این سفر فرمود و پانزده هزار نفر نیز از طایفهٔ تترلیس لشکر غیر نظام گرفته روانه نمودند پطر
کبیر نیز همراه بود ولیکن سرکردگی خود را مصلحت ندید و بجهت آنکه کار نظام مختل نشود در منصب سلطانی
خود بماند و شهر ازوف در دست لشکر عثمانلو بوده هرچه زور و قوت ایشان بود در شهر مزبور فراهم آورده بودند
لشکر روسیه چند مرتبه بدان شهر یورش کرده کاری از پیش نبردند و بسیاری از لشکر طرفین مجروح
و مقتول گردید درین گیرودار و مقام کارزار اتفاقی افتاد که باعث شکست لشکر روسیه شد تبیین این
اجمال آنکه توپخانه لشکر روس در زیر حکم شن نام پروسیه بود و اورا جودانی بود یعقوب نام بسبب خطائی
که ازو سرزده بود شن اورا مقصر دانسته چوبکاری کرد یعقوب از رفتار شن بسیار تغیر کرده در نصف
شب آتشخانهٔ جمیع توپها را میخ کوبیده گریخت و بسمت لشکر عثمانلو رفته مسلمان شد لشکر روسیه سه چهار
ماه دیگر در اطراف قلعهٔ ازوف مکث کرده بسیار سعی و تلاش و کوشش بیفایده نمودند کاری از پیش نبردند
بالآخره مجبور گشته مراجعت نمودند و حکایت یعقوب تجربه و امتحان پطر را زیاده کرده دانست که بی نظامی
در چه مرتبه موجب عیب و نقصان کارها میگردد همیشه میگفت که مردم را با آبرو و حرمت در رفتار خوش
و گفتار دلکش بهتر راه میتوان برد کشتن و اذیت نمودن فایده ندارد زیرا کسیکه غیرت و حمیت دارد کشته
شدن را بگریختن از دشمن ترجیح میدهد و اصلا خیانت بدولت نمیکند از آن روز پطر تنبیه و سیاست را بقدر مقدور
از میان لشکر خود برداشت و مقصر را نمی کشت بلکه از وجود او منفعت بدولت میرسانید هرکس را موافق تقصیر او
قرار میداد که خدمت بدولت کرده خلاص میشد این گونه غضب و سیاست پطر چشم مردم را بیشتر ترسانید زیرا
که یکدفعه کشته شدن زحمت یکساعتیست آماده پانزده سال زنجیر در گردن کار کردن روزی یکبار مردنست
ازین سبب امور دولت پیشرفت تمام داشت پطر از سفر ازوف بسیار دلخور و مخوف بود که چرا در سفر اول
شکست خورد بعد از مراجعت لشکر روس بولایت خود حکم کرد که دوباره سامان و تدارک لشکر ببینند تا در
بهار آینده بجنگ و مقاتله پردازد و بجنارال فور نیز حکم کرد که تدارک کشتیهای جنگی را که در مدت سلطنت
خود ساخته بودند ببینند و از راه رود تانای ورونیز همراه لشکر روانه شوند چون بهار شد و عبور و مرور
راهها آسان گردید پطر بدون درنگ بعزم جنگ روانه گشت این دفعه تلافی انکسار و انفعال سفر اول را کرد
که از سمت دریای ازوف کشتیهای جنگی فتح نمایان کردند و از سمت دیگر لشکر نظام بعد از پنج روز محاصره شهر
ازوف را تصرف نمودند و همان یعقوب نام نیز دستگیر گردید پطر کبیر حکم فرمود که خرابیهای شهر مزبور را مرمت
نمایند که فیمابین خصم و روسیه سرحدی مضبوط باشد و بهیچوجه از جانب دشمن احتیاط نداشته باشند و قلعهٔ تازه
مضبوط و مستحکم بنزدیکی شهر مزبور ساختند و بانجام تدارک و آذوقهٔ ضروری پرداختند و نیز مثال داد

که مجددا چند فروند کشتی جنگی بسازند که پیوسته در دریای آزوف حاضر و موجود باشد چون مداخل دولتی بمخارج
کفایت نمیکرد حکم فرمود که جمیع اعاظم و وزرا و کشیشان و وزرا و تجار امدادی در باب اخراجات بدولت نمایند
حسب الحکم پطر هرکس بقدر قوه و طاقت مددی بدولت کردند و خواهش پطر در هر باب بعمل آمد و کارها موافق
حکم او انجام پذیرفت در آن اوقات ایوان برادر بزرگ پطر درگذشت و حیات خود را بپطر گذاشت پطر کفیل خرج
و اخراجات او شد چنانکه در زندگی همه مخارج ایوان بعهدهٔ کفالت او بود پس پطر کبیر با حشم و خدم خویش مدت
یک سال در شهر آزوف مکث فرمود و امور آنجا را حسب المرام خود محکم و مضبوط نموده با جمعیت و لشکر خود
با مسرت نامحصور و بهجت نامعدود بشهر مسقو مراجعت نمود و روز ورود حکم کرد که جمیع شهرهای مملکت خود را
چراغان نمایند و دکان بازارها را آذین تمام آیین بسته سه شبانه روز عیش و عشرت کنند و مثال داد نشانگاهی
در پای تخت بجهت فتح لشکر نظام و نصرت بخت با فرجام بسازند و در هنگام ورود بشهر مسقو پطر کبیر رفتاری
کرد که هیچ یک از ملوک سلف نکرده بود کسی را از گروه نامعدود که به پیشواز وی آمده بودند احضار نفرمود
و جمله را اول بدیدن سرداران حکم فرمود جنارال فور از رفتار و اخلاق پطر متعجب گشته بحضور وی آمد و در حین
صحبت خطاب بجنارال فور نموده گفت ساعتی که من داخل شهر میشوم و تخت می نشینم شما را ببزرگی و سلطنت
خواهم گزید و من در پیش شما صاحب منصبی هستم سپاس و شکرگذاری مردم بر وجود شما و لشکر لایق و سزاوار است
من نیز در میان همقطاران خود اگر مصدر خدمتی شده ام نسبت بحال خود موجب منتی خواهم گشت برو دولت
و محبت رعیت و ملت را بر همه چیز مقدم دارید و کاریکه درین سفر از ما سرزد بدیشان حکایت نمائید فور جواب
نداشته برگشت و فرمایش پطر را امتثال نمود چون از دروازه شهر داخل میشدند اول سرداران موافق
نظام در پیش بودند پس سرتیپها و بعد همه کس موافق منصب خود در میان تیپ راه میرفتند پطر کبیر
در میان سلاطین فوج بود چون داخل شهر شدند مردم از کثرت شوق خودداری نکرده نتوانستند که موافق
نظام رفتار کنند بالاتفاق پطر را بجانب خود کشیدند و فریاد برآوردند که پادشاه ما زنده باد و
دولتش پاینده و پطر را با آن رخت سلطانی پیش انداخته در نهایت شادی و خوشحالی بعمارت پادشاهی
داخل کردند چون پطر وارد عمارت شد لباس خود را عوض کرده بقاعدهٔ قدیم خود بتخت سلطنت قرار
گرفت و بار عام داد جمیع اعیان و اشراف و خاص و عام بموقف و مقام و معرض سلام سلطان حاضر
آمده بالطاف عمیم و اخلاق کریم وی امیدوار گشته پطر کبیر بعد از زمان استراحت بقدر کفایت مهام دولت
و امور ولایت انجام داده سکهٔ سلطنت را بروی سیم و زر بدین مضمون باسم خویشتن زد که پطر اولین امپراطور
روسیه و بزور آب و آتش فتح کنندهٔ آزوف است لاجرم پطر کبیر از هر باب راضی و خوشحال بود مگر از یکجهت که خوری

داشت که چرا در دولت من چون دول خارجه مردمان عاقل و صاحب ادراک پیدا نمی شود که من مجبور و لابد گشته
بفرستم از دول خارجه آدم بیاورم و در دریای آزوف کشتی بسازم هم پول بدهم و هم خجالت بکشم از این حالت
متغیر گشته حکم کرد که صد نفر جوان فهیم و خوش ترکیب از افواج جنارال فورجد انمایند که شصت نفر بولایت
ایطالیا رفته مشغول تحصیل کشتی سازی باشند و بیست نفر روانهٔ ولایات نمسا فرمود که علم نظام یاد بگیرند
و بیست نفر مامور شدند که بولایت فلمنک رفته تحصیل سایر علوم نمایند تا ایام سلطنت پطر احدی از سلاطین
روسیه باین خیالات نیفتاده بود مردم از تدبیر و هوشیاری پطر کبیر تعجب میکردند و عدالت و کیاست و
رفتار و بزرگی او را دیده چنان فدوی گشتند که تجربه نیامد حکمار است گفته اند که یک حکم سلطان عادل به از
یک کرور لشکر پادشاه ظالم کار میکند پطر کبیر با وجود جوانی در مدت چند سال چنین تسلط در ممالک روسیه
بهم رساند که احکام او چون آیهٔ انجیل بنظر مردم می آمد سلاطین قدیم شبها از ترس و هول جان در خانه خود نمی توانستند
بخوابند پطر کبیر هنگام شب فرد و تنها در میان کوچه و بازارهای شهر مسقو راه میرفت و مردم او را بمنزلهٔ ید
پنداشته با اخلاص و ارادت باطنی او را حرمت میداشتند و شب و روز او قات را بخدمت و پرستش او صرف
مینمودند و خیانتی در حق او بخاطر احدی خطور نمیکرد انجام خدمات و تقدیم فرمایشات پطر را جمله بر خود فخر
دانسته همواره درین خیال و پیوسته درین تمنا بودند که ما چگونه جان خود را نثار او نمائیم تا بخود او مشخص شود
که این جان دادن ما محض اخلاص است تا امپراطور از ما راضی و خوشحال باشد

فصل هشتم در بیان سفر و سیاحت پطر کبیر بفرنگستان

از قراریکه مذکور شد پطر کبیر صد نفر جوان از افواج جنارال فور روانهٔ ولایت فرنگستان نمود بعد مشاهده
کرده دید که از اوّل سلطنت خود هر کاریکه در ولایت روسیه بعمل آمده است جمله از عزم خویشتن بوده تخت
خود تعلیم گرفته بعد مردم محض پیروی سلطان آنرا یاد گرفته اند از آنجمله زبان نمسا و فلمنک را در جمیع روسیه پیش
از چهار نفر نمیدانستند کشیشان نظر بافساد و اخلالی که جبلی و ذاتی ایشان بود کرده عوام را از رسم نظام
و تعلیم زبان دیگر ممانعت میکردند و می گفتند که اگر کسی زبان ملت خارج را یاد بگیرد کافر حربی و مرتد واقعی میشود
پطر تخت خود در یاد گرفتن زبان مزبور سبقت نمود و بدانست بعد مردم نظر بتابعت سلطان تحصیل کردند
پس از اندک زمانی این دو زبان در میان روسیه خاصه در شهر مسقو مشهور و متداول گردید تا جملهٔ بزرگان
بآن زبان متکلم گشتند و همچنین علوم دیگر که اگر اوّل پطر خود متعلم نمیگشت و درس نمیخواند کسی اقدام نمیکرد
پطر این مرحله را درست دریافت کرده بتر سید که بعد از مراجعت جوانان از فرنگستان کاری از ایشان

برنیاید و کسی بعلوم ایشان اعتنا نکرده منفعتی برای دولت حاصل نشود تبیان این اجمال اینکه چون پطر
زیاده از حد بخویشتن مغرور بود احدیرا که علم و تتبع او زیاده از وی میشد نمی توانست به بیند بخصوص
نوکر و زیردست خود را که در حوصلهٔ غیرت او نمی گنجید که فهم نوکرش زیاده بر خود باشد و میخواست که
عاقلترین طایفهٔ روسیه خود باشد امّا بعضی را میل طبیعت و مقتضای طینت این است که در عالم کسی
چیز فهم و دانا نباشد و خود نیز در نادانی بماند احوال پطر عکس این بود میخواست که نوکرش در هر علم ماهر باشد
و خود نیز بیش از آنها زحمت کشیده کاملتر شود پیوسته سخنش این بود که پادشاه باید سعی زیاد نماید تا
اینکه پایهٔ عقل او چون وجود او از همهٔ دیگر مخلوق اشرف باشد و هر خبطی که از عوام صادر شود باعث خرابی
وجود خود میگردد ولی خطای سلاطین موجب خرابی عالم میگردد و از ثمرهٔ دانش یکرعیت در صورت
ترقی و نهایت صد نفر منفعت مییابد امّا از رشحات علم یکسلطان عاقل صد کرور بهره میدارد انسان تا
در کاری لذّتی نیابد هرگز بر آن کار اقدام نمینماید پطر مکرر میگفت که اگر من کمال نداشته باشم ارباب کمالرا
دوست نمیداشتم لذّت خوراک خوبرا کسی میداند که آنرا خورده باشد پطر کبیر بعد از رفتن جوانها هر
روز ازین حرفها میزد و کسی خیال او را نمیدانست تا اینکه روزی جمیع وزرا را جمع کرده فرمود که من
باید از برای مصلحت ملت خود سفری کنم بفرنگستان و از اوضاع دول خارجه استحضار بهم رسانم که در
وقت مراجعت بتربیت ملت خود بپردازم و نگذارم که اهل مملکت مانند ایام سابق عوام و بی تربیت بمانند
و نیز فرمود چون تنها رفتن من بولایت غربت درست نیست لهذا خیال دارم که همراه چند نفر که بولایت
فرنگستان بلدیت داشته باشند بروم و آن چند نفر را پیش از خود برسم تجارت بآنجاها بفرستم تا دوست
مرا با ایشان دوست و موافق نمایند و مکرر مذکور شده که تسلط و اقتدار پطر در ولایت خود چنین نبود که
کسی از وزرا اجرات کرده دخل و تصرف در امور او نماید و این نه از ترس و بیم بود بلکه او را از همه عاقلتر
بجا آورده بودند امر و نهی او را بدون توقف اطاعت میکردند پطر در همان مجلس سفرا را برقرار فرمود جنارال
فوررا که دوست عزیز خود بود ایلچی ولایت نمسا نمود و حاکم سبیرستان مامور شد که بروم و ایطالیا برود
و نیز از اکابر یکنفر مامور شد بسفارت دانیمارک و فلمنک و از برای هر ایلچی پنجاه نفر صالدات از افواج فور
قرار داد که همراه باشند و چهار نفر نایب و دوازده نفر کرسی نشین و دو نفر پیشخدمت از برای هر یکی از سفرا
تعیین نمود خود پطر کبیر یکنفر پیشخدمت و یکنفر فراش همراه خود برداشت و بعد از انجام تدارک سفرا مور ولایت را
بدست رومادونوسکی نام که یکی از نجبای روسیه بود سپرده و مردم را وداع نموده روانه شدند حکیم والتر
از راه تعجب میگوید که پادشاهی چون پطر جوان بیست و پنجساله با این تسلط که تقاضای سن او خوشگذرانی

وعشرتست ولیکن میل وخواهش طبیعی خود را ترک کرده درصدد منفعت ومصلحت مملکت افتاده بجهة تعلیم علوم غربت را اختیار کرده با یکنفر نوکر داخل جمعیت سفرا ونوکران خود شده روانه فرنکستان میشود ودر هیچ تاریخ چنین پادشاه صاحب جرات وغیرت مذکور نکشته هرکس از تواریخ قدیم روسیه آکاهست میفهمد که در آن ایام از برای پادشاهان روسیه چنین سفر چه قدر مشکل بود تا ایام پطر کبیر ملت روس اسم فرنک را نشنیده بودند وچنین تصور میکردند که هرکس از ولایت خود بیرون رود بمعرض تلف خواهد رسید و تا روز روانه شدن پطر خویش واقوام آنکسانی که پیش از و مامور فرنک شده بودند شب وروز میکریستند که اولاد وخلف ما جمله تلف شدند این سفر پطر کبیر آنهارا اطمینان داده خاطر جمع نمود وچشم جمیع اهل روسیه را بکشود وفهمیدند که غیر از خودشان طایفهٔ دیکر هم بوده است ولازمهٔ تربیت وترقی یک ملت آنست که با همه ممالک روی زمین راه داشته مراوده نماید چون سفر پطر را بتفصیل خواهیم نوشت ازین جهت ضروراست که اوّل بطور مختصر از احوالات آن ایّام وپادشاهان ممالک اروپ مذکور نمائیم تا خیال پطر درست مشخّص کردد ودر تاریخ ایشان مجملی باقی نماند در آن ایام سلطان مصطفی دویم پادشاه ممالک روم بود وبا دولت نمسا جنک داشت از روزیکه پطر آزوف را تصرّف کرد امر دولت عثمانلو قدری اغتشاش بهم رسانیده وامپراطور نمسا نیز در جنک آخر فتح کرده بود وژان سوسیکی پادشاه پولند در سنهٔ ۱۲۹۶ تلف کشته چون خلفی از و باقی نمانده بود لهذا دولت بدست ساکس آمده بود یکی از اولاد پادشاه ساکسون در مملکت پولند سلطنت میکرد وشارل پانزدهم پادشاه سوید نیز در کذشت شارل دوازدهم که در جمیع ممالک اروپ مشهوراست در سن پانزده بتخت سلطنت نشسته بود ودولت نمسا با دول عثمانیه وفرانسه جنک داشتند در آن اوقات اوضاع دولت بسیار پریشان شده بود ومیخواست که با لوی چاردهم که در آن ایام پادشاه فرنس بود مصالحه نماید ودولت انکلیس در آن ایام با هیچ دولت خصومت نداشته مشغول انضباط امور دولت خود بود وسایر دول اروپ نیز جمله بکار خود مشغول بودند که پطر کبیر روانه فرنکستان شد ودر اوایل بهار سنهٔ ۱۲۹۷ از خاک روسیه بیرون رفته داخل خاک ولایات نووکورود شد واز آنجا از راه استونی بولایات لیونی که همیشه سبب آشوب دولت روس وسوید وپولند شده بود وارد شدند پطر کبیر جهت خوبی آب وهوا بولایت لیونی میل زیاد داشت لهذا در آنجا چند روز توقف کرده مشغول سیاحت بود شهر ریکا که پای تخت آنجا وبسیار مشهور بود بخصوص قلعهٔ شهر مزبور که آن اوقات در حصانت طاق وشهیر آفاق بود پطر کبیر عازم شد که قلعهٔ مزبوره را تماشا کند حاکم شهر ریکا ممانعت کرده نکذاشت که پطر داخل قلعهٔ مزبوره شود ودر مدت توقف وی در آنحوالی بهیچ جه احترامی دربارهٔ او بجا نیاورد

اعتنائی بشان او ننمود وبنای بیحرمتی کذاشت ازینحال زیاده از حد متغال دماغ پطر بسوخت چون چاره نداشت حکم کرد که بزودی از خاک لیونی بیرون بروند اکر کسان دیکر بجای پطر میبودند در سفر اوّل بدین حرکات ورفتار ناکوار متحمل نکشته مراجعت مینمود اما ثبات وتمکین پطر در امورات چنان بود که اکر عزمی بکاری میکرد تا بنهایت نمیرسانید دست از آن نمی کشید جنارال فور در روز روانه شدن خواست که بهانهٔ حرکات ناپسند حاکم ریکا را از خاطر پطر بیرون کند که در اوّل سفر دماغش نسوزد وکفت که اهل این ولایت بسیار عوام وبی تربیت هستند ندانستند که با چون تو شهریاری چکونه رفتار باید کرد انشاالله وقتی سلوک واسلوب طوایف اروپ را می بینید مشخص خواهید فرمود که رفتار مردمان صاحب فهم چکونه میشود پطر در جواب فور کفت که ما نیز از برای آن میرویم که تربیت را یاد بکیریم وکسان بی تربیت را تربیت بیاموزیم ونصیحت نمائیم روزی میرسد که حاکم شهر ریکا با کفتار شیرین وکردار بهتر ازین با سفرای من رفتار می نماید جنارال فور سخنان پطر را غور کرده دانست که مقصود او چیست در جواب عرض نمود از قراریکه شما را می بینم آنروز نیز خواهد رسید منظور فور این بود که عنقریب مملکت لیونی بتصرّف شما خواهد آمد وتلافی حرکات آنها را خواهید کرد چون از خاک لیونی بیرون شده بمملکت پروسیه داخل کشتند همانروز پادشاه پروس چند نفر معتبرین دولت خود را مهماندار تعیین کرده نزد سفرای پطر فرستاد ودر عرض راه همه جا ایشانرا با نهایت احترام وحشمت واعزاز تمام وارد شهر برلن کردند پادشاه پروس با پطر کبیر چنان رفتار خوش نمود که حرکات حاکم شهر ریکا را فراموش کرده زیاده از حد خوشحال کشت ودر ایام توقف خود شهر مزبور واطراف آنرا با کمال دقت سیاحت مینمود تا درست مشاهده کند وچیزیرا که از دیدن آن نفعی بملکت ودولت خود داشته باشد یاد بکیرد وسفرای پطر بسیاحت شهر برلین مشغول بودند اهل پروس لباس فرنکی می پوشیدند واهل روسیه تا ایام پطر کبیر رخت نظام نداشته لباس ایشان چون لباس اهل ایران بود قباهای زری ولباسهای رنکین اهالی روسیه در نظر مردم پروس بسیار جلوه میکرد پطر کبیر از روزیکه داخل ولایات دول خارجه کشته بود رخت نظام در بر وهوای سیاحت در سر داشت که کسی متوجه او نشده بدون خوف وهراس در میان شهر مشغول نفرّج وسیاحت باشد وکسی او را نشناسد لاجرم پطر کبیر هنکام توقف شهر برلین شبی در خانه وزیری میهمان بود وآن وزیر از جانب پادشاه پروس پطر را میزبان اتفاقا در بین صرف شام سخنان فور بنظر پطر ناملایم وخام آمد پطر از شدت تغیّر وکثرت غرور شمشیر بروی فور کشید اکر ارکان آن مجلس واجزای آن مجمع دستکیرش نمی شدند مآل آنحرکت موجب انفعال او میشد وتحصیل او تعطیل وکمالش وبال میکشت چون بمنزل خود مراجعت کردند

واندکی از آن حالت باز آمد و خشم او فرو نشست از سوء کردار خویش منفعل گشت و فی الفور بمنزل جنارال فور
آمد و از وی عذر خواست و رخسار او را بوسید فور هرگز این توقع را نداشت که امپراطور بجهت عذرخواهی
در منزل او بیاید عرض کرد که شما مختار هستید پادشاهانرا در امور خود بحث نمیتوان نمود و شما دیشب
کاری نکردید که موجب عذرخواهی باشد و درباره من التفات فرمودید وجودیکه با گلوله یا شمشیر
دشمن فانی خواهد گشت مردن او با تیغ دوست کمال رحمت و مرحمت است نه مایه اذیت و زحمت
پطر از خجالت سر بزیر انداخت و صورتش سرخ شد و گفت وای بر احوال من که میخواهم یک ملت
بزرگ را تربیت نمایم و هنوز خود تربیت ندارم نوشته اند که پطر کبیر تا روز وفات کردار آنشب خود را
فراموش نکرده پیوسته در مجالس بزرگ حکایت مینمود و خویشتن را ملامت میکرد و میفرمود منتهای
حماقتست کسی که اختیار وجود خود ندارد بخواهد که اختیار مردم در دست او باشد پطر بعد از حکایت
مهمانی آنشب زیاده از چهار روز در شهر برلن نماند پس از آنجا روانه شد و پادشاه پروس لازمه احترام را
در حق او بجا آورده او را مشایعت و وداع نمود درین سفر پطر کبیر از سفرای خویش پیش افتاد که بآسودگی و
فراغت تفنن و سیاحت نماید و هرچه دربین شهر برلن و امستردام پای تخت فلمنک در عرض راه اتفاق
افتاد جمله را تماشا کرد و در خاطر نگاه داشت و پیش از سفرای خود وارد شهر امستردام شد در آن ایام بعد از
طایفه انگلیس کشتی سازی فلمنک شهرت داشت پطر کبیر بعد از چند روز از ورود این شهر لباس خود را
عوض کرده مانند کشتی سازها رخت پوشید و در قرب جای کشتی گران اطاق کوچکی کرایه کرده داخل
کشتی سازها شد و همچون ایشان شب و روز کار میکرد و آن صنعت را یاد میگرفت و بهیچگونه از کشتی
سازان تفاوت و امتیاز نداشت پیوسته مخالطت و معاشرت با ایشان میکرد و هر وقت که بمنزل
خود مراجعت مینمود کاغذهای سفرا و روسیه را نزد او می آوردند تا نصف شب میخواند و اگر جواب داشت
می نوشت اوقاتی که پطر کبیر در امستردام مشغول تحصیل بود پادشاه پولند از وی خواهش امداد نمود تا از عثمانیها
که با مور دولت او روی داده بود رفع نماید همان پطر که در آنجا کشتی سازان او را استاد پطر می گفتند
حکمی بامنای دولت روسیه نوشت که سی هزار نفر لشکر روانه پولند نمایند و نیز در آن ایام دولت عثمانیه از
پطر خبردار شده لشکر زیاد بسر شهر آزوف روانه کرده بودند و جمله تاتار که در اطراف دریای آزوف می نشستند
با دولت عثمانیه یار گشته با ممالک روس بنای طغیان و عدوان گذاشتند اما لشکر نظام پطر کبیر
از هر طرف ایشانرا دستگیر میکرد و از هر جانب که سر از ربقه اطاعت باز میزدند بدایره اطاعتشان می آوردند
وصول این اخبار و ظهور این گفتار در ولایت غربت پطر را باعث ازدیاد شوق و مزید غیرت می گشت که لمحه ای

تحصیل

تحصیل خود غفلت نمی نمود و از سعی و اهتمام خود در باب ترقی ملت و تربیت دولت باز نمی ماند و اضطراب
داشت که در تحصیل اصناف علوم تعجیل کرده تعجیل تمام بولایت خود مراجعت نماید و در مدت قلیل کشتی
سازی و کاغذسازی و سایر صنایعی که از برای ممالک روسیه واجب و محتاج الیه میدانست یاد میگرفت
پس مدتی نیز مشغول تحصیل علوم متفرقه شد از آنجمله در نزد حکمای شهر امستردام علم حکمت درس میخواند و لیتسن که
استاد ایشان باشد و یکنفر دیگر از حکمای معتبر فلمنک در کتاب خود نوشته اند که چون حافظه پطر کبیر حافظه
نمیباشد در مدت دو ماه کار دو سال مردمان زیرک و هوشیار را در تحصیل علوم دیده بود تعجب در اینست
که مردم در بین تحصیل زیاده از دو علم در یکوقت نمی توانند که ضبط کنند اما پطر کبیر صد گونه کار را در یکوقت
بیکبار میپرداخت و در فرنگستان صنعتی نماند که از آن سررشته بهم نرساند و جراحی و طبابت را که دخلی به
پادشاهی و سلطنت نداشت یاد گرفت و هر روز در بیمارخانهای شهر امستردام همراه حکما بردم معالجه
میکرد جنارال فور روزی از ایشان پرسید که هر علمی را که تحصیل کردی و هر عملی را که سررشته بهم ساندی معلومست
که چه قدر از برای روسیه منفعت دارد لکن علم طبابت را نفهمیدم که از برای شما چه خاصیت دارد که این
قدر زحمت می کشید پطر در جواب گفت که در هنگام جنگ بیکارتر از پادشاه کسی نیست در آن هنگام
اتفاق می افتد که یکنفر سردار من ناخوش یا زخمدار شود من خود معالجه خواهم کرد پطر چون هرچه در شهر امستردام
آموختنی بود بقدر کفایت تحصیل نمود پس از آنجا بعزم ملاقات گیوم پادشاه انگلیس روانه شد چون بخاک
انگلیس رسید نزد گیوم فرستاد و پیغام داد که ایشانرا بخلوت و پنهان خواهم دید گیوم خواهش او را قبول
کرد و جواب فرستاد که پطر کبیر حسب الخواهش خود تشریف بیاورد پطر جنارال فور را همراه برداشته نزد پادشاه
انگلیس رفت گیوم بعد از ملاقات پطر از عقل و فراست و بزرگی و کیاست او متحیر شد تا آنوقت طایفه انگلیس
چنین تصور میکردند که هرگز در میان ملت روس مرد صاحب فهم پیدا نمیشود و بیقابلیتی ایشانرا طبیعی
میدانستند پطر کبیر اهالی انگلیس را متشخص و مدلل نمود که فهم و ادراک مردم هر ولایت با تعلیم و تربیت است
و عقل و فرهنگ اختصاص بمردم فرنگ ندارد و نیز پطر خود به گیوم اظهار و اخبار نمود که از جانب دولت
روس ایلچی مامور است که بخدمت ایشان برسد گیوم ازین خبر خوشحال و ممنون شده حکم کرد که تدارک زیادی
از برای ایلچی روسیه مهیا نمودند بعد از چند روز که ایلچی روسیه بخدمت پادشاه انگلیس آمد پطر نیز در آن
مجلس حاضر بود فی الحقیقه لذتی دارد که ایلچی از جانب دولتی بجائی مامور شود و پادشاه خود را نیز در آن
دولت ببیند چون سفیر پطر از پطر حکم داشت که در مجلس امپراطور انگلیس بهیچ وجه بجانب پطر التفات
نکرده مشغول خدمت خود باشد ایلچی نیز حسب الحکم رفتار نمود و خدمات محوله خود را بجا آورد لاجرم گیوم در

مدت توقف پطر در لندن بکمال تکلف و نهایت احترام بروفق مرام او بانجام رسانید و التفات زیاد بایلچی روس کرد و تعارف کثیر بر جمله همراهان سفیر پطر کبیر فرموده ایشانرا بجانب ولایات خود روانه نمود پطر بعد از سیاحت لندن باز بامستردام مراجعت نمود و کشتی سازهای این ولایت را جمع کرده کشتی که در سفر اوّل میساخت با تمام آن پرداخت کشتی مزبور شصت عراده توپ داشت جمیع عمله آن کشتی را از اهل فلمنک گرفت و تا مدت یکماه هر روز شهر امستردام را گشته هر جا یکنفر چیز فهم و صاحب کمالی پیدا میکرد بهر تدبیری که بود او را نوکر و منسوب خویشتن میفرمود چنانکه در مدت یکماه زیاده از صد و پنجاه نفر از اهل امستردام و شصت نفر از اهل فرانسه و طوایف دیگر نوکر گرفت و مواجب برای ایشان قرار داده همراه کشتی که خود ساخته بود روانه ارشانجل کرد که از آنجا بشهر مسقو بروند تا ایام پطر در جمیع روسیه غیر از ارشانجل شهری نبود که در کنار بحری واقع شده باشد و هر کشتی که از دریای محیط بروسیه می آمد جمله بارشانجل می آمد و از آنجا بشهرهای دیگر میرفت چون پطر کبیر هر کاریکه داشت در ولایت فلمنک تمام کرد و آنچه در نظر گرفته بود بعمل آورده باز مصمم شد که بشهر لندن برود و در سفر اوّل محض ملاقات پادشاه انکلیس در نظر داشت و بکار دیگر مشغول نشده بود و این دفعه عازم شد که چند وقتی بماند و آنچه در آنجا هست تماشا نماید و اگر چیز تازه ببیند یاد بگیرد چون درین سفر بدولت انکلیس نوشت که در جای خلوت ملاقات امپراطور را مشتاقم کیوم فرصت یافته خواست مکنون ضمیر خود را که منتهای میل و محبت بود در حق پطر آشکار نماید لهذا کشتی پادشاهی خود را با چند فروند کشتیهای جنگی باستقبال ایشان فرستاد و بجمیع اکابر لندن حکم احضار داد که هنگام ورود پطر کبیر پیشواز کرده او را با کمال احترام داخل شهر نمایند و حکم فرمود که یکی از عمارات پادشاهی را خالی کنند که در آن عمارت منزل نماید از قراریکه کیوم فرموده بود همه را امنای دولت انکلیس مهیا کرده روز ورود زیاده از حکم کیوم محبت و احترام نمودند چون پطر کیوم را دوباره ملاقات نمود و اینگونه محبت او را ملاحظه کرد خجالت کشید و عذر خواست گفت من هرگز از شما این توقع نداشتم که از برای یکنفر مرد سیاح اینقدر زحمت بکشید حال که منظور شما این بوده که مدت توقف من درین شهر از برای وجود من خوش بگذرد پس توقع از شما دارم در قرب جائیکه کشتیهای دولتی شما را می سازند خانه بمن بدهید که منظور من از سفر اوّل محض ملاقات شما بود و درین سفر علم تحصیل کردنست هرگاه منظور شما خوشوقتی من است قدغن فرمایند اوّل خانه را که احتیاج دارم درست کنند تا من هر جا بروم و هر کارخانه دولت را که میل تماشای آن نمایم مانع نشوند که در حق من التفاتی ازین زیادتر نمیشود تا من از صنایع و علومیکه در میان شماست بهره بردارم و التفات شما را فراموش ننمایم کیوم با جبین گشاده پطر را جواب داد و مسئول او را قبول نمود تحصیل علوم و صنایع را

ازوی مضایقه نفرمود پطر کبیر همانروز از عمارت دلفروز شاهی بیرون رفت در خانه که از برای او معین کرده بودند منزل نمود اتفاقا همان شب قاصد و بشیر پطر کبیر رسید و خبر داد که لشکر روس در نزدیکی شهر ازوف جنگ عظیمی با طایفه تاتار و لشکر عثمانلو کرده و شکست فاحشی بخصم داده اند و شهر اورکائی را نیز تصرف نموده پطر این مرحله را هم میدانست که دولت انکلیس با دولت عثمانلو در آن اوقات خصومت و عداوت دارند لهذا کیوم ازین خبر خوشحال خواهد شد همان ساعت کاغذ اخبار را نزد کیوم فرستاد پادشاه انکلیس از شدت خوشحالی حکم کرد که نسخه از کاغذهای مزبوره بچاپ خانها بدهند که در میان کاغذهای اخبار بگذارند بحکم کیوم جمیع اهل شهر لندن آن کاغذها را خواندند و از فتوحات لشکر روس خبردار شدند پس جمیع اعاظم سفرا و اکابر بخدمت پطر مشرف گشته تهنیت و شکرگذاری پطر را بجا آوردند و همه اقرار کردند که چون او پادشاهی نیامده است زیرا که ولایتی مثل روسیه را در اندک مدتی بجائی رسانید که در هنگام غیاب سلطان دشمنهای آشوب و طغیان کرده و لشکر بهیچگونه بوجود پادشاه محتاج نگشته بخودی خود فتح نمایان کردند پطر کبیر همه ایشانرا التفات شایسته فرمود و جمله را بالطاف خود امیدوار نمود پس دنباله کار خود را گرفته بتحصیل کشتی سازی پرداخت و در کشتی سازی طایفه انکلیس و فلمنک تفاوت بسیار دید کار انکلیس جمله از روی علم هندسه بود و طایفه فلمنک چندان در پی آن نبودند پطر درست دقت کرد دید که از برای دوام و ثبات کشتی انکلیس صد مرتبه از کشتی فلمنک بهتر است چون خود از علم هندسه بقدر مقدور سررشته داشت در شهر لندن نیز علم مزبور را خواند و بجائی رسانید که خود درس میگفت بعد همراه کشتی سازان انکلیس کشتی بقاعده ایشان بساخت و از آن خطی تمام میبرد کشتیهای فلمنک در یکساعت دو فرسخ راه میرفتند آن کشتی چهار فرسنگ طی مینمود در آن اوقات تجار انکلیس نزد پطر آمده استدعا نمودند که امپراطور مرخص فرماید تا ما تنباکوی چوبوق را بولایات روسیه بریم و درین ضمن سی هزار تومان پیشکش میدهیم پطر با اینکه در ملت روسیه چوبوق کشیدن قدغن بود خواهش تجار را قبول کرده همان تنخواه را گرفت و با آن تنخواه سه نفر سردار کشتی جنگی و بیست و پنج نفر نایب که در هنگام ضرورت کار سردار از ایشان بعمل آید و چهل صاحب منصب دریائی و سی نفر کشتی بان و دمندار و سی نفر حکیم و جراح و دویست و پنجاه نفر صاحب منصب توپخانه و سیصد نفر استاد متفرقه از ساعت ساز و تفنک ساز و چلمه دوز و سایر ارباب حرف و صنعت را جمله نوکر خود نمود که بهمه ولایات روسیه بفرستد تا بجمیع مملکت خود صنایع خویش را بیاموزند و اسباب و آلاتی که بجهت آن صنایع ضرور بود همه را خرید چند روز پیش از رفتن پطر کبیر کیوم پادشاه انکلیس خواست که نظام جنگ بحری خویش را بپطر بنماید مثال داد که جمیع کشتیهای

جنکی را حاضر آوردند و بمشق جنک قیام کردند پطر کبیر در همانروز سوار یکی از کشتیهای جنکی دولتی انکلیس شد و در هنکام تعلیم کشتی مزبور را چنان راه برد که جمیع سرداران از رفتار او تعجب کرده با همدیکر کفتند که از میان روسیه چنین سردار هوشیار و پادشاه جرار چکونه طلوع کرده است پطر کبیر آنروز در فنون کشتی هیچوجه کسری نکذاشت و کیوم بعد از مشاهدهٔ مهارت و زکاوت پطر همان کشتی را که پطر سوار شده بود با جمیع اسباب و ادوات و توپخانهٔ آن بپطر موهبت فرمود پطر کبیر نظر بمیل و شوقی که بکشتی داشت بی اختیار از وی قبول کرده بعد از چند روز کیوم پادشاه انکلیس را خداحافظ کرده همراه کسانیکه نوکر خود کرده بود سوار کشتی مزبور شد و باستردام مراجعت نمود و در شهر مزبور بجهت تدارک سفر چند روز بماند و جمله مایحتاج سفر خود را بانجام رسانیده با کشتی خود روانهٔ ممالک روسیه نمود و خویش با چند نفر راه نمسا را پیش کرفت که ولایت نمسا را سیاحت نماید در عرض راه اکر شهری میدید بجهت سیاحت چند روز توقف میکرد و اکر بحر یرا میدید چند وقتی را تفرج مینمود لاجرم پطر کبیر همه جا هر چه آموختنی بود بدست می آورد دو سه ماه ازین قرار ولایات نمسا را تماشا میکرد تا اینکه وارد شهر ویانا پای تخت نمسا شد و در آنجا از امپراطور نمسا خواهش کرد و رخصت طلبید که او را در خلوت ملاقات نماید امپراطور خواهش او را قبول کرد و روز معینی قرار داد که ملاقات شود پطر کبیر با همان لباس سیاحت نزد او برفت امپراطور نمسا آوازه و شهرت ویرا شنیده بود اما صورت و هیئت و آداب و سیرت او را ندیده بود بعد از ملاقات کمال محبت و نهایت حرمت را در حق او بجا آورد چون در آن ایام دولت روسیه و نمسا با هم راه نداشتند و قراری فیمابین دولتین نبود و مردم نمی فهمیدند که این دو امپراطور چکونه با هم رفتار خواهند کرد پطر کبیر تدبیری بکار برد تا امپراطور را دستکیر شود که با همقطار خود چکونه رفتار کند لهذا در پیش امپراطور نه نشست او نیز مجبور شد که در پیش پطر نه نشیند بالجمله صحبت ایشان طول کشید نوشته اند که امپراطور نمسا آنروز از پطر خواهش کرده بود که امداد با و بکند و نکذارد که دولت عثمانیه بر ایشان زور بیاورد فی الحقیقه این مطلب معلوم نیست آنچه از قول مورخین مستفاد میشود این است که پطر اوقاتیکه در ویانا توقف داشت امپراطور نمسا خلاف نکرده همه خواهش پطر را بعمل آورد و هر چه می توانست از آداب حرمت و تقدیم خدمت در بارهٔ او نمود و نکذاشت که در اوقات توقف آنجا از برای وجود پطر ناخوشی بکذرد پطر کبیر هر چه جای تماشا در شهر ویانا بود جمله را بتفصیل تفرج نمود و از اوضاع دولت نمسا استحضار درست بهم رسانید چون در آن اوقات نظام لشکر نمسا از جمیع دول بهتر بود لهذا پنجاه شصت نفر صاحب منصب از آنجا منتخب کرده همراه برداشت

و بمصاحبت سفرائی که در ولایات نمسا کذاشته بود در روانهٔ روسیه نمود و خود مصمم کشت که با چند نفر ولایات ایطالیا را نیز کشت و سیاحت نماید آنروزها خبر رسید که در شهر مسقو آشوب و اغتشاش بهم رسیده طایفهٔ سترلیس نیز بنای یاغیکری کذاشته اند پطر مجبور کشته از امپراطور عذر خواست و او را وداع نمود امپراطور نمسا از پطر خواهش و تمنا کرد که پیوسته ایلچی دولت روس در شهر ویانا پای تخت نمسا توقف نماید تا دوستی دو دولت برقرار بماند پطر از خبر آشوب تعجیل و اضطراب داشت لهذا نتوانست که خواهش امپراطور را بعمل آورد زیرا کسانی که بصداقت و ارادت ایشان اطمینان داشت نتوانست که از خود جدا کند و وجود همه در آنوقت از برای خود ضرور میدانست ازین سبب زیاده از یکروز دیکر معطل کشته روانهٔ روسیه شد

فصل نهم در بیان آشوب ولایات روسیه و ورود پطر کبیر بشهر مسقو و تنبیه طایفهٔ سترلیس و فرقهٔ نجبا و کشیشان

طایفهٔ نجبا و زمرهٔ کشیش که همواره ایشان را مخالفت دولت مذهب بود و ظلم و تعدی رعیت کیش مطاعیت بی سبب را مایه کرده بودند و عزت بی جهت را رتبه و پایه بی سبب اشرف مخلوقات بودند و بی جهت عمدهٔ موجودات بی فراستی حامی آن همه میشدند و بی حراستی راعی آن همه وجود کاینات را بستهٔ وجود خود میدیدند و ستایش ممکنات را بستهٔ سجود خویش خلق خدا را بهایم خود میداشتند و تصنعات ایزد تعالی را کرامات خود می پنداشتند نور آفتاب را از نور جبین خود قیاس میکردند و شعلهٔ آتش را از نفس کرم خود اقتباس مینمودند با اشتباه مالک رقاب امم بودند و با افترا قاید ارباب کرم پطر کبیر با فراست و تدبیر و صفای ضمیر خود دریافت کرده بود که ایشان در حقیقت احمق اند نه مردم حق مالک جیفهٔ دنیا اند نه سالک مسالک عقبی اوضاع ایشان و نظام و قانون پطر چون اجتماع آتش و آب بود و اقتران پیری و شباب که شراره در آب قرار نکیرد و بیداری با خواب اجتماع نپذیرد ایشان نیز این مرحله را فهمیده بودند که پطر بعد از مراجعت آنها را اعتنائی نخواهد کرد هر کس که خدمت بدولت میکند عزت او بیش کردد و او را پیش کشیده امور ولایت را بدو می سپارد لاجرم بعد از رفتن پطر بفرنکستان فرصت غنیمت دانسته خواستند که او را از میان بردارند و یکی از خواهران او را در جای او بکذارند و مانند پادشاهان قدیم تسلط و سلطنت بدو بسپارند و بنظر عوام و طایفهٔ سترلیس چنین جلوه دادند که پطر کافر شده و پیوسته خلاف مذهب روسیه در نظر دارد و از برای پیشرفت خیال خود بفرنک رفت که با دول

خارجه ساخته از طایفهٔ آنها نوکر بگیرد و منظور خود را بعمل بیاورد فی الجمله ورود صاحب منصبان فلمنک و
انکلیس وغیره را با تجار تنباکو فروش دست آویز مقصود خویش کرده مردم را از راه بردند که خواهر پطر را پادشاه
کنند و پطر را هنگام مراجعت بپای تخت راه ندهند غافل از اینکه پطر کبیر را نخست این مطلب پیش نهاد خاطر
وزادهٔ تدبیر ضمیر گشته پیش ازین سفر ملاحظهٔ نفع وضرّ امور کرده و در آغاز انجام کارها را سرانجام نموده وفصول
افساد مفسدین را با عقل نکته بین فیصل داده بود از آنجمله جنارال کوردون و جنارال شن از جانب پطر حکم داشتند
که هر وقت چنان آشوب از ینجا وکشیشان سر زد بدون درنک لشکر خود را جمع کرده با ایشان جنک
نمایند چون جنارالان از عزیمت وخیالات ایشان مطلع شدند لشکر نظام را از هر طرف جمع کرده در پانزده
فرسخی شهر مسقو حاضر شدند فرقهٔ کشیش و ینجا نیز از طایفهٔ سترلیس وغیره بقدر سی هزار نفر جمع آورده حکم
دادند که بر سر لشکر نظام ریخته کار ایشانرا با تمام رسانند بی خبر از ینکه ده نفر لشکر نظام برابر صد نفر غیر
نظام است جنارال کوردون و شن از نهضت وحرکت خصم آگاه شده ایشان نیز گروه لشکر نظام و افواج
جرّار خون آشام را حرکت داده در ده فرسخی شهر مسقو مشغول جنک و تحصیل نام و ننک گشته لشکر نظام
گروه خصم را در یکشبانه روز چنان شکست دادند که از ایشان بجز هلاک اثری نماند و غیر از مرک خبری نیامد
اجسام ایشان طعمهٔ کلاب شد و ابدان ایشان لقمهٔ غراب برخی را بطون ذئاب قبور شد وبعضی را متون تراب
کور کردید بقیة السیف بشهر مسقو فرار نمودند و در بیغولها متواری شدند لشکر نظام نیز بتعاقب ایشان
در آمدند و بانیان این آشوب ونفاق را دستگیر کردند پطر روز بروز از احوالات ولایت روسیه آگاه
گشته در هر جا بطور چپری خود را از راه پولند بشهر مسقو رسانید و بمجرد ورود جمیع مقصرین را نزد خود
طلبیده قریب بصد و پنجاه نفر از ینجا وکشیشان که تقصیر ایشان بیحد و پایان بود بقتل رسانید وسه
روز عبرة للناظرین مردهٔ ایشانرا در میان کوچه ومحلهای شهر مسقو بداشتند واولاد وعیال ایشانرا
نیز روانهٔ ولایات خراب وبایر فرمود که رفته آنجاها را آباد ودایر نمایند واز طایفهٔ سترلیس هزار
و پانصد خانوار بولایت حاجی ترخان فرستاد مجملا این آشوب وطغیان ایشان دولت پطر را در
عوض ضرر ثمر بخشید وبجای زیان وضیاع سود وانتفاع داد طایفهٔ سترلیس را که پیوسته پادشاهان قدیم
از شرارت وافساد ایشان امداد وامان نیافتند وبنیان دولت وسلطنت شان با وجود آنها
خراب وویران بود چنان از پای در آورد که اثری از ایشان نماند واز ترس پطر کسی اسم ایشانرا بزبان
نیراند و با عیال آنها ولایات خراب آباد شد اگرچه امثال طایفهٔ سترلیس را خراب و پایمال کردن در جنب
پادشاهان سهل وآسان بنظر می آید ولکن باندک تأمل معلوم میشود که مشکل ترین کارهاست طایفهٔ ینکچری

عثمانلو که در نزد آن طایفه بحساب نمی آمدند چه کارها بر سر قیاصره وسلاطین روم آوردند یک دولت بزرگ در تصرف
ایشان بود بی اذن ایشان هیچ کار بپایان نمیرسید چند نفر از سلاطین عزم دفع ایشان کردند و کاری از
پیش نبردند وخود شان کشته شدند طایفهٔ سترلیس صد مرتبه از ایشان بدتر و شریرتر بودند پطر کبیر بحسن تدبیر
آن گروه شریر را چنان تمام کرد که احدی نفهمید که ایشان بخودی خود تلف شدند یا اینکه دست از شرارت
برداشته نوکری وصداقت را بگردن کشیدند چون پطر از انضباط امور دولت خاطر جمع شد وولایات را
از وجود طایفهٔ سترلیس وکشیشان خالی نمود خواست که آنچه در مدت دو سال بولایت فرنکستان با زحمات
بسیار تحصیل کرده بود در ممالک خود بکار برد وولایاتی که در زیر حکم خود و در نهایت خرابی بود آباد نماید
واسم بزرگی در دنیا بگذارد وهمیشه میگفت که قاعدهٔ کسان کامل ومردان قابل آن نیست که در بند لذت باشند
وخوش گذرانی آدمی باید عمر و زندگانی خود را بکارهای بیمصرف صرف ننماید وبمهمی پردازد که آثار آن در
روی روزگار بماند تا از مخترع آن مهم سالها یاد کنند وبنظام وانتظام امورات تحسین نمایند وصنایع
نیکو وکارهای پسندیده را در عالم یادگار بگذارد تا نام او در صفحهٔ روزگار زنده وپایدار باشد مجملا پطر کبیر
بعد از مراجعت جملهٔ آن کسانرا که از فرنکستان همراه خود آورده بود هر کدام را موافق صنعت وقابلیت
خود بولایتی فرستاد وبشغلی مأمور نمود که صنایع خویش را بمردم ولایات روس یاد دهند واسباب وآلاتیکه
ضرور داشتند جمله را بداد وحکم کرد که کارخانها از جانب دولت ساخته آنچه بتوانند بکار برند وصاحب
منصبان ایشانرا در میان لشکر خود منصب ومحل داد واز هر جا صالدات گرفته بدست ایشان سپرد که
تربیت ایشان بپردازند وکشتیهای دولتی را جمله بتصرف صاحب منصبان دریائی بداد واز اولاد ینجا
نزدیک بهزار و پانصد نفر عمله کشتی گرفته نزد ایشان گذاشت که علم کشتی سازی وراندن کشتی در روی دریا
ومشق جنک کشتی را یاد بگیرند تا بعد ازین مناصب ومواجب مادرزادی را فراموش کرده بفهمند که کسی بی
زحمتی مستحق مرحمتی وبی موجبی سزاوار مواجبی وبی مشقتی مستوجب منصبی نخواهد گشت هر کس را بفراخور قابلیت
وحسب خدمت وصداقت از جانب دولت گذران ومعیشت میدهند وحکم کرد که چند مدرسه در شهر مسقو بسازند
یکی از برای تعلیم زبان ویکی بجهة نظام ویکی بجهة لشکر دریائی ودو تای دیگر بجهت علوم متفرقه وقدغن کرد که هر کس
در مکتب خانهای مزبوره درس نخوانده وتعلیم نگیرد او را بنوکری قبول نکنند وپطر کبیر خود نیز از برای انضباط این
امور قرار قدیمی خود را فراموش نکرده در میان لشکر جای خود را نگاه داشت ودر منصب سلطانی باقی بود
هر روز تعلیم میکرد چون جمیع این امور با تمام رسید پس تدبیر کرد که از برای پیش رفت این کارها تنخواه زیاد میباید
وهر چه حساب میکردند مداخل از مخارج زیاد نبود میدانست که اگر چاره این امر بزرگ را نکند هر زحمتی که کشیده

ورنجی که برده است جمله در مدت اندک ضایع و خراب خواهد شد تا ایام سلطنت پطر قرار ولایات روسیه این
بود که مملکت هرکدام در دست بزرگی بوده از رعیت چند مقابل مالیات داد و ستد میکردند و کمتر از مالیات
بدیوان میدادند و هر حاکمی را در خانه پادشاهی وکیلی بود که بزور او همه بیحسابی خود را میگذرانیدند رعیت
بیچاره از ظلم و تعدی تمام میشد و کسی بداد ایشان نمیرسید امنای دولت بیکدیگر محتاج و با هم همدست گشته
همواره امور را بسلطان مشتبه کرده برحسب خواهش خود میگذرانیدند و بپادشاه می گفتند که آبادتر
از ولایت تو ولایتی نیست چون پطر کبیر از اوضاع قدیم اطلاع و استحضار تمام داشت لهذا بجهت رفع
این تعدی و دفع این ستم از رعیت و ولایت خود جمیع حکام را با چند نفر از معتبرین رعیت یکان یکان بشهر
مسقو طلبیده از ایشان تحقیق فرمود که چه قدر مالیات از رعیت می ستانید پس از شنیدن جواب قرار
مالیات و مدار رعیت را خود مقرر فرموده دستور العمل حاکم هر ولایت را بداد و از برای هر حاکمی موافق رتبت
و ولایت خود مواجبی معین فرمود و التزامی از ایشان گرفته بدست رعیت بداد که من بعد بر رعیت زیادتی
نکنند اگر زیاده از مالیات بگیرند در عوض یکتومان ده تومان باز داده مورد مواخذه و سیاست گردند و از
رعایا التزام علیحده گرفت که هرگاه از قرار مالیات دیناری کم و زیاد بدهند مورد جریمه و سیاست باشند
حکام و رعیت با کمال خوشی و رضامندی بولایت خود مراجعت کردند این دقت و مراقبت جزئی پطر باعث
شد که مالیات ممالک دو برابر ایام سابق گردید و جمیع رعیت و عموم ملت بدینمعنی راضی و راغب گشته در این
اوقات جنارال فور که دوست عزیز پطر بود در سن چهل و چهار وفات کرد پطر کبیر از مردن او بسیار غمگین و
دلگیر گشته چند شبانه روز بجهت او گریست احوال پطر این بود که هرگز خدمت و خیانت کسی را فراموش نمیکرد
صدور خدمت از هرکس مشاهده می نمود هیچ چیز از وی مضایقه نمیداشت و وقوع خیانتی را از هرکس که
ملاحظه میفرمود هرگز از تقصیر و جنایت وی نمیگذشت بجهت فوت فور اهل شهر را مثال داد و قدغن نمود که جمیع
دکاکین اسواق را به بندند و اعیان و اشراف جمله سیاه بپوشند و بعزای او بنشینند و خود نیز کسوت نیلی در بر نمود
و حکم فرمود که در وقت حمل و نقل نعش او پنجهزار نفر صالدات و صاحب منصب پیشاپیش تابوت او تا بقبرستان
برفتند خود نیز همراه ایشان او را تا بمدفن مشایعت فرمود و مبالغی خطیر بفقرای ولایت موهبت کرد
مورخین از اینگونه رفتار پطر در حق فور چنین گمان کرده اند که کارها و تدابیر پطر کبیر جمله بسبب فور بود که فور
در اول جوانی پطر کبیر آنچه میدانست و میدید در کمال صداقت بیاموخت در مقام انصاف پطر در ایام حیات
فور زیادتر تحصیل کرد و تربیت یافت از آنچه بعد از وفات او نمود پس معلوم میشود که پطر هر کاری کرده است
همه را موسس و بانی خود بوده چیز را آموختن تا بعمل آوردن بسیار فرق دارد کسانی هستند که علم بچیزی

دارند اما در مقام عمل بنظر چنان می آید که از آن هیچ نفهمیده بعضی هستند که عملش با علم مطابق است و در مقام
عمل چنان تسلط دارد که گوئی خود موسس و مخترع همان کار است پطر چندانکه در مقام علم دقت مینمود صد
چندان در مقام عمل جرات و جسارت می ورزید و در کاریکه نفع میدید پیوسته در عمل آن کار ثابت و بر
قرار بود خدمت فور در باره پطر این شد که در هنگامیکه هیچ نمی فهمید آگاهش نمود و بیدارش کرد که
پادشاهی غیر از آنست که اجداد او کرده بودند باقی هرکاریکه دید خود پسندید و شریکی در افکار و تدابیر وی
ننمود چون امور مالیات و حکام و رعیت را تمام نمود و راه مداخل پیدا کرد مصمم شد که امور لشکر و نظام را
بجائی رساند که هرگز اخلالی روی ندهد و کار سلطنت روز بروز مضبوط و مستحکم گردد اول رخوت نظام
صالدات را قرار داد که غیر از جامه نظام لباس دیگر نپوشند و در هر جا رعیت از صالدات در خصوص
لباس امتیاز داشته باشد پیش از آن لباس صالدات با رعیت تشخیص و تفاوتی نداشت روزی یکساعت
مشق میکردند پس بتلاش روزی مشغول می گشتند و نیز حکم فرمود که اهل نظام اوقاتیکه مرخص گشته بکار
دیگر نپرداخته شب و روز مشغول تعلیم گردد بعد قدغن فرمود که هیچ صالداتی خلاف حکم بزرگ خود را
نکند و همچنین صاحب مناصب موافق مراتب خویش هرگاه خلاف رای بزرگشان بکنند مورد
مواخذه و سیاست شوند و هر ماه مواجب و رواتب ایشان از گماشتگان دیوان داده شود و اگر سرکردگان
در دادن مواجب صالدات و صاحب منصبان تقلب نمایند بعوض یکدینار ده دینار بدهند و تنبیه را
ملتزم شوند بسبب توسط یا پیشکش یا تکلف احدی را منصب نداده هرکس را موافق خدمت وی از قرار
تصدیق چند نفر سرکرده منصب و مواجب از جانب دولت افزون گردد همچنین نشان ایشان بفراخور
خدمت و رتبت التفات شود اگر جنایت و خیانتی از اهل نظام سر زند یا کسی در بین جنگ میل بجانب خصم
نماید از تقصیر او نگذشته او را موافق قانون نظام نیزه پیش کشند و در همه جا اهل نظام را محترم بدارند
هرکس بیحرمتی با ایشان نماید مبتلای سیاست گردد هرگاه کسی بخواهد در نصف شب بی اسم شب از جائی
که تردد از آنجا قدغن و دولتی شده باشد تردد نماید و با اهل نظام اطاعت نکرده بنای ور بگذارد صالدات
مرخص است که او را بکشد امر نظام لشکر و انضباط کشور نیز از قرار مذکور مضبوط گشت که احدی جرات خلاف
کردن نداشته موافق قانون و قاعده راه میرفتند اهل روسیه همواره مملکت خود را در اغتشاش و بیحسابی دیده
بعد از مشاهده این اوضاع تعجب میکردند که چگونه پطر این قانون را فراهم کرد و در میان عوام تعجب و حیرت بجائی
کشید که او را رسول خدا دانسته می پرستیدند پطر کبیر دقت و غوری در امور علما و فضلا فرموده دید که ایشان
نصف مال مردم را میخورند و جسارت کرده اندک اندک دخل و تصرف بر امور دولتی می کنند اگر چه پطر تقد

امکان نزیراب ایشان زاده بود و پاره عملها که در عهد سلاطین قدیم میکردند در ایام پطر نمی توانستند و آن جرأت
قدیم را نداشتند و باحوال خود راه میرفتند پطر خواست که بالکلیه تسلط ایشان را از روسیه بردارد و امر دولت را
مضبوط نماید از آنجمله مذکور ساخت که کشیش بزرگ از برای ممالک روسیه ضرور نیست جمیع کشیشها در نزد خدا
یکی هستند این اخراجات بی مصرفست که یکنفر کشیش اسم خود را بزرگ دیگران گذاشته چون دستگاه سلطنت
اوضاعی از برای خود چیده و مال مردم را بیجا خرج نماید و مردم را تنبیه و سیاست میکند اینگونه حرکات
کار پادشاه است مردمان مقدس را دخل و تصرف بامور سلطنت ضرور نیست ایشان باید پیوسته بدعا
گوئی دوام دولت و عبادت پروردگار عالم مشغول گردند از طالع پطر در هنگامیکه میخواست این امر
مشکل را از میان بردارد کشیش بزرگ که ادرین نام داشت آن ایام عوامی مردم را بکار برده مثل پادشاه
در جمیع روسیه سلطنت میکرد درین بین وفات نمود پطر فرصت یافته اول قدغن کرد که من بعد کشیش بزرگ
نباشد و بست را نیز از خانه کشیشان برداشت تا آن ایام هرکس مقصر میشد همینکه خود را بخانه کشیشی می انداخت
دیگر جمیع لشکر سلطان او را از خانه کشیش بیرون آوردن نمی توانست و همچنین جمیع کلیساها بست بود
سلطان تسلط نداشت که از کسی مؤاخذه نماید لهذا بست را بالمره موقوف کرد و بجهة کشیشان از دولت
مستمری قرار داده نگذاشت که مداخل زیاد نمایند در میان روسیه پیش از عهد پطر قرار بود که از زن و مرد
هرکس تقدس اختیار میکرد تارک دنیا گشته از جمیع مال دنیا دست می کشید و مدت عمر خود را در یکی از
کلیساها بسر میبرد این اوضاع نیز طبع پطر را دشوار و ناگوار می آمد ازین گونه اشخاص د و پانزده هزار در میان
روسیه بود که بهیچ جه مصرف نداشتند و برآورد کرده دید که اگر آن پانزده هزار نفر ازین خیال پوچ دست
کشیده از کلیساها بیرون بیایند اقلاً سالی هزار نفر اولاد از آنها بعمل آمده باعث آبادی مملکت میشود پطر
کبیر پیوسته می گفت که ترقی دولت بسته بجمعیت است و وجود یکنفر را از کارهای بزرگ ترجیح میداد پس
حکم کرد که جمیع تارکین دنیا از کلیساها بیرون آمده مشغول کار دیگر باشند مگر کسانیکه سالشان از پنجاه
گذشته باشد حکم کرد هر شغلی را که ایشان از برای خود بپسندند مختارند و میفرمود کسیکه سال او از پنجاه
گذشت دیگر وجود او برای دولت فایده ندارد اینگونه حکم پطر باعث شد که یکنفر کشیش کتابی نوشت و
مذکور ساخت که پطر کافر شده هرکس او را اطاعت کند او نیز کافر است لکن کار از آنجا گذشته بود که بجواب
نوشتن و تکفیر کردن در امر پطر اخلال بشود چند نفر کشیش دیگر بجهة خوش آمد امپراطور نوشتند که پطر کافر نیست
زیرا که ما بسیار دقت کردیم دیدیم که در اسم پطر ششصد و شصت و شش پیدا نیست و در هر اسم که این عدد
باشد صاحب آن اسم کافر میشود والتر میگوید کار آنست که سلطان امر خود را بجائی رساند که چشم مردم ازو

از

بترسد و خود با مردم رفتار داشته باشد بعد از آن هر چیز در نزد او آسانست پطر کبیر شان خود را از آن بالاتر
میدانست که آن کشیش تهمت زننده را سیاست کند یا بکشیشان دیگر التفات فرماید لهذا بهیچوجه متحمل
ایشان نگشت و همت تربیت ملت و دولت گماشت از قراریکه در فصول دیگر مذکور شد اهل روس بسیار عوام
بوده هیچگونه تربیت نداشتند و هرکس که کمال جزئی بهم میرسانید مردم او را کافر دانسته بنای عداوت با
او میگذاشتند خاصه با ملل و طوایف دیگر بسیار معاند بوده اگر از پطر نمی ترسیدند از کشتن ایشان مضایقه
نداشتند چنین گمان میکردند که ایشان پادشاه را فریفته اند میخواهند ولایت روسیه را نیز تصرف کرده همه را
چون خویشتن کافر نمایند پطر کبیر تدبیر کرد و همت گماشت که این واهمه و شبهه را از میان مردم بردارد و مردم را
بفهماند که طوایف دیگر نیز مانند ایشان آدمی هستند و از وجود ایشان ضرر و خسران بر آنها نمیرسد مردم
علی الظاهر سخنان پطر را قبول میکردند ولی در باطن انکار داشتند پطر تفکر این فهمید که باعث عداوت
مردم ترکیب لباس اهل نظام است که در نظر عوام قیافه ایشان عجیب می آید از آن سبب واهمه برداشته
چنین خیال می کنند که خدا آنها را طور دیگر آفریده است اگر لباس ایشان بطرز دیگر نمی بود هرگز متوحش نمیشدند
و مثل برادر با ایشان سلوک و رفتار میکردند پیش از آن اهل روس جامه بلند و گشاد می پوشیدند و ریش
میگذاشتند اهل فرنگستان برخلاف ایشان لباس نظام پوشیده ریش را میتراشیدند وقتی روسیه
فرنگیها را با آن هیئت میدیدند چنین خیال میکردند که ایشان از طایفه شیاطین اند و ایشان را هرگز بخانه خویش
راه نمیدادند پطر کبیر نخست خواست که بر اهل فرنگستان حکم کند که مانند روسیه جامه پوشند تا این عداوت
از میان برداشته شود بعد تأمل کرد دید که با آن رخت کاری از ملت ساخته نمیشود و در بیکاری قدیم
باقی میمانند و مخارج بگردنشان بار شده همیشه در زحمت و مرارت خواهند ماند از قدیم یک خانوار روس را
برآورد کرده بودند هرگاه سیصد تومان بود دویست و پنجاه تومان بلباس خرج میشد پطر کبیر ملاحظه
کرد که اگر رخت نظام متداول شود هم آن خانه را زیاده از پنجاه تومان خرج نبوده باعث قلت زحمت رعایا
بفراخور رتبت و موجب استراحت عموم اهل مملکت خواهد گشت و حسرت مردم که موجب فساد و شرارتست
اندک خواهد شد زیرا که اگر لباس مردم همه بر یک قیاس باشد مردم چشم از تمنای همسری ما فوق خود
می پوشند و در مزیت رتبت خود از دیگران نمیکوشند و حسد و حسرت بلباس گران بهای همدیگر نمیبرند
درینصورت اگر نوکر بابانست بی اندیشه مؤاخذه و سیاست بخوردن مال دولت جرأت نمیکنند و اگر از کسبه
و تجار است از آبروی خود گذشته باتلاف مال مردم و اسراف مال خود جسارت نمی ورزند و بیکارها بی اندیشه
خوف جان بنای دزدی و قطع طرق نمیگذارند علاوه بر آنها جامه بلند و گشاد مرد را سنگین و کاهل مینماید

وبزرگی و غرور می‌آورد و بنوکر و خدمتکار محتاج گردد و بنان خوردن بی‌زحمت معتاد میشود و بعزیزی عجبت
مبتلا می‌باشد و از تجارت و زراعت دست میکشد و بزحمت نوکری و خدمتگذاری متحمل نمیشود آخر کار بجائی
رسد که جمیع اوضاع دولت و رعیت مغشوش و پریشان گشته هرچه دقت می‌کنند و فکرت بکار برند
عیب کار را نمی‌فهمند و نمیدانند که در آغاز کار مرد میباید فکر ثاقب و تدبیر ثابتی بکار برد که انجام آن
کار بد انقراض یا تمام رسد و زیان و نقصان نپذیرد پطر جمیع این حالات را فهمیده با وجودیکه رخوت روسیه را
تغییر دادن تعسر داشت و در نظر غیر ممکن بود مثال داد و حکم فرمود که تا مدت دو ماه هرکس از جمیع رعایا
و عموم سپاه از جامه قدیم دست نکشد و رخت نظام نپوشد چشم از زندگی و حیات خود بپوشد و خویش را در هلاک
بیند. و سیاست امپراطور را در بارهٔ خود بپسندد و تسلط و اقتدار بجائی رسیده بود که جمله احکام او را
اطاعت کردند و یکماه نکشید که جمیع روسیه رخت نظام پوشیدند و رخوت قدیم بالمرّه از میان رفته
شد کم کم ریش را نیز کم کردند پطر آنچه در نظر داشت بعمل آمد روزی حکم فرمود که جمیع ارکان دولت و عموم اعیان
ملت و اعاظم رعیت بعمارت پادشاهی حاضر شدند پطر خود نیز داخل مجمع ایشان گشت بعد از لوازم
التفات اجزای آن مجلس و افراد آن مجمع فرمود که من میخواهم این مطلب را از شما تحقیق نمایم و از شما خواهش
دارم که امروز جواب مرا براستی و درستی بدهید از روزیکه من بتخت سلطنت و سریر دولت روسیه صاحب
شده‌ام کردار و اطوار مرا پسندیده اید یا نه همه اجزای مجلس بجلال خدا و بفرق امپراطور قسم خوردند و گفتند
که ما قابلیت آنرا نداریم که کارهای امپراطور را تشخیص نمائیم و تمیز دهیم ولی چون امپراطور براستی از ما جواب میخواهند
لهذا معروض میداریم که جمله کارهای امپراطور از روی عقل و حکمت است و عموم کردارشان عمده و پسندیده
میباشد و ما بدون اغماض بزرگی و کیاست و فهم و فراست امپراطور اقرار داریم خداوند عالم از روزیکه
ممالک روس را آفریده هیچ دیده مانند پطر کبیر پادشاهی ندیده و گوش هیچکس مثال او را نشنیده است
پطر کبیر فرمود که من نیز اقرار میکنم که آنچه تا حال کرده‌ام همه بامداد شما بوده است و بعد از این هر کاریکه میکنم
باز بیاری شما خواهم کرد از این سبب امروز شما را زحمت دارم که درین مجلس حاضر باشید الحمد لله امور دولت
و مهام لشکر و دولت حسب المرام انضباط و انجام یافت چند فقره باقیست که باید امروز انشاء الله تمام نمائیم
اول آنست که اینگونه پرهیز نگاه داشتن مردم خلاف قاعدهٔ حکمت و مصلحت دولت و ملت است زیرا که
چون مردم شش ماه نان خشک میخورند در وجود ایشان قوتی باقی نمیماند که در هنگام ضرورت از آنها کاری
برآید خداوند عالم از ما پرهیز نمیخواهد پرهیز ما آنست که پیوسته خود را مستعد و آماده سازیم که دین و دولت
خود را از شر دشمنان نگاه داریم ثانیا فرمود که این چه ظلم است که در مدت عمر یک زن بگیریم و پیش از

گرفتن او را نتوانیم به بینیم و این از برای مسلمانان خوبست که در مذهب ایشان یک مرد ده زن میتواند بگیرد
و اگر بر یکی از آنها میل نکند او را بیرون کرده دیگری را بگیرد ما که تا زنده هستیم با یک زن عمر خود را بگذرانیم
مروت نیست که آن زن را نیز ندیده بگیریم بلکه در همان شب اول پسند نکردیم مادام العمر تعیش بر ما حرام
میشود جمیع اجزای مجلس عرض کردند که فرمایش امپراطور جمله صحیح و معتبر است و بجان و دل قبول داریم
و اطاعت مینمائیم از آن روز پطر کبیر قرار داد که هرکس زن بگیرد اول عروس خود را به بیند و قرار پرهیز را
چنان فرمود که بهیچوجه بر وجود مردم ضرر نداشته همه می‌توانستند نگاه بدارند پطر اینگونه ولایت
روسیه را تربیت کرد و در اندک مدت کار را بجائی رسانید که دول خارجه در مدت چهار صد سال بدان
پایه و رتبت نرسیده بودند

فصل دهم در بیان بعضی اختراعات پطر کبیر و نظام دولت و تربیت ملت و جنگ روس با سوید و شکست دادن شرل دوازدهم لشکر پطر را با انضمام دو دولت دیگر

بعد از وفات جنارال فور که بوفور الطاف پطر کبیر شایسته و پیکر قابلیتش بخلعت اعتماد او آراسته بود
پطر در میان لشکر جای او خالی دید و وجود سایر صاحب منصبان افواج را بسبب صدور خدمات نمایان
از آن منصب عاری کولوین را در جای فور برقرار داشت و نظم و نسق افواج فور را در کف اهتمام او گذاشت
چون پیش از آن در لشکر و کشور روسیه نظم درستی نبود چنانکه هرکس باعتقاد خود مرحله می پیمود و بی دلائل
عقل تدبیری می نمود پطر کبیر هر یک از بزرگان لشکر و سران سپاه را بنشانی مفتخر ساخت و نشان را چنان
عظم داد که سرکردگان یک نشان کوچک را بمبلغ ده هزار تومان میخریدند و جان میدادند که صاحب
نشان باشند و نشان که در دولتی قرب و عظم بهم رساند نفع بسیار بر آن دولت میرساند کسی که نشان بدان ثبت
شب و روز همت میگماشت که صاحب نشان گردد و در بین امثال خود سرافراز باشد و هرکس را نشان
دادند نشان را بگردن او زنجیر گشته اصلا خیانت و بی غیرتی از و سر نمیزد علاوه بر این کسی را که با هزار تومان
انعام راضی نمیتوان نمود با یک نشان کم قیمت چنان ممنون میشد که جان خود را در راه دولت دریغ نمیکرد
بعد از قرار نشان اول کسیکه در عهد پطر صاحب نشان شد کولوین بود که در اندک با حسن خدمت پطر را
از خود چنان ممنون نمود که اگر پطر را وفا و عهد خود دامن گیر نمیشد خدمات فور را بالمرّه فراموش میکرد ولیکن
احوال پطر چنین بود که تا آخر عمر خود فور را فراموش نکرده هر وقت کولوین بحضور می‌آمد فور را بخیر یاد

مینمود و رحمتش خوانده اشک از چشمان همیریخت پس چاپخانه را در ممالک روس اختراع کرد تا ایّام
سلطنت پطر چاپخانه در ولایت روسیه نبود و کتب زبان روسیه را با مشقّت بسیار می نوشتند
و بهای گران میفروختند که کسبه و رعایا از قیمت آن عاجز گشته جمع کثیر از آنسبب تربیت و تعلیم اولاد
خود نمی پرداختند و هرچه کتاب خوب و نسخ مرغوب بود بمرور تلف میگشت و از نسخهٔ بعض کتب در
جمیع روسیه بقدر ده جلد پیدا نمی شد نفع باسمه خانه آنست که کتاب فراوان و قیمت آن ارزان بود
و همه را تحصیل و تعلیم علوم آسان میباشد ثانیاً از یک کتاب ده هزار نسخه برمیدارند و نسخهٔ آن کتاب
دیگر تلف نمیشود بعد از آن پطر کبیر بانضباط امور دیوان پرداخت در جمیع روسیه تا آنوقت کحساب
از روی درستی و صواب نمیکردند و هیچ محاسبه از قرار قانون و قاعده نبوده ارباب قلم در محاسبات
مردم بسیار تقلب و اغتشاش مینمودند پطر در دست نویسندگان دیوان عاجز مانده بود و محاسبین
دیوان فیمابین خود حسابی داشتند که غیر از ایشان احدی نمی فهمید و هرگونه تغلب و مغالطه را در مین حساب
بکار میبردند پطر کبیر چارهٔ درین باب ندید مگر اینکه قدغن فرمود که جمیع محاسبات روسیه را بقاعدهٔ
هندسه بکنند اگر من بعد یکنفر میرزا خلاف حکم امپراطور نماید موجب سیاست گردد اهل دفتر
سعی بسیار کردند و متقبّل پیشکش بیشمار گشتند که شاید پطر را ازین خیال بگردانند ممکن نشد و پطر فرمود که
ابرام و پیشکش دادن شما بر تقلب شما دلیل است و معلوم است که مال مردم را می دزدید چنانکه اگر ده
تومان بمن بدهید صد تومان از برای خودتان میگذارید پطر کبیر از تدبیر خود برنگشته در مدت دو ماه
جمیع محاسبهٔ روسیه را بقاعدهٔ هندسه مقرر و ممضی فرمود و مداخل دولت را بالمضاعف بیفزود
در هنگامیکه پطر بتربیت ملت و نظم دولت مشغول بود اتفاقاً کاری واجب تر از اینها از خارج روی داد که
پطر مجبور شده بخیال جنگ افتاد توضیح اینمقال آنکه ممالک لیونی و اینجری که از قدیم ملک روسیه بود
در عهد سلاطین سلف بتصرف دولت پولک درآمده بود پس از آن شرل دهم پادشاه سوید ممالک مزبوره را
بزور خود متصرف گشته بود چون شرل فوت شد و پسرش شارل یازدهم بسلطنت برخاست وی در امور
دولت و مهام سلطنت دقت و مراقبت چندان نکرده جمیع ممالک سوید پریشان و مغشوش شده بود
از آنجمله فرمانفرمای لیونی و اینجری نهایت اجحاف و بیحسابی نسبت برعیت میکرد اهالی این دو مملکت بزرگ
از دست حکام تنگ آمده پاتکول نام را که یکی از اکابر لیونی بود با چند نفر دیگر از جانب خود وکیل کرده
و نزد شرل یازدهم فرستادند که رفته چاره بامور و مهام ایشان بکند پاتکول نظر بخواهش ملت خود
پیشرفت این امر بزرگ را متقبّل شد چون بخدمت شرل یازدهم رسیده مطالب خود را معروض داشت

شرل عرایض او را گوش نداده بتحریک چند نفر از امنای دولت خود که با حکام آنولایات دوست بودند
پاتکول را مفسد و خاین دانسته بحبس او مثال داد خواهش امنای دولت این بود که او را بکشد شرل نیز قبول
کرده بود لکن پاتکول بلطایف حیل از آن مهلکه بجست و از آن مجلس فرار نموده مدتی در ولایات سویس
بماند چون شرل یازدهم وفات کرد و زان سویسکی پادشاه پولند مرد و سپری شدند و اوگوست پادشاه شد پاتکول
از سویس به پولند آمد و بخدمت پادشاه رسیده عرض کرد که شما چرا باید متحمل بشوید که مثل لیونی و اینجری
دو مملکت بزرگ شما را دولت سوید ضبط نماید فرصتی از امروز بهتر نخواهد شد شرل دوازدهم که در جای
پدر پادشاه گشته هنوز طفل است و در امور سلطنت و مهام کشور و لشکر سررشته ندارد هرگاه شما
بیست هزار لشکر بمن ابواجمع فرمایید من میروم و بسهولت ممالک شما را مسخر کرده بکف اختیار شما تسلیم
و واگذار مینمایم چون در آن مدت و اوقات اوگوست با پطر کبیر صدیق و دوست بود خواست که این مسئلت را
با او نیز مصلحت کرده باشد لهذا پاتکول را با یکنفر از کسان معتبر خود روانهٔ شهر مسقو نمود که بخدمت امپراطور
رسیده احوالات را معروض دارند چون پطر از احوالات اطلاع یافت بسیار خوشحال گشت و حرکاتی را که
حاکم ولایت لیونی در سفر فرنگ با او کرده بود بخاطر آورده خواست تلافی وافی و پاداش کافی بدولت
سوید کرده باشد و میدانست که هرگاه ولایت مزبوره از دست دولت سوید خلاص شود بدون شبهه
مال خود خواهد شد در آنروزها که پطر کبیر مترددّ و متفکر بود که باتفاق دولت پولک بجنگ اقدام نماید یا نه
از جانب دولت نیز ایلچی رسید که اگر ایشان جنگ نمایند آنها نیز امداد خواهند کرد پطر ازین معنی بسیار
خوشوقت گشته حکم داد که تدارک شصت هزار نفر لشکر دیده شود دوازده هزار در میان این لشکر اهل
نظام و مابقی غیر نظام بودند با صد و چهل و پنج عراده توپ روانه شدند در عهد سلاطین قدیم هر ولایت
که خبر ورود لشکر میرسید جمیع اهل آنولایت میگریختند عدالت و نظم پطر کبیر چنان مردم را خاطر جمع
کرده بود که رعیت بجای وحشت و فرار رغبت و قرار داشتند و از امپراطور استدعا میکردند که لشکر
از خاک آنها بگذرد چون قدغن بود که هیچ چیز سیورسات از ممالک نگیرند لشکریان مایحتاج و مصارف
خود را پول داده میخریدند این معنی باعث مداخل و رفاهیت رعیت میگشت پطر کبیر لشکر زیاد و جمعیت کثیر
بولایت اینجری برده شهر نروا را که یکی از شهرهای معتبر آنولایت بود محاصره نمود و از قراین حال دانست
که اهل شهر مزبور زیاده از پنج شش روز در قلعه محصوره دوام نکرده و تاب مقاومت نیاورده خود
بخود تسلیم خواهند شد ازین جهت وجود خود را در میان لشکر لازم ندانسته حکم لشکر را بدست شاهزاده
کروی که از اهل فلاندر بود و بدولت روسیه خدمت مینمود سپرد و امور نظام و خزانه را بدست شاهزاده

دولکوریکه که یکی از اقوام خود بود سپرده همراه مانزیکوف نام دوست خود روانهٔ ولایات نووکورود شد که
بودن این مانزیکوف در جای دیگر بتفصیل گفته خواهد شد در هنگامیکه لشکر روسیه بخاک اینجری وارد شد
از انطرف لشکر پولک بطرف لیونی حرکت کردند حکیم والتر چند سال قبل از نوشتن تاریخ پطر تاریخ شرل
دوازدهم را نوشته بود لهذا افسوس میخورد که چرا تاریخ این دو پادشاه بزرگوار را دریکجا ننوشتیم تا محسنات
تاریخ من جمیع الجهات ظاهر کردد با وجود این باز در تاریخ پطر بطریق اجمال احوال شرل دوازدهم را ذکر میکند
که بهیچوجه درین تاریخ ابهامی باقی نماند و مطالعه کنندکان از اطلاع درست حاصل شود شرل دوازدهم
جوانی بود دلاور و جری و از جملهٔ امثال و همال خود برتری داشت هنکام جنک با شیر و پلنک برابری
و همسری مینمود در روز نبرد تن چون پیل داشت و دل چو دریای نیل چون اطلاع یافت که سه دولت اتفاق
کرده اند که او را بالمره تمام کنند و اسم ملت سوید را از روی زمین بردارند در عوض آنکه از جنک اعراض
کند و از خصم هراس نماید و در مقام عجز مصالحه و دوستی از این سه دولت جویا باشد بخیال آن افتاد
که تدبیری بکار برد تا خصم را بالمره مستاصل نماید و خاک جهان را از وجود ایشان پاک سازد با جمع اندک
که همراه داشت نخست سمت ولایت دانیمارک را در نظر کرفته بدون درنک بعرصهٔ جنک شتافت و در مدت
بیست و پنج روز چنان صدمه بلشکر خصم زد که قوت حرکت و قدرت ستیز و آویز و طاقت کریز برای دشمن
نمانده از جملهٔ یلان خون آشام جمعیت ایشان بالکلیه تمام شد و از آنجا نصف لشکر خود را بسمت ولایت
لیونی مامور کرده خود با نصف دیکر از افواج لشکر روانهٔ ولایات اینجری کردید که شهر نروا را از چنک
لشکر روس خلاص نماید زیرا که در میان این سه دولت که بخصومت او کمر عداوت بسته بودند تشویش جزئی
از دولت روسیه داشت لهذا همت بدفع ایشان بکماشت با اینکه فصل زمستان احدی را مجال مرور
و فرصت عبور از آن جای پر شر و شور نبود که سختی سرما از هوای مهر نشان میداد و شدت برودت
تجریر و تقریر نمی کنجید لاجرم شرل دوازدهم از سختی زمستان پروا نکرده روانهٔ شهر نروا شد اهل شهر مزبور
که مدت دو ماه در دست سپاه روسی محصور بودند از غلبه و کثرت دشمن و قلت آذوقه تنک آمده
دیکر مکنت درنک و قوت جنک نداشتند انجام کار ایشان بمقام تسلیم و تخلیهٔ شهر کشیده بود که خبر
ورود شرل برایشان رسیده و جری شدند و ثبات ورزیدند و قرار یافتند شرل دوازدهم بهمه جهت
نه هزار نفر لشکر و ده عرآده توپ همراه داشت در مقابل شصت هزار نفر عسکر روس و چهل عرّاده توپ
شرل در اوّل ورود در دو فرسخی شهر نروا نزد قراول لشکر روسیه رسیده چنان شکست داد که زیاده
نصف لشکر خصم تلف شده ما بقی فرار کردند شرل از فتح خویش شادمان و خوشدل کشته در یک فرسخی شهر

اردو زده آن شب را در آنجا منزل کرد فردای آنروز پرنس کروی بشاهزاده دول کوروکی حکم داد که با نصف
لشکر روانه شده مانع از عبور لشکر شرل کردد و خود مصمم کشت که همانروز بشهر یورش برد شاهزاده
دول کوروکی در جواب کفت که حکم از من است امپراطور لشکر را بدست من سپرده شما را نشاید که بمن
حکم نمایید و باید جمیع افواج لشکر از قرار حکم من رفتار نمایند این فقره باعث شد که دو نفر سردار که امور
لشکر بعهدهٔ ایشان بود باهم مدعی کشتند معلوم است که درین جنک نفاق و خصومت دو سرهنک
بچه مرتبه عرصه را بلشکریان تنک مینماید و چه قدر بدشمن وسعت و فرصت دست میدهد صاحب منصبان
دیکر نیز رفتار سرکردکان را مشاهده کرده خواستند خصومت سابق را که باهم داشتند در همانروز تلافی
نمایند از آنجمله صاحب مناصب روس بچند جهت با صاحب منصبان نمسا عداوت داشتند اوّل
عداوت و کین مذهب و دین فیما بین ایشان بود ثانیا پطر کبیر بجهت معرفت بصاحب منصبان نمسا محبت میکرد
و از صاحب منصبان نمسا خاطر جمعی داشته ارباب مناصب روسیه را بدست ایشان سپرده قدغن کرده بود
که در هیچ باب مخالفت حکم ایشان نکنند او قاتیکه سرکردکان باهم خوب بودند در میان لشکر نظمی بود و کسی
جرأت خلاف نداشت همه در نهایت درستی و صداقت اطاعت میکردند و روزیکه نفاق در میان ایشان
افتاد افواج لشکر اطاعت بصاحب منصبان نمسا نکردند بطوریکه در اردوی روسیه هیچ بزرک معلوم
نبود و هرکس از برای خود حکم میکرد شاهزاده کروی با صدلیت ولعل پنج شش هزار نفر روانه کرد که
پیش روی لشکر سوید را کرفته نکذارند که پیش بیایند ولی شرل دوازدهم چنان بلشکر خود مسلط و مقتدر بود
که احدی سر از ربقهٔ طاعت او بیرون نمیبرد با اینکه آنروز شدت برف و حدت کولاک چنان آشوب
بر هوای آن خاک انداخته بود که پرنده را مجال عبور آن هوا و چرنده را فرصت مرور آن فضا ممکن نبود
شرل دوازدهم در آن هنکامهٔ برف و بوران را از خدا خواهان بود که لشکر روسیه قلت عدت و جمعیت
او را نفهمند تا جرات نمایند و لشکر خود کثرت و زیادت خصم را ندانند تا هراس کنند علی هذا فرصت را غنیمت
شمرده بلشکر خود حکم داد که پیش از طلوع آفتاب بعزم جنک دشمن حرکت کنند در عرض راه بر آن چهار
سپاه روسیه بهم خورده بدون درنک حکم بجنک فرموده در مدت یکساعت لشکر خصم را از پیش برداشت
و افواج دشمن را از هم بپاشید آنان که از هلاک خلاص شدند و لات حین مناص خویشتن را بر رود انداخته
از هول جان دوستان را از دشمنان تشخیص نداده با همدیکر بنای محاربت نهادند چند نفر از صاحب منصب
نمسا کشتند و عزم قتل سرکردکان را داشتند که ناکاه لشکر شرل از عقب ایشان در آمدند و مانند کرک بر آن
رمهٔ بزرک در افتادند و لشکر روس بسکه غافل و پریشان کشته بودند کاری از ایشان نیامد و بجز شکست

طرفی نبستند و غیر از انهضام نامی ننهادند و لشکر سوید در مدّت چهار ساعت شصت هزار نفر
جمعیت روسیّه را تمام کردند سی هزار نفر اسلحهٔ خود را تسلیم کرده اسیر و دستگیر شدند ما بقی
هلاک گشتند مگر کمی از آن حشر فرار کرده خود را از آن لجّهٔ خون و هنگامهٔ محشر خلاص نمودند مجملا
جمیع اوضاع لشکر روسیّه از خزانه و توپخانه و قورخانه و غیره بتصرّف شرل دوازدهم درآمد تعجب است
که آن اعجوبهٔ روزگار بشانزده سالگی در بین مدّت هشت ماه سه دولت بزرگ را شکست فاحش بدهد و
اصلا بیم و هراسی از ایشان در دل نداشته باشد و برحسب خواهش خود فتح نماید اوقاتیکه شرل دوازدهم
در دانیمارک با لشکر پطر کبیر مشغول جنگ بود از آنطرف لشکری که بولایت لیونی فرستاده بود بعساکر
پولک شکست فاحش داده و ممالک لیونی را از دست دشمن گرفته بودند خبر آن فتح و نصرت جانفزا
نیز در شهر نروا بشرل رسیده در کمال خوشی و نهایت مسرت همراه لشکر خود با اسیرانی که از حشر جهیم
دستگیر کرده بود بممالک سوید مراجعت فرمود

فصل یازدهم در بیان احوالات روسیّه بعد از جنگ نروا و تفصیلات

محاربهٔ دولت روسیّه با دولت سوید

بعد از واقعهٔ جنگ نروا و شکست سه دولت جمیع اروپ چنان تصور میکردند که من بعد در دولت پولند
و دانیمارک و روس قوّت حرکت و قدرت جنگ نخواهد بود بالحقیقه این طور بود جزئی قوتی که این سه
دولت بمرور ایّام و شهور بهم رسانیده بودند تمام شد شرل دوازدهم بنهایت آرام و خاطر جمعی و اطمینان
تمام بولایت خود مراجعت کرد و یقین داشت که من بعد هرگاه خود با این سه دولت کار نداشته باشد
آنها بهیچوجه با او کار نداشته اصلا بجنگ اقدام نخواهند کرد خبر شکست نروا در سنهٔ ۱۷۰۰ مسیحی سنهٔ ۱۱۱۲ هجری
در بین راه نووکورود بپطر کبیر رسید پطر کبیر از استماع این خبر مدّت یکساعت مستغرق دریای فکرت و مبهوت
غرقاب حیرت گشته زمانی بخود فرو رفت چون بحالت خویش باز آمد کروهی که در آنسفر همراه بودند
فرمود که شرل و طایفهٔ سوید ازینگونه صدمات بسیار بلشکر ما میرسانند ولی ما نیز از بسکه شکست و
صدمه میخوریم آخر الامر تجربه و وقوف از رسوم و آداب لشکرکشی و خصم افکنی تحصیل مینمائیم وقتی که پطر کبیر
این حرف را میزد بهمه جهت پنجهزار نفر لشکر داشت و در جمیع روسیّه زیاده از بیست عرّاده توپ نمانده
بود و از هیچ دولت امید اعانت و امداد نداشت در آن عرض راه احکام متعدده بحکّام ولایات نوشت

که هر قدر بتوانند لشکر بگیرند و بشهر مسقو نیز حکم فرستاد که بقدر امکان توپ بریزند و یکساعت غفلت
نکنند و فرصت را از دست ندهند یکی از نجبا که همراه پطر بود و علی الظاهر غصه و اندوه میخورد و در باطن
از شکست و استیصال و پریشانی اوضاع و احوال پطر وجد میکرد و لذت میبرد عرض کرد که فرمایش کردید
توپ بریزند و حال آنکه یکمثقال مس یا برنج در کل روسیّه پیدا نمیشود پطر در جواب فرمود که هرگاه من مداوم
کلیساها دارند این همه ناقوس از برای چه خوبست در راه ملت و دولت هیچ چیز را نشاید مضایقه و دریغ
کردن همانساعت حکم فرمود که از جمیع کلیساها ناقوس جمع کرده آب بکنند و توپ بریزند بعد از آنکه لازمه
احکام را نوشته بهمه جا روانه کرده خود با معدودی از کسان خویش بولایت پولک روانه شد که اوکوست
پادشاه پولند را ملاقات نماید و قراری بکار کارزار بگذارد که شاید او نیز امداد کرده بقدر امکان لشکر بدهد
تا دوباره با شرل دوازدهم بمقاتله و مجادله پردازد اوکوست بمحض اظهار پطر کبیر قبول کرده خواست
که بقدر مقدور لشکر حاضر نموده بدست ایشان بسپارد لکن ملت پولک مانند طایفهٔ روس نبود که
آنچه پادشاه فرمایش کند بدون جواب اطاعت نمایند طایفهٔ پولک در آن هنگام آزاد بودند و دخل
و تصرف بکار دولت میکردند در باب لشکر فرستادن و امداد بپطر کبیر کردن نیز مداخله کرده اوکوست را
جواب دادند که ما از اوّل جنگ کردن شما را با دولت سوید راضی نبودیم و نخست درک این معنی کرده
و لشکر خویش در برابر ایشان از هزیمتیان شمرده و شکست خود را درست فهمیده بودیم محض از برای خاطر
شما ده بیست هزار نفر جمعیت ما رفت و تلف شد بالفرض اگر فتح از جانب ما میبود منفعت چندان از
برای ما نداشت و تفاوتی باحوال ما نمیکرد و اگر نفعی بود بجهت دولت روس بود و بغیر از ضرر چیزی بما
عاید نمیشد حال که دوباره بمقام اتلاف دولت و استیصال رعیت درآمده آید ما نیز آشکارا میگوئیم
که احدی از ملت ما بجنگ دولت سوید نخواهد رفت چشم طایفهٔ پولک از غلبه و صولت شرل دوازدهم
ترسیده و از جنگ وی هراس برداشته چنین تصور میکردند که ده هزار نفر لشکر سوید در تصرف
جمیع ممالک پولند کافیست دیگر شرل دوازدهم را احتیاج بتزاید لشکر نیست و نیز چنین فهمیده بودند
که اوکوست و پطر کبیر هر دو اتفاق کرده میخواهند که آزادی را از میان لشکر پولک بردارند و این فقره
زیادتر باعث یأس ایشان از پادشاه خود گشته بود اوکوست از عدم امضای حکم خود منفعل گشته
اصرار بسیار در اجرای حکم خود فرموده و درین خصوص بهواخواهان و طرفداران خویش تأکید و مبالغت
نمود ملت نیز در مخالفت حکم او جمعیت کرده سر از ربقهٔ انقیاد و اطاعت او بازپیچیدند و بنای خصومت
و یاغیگری گذاشتند پطر کبیر بعد از ملاحظهٔ این اوضاع از اعانت و امداد ایشان ناامید و مأیوس گشت

وتعجیل تمام بشهر مسقو مراجعت فرموده باستحکام امور ولایات خود پرداخت از روزیکه حکم کرده بود که ناقوسهای
ممالک جمع کرده توپ بریزند صد عراده توپ بزرگ ویکصد وچهل عراده توپ کوچک در شهر مسقو ریخته و آماده
ساخته بودند پطر کبیر از ملاحظهٔ آنها خوشحال گشته بکسانیکه این خدمت بزرگ را بانجام رسانیده بودند زیاده
از حد التفات فرموده و مدت یکماه که در شهر مسقو توقف داشت ساعتی آرام نگرفت تا کار سپاه را مضبوط
و برکار نمود و در آن اوقات یکنفر از کسان خود نزد پادشاه دانیمارک فرستاد و از و اعانت و امداد طلبید
پادشاه دانیمارک وعده کرد که سه فوج سواره و سه فوج پیاده در هنگام ضرورت پیش پطر کبیر بفرستد
ولکن وقت ضرورت بسبب ترس و تشویشی که از شرل داشت جرات نکرد و از ارسال پیاده و سواره کوتاهی
کرد و از وعدهٔ خود تخلف نمود و از وقوع اینگونه امور هیچوجه واهمه و تشویش در دل پطر کبیر مرور نکرد و
اعانت و امداد دول خارجه را کان لم یکن انگاشت و در انضباط و استحکام مهام لشکر ثبات ورزید و چیزی
فرونگذاشت صبح و شام اهتمام فرمود تا تدارک لشکر را مهیا نمود و جمعیت حشر را انجام داد جنارال پاتکول
که مکرر اسمش مذکور شد و او باعث جنگ سوید گشته بود از اوضاع پادشاه پولند مایوس شده نزد
پطر کبیر آمد خدمت و ملازمت پطر را بر ذمه همت خود گرفت پطر چون پاتکول را بدید و اطلاع از احوالات
و فهم و فراست او حاصل نمود بقدر و رتبهٔ او بیفزود و کمال التفات و محبت در بارهٔ او بفرمود و او را
در نزد خود نگاه داشت پاتکول از مهام نظام و قانون لشکرکشی سررشتهٔ تمام داشت و بسیار دلیر و جرار
بود پطر کبیر در اول کار که بامور سپاه سرکشی مینمود و یرا همراه خود بمیان افواج لشکر میبرد چون مهارت و وقوف
او را در کار نظام بسرحد کمال یافت او را بمنصب سرداری سرافراز کرد و مهام لشکر را بر ذمهٔ اهتمام او
بسپرد پاتکول بانتظام سپاه و استحکام نظام پرداخت و در مدت اندک چنان مضبوط نمود که امور
لشکر بمراتب از دفعهٔ اول بهتر شد در آن اوقات شرل دوازدهم از اوضاع ولایت پولند و خیالات
پادشاه این ملت و تدبیر پطر کبیر اطلاع یافته نخست خواست او گوست را تمام کند بعد بممالک روسیه
پرداخته آنجا را بالکلیه تصرف نماید و ممالک یک قسمت روی زمین کرد و پس با لشکر بیحد و سپاه بیمر روانهٔ
ولایت پولک گردید چون این خبر بپطر رسید که لشکر شرل ممالک پولند را زیاده از نصف تصرف کرده
و از هر طرف لشکر بسرحد روسیه فرستاده که نگذارند احدی تردد نماید پطر کبیر بعد از شنیدن این اخبار
باندیشه حراست ولایت نووکورود افتاد تا آنجا را از شر دشمن مصون و محفوظ بدارد و دست تعدی و تسلط
خصم را از آن ولایت کوتاه کند حکم فرمود که چند فروند کشتی جنگی در دریاچه پی پوس بسازند و دریاچهٔ مزبوره
در سرحد ممالک نووکورود و لیونی و استونی واقع است سی فرسخ عرض و دوازده فرسخ طول دارد و در

بعضی جاها طول آن پانزده فرسخ است و دو رودخانهٔ عظیم که یکی بر آن جاری و داخل است و دیگری از
دریاچهٔ مزبوره بیرون آمده بدریای فنلند میریزد و بوساطت همان رودخانه که آنرا اینو نامیده اند
دریاچه پی پوس مذکور متصل بدریا شده است کشتیهای شرل میتوانستند که از آن رودخانه عبور کرده
داخل دریاچهٔ مزبور شوند و بولایت نووکورود صدمهٔ بزرگ و آسیب عظیم رسانند پطر کبیر ازین سبب
در سد شوارع و مجرای آن دریاچه بسیار اهتمام داشت حکم فرستاد که در آنجا چند فروند کشتی بتعجیل تمام
مهیا و سرانجام سازند علی هذا در هر جای ممالک روسیه کشتی ساز بود روانهٔ دریاچهٔ مزبوره فرمود
در مدت یکسال صد فروند کشتی کوچک بساختند که هر کدام سه چهار عراده توپ و پنجاه نفر عمله داشت
در هنگامیکه مردم بانجام احکام پطر کبیر مشغول بودند خود پطر نیز بانضباط امور دولت میپرداخت
و همیشه میگفت که جنگ ولایت را خراب میکند باید چاره و تدبیری کرد که تلافی خسارت جنگ شود
از آنجمله در سنه ۱۲۱۳ هجری بجهت پیدا کردن و بیرون آوردن معدن بسبیر آدم فرستاد و یکصد نفر از اهل
پولند که در عمل زراعت سررشته تمام داشتند نوکر گرفت و ایشان را بجمیع ولایات روسیه قسمت کرد
و بر ایشان حکم کرد که رفته در اکناف مملکت رعیت را رسوم زراعت بیاموزند و نیز تا ایام سلطنت پطر
کبیر گوسفند در ولایت روسیه درست بعمل نمی آمد و پشم آن هیچوجه بکار نمیخورد و گوسفند ولایت پولک
بسیار خوب میشد لهذا پطر فرستاد که چند نفر شبان از پولک آوردند و بمرور ایام گوسفند ولایت روسیه را
چنان تربیت دادند که پشم آنها کفایت میکرد که جمیع لشکر لباس ماهوت بپوشند چون پطر کبیر از استحکام
اوضاع لشکر و انضباط امور دولت و کشور خاطر جمع گشت بتعجیل روانهٔ شهر پلسکو شده حکم بسرداران
فرستاد که لشکر را از هر طرف حاضر کرده روانهٔ آن سرحدات شوند که لشکر سوید در آنجاها آمده بودند
جنگ اول فیمابین شرل و پطر کبیر در سرحد ولایت لیونی و نزدیکی شهر درپت اتفاق افتاد لشکر روس در زیر
حکم جنارال شره متوف بود و لشکر سوید در زیر حکم سلین بک بود بالجمله جنگ عظیم در میان لشکر روس و
سوید واقع گشته بالاخره جنارال روس شکست درست داد و چهار بیدق از لشکر سوید بگرفت در آن
سفر پطر کبیر شره متوف را بمنصب مرشلی سرافراز کرد بعد از چند روز از فتح لشکر روس گذشته دوباره
نایرهٔ حرب اشتعال یافت و هر دو گروه بجنگ و قتال پرداختند ولکن این دفعه لشکر سوید از طرف دریا
و از سمت دریاچه پی پوس آمدند سردار روس نیز حکم کرد که کشتیهای جنگی خود را حاضر نمایند پس مدت
چهار شبانه روز در دریاچهٔ مزبوره جنگ کردند با اینکه سپاه روسیه جنگ دریائی را تازه یاد گرفته
بودند و لشکر سوید را پیوسته جنگ دریائی شغل و کار بود باز لشکر روس در آنسفر فتح کردند و یک فروند

کشتی که چهل عراده توپ داشت از دست سپاه سوید گرفتند لشکر سوید بعد از هزیمت و شکست دفعه دویم
جمعیت خویش بولایت لیونی و استونی کشیده منتظر حکم شرل شدند لیکن سردار روس فرصت را از دست
نداده همواره از راه دریاچه پی پوس با چند فروند کشتی سه فوج همراه برداشته بولایات لیونی و استونی
که در آن اوقات در تصرّف شرل دوازدهم بود صدمهای بزرگ میرسانید لاجرم سه مرتبه دیگر لشکر سوید
در نزدیکی شهر دَرِپت از لشکر روس شکست خوردند این احوالات هر روز بشرل میرسید ولکن اصلا هراس
و تشویش بخاطر او خطور نمیکرد و از ولایات پولک جای کم و اندک مانده بود که بتصرف او بیاید شرل میخواست
که آنجارا بالمرّه تمام کند چون هر وقت با سپاه روس جنگ میکرد با لشکر قلیل بجمعیت کثیر روسیّه غلبه
مینمود و فایق می آمد از بی نظامی سرداران لشکر روس خاطر جمعی داشت و چنین تصور میکرد که با بیست
هزار جمعیت جمیع روسیّه را باطاعت خواهد آورد ازین سبب هر وقت خبر میرسید که در ولایت لیونی
و استونی صدمه و شکست بلشکر سوید رسیده میخندید و ریشخند میکرد و هرگز از خیال او نمیگذشت که
روز بروز استحکام امور لشکر و نظام پطر در تزاید است و نمیدانست که انسان در همه جا قابل ترقّی است
و فتح و نصرت موقوف باستعداد لشکر و تربیت سردار است و چنین میدانست که طایفه روس را
خداوند جهان مانند بهایم و حیوان آفریده و ایشان اصلا قابل تربیت نیستند هر وقت می شنید که پطر
کبیر پیوسته مشغول انجام امور نظام است و صاحب منصبان از هر ولایت می آورد که نظام را بطایفهٔ
خود یاد بدهد ریشخند میکرد و چنین میدانست که هرگز ممکن نخواهد شد طایفهٔ روس مانند طوایف دیگر تربیت
شده از ایشان در هنگام کارزار کاری بر آید پطر کبیر بر عکس این باستعداد و قابلیت طایفهٔ سوید اقرار
داشت و میدانست که در همه جهت ایشان از طایفهٔ روس امتیاز و ترجیح دارند لکن قابلیت طایفهٔ
مزبوره را از تربیت میدانست و میگفت که هرگاه من ملت خود را تربیت بدهم البتّه از طایفهٔ سوید قابلتر
خواهند شد در آن اوقات خبر بپطر کبیر رسید که شرل بیست سی فروند کشتی جنگی مامور کرده که از راه
ارشانجل داخل خاک روسیّه شود و خود نیز با لشکر بیکران از راه پولند خواهد آمد پطر هرگز احتیاط از دست
نمیداد و همیشه میگفت که باید تدارک زمستان را مهیّا کرد هرگاه زمستان سخت نشود از بخت باید دانست
پس بیدرنگ روانهٔ ارشانجل شده بعد از ملاحظهٔ اوضاع بنای قلعه جدید را در کنار دریا لازم دید
تا جای تشویش نماند پس جای قلعه را مشخص کرده نقشهٔ آنرا بکشید و اوّل سنگ را بدست خود گذاشت
و حکم بلیغ و تاکید اکید و دستور العمل در تعمیر القلعه داده مراجعت فرمود چون بشهر مسقو رسید چند
فوج دیگر نیز روانه نمود که رفته در خدمت مرشل شرمتوف باشند و حکم جدید بمرشل مزبور فرستاد که

هر قدر در قوّه دارد پیش از آنکه امداد از برای سردار سوید برسد پیش رود و از ولایات لیونی و استونی
تصرّف نماید و خود پطر نیز بنای تدارک بزرگ گذاشت و بلشکر خود حکم داد که جمله حاضر شوند تا در وقت
ضرورت معطلی روی ندهد چون افواج جدیده و احکام پطر کبیر بسردار روس رسید بدون درنگ بعزم
جنگ روانه گشته بنای محاربه گذاشت لشکر سوید در کنار رودخانهٔ امبک بودند سردار روس ایشانرا
از آنجا حرکت داده بآن طرف رودخانه گذرانید پس جنگ عظیم واقع شده لشکر سوید روی بهزیمت
نهاد بیست عراده توپ و شانزده بیدق از ایشان بتصرّف سپاه روس در آمد و در قرب رودخانه
مزبور شهریست ماریا مبورگ نام اهالی شهر مزبور خواستند که تسلیم شوند و شهر را بتصرّف لشکر روس
بدهند جمعی از لشکر و نوکر دولت سوید که در میان شهر مذکور بودند از خیالات آنها اطلاع یافته بشهر آتش
زدند لشکر روس قانون حزم را از دست نداده اطراف شهر را احاطه کردند هرکس که از شهر عزم فرار
میکرد دستگیر و اسیر مینمودند شهر مزبور جای بسیار کوچک و ناقابل بود و الآن اسمی و علامتی از آن شهر نمانده
مگر از یک جهت وقتی که اهل شهر را اسیر کردند در میان ایشان دختری از اهل لیونی بود که رخسار آتشین او
بیک شعله عالمی را میسوخت و چشم فتّان او بیک اشاره دل جهانی را بهم میدوخت شب سیاه را ماهی
بود و سپاه حسن را شاهی صورت خوش داشت و قامت دلکش از کودکی بزرگ کردهٔ کشیش بود در
بزرگی محسود بیگانه و خویش کمال او زیب جمال وی بود و جمال او زینت کمال وی هر کس بصیرتی در مشیّت خالق
بصیر و مربّی صغیر و کبیر داشته باشد در قدرت پروردگار متحیّر و متعجب ماند که خداوند دستگیر دختر اسیر را
چگونه پادشاه کل ممالک روسیّه گردانید بالجمله تفصیل احوال او در فصول آینده مذکور خواهد گشت اگرچه
اثری از شهر مزبور باقی نیست ولی اسمش در همه روسیّه معتبر است صالدات روس بعد از فتح شهر ماریا مبورگ
آنچه اسیر گرفته بودند همه را روانهٔ روسیّه کرده حکم فرمود که هرچه در دریاچه پی پوس کشتی جنگی است همه
از راه رودخانه داخل دریاچه لادوگا بشوند دریاچه مزبور نیز در ولایت لیونی است و مسافت میان
دو دریاچه بیست فرسخ راه است پطر کبیر همیشه در نظر داشت که دریاچه لادوگا در تصرّف او باشد و
بسبب رودخانهٔ نوا که از دریاچه مزبور در آمده داخل دریای بالتیک میشود راهی بدریای مزبور داشته
باشد تا پیوسته کشتیهای خود از رودخانهٔ نوا بآن دریا تردّد نمایند چون سردار روس از خیال و تدبیر
پطر کبیر اطلاع داشت و میدانست که هرگاه از عهدهٔ این خدمت برآید شایستهٔ چه قدر مرحمت و
عنایت از جانب پطر خواهد گشت لهذا همت گماشت که پیش از حکم پطر کبیر این امر خطیر را تمام کرده باشد
پس بعد از آنکه کشتیهای جنگی را روانه کرد خود نیز از راه خشکی با جمعیت و سپاه روانه شد چون وارد

دریاچه مزبوره گشتند جوانان نامدار و دلیران جرار را انتخاب و اختیار کرده از فوج لشکر جدا نموده در
میان کشتیها مسکنی داد و حکم فرمود که بجزیره نوتبورک که در میان دریاچه است روانه شوند و سردار نیز با
آنها باشد در جزیره مزبور سوئدیها قلعه مضبوطی داشتند و پانصد نفر سرباز بجهت محافظت قلعه
در آنجا ساکن بودند بمحض ورود کشتیها محاربه و مقاتله دو گروه بهم در پیوست و چهار شبانه روز بجنگ
مشغول بودند و از هیچ سمت فتح معلوم نبود بالاخره سردار روس حکم کرد که با کشتیهای کوچک
داخل جزیره شده یورش برند و حمله کنند و قلعه را تصرف نمایند سرباز جمله بحکم سردار اطاعت کرده
با اینکه گلوله توپ و تفنگ در آن عرصه جنگ چون قطرات باران میبارید هراسی نکرده بی خوف مرگ
و تلف از چهار طرف داخل جزیره گشتند در آن هنگامه از سرباز سوئد بهمه جهت صد نفر مانده بود لکن این
صد نفر در آن کر و فر چون شیران نر ایستادگی کردند و در برابر خصم ثبات ورزیدند سردار روس
پس از یورش نزد صاحب منصب سوئد ایلچی فرستاد و پیغام داد که هرگاه قلعه را بتصرف لشکر
روس بدهند کسی با بقیه لشکر سوئد بهیچوجه کاری نداشته مزاحم نمیشوند و با اوضاعی که دارند مرخص هستند
که بولایت خود مراجعت نمایند صاحب منصب سوئد اوضاع خود را ملاحظه کرده دید که بعد از آن جنگ
و محاربه اولی ثمر و بی مصرف است و باقی لشکر نیز تلف خواهد شد پس بسردار روس جواب داد که من خواهش شما را
بشرطی قبول میکنم که شما بفرستید دو نفر صاحب منصب سوئد که در شهر لیونی هستند نزد ما بیایند و از
اوضاع ما اطلاع بهم رسانند و بخدمت شارل دوازدهم پادشاه و ولی النعم ما عریضه بنویسند که ما تا جان داشتیم
در برابر خصم مقاومت کردیم و تسلیم نشدیم مگر وقتی که قوت و طاقت جنگ در ما باقی نمانده بود والا هرگز
تسلیم نمیشویم و تا نفر آخرین و نفس واپسین جنگ و کوشش مینمائیم و قلعه را بتصرف شما میدهیم سردار روس
مسئول و مشروط او را مقبول داشته حکم فرستادن دو نفر صاحب منصب سوئدی از ولایت لیونی آوردند
و بعد از ورود آنها مشخص شد که سرباز سوئد بهمه جهت پانصد نفر بوده اند دویست و شصت و یک نفر از ایشان
مقتول و صد و پنجاه و شش نفر از ایشان مجروح گشته اند و هشتاد و دو نفر باقی و سالم مانده اند چون موافق
خواهش خود صاحب منصبان سوئد عریضه بخدمت شارل دوازدهم نوشته بدست ایشان دادند ایشان
ناچار با چشم گریان و دل نالان قلعه را تسلیم کرده روانه شدند از این فقره معلوم میشود که لشکر سوئد چگونه
لشکر بوده بعضی از مورخین نوشته اند که فتوحات پطر کبیر چندان کار معظم و بزرگی نبوده زیرا که دشمن پر زوری
نداشت این سخن بی معنی است اولا لشکر سوئد در آن اوقات مانند لشکر فرنگ صاحب وقوف و استعداد بوده
و در امور نظام کسر و قصوری نگذاشته بودند ثانیا شارل دوازدهم خود بنفسه سرداری که در صحرای جنگ عدیل

و نظیر نداشت ثالثا دولت سوئد دولتی بود که آنچه از برای جنگ و پیکار ضرور و در کار است جمله لشکر
سوئد را حاضر و مهیا بود و پطر کبیر طایفه روس را که ابدا اسم تربیت نشنیده بودند و هرگز رسم و قانون
نظام را ندیده چنان تربیت داد که در مقابل چنین خصم قوی پای ثبات ورزیدند و بلشکر شارل شکست
فاحش دادند علی الخصوص پس از شکست نروا کارهائی که پطر کبیر کرد هیچ پادشاهی نکرده است و در بدو سلطنت
و اول قوام دولت آنطور شکست و انهزام که بدولت روسیه روی داد میبایست طایفه روسیه بالمره
تمام شود زیرا که هرچه اسباب حرب و اوضاع نظام که بزحمات تمام و مرور ایام جمع آورده و بهم بسته
بودند در بین دو روز جمله از دست ایشان برفت پطر کبیر با آنگونه صدمه و خسارت چنان دانشمندی
و استادی بکار برد که در زمان اندک جمعیت و استعدادی فراهم آورد که بهتر از اوضاع نخستین گشت
و از آن صدمات که از شارل دوازدهم بایشان رسیده بود اثری نماند مجملا بعد از فتح نوتبورک لشکر روسیه
بشهر مسقو مراجعت نمودند روز ورود لشکر پطر کبیر خود سوار گشته لشکر خود را پیشواز کرده مرشل شرمتوف را
نهایت التفات نموده و صورت او را ببوسید و از هر کس که مرشل شرمتوف حسن خدمت دیده بود اظهار
رضامندی مینمود پطر کبیر جمله را بفراخور خدمت و مناسب رتبت خود نشان داده و مشمول عنایت فرمود
و بر مواجب و مناصب و مراتب ایشان بیفزود و با کمال احترام آنها را داخل شهر کرد و در هنگام ورود
حکم فرمود که بیدقهای دولت سوئد را با بیدق کشتی جنگی که در جنگ دریاچه پی پوس بتصرف لشکر دولت روس
آمده بود پیش از ورود لشکر داخل شهر نمایند تا همه مردم از دیدن آنها خوشحال شوند و امیدوار گردند و چند
نفر صالدات که در هنگام یورش از دشمن رو گردان و گریزان گشته بودند حکم کرد که آنها را در میان
میدان شهر نگاه بدارند تا کسانیکه بسبب خدمات شایان صاحب منصب و نشان گشته بودند در
ملاء عام بر روی ایشان خیو اندازند و ایشان را نکوهش و سرزنش نمایند تا عبرة للناظرین بر جمیع خلق
معلوم شود که بی غیرتی در چه مرتبه باعث بدنامی و بی عزتی گردد بعکس این غیرت و حمیت چگونه آدمی را
سرافراز میکند و پیش مردم معزز و محترم گرداند همانروز اهل شهر از زن و مرد بالتمام بر کسانیکه خوب خدمت
کرده و در راه دولت زحمت کشیده بودند مانند پدر و مادر و برادر مهربانی و محبت میکردند دو روز بعد از
ورود لشکر بشهر مسقو پطر کبیر چند نفر مامور کرد که رفته در جزیره مزبوره آنچه خراب شده است معمور نمایند
و اسم جزیره را از آن روز عوض کرده شولسبورگ گذاشت یعنی شهر کلید و سبب این اسم آنست که جمیع ولایات
اطراف بسته بر جزیره مزبوره بود بعد از تصرف آنجزیره شارل دوازدهم قدری از رنجید خود دست کشید
و دانست که روسیه را تصرف کردن و پطر را از میان برداشتن بدان قرار که بنظر او آسان می آمد نخواهد بود

بلکه دشمنی از همه پر زورتر خواهد شد

فصل دوازدهم در بیان چندین کارهای عظیم پطر کبیر و بنا کردن شهر پطربورغ و تصرّف شهر نرواست

در اوایل سنه ۱۱۱۵ هجری پطر کبیر در شهر مسقو بود و هر روز بگوش او میرسید که نجبا هنوز از و راضی نیستند و کشیشان
کارهای او را بی مایه و خلاف امر خدا دانسته او را در خفیه سرزنش و ملامت مینمایند و میگویند که قانون قدیم
روسیه صد مرتبه از قوانین جدیده بهتر بود و اگر پطر این مرحله را دریافت نکند و پیش از وقت چاره ننماید
بالاخره مملکت روسیه خراب و ویران خواهد شد با وجود این سخنان بیهوده و نارضائی نجبا و کشیشان
هرچه قرار و قانون پطر بود جمله را مردم یاد گرفته و میل کرده اندک اندک عادت مینمودند از آنجمله ریشهای
دراز و رخوت کشاد بالمرّه فراموش شده بود از قدیم دویست تومان اگر بکسی میدادند که در عوض آن
دو انگشت از ریش او کم نمایند قبول نمیکرد و تحاشی مینمود تا در عهد پطر عادت چنان شده بود که اگر بکسی هزار
تومان میدادند که ریش را نتراشد قبول نمیکرد و همچنین در چیزهای دیگر مردم بالمرّه اوضاع قدیم را فراموش
کرده بودند و کسانیکه بدخواه پطر بودند و از و نارضائی داشتند در ظاهر چنین مشتبه میکردند که نارضائی
ایشان از راه دلسوزی و خیرخواهی دولت است و لکن باطنا غصه میخوردند و حسد میبردند که چرا اوضاع
قدیم از دست رفت و راه مداخل بسته شد هرگاه پطر کبیر اوضاع و قانون قدیم را از میان مردم برمیداشت
و بمداخل نجبا و کشیشان دست نمیزد البته از قانون جدید و نظام تازه بیش از پیش راضی و ممنون میگشتند
چون پطر کبیر سبب دلخوری و جهت دلگیری ایشانرا بهتر از همه دریافت کرده بود لهذا مصمم شد که زحمت و قباحت
قانون قدیم را بمردم بنماید بعد از چند روز بیکی از نوکران خود عروسی کرده جمیع بزرگان شهر مسقو را خود
مهمان طلبید و قدغن فرمود که هرکس بعروسی بیاید میباید از قرار و قانون قدیم رفتار نماید در عهد
قدیم قرار این که در ایّام عروسی در خانه که عروس بود هرگز آتش روشن نمیکردند در میان عوام چنان مشهور
بود که هرگاه آتش در خانه عروس باشد ما دام العمر از برای صاحب خانه بد میگذرد و بزرگان روسیه
در عهد قدیم شراب هرگز نمیخوردند شرب ایشان عرق بسیار تند بود و در عهد پطر عرق خوردن را فراموش
کرده بودند پطر نیز حکم کرد که آتش نسوزانند و شراب بمجلس نیاورده بمجلسیان عرق بدهند از آن جهت در آن
چند روز ایّام عروسی عیش مردم تباه شد و روز جشن بزرگان سیاه گشت و روزگار بحضار مجلس بصورت

مرگ گذشت و شدّت سرما بمرتبه ایشانرا اذیت و آزار کرد که همه ناخوش شدند چند دفعه بخدمت پطر
کبیر آمده التماس کردند که از سر تقصیر آنها گذشته یا باتمام عروسی حکم فرمایند یا بسوزاندن آتش و ترک
کردن عرق شال دهند پطر استدعای ایشانرا قبول نکرده فرمود که از قرار و قانون پادشاهان قدیم
شکایت نکنید و عادت قدیم خود را از دست ندهید من نمیخواهم که خلاف قانون مشهور و عادت
قدیم جمهور در میان شما معمول گردد بهمان قرار سابق رفتار نمائید مردم ناچار بهزار التماس چند
نفر از وزرا واسطه کردند تا مسئول ایشان مقبول افتاده از چنگ سرما و عرق تند کثیف خلاص شدند
و قسم بر سر امپراطور خوردند که بعد از آن هرگز مذمّت دولت او را نکنند و در کار بزرگان نکته
گیری و خورده بینی را موقوف نمایند پس پطر حکم فرمود که جمیع کتب معتبرهٔ فرنگ را بزبان روسیه
ترجمه نمایند و چاپ زنند تا جمیع مردم بخوانند و از عموم علوم اطّلاع بهم رسانند و نیز حکم شد که
در شهر مسقو بیمارخانها ساختند و بمعالجت بیماران ولایت بپرداختند و قرار چنان شد که هرکس
از زن و مرد بسبب پیری یا فقر و فاقه قوّت کار و گذران معاش و مدار نداشته باشد در عمارت
مزبوره سکنی نموده گدائی نکند و از جانب دولت وجه گذران آنها را بدهند و اگر کاری از دستشان بیاید
از برای دولت معمول دارند و در آن سال بر جمیع ولایات روسیه نوشت که در خانهای دولتی آنچه بعمل آورده
باشند نمونه از هر قسم با چند نفر از کارگران همراه بزرگ کارخانهای مزبور در شهر مسقو حاضر باشند
پطر کبیر کمیک بکار همه برسید آنها که شایسته التفات بودند جمله را التفات کرد و کسانیکه در کار ایشان
کسر و نقصان بود تعلیم و تربیت داد و آنهارا که بدون جهت معطّل شده بودند بشغلی مامور فرموده
هرکس را دوباره بجای خود روانه نمود و خود با چند نفر بشهر ورونیز تشریف برده حکم کرد که در حضور خود
دو فروند کشتی بزرگ بسازند که هشتاد عرّاده توپ داشته باشند این دو کشتی بزرگ را از برای احتیاط
همیشه حاضر داشته باشد و در وقت ضرورت از دولت عثمانلو تشویش ننمایند از قراریکه در ولایت
فلمنک دیده بود که اسباب و آلاتی بکشتی ساخته بودند که کشتی بسبب آن آلات نزدیک بدو ذرع از
جای خود بلند میشد یعنی اگر چهار ذرع بآب فرو میرفت از قرار متعارف دو ذرع بلند میشد و دو ذرع در
میان آب میماند همان اسباب را برای این کشتیها ساختند پطر کبیر اسباب مزبوره را بجهت دریای
ازوف میخواست چون در پاره جاهای دریای مزبور ریگ زیاد و آب کم بود و عبور کشتی بزرگ از آنجاها
احتیاط داشت و بجهة اسباب مزبوره هیچ جای تشویش نماند و در هرجا مرور کشتی آسان میگشت
لاجرم پطر چون از تدارک خود در مقابل دولت عثمانلو خاطر جمع گشت مصمم شد که تدارک سرحدّ ولایت

سوید را انجام دهد لهذا از آنجا یکسر روانهٔ شهر اولونیز گشته که آنشهر فیما بین دریاچهٔ لادوکا و اونکا واقع است
و در شهر مزبور قرار داد که چند فروند کشتی از هر قسم ساخته حاضر داشته باشند که هنگام جنگ عدم
استعداد آن دو دریاچه مایهٔ ننگ نشود و آنچه در نظر دارد از پیش برد و نیز حکم کرد که در شهر مزبور کارخانهٔ
تفنگ سازی بنا کردند خیال پطر این بود که در قرب ولایاتی که تصرّف آنها را در نظر گرفته بود همه اسباب
جنگ را حاضر و آماده داشته احتیاج نباشد که از شهر مسقو امداد بیاید پیوسته سخن پطر این و فرمایش
او چنین بود که یک دقیقه هنگامهٔ جدال برابر یکسال میباشد زیرا ضرریکه در بین جنگ با یکدقیقه غفلت
از رسیدن باروت و تفنگ بدولتی روی میدهد مدت یکسال از عهدهٔ غرامت آن نمیتواند بر آید و
اتفاق می افتد که آن دولت را تمام میکند و بنهایت میرساند پس در معرکهٔ جدال میباید که دقیقه را از یکسال
بزرگتر شمرد و غفلت از کار نکرد مجملا چون منظور پطر بعمل آمد مصمم گشت تا قلعهٔ نیارا که در نزدیکی دریاچهٔ لادوکا
و رودخانهٔ نوا واقع است خود تصرف نماید قلعهٔ مزبوره بجهة منظور پطر کبیر واجب و ضرور بود زیرا که بسبب
آنقلعه دریاچهٔ لادوکا و رودخانهٔ نوا بالمرّه بتصرفش می آمد علاوه بر آن در مقابل دشمن قلعهٔ مستحکم بدست
او میرسید پس حکم فرمود که تدارک دیده شود تا آن ایام پطر کبیر در میان لشکر منصب کپتانی و میان افواج
ابوالجمعی مرشل شره متوف جا داشت پطر کبیر مامور شد که با چند کشتی کوچک راههای دریاچه را بگیرد که کشتیهای
سوید اخلال نکنند و مرشل شره متوف از طرف خشکی باطمینان تمام قلعهٔ نیارا تصرّف نماید در هنگامی که
سردار روس از جانب خشکی جنگ میکرد و مشغول محاصرهٔ قلعهٔ مزبوره بود که بتازگی دو فروند کشتی
سوید از برای امداد لشکر خویش رسیدند پطر کبیر پیش راه ایشانرا گرفته جنگ مضبوطی با ایشان نمود و هر دو
کشتی را اسیر کرد چون این خبر بمحصورین آنقلعه رسید چاره دیگر نیافته تسلیم شدند و قلعه را با همه اوضاع
بتصرف لشکر روس دادند در مقابل این خدمت بزرگ ادمیرال کولوین که بعد از جنارال فورجای او
گرفته بود و سردار جمیع کشتی و لشکر دریائی دولت روسیه شده پطر کبیر را صاحب نشان کرد و پطر
کبیر با کمال رضا و رغبت و نهایت تمکین و حرمت بقراریکه در میان نظام مقرر بود در حضور جمیع لشکر
نشانرا بر گردن خود آویخت اوقاتیکه پطر کبیر از سمت ولایت لیونی و استونی هر روز صدمه بدولت
سوید میزد شرل دوازدهم هنوز مشغول جنگ و فتح کردن ممالک پولند بود اوگوست پادشاه پولند
بالمرّه خراب شده بود از قراریکه پیش نوشتیم ملّت پولند او را بجهت ساکسون بودنش دوست نمیداشتند
و چنین میدانستند که با پطر کبیر همدست گشته و اتفاق نموده میخواهد آنها را مثل طایفهٔ روس بنده نماید
و آزادی طایفه را از میان بردارد ازین سبب شرل دوازدهم را بیشتر از وی دوست میداشتند و ممنون

بودند که او پادشاه مملکت پولند کرد اوگوست از برای اطمینان مردم و آرام گرفتن ولایت بیست هزار
نفر ما بقی لشکر روس را که سابقا پطر برای امداد نزد او فرستاده بود مرخص کرد و باز پس فرستاد تا
مردم بخیال فاسد نیفتند و نگویند که اوگوست با پطر کبیر در خصوص برداشتن آزادی از رعیت اتفاق کرده اند
چون خبر مرخصی لشکر به پطر رسید تعجب کرد و حیرت نمود و بحضار مجلس فرمود که پادشاه پولند عجب مرد
نافهمی بوده کدام دشمن است که از پیش او بگریزی و او دست از تو بردارد و ترا تعاقب نکند بیست هزار
لشکر من تا حال اوگوست را نگاهداشته باعث ثبات و دوام سلطنت او در مملکت پولند گشته بود حال
که لشکر مرا مرخص کرده است پس ازین چه خواهد کرد که در کل ممالک یکنفر دولت ندارد اکنون یقینم شد
که بعد ازین شرل دوازدهم ولایت پولند را تصرف خواهد کرد و سلطنت اوگوست بالمرّه تمام خواهد شد
اگرچه دشمن من قوی و پرزور میگردد ولیکن از آمدن این بیست هزار نفر خوشحالم که بسیار در موقع
افتاد و بکار ما خواهند آمد پس فرمود بقدری که قوت شرل بسبب تسخیر پولند زیاد میگردد باید بهمان قدر
قوت او را از سمت دیگر کم نمائیم بعد از ورود این لشکر بفکر ساختن شهر پطربورغ افتاد در نزدیکی قلعهٔ نیا
و قرب دریای فینلند در صحرائیکه همه کویر و بیابان بود بنای آن شهر را گذاشت نخست در جزیره که فیما
بین رودخانهٔ نوا واقع است قلعه ساخت و اکنون همان جزیره میان شهر پطربورغ واقع است و
اولین سنگ قلعهٔ نیارا پطر کبیر در سنهٔ ۱۱۱۵ با دست خود گذاشت طایفهٔ سوید بتدبیر پطر کبیر از راه جهل
و عدم شعور تمسخر و استهزا میکردند و می گفتند که در چنین جا قلعه ساختن کار بیمصرف و عمل لغو است
معلوم است که عقل او معیوب گشته زیرا که آدم عاقل هرگز چنین کار نمیکند ولی غافل از اینکه مردم هوشیار
بهیچ وجه در عمل خود خبط نمیکنند و تا غایت کار را نیندیشد بانجام آن نپردازد مجملا سبب این بود که سوید
در اوّل بنای شهر پطربورغ بهیچوجه مانع نشده بلکه خوشحال بودند که پطر بچنین کارها مشغول گشته مزاحم
ایشان نشود پطر کبیر خیالات طایفهٔ سوید را در حق خود فهمیده و غفلت ایشانرا سبب وصلت شاهد
مقصود یافت و وسیله وسعت وقت و فرصت کار خود دانست بنابراین شب و روز باتمام آن
قلعهٔ متین و انجام آن حصن حصین پرداخت و منظور خود را بقدر مقدور از پیش برد و در مدت یکسال قلعه را
باتمام رسانید و قلعهٔ دیگر نیز در جزیرهٔ کرونسلوت که اکنون در پیش شهر پطربورغ واقع است بنا نهاد که
از قلعهٔ مزبوره با بیست عرادهٔ توپ پنجاه فروند کشتی جنگی را محافظت ممکن بود و از اطراف جزیرهٔ مزبور
بنای تعمیر بیوتات گذاشت و در مدت پنج ماه ترکیب شهر را ترتیب داد شهری که در مدت پنج ماه ساخته
شود معلوم است که چگونه شهر خواهد شد در میان همه بیوتات دو خانه خوب ساخته بودند ما بقی چون

خانهای دهاتی بود با اینهمه باز انجام این امر عظیم را مانند پطر کبیر پادشاهی میخواست که در عموم کارها عزمی متین و رای مستقیم داشته باشد زیرا که تنها زمین پطربورغ را منتظم و مستحکم نمودن کار یک دولت بزرگ بود در بدو تعمیر آنشهر حکم کرد که جمیع عمله را از شهر مسقو و کازان و اوکرانی و حاجی ترخان آوردند و زمین شهر پطربورغ را تا دو ذرع کندند و با خاک و سنک ریخته کردند و از روی آن بیوتات آنشهر را ساختند و اکثری از عملجات از جهت سردی هوا و ناخوشیهای کوناکون تلف می کشتند پطر کبیر با آنهمه زحمت و عسرت دست برنداشته شب و روز غیرت خود را زیاد مینمود که بنا کرده خود را بانتهار ساند تا در مدت شش ماه شهر پطربورغ در جمیع اروپ مشهور شد و در السنه و افواه مذکور که دولت روسیه در کنار دریای فینلند شهر بزرکی ساخته است تا آن ایام تجار دول خارجه جرات نمیکردند که با ولایت روسیه بنای تجارت کذارند زیرا که ضرورت بنود مدت شش ماه راه رفته تا بارشانجل بروند و از آنجا نیز مدت دو ماه مسافت را طی کنند تا بمسقو برسند و معامله نمایند الحاصل زحمات راه و دوری منازل و قفار روسیه با تجار خارجه مانع شده بود که نه ضیاع دول خارجه بروسیه میرفت و نه متاع روسیه بخارج بعد از بنای شهر پطربورغ نخست یک کشتی تجارتی از فلمنک آمد پطر چنان محبت و تلطف بر اهل آن کشتی کرد که همه تعجب کردند بزرک کشتی را نشان داد و بر جمیع عمله کشتی انعام مرحمت فرمود تا اینکه میان اروپ رفتار دولت روسیه مشهور کشته غربا جرات نمایند و بشهر پطربورغ تردد و آمد و شد کنند فلمنکیها هر چه متاع آورده بودند بقیمت کران فروخته چند نفر از ایشان روانه شهر مسقو شده در آنجا خرید کرده دوباره مراجعت نمودند تجار مسقو چون خبردار شدند که کشتی خارج ولایت روس بشهر پطربورغ آمد و شد دارد از جانب خود از جانب خود عاملان تعیین کردند که در شهر مزبور همیشه اقامت کنند و معامله نمایند در اندک مدت چنان شد که هر روز سه چهار فروند کشتی بپطربورغ آمده خرید و فروخت میکرد و مراجعت مینمود و اینکونه تجارت باعث آباد شدن شهر پطربورغ کشت و از هر طرف تجار ممالک روس بآنشهر جمع شده خانه و عمارت از برای خود ساختند و با کوچ و عیال ساکن آنشهر شدند اهالی سوید چون اوضاع شهر پطربورغ را مشاهده کردند متنبه کشته دانستند که در اول کار غفلت و عدم ممانعت ایشان از برای این شهر خبط بزرک کشته و سخره و استهزا که بپطر در باب تعمیر آن شهر مینمودند در حقیقت سفاهت و بلاهت محض بوده و ملامت ایشان موجب غرامت و باعث خرابی دولت ایشان کشته است پس بعد از مشاوره و تدبیر بسیار بمقام تلافی و تخریب آنشهر در آمدند و کروینیور نام سرهنک را با لشکر زیاد مامور و روانه شهر پطربورغ کردند که رفته آنجا را خراب نماید پطر کبیر خود با هشت فوج بعزم دفع ایشان روانه شد

و در قرب رودخانه سیستر املاقی فریقین واقع کشته پطر کبیر شکست درستی بایشان داده شهر را خلاص نمود پس ملاحظه اوضاع شهر کرده دید که بعد ازین اینکونه جنکها بسیار خواهد شد و برای محافظت شهر پطربورغ لشکر بسیار ضرور خواهد کشت و دشمن باین زودی دست نخواهد کشید پس بشهر اولونیز رفت و بساختن چند کشتی حکم فرمود که همیشه آن کشتیها در شهر پطربورغ حاضر شده آنجا را حفظ نمایند در هنکامیکه پطر در شهر اولونیز مشغول کشتی سازی بود در آن بین نامه از پادشاه پولند رسید مضمون کتابت استدعای امداد و اعانت بود پطر کبیر پیوسته جانب داری و دوستی پادشاه پولند را جویا و خواهشمند بود و از هر جهت مصلحت خود میدانست علاوه بر این شرل دوازدهم در ولایت پولک هر قدر معطل میشد صلاح پطر بود که باطمینان امور خود را مستحکم و مضبوط مینمود و یقین داشت که شرل دوازدهم همانروز که از کار پولند فراغت حاصل نماید بی تامل و درنک بعزم جنک روسیه روانه خواهد شد همه اینها را در نظر داشته دوباره حکم کرد که دوازده هزار نفر لشکر بعزم امداد پادشاه پولند روانه شوند و مبلغ یکصد و بیست هزار تومان وجه نقد فرستاد که هنکام ضرورت بکار برد و التر میکوید که هرکاه پطر کبیر جمیع این کارها را هزار سال قبل ازین کرده بود و مورخین آنوقت تاریخ او را نوشته بودند من حکایت میدانستم و افسانه می پنداشتم و هرکز قبول نمیکردم زیرا آنچه در قلیل مدت پطر کبیر در ولایت روسیه کرد در قوه هیچکس از ملوک نبود مداخل روسیه را بتفصیل نوشتیم که چه قدر جزئی و مخارج آن ممالک بچه حد زیاد بود و معلوم بود که بجهت عدم فراست اهل آن مملکت روز بروز بدان دولت چه قدر خسارت میرسید با وجود آن اوضاع پطر کبیر با حسن تدبیر چکونه امور ولایت را محکم و منسق نمود که دیناری از بابت مالیات از رعیت زیاد نکرفت و درهمی از مواجب لشکر باقی نکذاشت مکر اینکه ماه بماه مقرری همه را برسانید و اخراجات کارخانها و کتبخانها بالتمام از جانب دولت بداد و هر روز کشتیهای جنکی را زیاد میکرد و مخارج هر کشتی ضرور بتفصیل نیست علاوه بر اینها در شش جای ولایت روسیه قلعه متینی و حصن حصینی ساخت که قلم از تحریر و توصیف آنها قاصر است و عقل از حساب مخارج آنها عاجز که با آن پریشانی اوضاع و عدم مداخل اخراجات آنها را از کجا آورد و شهر پطربورغ را در چنان صحرای خالی از همه چیز چکونه آباد کرد و آن اوضاع را چه طور فراهم آورد و شهر معتبری بنا نهاد و بعد از همه اینها اینقدر در خزانه پول داشت که هنکام ضرورت میتوانست که بدوستان خود امداد نماید همان سالی که پطر کبیر صد و بیست هزار تومان پول را با وکوست پادشاه پولند داد کورنیل بروین نام سیاح فلمنکی که در روسیه سیاحت میکرد در کتاب خود نوشته است که روزی از پطر کبیر پرسیدم که چکونه از عهده همه این اخراجات بیرون می آیید و ظلم برعیت نمی کنید فرمودند نمیکذارم

مال و دولت را مردم بخورند و این باعث قوام و دوام دولت من بوده است نوشته است که از زبان
ایشان شنیدم که بعد از همه اخراجات که کرده بود باز نزدیک بششصد هزار تومان وجه نقد داشت
پطر کبیر در اولونیز اینقدر توقف کرد که یک فروند کشتی بزرگ و شش فروند کشتی کوچک تمام کرده دوباره
بپطربورغ روانه شد و کشتیها را همراه خود بیاورد پس بدریای فینلند رسید خود با معیار علم هندسه
ملاحظه کرده حکم فرمود که قلعه دیگر در میان دریا نزدیکی جزیره کرونس لوت ساخته شود که بالمره
از شرارت دشمن خلاص یابد چون بسبب امورات دیگر وجود پطر در شهر مسقو ضرور شده بود لهذا زیاده
بر آن در شهر پطربورغ نتوانست توقف بکند ترکیب قلعه مزبوره را بدست خود از چوب تربیت داده
قدغن فرمود که بدانقرار قلعه را بسازند و اختلاف نکنند پس روانه شهر مسقو شده بمحض ورود حکم
فرستاد که هر قدر کشتی در رودخانه ورونیز فرموده بود بسازند سعی کرده تمام نمایند که از برای بهار
حاضر باشد و ایام زمستان که در شهر مسقو بود شب و روز مشغول انضباط امور دولتی شده حسب الحکم چند
نفر از رعیت هر ولایت احضار کردند تا از معاملات حکام و عدالت و ظلم ایشان تحقیق و استفسار
کند پس تلافی مظالم جابرین سیاست فرمود و بپاداش عدالت و رفتار نیک حکام عادل التفات
و عنایت فرمود و در همان زمستان که پطر کبیر بمراقبت احوال رعایا و زیردستان مشغول بود یکنفر
ایلچی از دولت عثمانیه مامور شد که بخدمت پطر کبیر رسیده عرض و تحقیق نمود که از چه سبب اینقدر
تدارک زیاد در نزدیکی قره دنکیز می بینند پطر در جواب فرمود از برای آنکه سلطان بفهمد که من هم مانند
او سلطان و حکمران ولایت خود هستم و هرچه خواسته باشم که در ممالک خود معمول بدارم قادر
و مختارم اگر سلطان روم از من چنانچه تو میپرسی بپرسد من نیز می توانم بطوریکه ترا جواب میدهم جواب
او را بدهم ایلچی روم بعد از خفت و خجالت بسیار جواب دیگر نداشته مراجعت نمود چون فصل بهار آمد و هنگام
کار رسید پطر بدون تامل روانه پطربورغ شد و قلعه که حکم کرده بود بسازند دید که با کمال متانت و حصانت
تمام کرده اند پس توپخانه و قورخانه و سایر مصارف آنقلعه را مهیا کرده لوازم تدارک شهر پطربورغ را
بالکلیه انجام داده در آن اوقات مصمم گشت که انتقام خسارت شهر نروا را از دولت سوید
بکشد پس بسرکردگان لشکر بری و بحری خود حکم کرد که جمیع لشکر نظام و کشتیهای جنگی را حاضر
نمودند و همه تدارک لشکر و سامان جنگ را حسب المقدور دیدند و از سمت صحرا و دریا بعزم دفع دشمن روانه
شدند چون اعیان دولت سوید از عزم پطر کبیر اطلاع یافتند هرچه در قوه داشتند از تدارک و استعداد
بقرب دریاچه پی پوس جمع کردند و از سمت خشکی نیز آنچه در اطراف ممالک خود جمعیت و سپاه داشتند

بالتمام حاضر و مهیا ساخته همت گماشتند که شهر نروا را از دست ندهند لاجرم جنگ نخستین فیمابین فریقین
در روی دریاچه پی پوس اتفاق افتاد بالاخره نصرت و فتح بلشکر روسیه روی داد و شکست بسپاه سوید
رخ نموده مغلوب و مقهور از مقابل خصم فرار کردند و در آن جنگ از سویدیها یکفروند کشتی خلاص نشده
نود و هشت عراده توپ بتصرف دولت روسیه درآمد بعد از آنکه از جانب دریاچه جای تشویش نماند
لشکر روس از سمت خشکی و دریا شهر نروا را محاصره کردند در آن اوقات خبر بپطر کبیر رسید که در استونی
در شهر درپت نیز سه چهار هزار سپاه سوید در زیر حکم جنارال سینپک مستند پطر کبیر پس از فکر کثیر تشویش
کرد که مبادا او وقتی که خود مشغول محاصره است یکدفعه غافل و بیخبر همان سه چهار هزار نفر لشکر سوید برسند
و در امر او خلل و اغتشاش رسانند یا اینکه از آن سمت بر سر پطربورغ یا ولایات دیگر روسیه رفته امور
آنجا را مغشوش بکنند لهذا چند فوج را حکم کرد که بتعجیل روانه شده اطراف شهر درپت را محاصره نمایند
و نگذارند که لشکر سوید از آنجا حرکت کنند و اگر ممکن باشد شهر مزبور را نیز تصرف نمایند سرکرده سپاه
سوید که در شهر درپت بودند از عزم پطر کبیر آگاه گشته حکم فرستاد که از اطراف آنچه لشکر است بشهر درپت
جمع آیند پطر کبیر نیز بعد از آگاهی از احکام سپهدار سوید صلاح کار خویش را درین دانست که خود عازم آن
دیار و متوجه آن بیکار شود لهذا احکام و دستور العمل شهر نروا را بمحاصرین آنجا القا کرده بسرعت تمام
روانه شد چون لشکر بدرپت رسید پطر کبیر قرار داد که دو فوج پیاده و یکفوج سواره لباس لشکر سوید
پوشیده از راه دیگر وارد درپت شوند و بمحض ورود با لشکر روس بنای محاربه گذارند افواج مزبوره
از قرار احکام پطر رفتار نمودند چون شروع بجنگ شد پطر کبیر بنای گریختن گذاشت سرکرده سوید چنان
فهمید که فی الحقیقه امداد از اطراف رسیده و سپاه سوید است که بلشکر روس شکست داده فی الفور در
قلعه را گشود و حکم نمود که جمیع لشکر بیرون رفته سپاه روسیه را بالمره تمام نمایند چون پطر دید که تدبیر خود
تاثیر بخشید و منظور بعمل آمد حکم فرمود که جمله لشکر بیکجا جمع شدند و یکدفعه بدشمن حمله نمودند و چنان
شکست فاحش بلشکر سوید دادند که یکنفر از ایشان خلاص نیافت و شهر درپت نیز بتصرف پطر کبیر درآمد بعد
از تصرف شهر مزبور زیاده از یکروز در آنجا معطل نشده دوباره بشهر نروا مراجعت نمود و بمحض ورود بنای
محاربه گذاشت و خود شمشیر کشیده در یورش اول شهر نروا را مسخر نموده بحیطه تصرف درآورد چون
سفر اول از برای لشکر روس در شهر نروا بسیار بد گذشته بود خواستند تلافی نمایند لهذا همان ساعت
که شهر را تصرف میکردند صالدات بنای تاخت و یغما گذاشت پطر کبیر هرچه حکم کرد که از یغما دست
بردارند چاره نشد آخر خود دست بشمشیر میان صالدات رفته دو سه نفر صالدات را خود بقتل رسانید

تا اینکه لشکریان آرام گرفتند چون پطر بارک شهر رسید جمیع بزرگان آنجا جمع شده بودند شمشیر خود را که
خون آلود بود بآنها نشان داده فرمود تصوّر نکنید که این با خون اولاد و عیال شما سرخ شده بلکه
با خون صالدات خود که درمیان شهر بیحسابی می کردند این شمشیر را خون آلود کرده دم آن ساعت که تسلیم شوید
و اطاعت نمایید دشمنی و خصومت تمام گردد و شما با جمله بمنزله عیال من محسوب میشوید و همه را مانند
برادر مهربانی خواهم کرد من بعد باید تلافی خسارت و عوض مرارت شما را بنمایم جمیع مردم شهر این
سخنان خوشحال شدند و امپراطور را دعا و ستایش نمودند و جمله تسلیم گشتند و اطاعت پیش گرفتند
و او را تمکین کردند و نایرهٔ جدال و قتال خاموش شد و پطر کبیر بمراقبت و تنظیم شهر مشغول گشت در این
بین خبر از پولند رسید که آنچه پطر کبیر از برای اوگوست امداد فرستاده بود بی مصرف شده شرل
دوازدهم جمیع پولند را تصرّف کرده است و یکنفر سرسنک از طایفهٔ سوید از جانب خود پادشاه
پولند نامیده سه قسمت طایفهٔ پولند نیز با و اطاعت کرده اند و پادشاه پولند با بقیّهٔ لشکر روس
بسرحد روسیه آمده بود پطر کبیر بعد از شنیدن این خبر نزد اجزای آن مجلس و اعیان آن مجمع سوگند
یاد کرد و عهد نمود که تا جان دارد از اوگوست دست نکشیده با و امداد و اعانت نماید و لکر ممکن شود او را
دوباره صاحب سلطنت پولند سازد در مزاج پطر کبیر هرگز بی حقوقی و بیصفتی متصوّر نبود و ممکن نمیشد که دوست
خود را فراموش نماید و اگر بکسی وعده میکرد ابدا بوعدهٔ خود تخلّف نمیکرد از این سبب نوکرهای خود
نیز خاطرجمع بودند و میدانستند که خدمت ایشان هرگز فراموش نخواهد شد و جان خود را در راه او
دریغ و مضایقه نمیکردند

فصل سیزدهم در بیان احوالات پطر و بمرتبه رسیدن مانزیکوف و باز امداد فرستادن پطر بپادشاه پولند و رسیدن کشتیهای شرل بپطربورغ و باز خلاص یافتن شهر مزبور و تفصیل تصرّف شهر متیو است

در فصل دیگر اسم مانزیکوف را آورده تفصیل احوال او را مجمل گذاشتیم وی پسر مرد آتش پزی بود که در
کوچکی باسم خانه شاگردی او را داخل سرای پادشاهی کرده بودند چون استعداد و قابلیت او ذاتی بود
و فهم و ادراک او جبلّی لهذا از کودکی در آداب علوم همّت گماشت و در ایام خانه شاگردی چند زبان

یاد گرفت حسب الحکم پطر کبیر چند نفر معلّم در سرای پادشاهی درس میدادند و نوکران مقرّب امپراطور
تربیت مینمودند از رفتار مانزیکوف چنان راضی بودند که بفقیری او دقت نکرده از همه بیشتر بتعلیم او میپرداختند
و همیشه در نزد پطر کبیر تعریف او میکردند تا اینکه پطر را درباره او بسر التفات آوردند و پطر او را در سلک
پیشخدمتان منتظم نمود و او قاتیکه پیشخدمت بود پطر کبیر را چنان از خود راضی کرد که در قلیل مدّت بزرگ
جمیع عملهٔ خلوتش فرمود و حسب الحکم شب و روز مشغول تحصیل بود تا اینکه بمرور ایّام پایهٔ کمال و تیزفهمی او
بپطر کبیر مشخّص شده علاوه بر منصبی که داشت درمیان لشکر نیز صاحب منصب شد و در سفر و حضر بخدمت
پطر مشغول بود و هرجا شجاعت و صداقت از و ظاهر شده تا بمنصب جنارالی و لقب شاهزادگی
سرافراز گشت پطر کبیر هیچ وقت بنجابت کسی نگاه نمیکرد از نوکر خدمت میخواست نه اسم بی مسمّی و
نجابت بیجا چند نفر از معتبرین روسیه از رسیدن مانزیکوف بلقب شاهزادگی باطنا منزجر شده عرض
کردند که هرگاه شما چنین کاری بکنید بعد از این نجابت تمام میشود پطر در جواب ایشان فرمود که اجداد
شما چگونه نجیب شدند عرض کردند که با خدمت و کارهای بزرگ بنجابت رسیدند پطر گفت مانزیکوف
نیز با خدمات و جان نثاری خود بمرتبهٔ شاهزادگی رسید لاجرم باینگونه سخنان مردم گوش نداده آبرو
و مرتبهٔ مانزیکوف را روز بروز زیاد کرد و حکومت شهرهائی که بتازگی تصرّف کرده بود بعهدهٔ او واگذار
کرد و شهر پطربورغ را نیز بدست او سپرد که متوجّه شده آباد نماید مانزیکوف بسعی و اهتمام تمام و جدّ
و جهد آبادی شهر را بجائی رسانید که پطر کبیر در حین مراجعت شهر را نشناخت و چنین تصوّر کرد
که شهر دیگر است از آنجمله عمارات خوب و خانهای مرغوب اسواق تازه و دکاکین بیرون از حصر و اندازه
و قورخانهٔ مضبوط و کارخانهای بزرگ ساخته بودند پطر در این سفر نیز التفات بسیار بمانزیکوف
فرمود و چند روز در آنجا توقّف کرده پس روانهٔ اولونیز شد تا کشتیها یکه سال گذشته بساختن
آنها فرمایش کرده بود آنها را بعد از اتمام همراه خود بیاورد و در شهر مزبور حکم کرد که شش هزار نفر
صالدات و شش هزار سواره ابواجمع جنارال رپ نن کشته روانهٔ پولند شوند و در خدمت اوگوست
پادشاه پولند بوده آنچه ایشان فرمایش فرمایند اطاعت نمایند و خود چند وقتی در شهر اولونیز توقّف
کرده باقی ماندهٔ کشتیها را اتمام نمود و همراه خود برداشته بپطربورغ مراجعت فرمود چند روز در
شهر مزبور توقّف کرد و لازمهٔ احکام را بمانزیکوف داد و با چند نفر نوکر معتبر خود روانهٔ اولونیز شد
که هرگاه دو فروند کشتی بسیار بزرگ هشتاد عرّاده توپ تمام شده باشد آنها را داخل دریا نموده مراجعت
نماید در هنگامیکه پطر کبیر در اولونیز بود خبر رسید که پادشاه پولند باز بنای جنگ گذاشته و لشکر

روس نیز که از برای امداد فرستاده بود بپولند رسیده پطر کبیر خواست که خود ملاحظه کرده باشد که چگونگی
لشکر سوید همیشه بلشکر خود و پولند فایق و غالب می آیند پس حکم فرمود که پانزده هزار لشکر پیاده و سواره
جمع شده در رکاب خود روانه شوند چون حسب الحکم پطر کبیر لشکر حاضر گشتند پس یکسر بولایات لیتانی که
اول خاک پولند بود روانه شد در عرض راه خبر از پطربورغ رسید که بیست و دو فروند کشتی جنگی با پنجاه
و چهار عراده توپ و شش فروند کشتی سی عراده و شش فروند کشتی دیگر که هر کدام ده دوازده عراده توپ دارند
از جانب دولت سوید بقصد خراب کردن شهر پطربورغ مامور شده در یکفرسخی شهر اقامت کرده اند پطر نخست
ازین خبر پریشان و متوحش شد ولی چون از راه احتیاط تدارک شهر پطربورغ را مضبوط و مستحکم کرده بود
لهذا تشویش چندان نکرده میدانست که از لشکر شرل آسیبی بشهر مزبور نخواهد رسید پطر کبیر بعد از رسیدن
اخبار شهر پطربورغ چند نفر چاپار روانه آنجا نمود که هر روز از چگونگی احوالات شهر بخدمت او خبر بیاورند و اورا
از کیفیت آگاه نمایند و اینمطلب را باحدی بروز نداده باز روانه شد چون پطر بیک منزلی شهر وینا رسید
چاپارها مراجعت نمودند و خبر آوردند که کشتیهای سوید بهیچوجه نتوانستند آسیبی بشهر پطربورغ رسانند
دو سه دفعه بعزم تسخیر شهر یورش برده و زور آورده اند ولی در هر سه دفعه شکست خورده برگشته بودند
پطر کبیر ازین خبر زیاده از حد خوشحال شده در پیش خود مصمم گشت و در دل خویش مخمر کرد که بلکه درین سفر
کاری نماید و تدبیری بکار برد که بالمره ولایت لیونی را تسخیر نماید از برای پیشرفت این خیال ضرور بود
که مملکت قورلند را که در میان ولایات لیتانی و لیونی واقعست تصرف نماید از سمتی شهر دریت را تصرف
کرده و از طرف دیگر نیز شهر ریکا را تصرف کرده باشد تا جمیع ولایات لیونی را بزیر اطاعت خود بیاورد
و شهر پطربورغ را بهمه جهت از شرارت دشمن خلاص نماید پس از شهر وینا حکم بر شل شره متوف فرمود
که با چند فوج بولایت قورلند روانه شود و مهما امکن شهر میتو را که پای تخت قورلند باشد محاصره نماید
مرشل شره متوف حسب الحکم پطر کبیر روانه گشته داخل خاک قورلند شده خواست که یکدفعه بسر شهر
میتو برود جنارال لونهوب که یکی از سرداران معتبر شرل دوازدهم بود و از جانب دولت خود مامور
محافظت ولایات قورلند بود از ورود شره متوف اطلاع یافته او نیز با لشکر خود روانه شد این دو سردار
در اول خاک قورلند در صحرائی که برژماور مشهور است مقابله دو لشکر با یکدیگر اتفاق گشته از طرفین بجنگ
و مقاتله پرداختند با اینکه سپاه روسیه از ایشان زیاد بودند لونهوب بتدبیر نظام و تمهید سرکردگی
بلشکر خود چنان حرکت داد که دو ساعت نکشید تا بلشکر روس شکست داد و جمیع توپخانه ایشان تصرف
لشکر سوید درآمد شره متوف چاره نداشته خود را دوباره بخاک لیتانی کشید چون این بپطر رسید فی الفور

با بقیه پیاده روانه گشته وارد شهر میتو شد و بعد از سه چهار روز محاصره و جنگ طرفین و کر و فر دو لشکر شهر
مزبور را تصرف نموده تلافی شره متوف را از لشکر سوید درآورد نوشته اند که لشکر روس که همیشه به بیحسابی
عادت داشتند و چنین فهمیده بودند که هر شهری را که با قهر و غلبه بحیطهٔ تصرف درمی آورند جمیع مال و ضیاع
آنشهر مال اینها میکردد همانا پطر کبیر بعد از جنگ نروا ایشانرا چنان تربیت داده بود که روز ورود شهر نروا
از لشکر روس هیچگونه بیحسابی سر نزد بهیچ وجه متعرض احوال اهل شهر نشدند وقتیکه داخل ارک گشتند
قراولها دیدند که در عمارت پادشاهی پارهٔ اسباب برجا و جابجا نیست لهذا قراولی عمارترا قبول نکردند
تا اینکه چند نفر صاحب منصب سوید آمده اقرار کردند که از اول اوضاع و اسباب عمارت اینگونه بود
بعد از جنگ کسی بر آنها دست نزده است چون تقریر ایشان مسموع پطر کبیر شد بقراولان حکم کرد که در سر خدمت
خود باشند و از آنجهات خاطر جمع شوند که از آنها باز خواست نخواهد شد پس ایشان قراولی آنجا را قبول
کردند پطر کبیر با اینکه درین سفر بجز فتح و ظفر خسران و ضرری ندید باز در روسیه طایفهٔ کشیش و فرقهٔ نجبا که همواره
نقض دولت و کسر عزت پطر ایشانرا مامول بود بقصد اغتشاش و انهدام مهام دولت و نظام ملت
درآمده مملکت روسیه را آشوب نمودند و مردم را چنان مشتبه کردند که در ژماور لشکر روس بالمره شکست
خورده و تمام کشته است و این دروغ و تلبیس ایشان باعث شده بود که مردم بعض مملکت روسیه سر از ربقهٔ
انقیاد و اطاعت باززده بنای یاغیگری گذاشتند پطر کبیر پس از شنیدن این اخبار از خاک قورن همه
جا نوشته این غایله را رفع نمود و در شهر میتو چند روز مانده بجهت محافظت و حراست شهر مزبور لازمهٔ لشکر
و اوضاع گذاشته دوباره روانه خاک لیتانی شد این اغتشاش جزئی که در روسیه اتفاق افتاده بود باعث
شد که پطر کبیر نتوانست جمیع ولایات لیونی را در این سفر تصرف نماید لاجرم چند روز دیگر در خاک لیتانی
توقف فرمود پس مصمم شد که دفعه دیگر پادشاه پولند را ملاقات کند لهذا از خاک لیتانی روانه گشته
داخل مملکت پولند شد و در شهر توکزین اوکوست پادشاه پولند را ملاقات کرده قاعدهٔ دوستی و تعارف
درباره او بعمل آورد و لازمهٔ دلداری باو بداد و چند عدد از بیدقهای لشکر سوید ویرا تعارف کرد و
او را همراه خود برداشته دوباره بولایت لیتانی مراجعت نمود و مدت یکماه در شهر کردنو که پای تخت
ولایت لیتانی باشد همراه پادشاه پولند توقف کرده همواره نصیحت و صحبت باو مینمود که مبادا
بحرف مردم گوش داده با شرل بنای مصالحه بگذارد و نیز عهد و میثاق و تعهدات زیاد با او نمود که
تا جان دارم در دوستی تو ثابت و برقرار خواهم شد اگر پنج نفر صالدات داشته باشم سه نفر در راه تو خواهم
گذاشت و اگر ده تومان تنخواه داشته باشم همچنین آنرا در راه تو صرف خواهم نمود و از برای آنکه راستی

قول و صدق وعد پطر بر همه کس معلوم و مشخص کرد و سه چهار روز بحرکت و نهضت او مانده آنچه لشکر داشت
نصف آنرا از برای پادشاه پولند گذاشت و همچنین تنخواهی که در پیش خود موجود بود دو قسمت فرموده یکی
با و واگذار کرده روانه شهر مسقو شد که امور مملکت خود مضبوط نماید

فصل چهاردهم در بیان تسخیر نمودن شرل دوازدهم جمیع ولایات پولند را و دست کشیدن اوکوست از پادشاهی پولند و اطاعت وی بشرل و سپردن او جنارال پاتکول ایلچی پطر را بدست شرل و کشتن شرل ایلچی مزبور را

بعد از ورود پطر کبیر بشهر مسقو چندی نگذشت که خبر از پولند رسید که اوکوست در شهر کرودنو خود داری
نتوانسته فرار را بر قرار اختیار نمود و با چهار پنج فوج روس و ساکس که در اطاعت خود داشت بسمت
ولایت ساکس گریخته است بعد از رسیدن این خبر پطر زیاده از دو روز در شهر مسقو توقف ننمود و از د
روانه پولند شد چون بخاک لیتانی رسید دید که جمیع شهرها بتصرف دولت سوید آمده و بقیه لشکر روس
حیران و سرگردان باین طرف و آنطرف میگردند و میخواهند که بوسیله خود را خلاص نمایند خبر ورود پطر کبیر
از برای ایشان مایه امیدواری شده هر چه در اطراف لشکر بود بیکجا جمع شدند و با لشکریکه بتازگی همراه
پطر آمده بودند اتفاق کرده بقدر مقدور قوت و مکنت بهم رسانیدند در آن هنگام جنارال شولمبورک
که یکی از سرداران معتبر پولند بود و مدت مدید با دولت عثمانیه مشغول جنگ و محاربه بوده پیوسته
فتح و نصرت کرده بود و اسم و رسم او در جمیع ولایات پولند مشهور بود طلوع کرده خدمت اوکوست آمد
و او را انها و القا نمود که بی غیرتی و ننگ را بر خود قبول نکند و از مقاتله و جنگ دشمن دست نکشد
و سلطنت و پادشاهی خود را ترک نکند که در معرکه کارزار کشته شدن هزار بار بهتر است از اینکه با آنگونه
ننگ و عار زنده بماند اوکوست از طرز سخنان شولمبورک خجالت کشیده با سپاهیکه همراه داشت دو
باره بخاک پولند مراجعت کرد و لشکریکه شولمبورک جمع کرده بود در همه جهت دوازده هزار ساکسون
و شش هزار روس بود که حسب الحکم پطر کبیر از اوکوست پادشاه پولند دست نکشیده و ملتزم رکاب
او بودند چون این خبر بپطر رسید او نیز خوشحال شد میدانست که شولمبورک را جمیع اهل پولند دوست
میدارند و لشکر سوید هم آنقدر زیاد نبودند که از عهده ایشان آمدن ممکن نباشد خرابی امر شرل البته

بیک شکست بود اگر شولمبورک یکدفعه شکست میداد جمیع اهل پولند دوباره بطرف اوکوست می گشتند
و لشکر شرل دیگر روز تمام میشد شرل دوازدهم ده هزار نفر جمع کرده بدست جنارال رنچلد سپرد که
فورا روانه شده در هر جا که بلشکر دشمن برسد فرصت نداده جنگ کند یا بالمره تمام شود یا اینکه خصم را
چنین شکست بدهد که احتیاج بجنگ دوم نباشد رنچلد موافق فرمایش شرل همان شب روانه شد
و دشمن را در هیچ جا پیدا نکرده تا بسرحدی رسید که در آنجا ممالک ساکس و پولند از هم جدا میشوند
و لشکر اوست در آنجا جمع گشته بودند رنچلد اختلاف حکم شرل را نکرده بمحض ورود بنای محاربه گذاشت
و مدت دو شبانه روز جنگ کردند لشکر اوکوست بدبخت چنان شکست خورد که تحریری نیست از
هیجده هزار نفر سه فوج روس باقی ماند و آنها هم جمله زخمدار و پریشان بطوریکه بهیچوجه کاری از آنها
بعمل نمی آمد و هر چه اوضاع حرب و آلات جنگ داشتند بالتمام بتصرف لشکر سوید در آمد وقتیکه این خبر
بپطر رسید دانست که زیاده بر آن توقف لشکر در خاک لیتانی مصلحت نیست زیرا که جمیع اطراف
ولایات بتصرف سوید ها آمده بود ولکن نخواست که دوست خود را بالمره دست خالی گذاشته مراجعت
نماید لهذا جنارال مانزیکوف را که پطر درین سفر همراه خود آورده بود مامور کرد که با نصف لشکر نزد پادشاه
پولند روانه شد که مهما امکن او را امداد نماید و بقیه لشکر را روانه ممالک کیوی کرد و خویش با چند نفر نوکران
محرم خود اول بشهر نروا پس بپطر بورغ رفت که امر آنجاها را مضبوط کرده باشد بعد از آنکه چند روز
در شهر نروا و پطر بورغ توقف کرده امور آنصفحات را موافق خواهش خود درست و مضبوط نمود مصمم شد
که در اوقاتیکه شرل مشغول اوکوست میباشد و او را از سلطنت معزول کرده دیگری را بجای او مینشاند
و این مبالغ را بهتر از پادشاهی وی مینمیداند او هر قدر در قوه دارد ولایت خود را زیاد بکند و شهرهائی
که از دشمن گرفته است چنان محکم و مضبوط نماید که دوباره از چنگ او نربایند از این جهت بود که بعد از
ورود شهر پطر بورغ بخیال تصرف کردن شهر ویبورک افتاد که آنشهر نیز چون شهر پطر بورغ در کنار دریای
فینلند واقع است ولیکن در آنطرف دریا و در مقابل شهر پطر بورغ اتفاق افتاده پطر میدانست که اگر
آنشهر هم بتصرف خود بیاید دیگر از برای پطر بورغ از جانب دشمن بهیچوجه جای تشویش نخواهد ماند و سپاه
لشکر جمع کرده بشهر مزبور رفت بازکاری نکرده مراجعت نمود جمیع سپاه سوید که در آنصفحات بودند
بعد از آگاهی از عزم پطر در شهر مزبور جمع گشته مانع از تسخیر پطر شدند پطر چون آنقدر استعداد و مدد همراه
نداشت که از عهده ایشان بر آید و لشکر خود را بجای بیمصرف و عبث تلف کردن را خلاف قانون عقل دانسته
مراجعت نمود هنگامیکه پطر مشغول این کارها بود اوکوست پادشاه پولند چنان از شرل خائف گشته

بود که میخواست هرچه او بگوید بی تامل قبول کرده مصالحه نماید لهذا بدون اطلاع مازیکوف ایلچی نزد شرل فرستاده بود که هرچه ایشان بفرمایند قبول و اطاعت کرده من بعد غیر از گذران جزئی چیز دیگر توقع نخواهم کرد مازیکوف ازین حکایت غافل و بیخبر بود و در قرب اردوی اوکوست هفت هشت هزار نفر سپاه سوید در زیر اطاعت جنرال ماردفلد جمع گشته بودند بعزم اینکه فرصتی یافته بقیهٔ لشکر روس را بالمره تمام نمایند مازیکوف باوکوست اظهار و معروض داشت که منظور سردار سوید بالتمام پریشان و پراکنده کردن ما است اکنون که زور و قوت ما از آنها زیادتر است مصلحت ما در آن میباشد که ایشانرا فرصت ندهیم و بجنگ مبادرت نمائیم اوکوست اگرچه هرگز میل بمحاربه نداشت و پیوسته در خیال و تدبیر مصالحه بود لکن از مازیکوف تیز سید و در آن هنگام قادر نبود که خلاف رای او نماید زیرا که سپاه و جمعیت او منحصر بلشکر روس بود هرگاه در آن احوال روسیه از دور میشد اوکوست همان ساعت دستگیر و اسیر لشکر شرل میگشت ثانیاً اگر هزار و پانصد نفر لشکر ساکسون همراه داشت مواجب ایشان نیز از جانب سردار روس میرسید اوکوست دیناری نداشت بالجمله اوکوست طوعاً او کرهاً حرف مازیکوف را قبول کرده بمحاربت مبادرت نمود مازیکوف بیهراس و خوف در آن کارزار بقانون تدبیر ثاقب و فکر صائب چنان حرکت و رفتار نمود که سوییها از آن جنگ بجز ننگ بهره نبردند و بجز هزیمت ثمره نخوردند و غیر از شکست طرفی نبستند بالاخره چهار هزار نفر از ایشان قتیل و دو هزار و پانصد و نود و هشت نفر اسیر و دستگیر دلیران روس گردید اوکوست از کثرت و غلبهٔ جبن و هراس با وجود این فتح باز در جنگ مسامحه داشت و خواهش مصالحه میکرد دوباره کاغذی بشرل دوازدهم نوشت و عذرخواهی نمود که باعث این جنگ من نگشتم بلکه لشکر روس و کسان دیگر بدون حکم و استحضار من این جنگ را کرده اند و وعده نمود که آنچه اسیر و اسباب درین سفر گرفته شده بی کم و زیاد بازپس دهد و من بعد هرگز خلاف حکم شرل نکند بطور از بسکه محبت باوکوست کرده و خسارت او را کشیده بود دیگر اوکوست رو نداشت که به پیش دوست خود پناه برد ناچار بجرارت نار دشمن متحمل گشت و تقبل اطاعت دشمن را از تحمل خجالت دوست ترجیح داد و نفهمید که این گونه حرکت او هم باعث خرابی کار خود گردد و هم بپاداش آنهمه نیکیها ضرر کلی باوضاع پطر کبیر رساند چون نوشتهٔ اوکوست بشرل رسید شرل نامهٔ او را سرهم بندی دانسته و اعتبار نکرد و قلم بدست گرفته کاغذی بدین مضمون نوشت که من از اذیت و خصومت تو آنوقت دست میکشم که تو از داعیهٔ سلطنت دست بکشی و از پادشاهی استعفا کنی ثانیاً از دوستی دولت روس برکنار باشی و خصومت ایشان را بر خود لازم شماری ثالثاً جنرال پاتکول ایلچی دولت روس را

بی تامل در تنگ بدست فرستادهٔ دولت سوید بسپاری هیچکس باور نمیکند که پادشاه پولند چگونه همهٔ این تکالیف شرل را قبول کرد که هیچوجه از برای خود نفع نداشت و خیانت بزرگ بود در حق کسی که آنهمه نیکی دربارهٔ او کرده بود اوکوست جملهٔ خواهش شرل را قبول کرد و مصالحه نامه از طرفین مهر شد و از دست جنرال پاتکول گرفته بدست فرستادهٔ دولت سوید سپرد و کاغذی بعنوان عریضه بپادشاه جدید پولند نوشت که من بعد اول نوکر تو میباشم هر فرمایشی از جانب شما دربارهٔ من بشود با جان و دل اطاعت خواهم نمود با دوستان شما دوست و با دشمنان شما دشمن خواهم بود در عوض خدماتیکه بعد ازین خواهم کرد استدعا میکنم که طایفه و عیال مرا عیال خود دانسته مراقب احوال ایشان باشید و گذران جزئی دربارهٔ من معین نمایند تا بآسودگی مشغول خدمتگذاری گردم چون خواهش شرل دوازدهم بعمل آمد قرار از برای اوکوست داد و وجه گذرانی درباب معیشت او معین نمود و بقتل جنرال پاتکول حکم کرد جنرال مزبور بیچاره در سنه ۱۱۱۹ در شهر کازمیر کشته شد تقصیری که داشت این بود که از جانب ملت خود بنزد پدر شرل رفته خواست ظلم و تعدی را از ممالک لیونی بردارد از قراریکه در فصل دیگر مذکور ساختیم بمطلب خود نرسیده بعد از وفات پدر شرل از ولایت سوید گریخته به پیش اوکوست آمد و باعث جنگ سه دولت شد امروز اینگونه اتفاقات بنظر غریب می آید لکن در عهد قدیم از جمیع دول این نحو حرکات صادر میشد اگر در میان دو دولت رنجش و نارضائی اتفاق می افتاد نخست بسفرا و ایلچیان ندامت و زیان میرسید پس چندانکه دولت تربیت یابد اینگونه حرکات زشت کم گردد در روزی خواهد رسید که در همه روی زمین موقوف گردد

فصل پانزدهم در بیان اختلاف آرای دول خارجه در پادشاه مملکت پولند و روانه شدن شرل از ولایت ساکس با لشکر کشیر و رفتار پطر کبیر و فتوحات شرل دوازدهم در خاک روسیه

شرل دوازدهم در مملکت ساکس بود و اسم او در اروپ چنین مشهور گشته بود که جمیع پادشاهان اطراف ایلچی نزد ایشان میفرستند و استدعای عنایت و حمایت می کنند ژوزف امپراطور نمسا بمنزلهٔ نوکر با او رفتار میکرد جمیع دول از و هراس داشتند و همه بجهت صلاح مملکت خویش او را تملق

نمودند پادشاه جدید پولند که یکی از سرهنگان افواج شرل بود و بعضی از بزرگان دولت پولند از شرل
استدعا کردند و از دول خارجه نیز خواهش نمودند که او را عزل کرده دیگری را در جای او بپادشاهی قرار دهند
لهذا اسم جمیع بزرگان پولنه را با اولاد پادشاهانی که دوست بودند نوشته نزد شرل آوردند پطر
کبیر چون اوضاع را اینگونه دید و از اوگوست بالمرّه مأیوس گردید مایل شد که سیناوسکی نام را که
یکی از نجبای پولند و همه طایفه از و دلخوش و خرسند بودند پادشاه نماید در بین این گیر و دار که
هر کسی از برای خود واسطه میجست و وسیله می انگیخت که بلکه صاحب سلطنت پولند گردد بوزنوال
نام ایلچی از جانب دولت فرانسه مأمور شده نزد شرل دوازدهم آمد که فیمابین دو دولت سوید و روس
صفا داده دشمنی را از میان ایشان بردارد شرل در جواب ایلچی گفت که من انشاء الله مصالحه و دوستی را
با پادشاه روس در شهر مسقو خواهم نمود این جواب شرل به پطر کبیر رسیده پطر در جواب پیغام فرستاد
که برادر من شرل خود را اسکندر میداند و هنوز نفهمیده است که من دارا نیستم که اکنون که میل مصالحه
دارد که در شهر مسقو نماید انشاء الله در عمارت خودم با او مصالحه خواهم کرد اینگونه جواب پطر بنظر شرل
دوازدهم بسیار سنگین و ناگوار آمد زیاده بر آن توقف و درنگ خود را در آن صفحات مایه ننگ
دانسته همان ساعت بحرکت لشکر خود حکم داد تا پطر را معلوم کند که اسکندر است یا نه هنگام روانه
شدن سان لشکر خود را دید چهل و پنجهزار سپاه همراه داشت پس روی بمردم کرده گفت من که آن شرل
نیستم که در شهر نروا با هشت هزار سپاه شصت هزار روسیه را تمام کردم یقین پطر فراموش کرده
انشاء الله میرویم و یاد آوری میکنیم چون خبر حرکت شرل به پطر رسید بتعجیل روانه شد که در نزد لشکر خود
باشد و بهمه جا حکم فرستاد که افواج لشکر و گروه سپاه جمله در خاک لیتانی حاضر شد و بقیه لشکری که در
سرحد ولایات پولند بودند حکم نوشت که بدون درنگ روانه شده بخاک لیتانی جمع شوند از آن سمت
شرل دوازدهم وقت آمدن بمنزل اوگوست پادشاه قدیم پولند رفت همه مردم از اینگونه بی باکی و جرأت
او تعجب کردند که چگونه خود را بدست کسی سپرد که خانه او را خراب کرده بود و سلطنت را از دست او گرفته
بود ولی هرگز واهمه و هراسی از خیال شرل خطور نمی نمود و چنین تصور میکرد که در روی زمین چنان وجودی
نیست که جرأت کشتن او را داشته باشد و چنین میدانست که خداوند عالم او را آفریده که جمیع روی
زمین را بزیر اطاعت خود بیاورد بالجمله از ولایت ساکس از راه سیلزی داخل خاک پولند شد ولایات
عرض راه از تردد لشکر او بالمرّه خراب گشت شرل مجبور بود از اینکه سپاه خود را از راههائیکه تردد
از آنها کم میشد بگذراند تا اینکه آذوقه لشکر زیاده و زحمت سپاهیان کم باشد مردم عرض راه از عبور

آن سپاه اطلاع یافته همه فرار نمودند آنهائی که جای گریز نداشتند پنج شش هزار نفر بیک جا جمع شده خواستند
یکنفر از جانب خود نزد شرل بفرستند که رفته منظور ایشانرا معروض دارد که اگر ظلمی درباره ایشان
بعمل آید بالمرّه تمام شوند و از پای درآیند یکنفر پیرمرد را روانه کردند قرار رعیت پولند این بود که در چنین
مقام هر کس را نزد بزرگ میفرستادند او را رخت سفید می پوشانیدند این مرد پیر را نیز از فرق تا بپا
سفید پوشانیده با اسلحه تمام او را نزد شرل روانه کردند چون پیرمرد نزد ایشان رسید با زبان پولک
و صدای بلند عرض خود را بشرل نمود هیچکس زبان او را نفهمید چون در کوهستان پولند زبان علیحده
دارند که دیگران نمی فهمند شرل را وضع حرف زدن و ترکیب رخوت او ناخوش آمده حکم کرد که این مرد
دیوانه را در حضور من بکشید چون رعیت اینگونه رفتار شرل را دیدند همه حاضر شدند و اتفاق کردند که
یا تلافی نمایند و یا اینکه جمله تلف شوند معلوم است که رعیت نمی توانند با لشکر شرل بجنگند و فتح نمایند
یکساعت نکشید که همه متفرق شدند و فرار نمودند شرل حکم فرمود که ایشانرا تعاقب نمایند و دهات
آنها را آتش زنند و هر قدر از ایشان بدست آید بگیرند و نزد خود آرند چند فوج مأمور شد که حکم شرل را بجا
بیاورند سه چهار قریه ایشانرا که نزدیک بود آتش زدند و قرب ششصد نفر از ایشان دستگیر کردند چون
بحضور شرل آوردند شرل حکم کرد که همدیگر را طناب بگردن انداخته بکشند اینطور آن ششصد نفر را
بقتل رسانیدند یکنفر باقی ماند و کسی نبود که بدانقرار او را بکشد حکم کرد که خود طناب بگردن خود انداخت
و بیچاره خود را بکشت اینگونه ظلم و تعدی از شرل دوازدهم همیشه سر میزد چون منظور نوشتن تاریخ پطر است
لهذا زیاده بر این نمیتوانیم بتفصیل احوالات شرل پردازیم اینقدر معلوم شود که هرگز رحم و مروت در
قلب شرل نبود و پیوسته بقتل و خون ریختن مردم حریص بود روزیکه خون نمیریخت آن روز را با غصه و اندوه
میگذرانید از این جهت در صحرای جنگ بسیار جرأت و قدرت داشت نوربرگ نام کشیشی بود که
در آن اوقات همراه لشکر سفر میکرد و حسب الحکم او به پیشنمازی لشکر و قضاوت عسکر مأمور بود نوشته است
که مکرر شرل را بچشم خود دیدم که در میدان جنگ اسب خود را از جائی میراند که نعش مردگان در آنجا روی
هم افتاده بود و هر وقت که سم اسب او بنعش مرده میخورد خوشحالی و انبساط از وی ظاهر میگشت بعد از این
حکایت شرل دوازدهم در هر جا دو منزل یکی کرده خود را بخاک لیتانی رسانید و در آنجا خبر آوردند
که پطر کبیر با لشکر قلیل در میان شهر گرودنو است خواست کاری بکند که پطر را در شهر مزبور بگیرد چون
لشکر عقب بود هشتصد نفر از فوج خود برداشته یکساعت از شب رفته وارد شهر مزبور شد دروازه
آن شهر را پطر بیک نفر صاحب منصب نمسه سپرده بود بمحض خبر ورود شرل از ترس دروازه شهر را گذاشته

کریخت شرل داخل شهر کشته و بمجرد ورود آنشهر حکم کرد که جمیع دروازهای شهر را احاطه کنند و نکذارند
احدی بیرون برود چند نفر از صالدات روس خواستند مانع شوند لشکر شرل همه را از شمشیر کذرانیدند
خبر ورود شرل را بپطر معروض داشتند ولیکن نکفتند که لشکر شرل بهمه جهت ششصد نفر است پطر چنین
کمان کرد که شرل با همه لشکر داخل شهر شده است آنقدر قوت نداشت که با جمیع لشکر شرل جنک کند
ناچار با هزار زحمت از یکسمت قلعه راه پیدا کرده با لشکر خود از شهر بیرون شد نیم فرسخ از شهر دور نشده
چند نفر کشیش که در شهر مزبور منزل داشتند و از پطر کبیر محبت دیده بودند و شرل دوازدهم خانه ایشانرا
بزور کرفته خود منزل کرده بود کشیشان مزبور نزد پطر آمده خبر دادند که شرل بهمه جهت ششصد نفر
همراه خود دارد پطر کبیر سه فوج از سپاه خود همراه داشت و در بیرون شهر منزل کرده بودند پطر بعد از
آکاهی از عدت شرل دوباره بانشهر مراجعت فرموده یکفوج از لشکر خود برسم قراولی در بیرون شهر کذاشت
که از ورود اردوی شرل آکاه باشند و خود با دو فوج در میان شهر بنای محاربه کذاشت چیزی نمانده
بود که همه سپاه شرل اسیر و او خود نیز دستکیر شود ناکاه پطر کبیر را خبر آوردند که اینک سپاه شرل
رسید پطر چاره نداشت از شهر بیرون رفت دیکر در آنجاها توقف نکرده با لشکر خود روانه شد و
همان شب بر جمیع لشکر که در خاک لیستانی بودند حکم فرمود که بدون توقف داخل خاک روسیه
شوند پطر کبیر میخواست که پیش از آمدن شرل آنچه در قوه دارد سرحدات روسیه را مضبوط کرده
باشد و ولایاتی که تازه تصرف کرده بود چنین محکم نماید که در وقت رسیدن لشکر دشمن جای تشویش
نماند چون جمیع لشکر وارد خاک روسیه شدند از هر جا که احتمال ورود لشکر شرل بخاک روسیه
از آنجا بود بقدر امکان جاهای مزبور را مضبوط کرده خود روانه پطربورغ شد پطر فهمیده بود که
لشکر شرل بزودی از لیستانی نمیتواند حرکت بکند بچند سبب اول آنکه از برای پنجاه هزار نفر در جمیع
لیستانی آذوقه پیدا نمیشد میبایست آذوقه را از اطراف بیاورند ثانیا زمستان بود با آن حدت
سرما و خرابی ولایت حرکت امکان نداشت هرکاه این موانع را ملاحظه نکرده روانه میشد جمیع لشکرا
بی شبهه تلف می کشتند اوقاتیکه شرل در شهر لیستانی معطل بود پطر میخواست که امورات و تدارکات
ولایاترا مضبوط نماید و از شهر مسقو تشویش و احتیاط داشت و از تدابیر و خیالات شرل آکاه بود
که او همیشه از پی کار بزرک میرفت امر پطربورغ را جزئی میدانست میخواست که یکدفعه دولت و سلطنت
پطر را تمام کند از قراریکه پطر فهمیده بود شرل دوازدهم سه چهار ماه در لیستانی معطل شد در آن اوقات
پطر جمیع امور سرحداترا درست کرد که اکر فتح ننمایند اقلا سپاه خصم را معطل کرده باشند و خود

در شهر پطربورغ و مسقو مشغول انجام مهام سپاه و نظام کردید چون از هر باب اطمینان بهم رسانید
دوباره بخاک لیتانی مراجعت نمود که در پیش لشکر خود حاضر باشد شرل دوازدهم بجهت زیادتی مکث
و تعطیل در آنجا دلکیر کشته مهما امکن تدارک لشکر و سامان حشر خود را انجام داده روانه شد و برودخانه
برازین رسید که در آنطرف همان رودخانه پیش جنک لشکر روس منزل کرده بود وجود ایشانرا
معدوم شمرده در حضور ایشان بساختن پل حکم داد تا سپاه خویش را بآنطرف رود بکذراند لشکر
روس آنچه در قوه داشتند سعی کردند و همت کماشتند که از ساختن آن پل مانع آیند ممکن نشد شرل
دوازدهم در آن کیرودار که کلوله توپ و تفنک مانند تکرک از طرفین میریخت پل را اتمام کرده لشکر خود را
بآنطرف کذرانید از سپاه روس آنها که کریختند خلاص شدند بقیه را لشکر شرل بقتل رسانید و
هرچه از توپخانه و قورخانه و ذخیره و آذوقه داشتند بالتمام متصرف کشتند پطر کبیر با لشکر کثیر در کنار
رودخانه وابیز در نزدیکی شهر هولسن توقف داشت شرل دوازدهم بعد از این فتح و ظفر یکسر روانه
هولسن شد رود وابیز که همیشه آب بسیار کم از آن جاری میکشت و اکثر اوقات خشک میشد از اتفاقات
همانسال چنان آب آن فراوان شده بود که هیچکس از متقدمین آب آن رودخانه را تا آنروز با آن
قرار نشان نمیداد پطر کبیر با آن خیال که عبور و مرور از رودخانه مزبور غیر ممکن است در کنار آن اردو
کرده متمکن شده بود چون شرل وارد شد حکم کرد که در روی این رودخانه نیز پل ببندند پطر کبیر پیش از
وقت چنان فهمیده بود که خصم را عبور از رودخانه مزبور معسور خواهد کشت و چاره ندارد دیکر آنکه
جسری بسازد از این سبب توپخانه را در جائی قرار داده بود که سرکوب جمیع اطراف آن رودخانه شده
تا ده فوج از زندکی خود میکذشت پل ساختن و جسر بستن ممکن نمیکشت شرل نخست خواست حکم خود را
در خصوص پل مجری بدارد بعد دید که هرکس پیش میرود قتیل آن غرقاب و غریق آن کرداب میشود از
مشاهده آن احوال و معاینه آن اهوال حواس شرل مختل کشته چون شیر خشمکین خود را بآن رود انداخت
و روی بلشکر کرده کفت هرکس زندکی مرا میخواهد از پشت سر من بیاید اول افواج خاصه از عقب او برفتند
آب چنان پرزور بود که تا بدوش صالدات میرسید پطر کبیر تا خواست که توپخانه را حرکت داده
مانع شود شرل با لشکر از رودخانه کذشت سپاه روس پانزده هزار پیاده و نه هزار سواره بود شرل
فرصت نداده بمجرد عبور حکم باشتعال آتش حرب و استعمال آلت طعن و ضرب فرمود از هر طرف صاعقه
باروت کلوله توپ و تفنک را چون قطره باران در آن صفحه جنک بارید ولی هر قطره بارانی قطعه
جانی را شربت مرک میداد و روانی را ناتوان مینمود و چراغ دودمانی را خاموش میکرد در همانروز

سپاه سوید هفت مرتبه حمله کردند و یورش بردند لشکر روس مقاومت نمودند و ثبات ورزیدند در حمله هفتم روسیه دوام نکرده شکست خوردند و هزیمت نمودند لاجرم دوازده توپ و بیست و چهار خمپاره از لشکر روس بتصرف سپاه شرل در آمد و نزدیک بچهارده هزار نفر از طرفین کشته شد هرگاه پطر از اول چنان میدانست که شرل بدانگونه جرات نموده لشکر از رودخانه خواهد گذرانید حکم بانداختن آن توپهائی که سرکوب جمیع اطراف رودخانه بود میکرد یک نفر از لشکر شرل خلاص نمیشد لکن هرگز از خیال او خطور نمیکرد که شرل چنین جرات خواهد کرد

فصل شانزدهم در بیان گذشتن شرل رودخانه بوریستن را و رفتن او بسمت اوکرن و خبط بزرگ شرل و شکست خوردن لشکر او و احوالات غریبه که در اوکرن اتفاق افتاد

بعد از واقعه جنگ هولس و شکست خوردن لشکر روسیه شرل دوازدهم بشهر موهیلو که در کنار رودخانه بوریستن واقع و شهر بسیار کوچکیست رسید و در آنجا لازم دید که چند روز توقف کرده امر لشکر خود را مضبوط نماید پس روانه شهر مسقو شود پطر کبیر از عزم و تدبیر شرل خبردار گشته لشکر خود را بولایت سمولنسک کشیده و لشکر جزئی در آن سرحدات گذاشت که اول از احوالات اردوی شرل باخبر باشند ثانیا آنچه در قوه دارند ممانعت نمایند که لشکر شرل بزودی داخل خاک سمولنسک نشود تا اینکه خود فرصت و فراغت حاصل نموده رفع خسارت و دفع شرارت شرل نماید در اوقاتیکه شرل مشغول تدارک خود بود کاغذی از جانب مازه پا نام که یکی از بزرگان اوکرن و طایفه قزاق بود بخدمت شرل رسید نوشته بود که هرگاه رای شرل قرار بگیرد که از راه اوکرن بگذرد من که بزرگ طایفه قزاق هستم متعهد و ملتزم میشوم که شانزده هزار نفر لشکر خود را ملتزم رکاب شرل نمایم و لازمه آذوقه سپاه سوید را متقبل خواهم گشت و نوکری شرل را بر ذمت همت خود خواهم کشید شرل ازین مکتوب و مرسول زیاده از حد اندازه خوشحال و مسرور شد خیال کرد که هرگاه شانزده هزار نفر بزیر اطاعت او بیاید بعد از آن باطمینان تمام ممالک روسیه را مسخر خواهد کرد و پطر کبیر را تمام خواهد نمود بدون تامل و فکرت از عزم و صرافت مسقو برگشته بعزم سفر اوکرن افتاد مازه پا مردی بود هفتاد ساله و هیچ اولاد نداشت پطر کبیر نهایت

التفات را درباره او مبذول داشته لازمه محبت و مرحمت در حق او کرده بود کسی نمیدانست که چرا سر از اطاعت او پیچید و بمقام نفاق و عداوت وی در آمد مرد عاقل آنچه در دست دارد بامید اینکه فردا بزرگتر ازین خواهد رسید هرگز آن موجود را از دست رها نمیکند همینکه اسم و آوازه و فتوحات شرل بگوش او رسید خیال کرد که پطر تمام خواهد شد و پیش از آنکه مجبورا نوکری شرل را بکند خواست که باختیار خود خدمت او را پیش گرفته شایسته التفات و محبت او بشود لکن از جانب شرل سخن دروغ و گزاف چنین کسی گوش دادن نهایت نادانی و بیخردی بود زیرا که در اول کار تامل و تحقیق ننمود که مازه پا راست میگوید یا دروغ و بمحض یک نوشته او نبایست باور نمود ثانیا آنطوریکه متعهد شده که شانزده هزار نفر لشکر و آذوقه زیاد بدهد در قوه داشت یا نه بطایفه خود اینقدر مسلط و مقتدر بود که هرچه او بگوید طایفه اش قبول و اطاعت نماید یا خیر بالجمله شرل هیچکدام ازین عیوبات را تفکر نکرده آنقدر تامل و توقف ننمود که لشکریکه بلوانهوپ حکم کرده بود از ولایات لیونی و پولند جمع کرده بیاورد برسند لاجرم بقدر مقدور تدارک لشکر دیده روانه شد مازه پا وعده کرده بود که در کنار رود دزنا خود را بشرل برساند بدین جهت چون شرل برودخانه مزبور رسید بانتظار مازه پا در آنجا رحل اقامت انداخت مانزیکوف که حسب الحکم پطر کبیر مامور بود که همیشه در نزدیکی اردوی شرل بوده از احوالات او خبردار باشد چون دید که شرل از خیال مسقو برگشته بسمت اوکرن میرود او نیز روانه شد و در نزدیکی رود دزنا بسبب زحمت راه و کمی آذوقه اوضاع سپاه سوید را مغشوش و پریشان بجا آورده با چند فوجی داشت بر سر سپاه شرل ریخت و بسیاری از طرفین کشته شد چون لشکر روس که همراه مانزیکوف بود جزئی و کم زور بودند زیاده جرات نکردند که با سپاه شرل جنگ نمایند در هنگامیکه شرل در کنار رودخانه انتظار مازه پا را می کشید از برای لشکر او بسیار بد میگذشت لیکن رفتار شرل لشکریان را تسلی داده ساکت مینمود شرل روزگار خود را مانند صاحب منصبان میگذرانید و خود را از ایشان تشخیص و ترجیح نمیداد هرچه ایشان میخوردند او نیز میخورد افواج لشکر چون پادشاه را مانند خود متحمل زحمت و مشقت دیدند نارضائی و شکایت را فراموش کرده اظهار خوشحالی و مسرت میکردند پطر کبیر از جمله این احوالات خبردار گشته اگرچه از حرکت مازه پا اندکی متغیر و دلگیر شد لکن بسبب آنکه شرل از عزم مسقو برگشته بسمت اوکرن روانه شده است بسیار خوشحال گردیده و دانست که بالاخره کار او پریشان و ضایع خواهد شد لاجرم پیش از آنکه خود نیز تدارک سفر اوکرن پردازد خواست چند روز دیگر توقف کرده انتظار لوانهوپ را بکشد که شاید او را بشرل نرسیده شکار کند و تمام نماید در آن اوقات از برای لشکر روس نیز جهت کمی آذوقه بد میگذشت

پطر شنیده بود که لوانهوب آذوقه زیاد همراه می آورد منظور کرد که هرگاه شکست هم نتواند بدهد
لامحاله آذوقه را از دست او بگیرد پس حکم که مانزیکوف با سپاه خود در کنار رودخانهٔ بوریستن
توقف و مکث نماید تا هر وقت لشکر لوانهوب برسد راه او را گرفته نگذارد که پیش بروند چند روز
دیگر لوانهوب رسید پطر نخست مزاحم و متحمل سپاه او نگشته تأمل کرد تا اینکه نزدیک برودخانهٔ
بوریستن شدند چون سپاه لوانهوب گذشت پطر کبیر با لشکر خود پشت سر ایشان را گرفته ایشان را تا
بجائی که مانزیکوف وعده داده بود برد در آنجا بنای قتال و اشتعال نایرهٔ جدال گذاشت سیاحها
نوشته اند که آنروز پطر کبیر چهل هزار نفر سپاه همراه داشت در حقیقت جمیع لشکر پطر بیست هزار نفر بود
سه شبانه روز از طرفین بکوشش و محاربه پرداختند اگرچه سپاه روس روز اول شکست دادند
ولیکن صرفهٔ چندان نبردند لوانهوب با آذوقه که همراه داشت خود را بمیان جنگلی کشید روز دویم
از صبح تا ظهر جنگ کردند بالاخره سپاه سوید را مجبور نمودند که از جنگل بیرون آمده خود را بقلعهٔ مشهور
به پروسپوک که بود رسانیدند روز سیم که جنگ آخرین بود پطر کبیر خود سرکردگی سپاه را بر ذمت همت
گرفت و حکم فرمود که قلعهٔ مزبور را بایورش بگیرند گلوله توپ و تفنگ از جانب لشکر سوید چنان میریخت
که صالدات روس جمله بخیال فرار کردن افتادند پطر کبیر چون اوضاع را باینگونه دید حکم کرد که هر که برگردد
او را با گلوله بزنند اگرچه خویشتن باشد این حکم باعث گشت که سپاه سوید را مجال توقف و آرام
در آن قلعه نمانده بالاخره قلعه را رها کرده فرار نمودند لکن مانزیکوف سر راه ایشان را گرفته مانع شد
تا پطر از عقب برسیده باز بنای جنگ شد بعد از دو ساعت محاربه از لشکر لوانهوب هشت هزار
نفر تلف شده ما بقی از چنگ لشکر پطر خلاص گشته خود را بامنی کشیدند و نیز در آنروز پنجاه و هشت
نفر صاحب منصب و هزار نفر صالدات و هفده عراده توپ و جمیع آذوقه که همراه داشتند
بتصرف لشکر روس در آمد پطر کبیر از شدت خوشحالی جمله صاحب منصبان خود را آنروز نشان داد
و آن اوقات که پطر در نزدیکی رود بوریستن این فتح را نمود بعد خبر از پطر بورغ رسید که همان روز
جنارال اپراکسین که یکی از سرداران پطر کبیر بود در قرب شهر نروا شکست مضبوط بلشکر سوید داده
بود و آن ایام از برای پطر کبیر اینگونه فتوحات از جمله لزومات بود و الا جمیع روسیه از و روگردان
و یاغی می گشتند مگر پطر گفته است که هرگاه من از مملکت خود خاطر جمعی میداشتم آنوقت میدیدند
که چه کارها میکردم تشویش و احتیاط ولایات خود مرا مجبور میکند باینکه پیوسته خاک خود را مانند
دشمنی پرزور دانسته نصف سپاه خود را معطل کرده از برای حفظ ممالک در خاک خود بیمصرف نگاه

میدارم

میدارم بالجمله چون خبر شکست لوانهوب بشرل در کنار رود دزنا رسید شرل از این خبر چنان برآشفت
که خواست همان ساعت برگشته تلافی نماید لکن مازه پا او را معطل کرده بود دو روز بعد از وصول این
خبر مازه پا وارد شد ولی در عوض شانزده هزار نفر که وعده کرده بود بهمه جهت دو هزار نفر همراه داشت
توضیح اینمقال آنکه مازه پا بطایفهٔ خود امر را مشتبه کرده نزدیک بشانزده هزار نفر باسم اینکه پطر کبیر
ما را نهایت محبت کرده بالاتفاق برویم و او را در این وقت اعانت و خدمت نمائیم از طایفهٔ خود جمع کرده
بود آنها نیز بعزم اینکه بپادشاه خود خدمت خواهند کرد و اسم بزرگی خواهند گذاشت که شرل دوازدهم را
طایفهٔ قزاق گرفت همراه مازه پا روانه شده بودند و آذوقهٔ زیاد همراه برداشته چون بهمنزلی دو
دزنا رسیدند در آنجا مازه پا آشکار کرد که منظور او خدمت پطر نیست بلکه میخواهد که بشرل خدمت نماید
طایفهٔ قزاق بعد از اطلاع از منظور مازه پا التفات و عطوفات پطر را در بارهٔ خود یاد کرده همه بالاتفاق
در جواب گفتند که تا حال از پطر خوبی دیدیم اگر در میان طایفهٔ ما در عهد پطر بکسی بد گذشته باشد الحمد لله
که تو نیستی پطر ترا باین مرتبه رسانیده است و با حکم او بزرگ ما گشته کسی که بولی نعمت خود اینگونه خیانت
نماید ما هرگز او را تمکین و اطاعت نمی کنیم مازه پا هرچه سعی کرد که شاید ایشان را بشرل راغب و مایل کند نشد
آنچه آذوقه همراه آورده بودند همه را یکجا برداشته بولایت خود مراجعت نمودند کسی در نزد مازه پا
نماند مگر کسانیکه خویش و اقوام و نوکر و خدمتکار او بودند مازه پا ناچار با آن احوال بخدمت شرل رسید
چون شرل از احوالات مطلع شد دانست که خبط بزرگ کرده است ولیکن از بسکه بخویشتن مغرور بود
کسی را بهیچ وجه پاپی نگشت و در پیش خویش مصمم شد که تلافی اینگونه صدمات را بفتوحات باید نمود لاجرم
بقیهٔ لشکر لوانهوب را با آن دو هزار سپاه مازه پا برداشته باز روانهٔ اوکرن گردید چنان خیال میکرد
که اگر دو دو از مملکت قزاق تصرف نماید مجموع طوائف قزاق با او اطاعت خواهند کرد و خبر نداشت
که آن چهارده هزار نفر قزاق بعد از مراجعت چند نفر از معتبرین خود خدمت پطر کبیر روانه کرده همه
احوالات و گذارشات را معروض داشتند و قسم خورده بودند که تا جان دارند از خدمت او دست نکشند
مازه پا بشرل چنان فهمانده بود که هرگاه شرل بشهر باتورن که پای تخت قزاقستان است برود و اهل
شهر مزبور که جمله برخود ارادت و اطاعت دارند بشرل نیز مطیع و منقاد گشته آنچه ضرور دارد از آذوقه
وغیره در آنجا موجود و مهیا خواهد دید و بمحض تصرف شهر مزبور جمیع طایفه اطاعت او را خواهند کرد
پطر کبیر بعد از آنکه از گذارشات اطلاع یافت حکم فرمود که مانزیکوف با کالیسین چند فوج همراه برداشته
پیش از ورود شرل خود را بشهر باتورن برسانند و شهر را آتش زده خراب نمایند تا اینکه شرل هنگام

ورود چیزی در شهر مزبور پیدا نکند بالجمله لشکر شرل بجهت کمی آذوقه و بدی راه مجبور بود که در هر منزل چند روز توقف نماید تا اینکه آذوقه و سپاه جمع شود مازیکوف حسب الحکم یکرو وارد باتورن گشته از قرار فرمایش پطر کبیر آنجا را خراب نموده مازه پا را معزول کرده بزرگ و حاکم دیگر بجای وی منصوب نموده منتظر حکم جدید پطر کبیر شد چون شرل ازین احوالات مستحضر گشت آتش خشم او مشتعل گردیده حکم کرد که من بعد در هر جا بشهری یا دهی برسند نخست چپاول نمایند پس آتش زده بکنند شرل میخواست باینگونه اطوار تلافی نماید ولی احتیاج بچپاول نبود همه رعیت فرار کرده بودند در هر بیست فرسخ یک ده آباد نبود کمی آذوقه و شدت سرما امور سپاه را بجائی رسانده بود که در هر منزل دویست سیصد نفر قرین هلاک و دفین خاک می گشتند و لشکر پطر کبیر از همان راه بر اثر ایشان می آمدند اما پطر مایحتاج سپاه را بهمه جهت همراه آورده بود علاوه بر آن ولایت خویش بود رعیت هرچه داشت بجان و دل پیشکش میکردند یکی از وزرای شرل که پیپر نام بود چون اوضاع را اینگونه پریشان دید عرض کرد که شما با این قرار جمیع لشکر را تلف خواهید کرد اقلا در جائی توقف و سکنی نمائید و منتظر باشید تا فصل بهار برسد پس بهر چه رای شما علاقه بگیرد حکم بانجام آن بفرمائید و اگر شما در یکجا قرار بگیرید مازه پا که باین ولایت بلدیت دارد میتواند که از اطراف آذوقه جمع نماید شرل در جواب گفت من آن نیستم که در یک شهر قرار بگیرم وزیر عرض کرد که پولند باینجا نزدیکست بولایت پولند مراجعت فرمائید و در این زمستان امر آنجا را مضبوط فرمائید تا هوا اعتدال بهم رساند بعد از آن با لشکر و جمعیت بکمال آرام و تدارک و استعداد تمام بولایت روسیه مراجعت نمائید و درین ضمن چند مراسله نشان داد که از پولند نوشته بودند بدین مضمون که با زاوکوست پریشانی سپاه شرل را شنیده بنای طغیان و یاغیگری گذاشته بود شرل قبول نکرده گفت من در این بین بهیچ جا مراجعت نمیکنم مردم میگویند که از پطر ترسیده فرار نمود و این شهرت و افترا باعث ننگ و افتضاح من خواهد شد بهر قسم باشد در این زمستان قزاقستان را تمام کرده در اول بهار یکسر روانه مسقو میشوم در آن زمستان سپاه سوید از کجا گذشت و در کجا توقف نمود بیان این مطلب بتفصیل درین تاریخ نمی گنجد چون در کتب جغرافی تا حال آن ولایات درست مذکور نشده هرگاه اوکراین ولایتی میشد مانند نمسا و ایطالیا میتوانستیم که قرا و بلدان آنرا تحریر بیاوریم اینقدر مشخص و بیان میکنیم که سپاه شرل در اواخر زمستان بولایت قزاقستان زاپوراوی رسیدند که در اول تاریخ احوالات طایفه مزبوره را بتفصیل نوشتیم این طایفه نیز در کنار رودخانه بوریستن مکان دارند مازه پا خواست کاری بکند که بزرگ طایفه زاپوراوی را بدست آورده خدمتی بشرل کرده باشد پس بزرگ آنها را

مهمان طلبید و تدارک بزرگ دید از آنجمله چندین گونه اسباب از کارخانه شرل گرفت که همه از نقره درست کرده بودند بعد از صرف طعام شام بایشان تعریف و توصیف شرل را بیان نمود و دل ایشان را بجانب وی مایل کرد و بزرگ زاپوراوی با تعهد زیاد سوگند یاد کرد که باتفاق طایفه خود در خدمت شرل بکوشند و هرچه در قوه داشته باشند در باب اطاعت و اعانت او کوتاهی ننمایند قرار سوگند طایفه مزبوره این بود که یک دم اسبی را در مجلس میگذاشتند و بروی آن قسم میخوردند چون تعاهد و تقاسم از جانبین مشتد و مستحکم گشت پس بزرگ زاپوراوی از آن مجلس برخواست و دست بدست مازه پا داده از آنجا بیرون رفتند کسانیکه همراه بزرگ طایفه مزبوره آمده بودند هر کدام از آن اسباب و آلات نقره یکی را برداشته براه افتادند ناظر مازه پا هرچه ممانعت کرد ایشان در بردن آنها مبالغت نمودند تا اینکه اندک اندک کار بدستبازی و کوتک کاری بهمدیگر کشید پس مردم زاپوراوی اتفاق کرده نزد مازه پا رفتند و مذکور ساختند که کسان او بیحرمتی بآنها کردند هرگاه نوکران خود را تنبیه ننماید دوستی و سوگند ما بهم خواهد خورد مازه پا لابد و ناچار مانده ناظر خود را بدست آنها تسلیم نمود که بقانون خود برو سیاست کنند و سیاست طایفه زاپوراوی این بود که اول دست و پای مقصر را می بستند اینقدر بهمدیگر می انداختند که او بمرتبه هلاکت میرسید بعد هر کدام یک کارد بشکمش زده او را می کشتند بیچاره ناظر مازه پا را از آنقرار کشتند بالجمله پطر کبیر در این اوقات امور خود را مضبوط میکرد جمیع اطراف را گرفته بود بطوریکه لشکر بجائی حرکت نداشت مگر با فتح و نصرت میتوانستند کاری از پیش برند طایفه قزاق بسیار اذیت و آزار بسپاه شرل میرسانیدند در هر جا از لشکر سوید که بچنگ ایشان می افتاد می کشتند بعد از آنکه شرل با بزرگ طایفه زاپوراوی دوستی کرد و قدری امر لشکر خود را انجام داد مصمم گشت که شهر پولتاوا را تصرف نماید و دانسته بود که در شهر مزبور آذوقه و سایر مایحتاج وفور دارد عزم داشت که بعد از تسخیر آنجا امور لشکر خود را بهمه جهت مضبوط کرده در اول بهار روانه شهر مسقو شود بدین جهت بتعجیل تمام روانه شده شهر مزبور را محاصره نمود

فصل هفدهم در بیان جنگ پولتاوا و شکست شرل دوازدهم و گریختن او بمملکت عثمانلو

پطر کبیر پیش از آنکه شرل شهر پولتاوا را تسخیر نماید خیال او را فهمیده بود از این سبب پیش از وقت

تدارک خود را دیده امور سپاه را چنان مضبوط کرده بود که بهیچ وجه از محاصرهٔ شهر مزبور بیم و تشویش
نداشت و خاطر جمع بود از اینکه اگر شرل دوازدهم بفکر تصرف شهر مزبور بیفتد باعث خرابی او خواهد
شد پطر کبیر قریب شصت هزار نفر لشکر جمع کرده بود و از توپ و قورخانه و سایر مایحتاج جنگ زیاده
از آنچه ضرور بود همراه داشت و آذوقهٔ دو ماهه را نیز برداشته بود چون خبر ورود سپاه سوید
باطراف شهر پولتاوا رسید پطر نیز با جمعیت خود روانه گشت و در سنه ۱۱۲۱ وارد شهر مزبور گردید شهر
پولتاوا در کنار رودخانهٔ ورسکلا واقع است سپاه شرل از سمت شهر در کنار همان رودخانه منزل
کرده بود پطر کبیر اردوی خود را در آن سمت زده رودخانه را در میان سد و سرحد قرار داد شرل دوازدهم
چنان تصور نمود که پطر از آنطرف رودخانه جنگ خواهد کرد یا اینکه از روی رودخانه جسر بسته باینطرف
خواهد گذشت لهذا در همان ساعت که سپاه روس رسیدند حکم فرمود که تمام اطراف شهر را بگیرند
و از هر جا که احتمال جسر بستن روسیه میرفت ممانعت نمایند و خبر نداشت که پطر پیش از وقت تدارک
خود را دیده سه چهار هزار نفر مامور کرده بود که در بالای شهر در چهار فرسخی جسری به بندند و خویشتن همراه
سپاه بقرب شهر آمده بود که بدشمن فریب دهد و شرل چنین گمان کند که از آنطرف رودخانه جنگ خواهد
نمود تا پطر خصم را غافل کرده باتمام کار او بپردازد از قراریکه پطر حکم کرده بود در یک شبانه روز جسر را
موافق خواهش او باتمام رسانیده خبر فرستادند که جسر حاضر است پطر چهار ساعت از شب گذشته
بی اطلاع خصم اردوی خویش را از جسر بآن طرف رودخانه گذرانید و پیش از طلوع آفتاب اردوی
خود را در جای مضبوطی در برابر اردوی شرل قرار داد شرل دوازدهم بعد از آگاهی ازین ماجرا حیرت
تعجب نمود زیرا که هرگز باور نداشت که از طایفهٔ روسیه چنین ادم بعمل آید که در فنون لشکرکشی او را
فریب دهد اگرچه تشویش زیاد ازینگونه حرکت و جرات پطر نمود و دانست که انجام این کار بجای بد خواهد
کشید لکن از کثرت کبر و شدت غرور این مطلب را بروز نداده مشغول تدارک خود گردید که بنای مجادله گذارد
و بمحاربه پردازد هر دو پادشاه درین سفر بامورات لشکر و سامان حشر خود دقت و مراقبت مینمودند
چون دوام سلطنت و قوام دولت هر دو بسته بهمین جنگ و محاربت بود زیرا که اگر شرل شکست میخورد
بالمره تمام بود و اگر پطر هزیمت میکرد دیگر سلطنت او در روسیه صورت نمیگرفت زیرا که دشمنان
پطر طالب و جویای بهانه بودند که تضییع و تخریب او پردازند و ملت را از او بگردانند جمیع اروپ نیز چشم
و گوش خود را متوجه جنگ و محاربهٔ ایشان کرده منتظر خبری بودند که کدام یک ازین دو پادشاه
خراب خواهد شد اگرچه مدت سه ماه بود که دول خارجه بهیچوجه از احوالات ایشان اطلاع نداشتند

که شرل در کجاست و چه کار میکند لکن ازین فقره خاطر جمع بودند که البته پطر را خراب و ضایع خواهد
کرد فتوحات داینمارک و پولند و نروا او را در نظر عموم دول خارجه چنان معظم و معتبر کرده بود که هرگز
تصور نمیکردند که پطر کبیر فتح خواهد نمود و یقین داشتند که شرل از روسیه مراجعت نخواهد کرد مگر
اینکه پطر را مستاصل و پادشاه دیگر مانند پولند بجای او در روسیه معین و مقرر فرماید بالجمله در مدت
سه روز که این دو پادشاه بزرگ مشغول تدارک خود بودند پطر کبیر هر روز آدم بنزدیکی قلعه میفرستاد
که درست رسیده بفهمد که از کدام سمت آنرا مسخر و تصرف توان نمود و همچنین شرل هر روز صاحب
منصبی روانه میکرد که از اوضاع اردوی پطر آگاهی بهم رساند هر وقت کسی از طرفین نزدیک اردوی
دیگری می آمد فی الفور از اردو شلیک کرده نمیگذاشتند که بقرب گلولهٔ تفنگ برسند روزی هم
پطر کبیر یکی از صاحب منصبان خود که او را مرد با غیرت و جرات بجا آورده بود حکم فرمود که در
راه پادشاه خود از جان گذشته باردوی دشمن برود و خبر صحیح بیاورد صاحب منصب مزبور
با صد نفر سوار خود را بمیان اردوی دشمن انداخت هنگامیکه شرل دوازدهم قرار باستیانها میداد
و لشکر را جابجا مینمود آن صد نفر سوار را که بدانگونه جرار دید بسیار متغیر گشت و مصمم شد که خود تنها را
تمام کند فی الفور با گروهی اطراف ایشان را گرفت صاحب منصب روس از هیچ جا خلاصی ندیده
ناچار بنای جنگ گذاشت و درین بین گلوله بپای شرل خورده استخوان پای او را خرد کرد پس سواران
سوید مشغول پادشاه خود گشتند که او را از میان خلاص نمایند صاحب منصب روس فرصت یافته
از میان بیرون رفت چون بخدمت پطر رسید و گذارش را عرض نمود پطر التفات نامحصور بصاحب
منصب مزبور کرد و مجال فرصت بخصم نداده همان ساعت بسرکردگان خود حکم فرمود که بجنگ شروع
نمایند شرل نیز از عزم پطر خبردار شده نخواست که اول شروع جنگ از جانب دشمن شود لهذا حکم بسران
سپاه خود کرد که بسوی خصم حمله برند و لشکر سوید چون پادشاه خود را مجروح و پریشان دیدند همه چون
شیر عرین قدم بمیدان کین نهادند و عزم کردند که همان روز از خصم انتقام کشند شرل دوازدهم از کثرت
غیظ و شدت غیرت در منزل خود آرام نگرفت الم جراحت را فراموش نموده حکم کرد که تختی مهیا ساختند
و بتخت نشسته در میان لشکر خود بمراسم جدال پرداخت از آنسمت پطر کبیر لشکر خود را سه قسمت کرده
میمنه را بجنارال بویه سپرد و میسره را بمانزیکوف داد و قلب سپاه را بعهدهٔ شره متوف محول نموده
خود با سوارهٔ افواج بانضباط اطراف و جوانب لشکر خود متوجه بود که یکدفعه صدای توپ از جانب خصم
بلند گشت و از طرفین باشتعال مشاعل محاربت سبقت و مبادرت رفت دفعهٔ اول سپاه سوید چنان

حمله و هجوم آوردند که کم مانده بود که سپاه روس بالمره از آن جنگ مایوس شوند و در آن حمله میان
پیش جنگ روسیه را از سپاه خود ببریدند و دو باستیان ایشانرا تصرف کردند اگرچه در آن هنگام
لشکر سوید را چنان معلوم گشت که سپاه روس شکست خورد لکن امر برایشان مشتبه گردید نظم لشکر
روس بحال خود باقی بود و وهنی بنظام ایشان روی نداد دفعه دوم پطر کبیر خود پیش افتاده حکم کرد که
لشکر از سه جانب بسوی خصم حمله کنند در مدت دو ساعت از طرفین جنگ چنان سخت شد که قلم از
تحریر آن عاجز و عقل از تصور آن قاصر است درین گرمی هنگامه جنگ یک گلوله توپ بدو نفر نگاهداشته
تخت شرل خورده هر دو را از زندگی دور نمود و تخت بزمین خورده شکست شرل از بسکه میل بجنگ داشت
حکم کرد که او را روی تخته گذاشته باز در میان سپاه نگاه دارند تاریخ نویس شرل نوشته است که دو باره
تخت آوردند ولی دروغ است زیرا که در آن گیرودار تخت پیدا نمی شد و این کسر شان شرل نیست بلکه
زیادتی جرات و شجاعت او ظاهر میشود بعد از دو ساعت از هر طرف سپاه سوید شکست خورده رو
بهزیمت نهادند شرل هر سعی که داشت بکرد که شاید سپاه خود را از گریختن مانع آید چاره نشد بالاخره
خود نیز مجبور گشت که بگریزد از هول جان سوار اسب شده سه چهار فرسخ راه را دوان و شتابان بگریخت بسیار
ترس و هراس از آن داشت که مبادا در دست پطر کبیر اسیر شود و آنچه خود درباره پطر قصد کرده بود همانا بسر
خود بیاید و قضیه برعکس نتیجه بخشد بالجمله از سپاه سوید در روز پولتاوا نه هزار و دویست و هشتاد و چهار
نفر کشته شد و نزدیک به سه هزار نفر اسیر گشتند پطر کبیر را آن روز خدا نگاه داشت بعد از تمام شدن جنگ
وقتی که لباس خود را در آورد دهشت گلوله تفنگ از میان رخت و کلاهش پیدا کردند مورخین سوید نوشته اند
که شرل دوازدهم چنان چشم سپاه روسیه را ترسانیده بود که بعد از فتح هم جرات نداشتند که او را تعاقب
کرده بگیرند از نیقرار معلوم میشود مورخین سوید بیخبرند از آنکه بعد از شکست خوردن چهارده هزار نفر بقیه
سپاه خود میگریخت و از رودخانه وریسکلی گذشته میخواست که داخل خاک قزاق زاپوراوی شود که مانزیکوف
با ده هزار نفر خود را بایشان رسانید و سر راه ایشانرا گرفته دوباره جنگ نمود و ایشانرا چنان مستاصل
و عاجز کرد که بالاخره لوانهوپ سردار سوید بجز تسلیم چاره نیافت و کسی از ایشان خلاص نشد باتمام تقیید اسیری
مبتلا گردیدند مگر شرل که با معدودی از کسان خود خلاصی یافت و فرار نمود چنین معلوم میشود که چهارده هزار
نفر لشکر را یکجا اسیر کردن دخلی بخوف و هراس شرل نداشته باشد مشخص است که مورخین سوید اخلاص زیاد به پادشاه
خود داشته اند و حق دارند لاجرم در میان چهارده هزار نفر که مانزیکوف گرفت از نوکران معتبر شرل بسیار
بودند از آنجمله یکی وزیر شرل و دو نفر از عمله خلوت و دو نفر از اهل دفتر و چند نفر از صاحب منصبان و سرکردگان

از آنجمله مرشل رنچلند و جنارال لوانهوپ و پنج جنارال دیگر با دو نفر اجودان و اجودان باشی جمله اسیر و دستگیر شدند
شرل دوازدهم بهمه جهت در جنگ پولتاوا و جنگ مانزیکوف نه هزار و دویست و بیست و چهار نفر بکشتن داد
و هیجده هزار و هفصد نفر از سپاه وی اسیر دلیران روسیه گردید از نیقرار مفهوم میشود که چه قدر لشکر در عرض
راه تلف کرده بود لشکری که اول همراه داشت چهل و پنجهزار نفر بودند غیر از سپاه لوانهوپ و چهار پنج هزار
نفر نیز از قزاق گرفت جمله اینها در عرض راه و در جنگهای کوچک که فیمابین دو لشکر اتفاق می افتاد تلف شده
بودند در روز پولتاوا زیاده از بیست و هفت هزار نفر نداشت و منتهای بی عقلی بود که با آن لشکر جزئی بنای
جنگ گذاشت همیشه کارهای شرل از نیقرار بود هرچه میکرد طالعش میکرد و همه وقت بخت بکار نمی آید میباید
آدمی کار را از روی عقل صائب و تدبیر کامل به بیند نه با تهور باطل و رای جاهل بالجمله در جنگ پولتاوا از سپاه پطر را
چندان خسارتی نرسید بهمه جهت پنجاه و دو نفر صاحب منصب و هزار و سیصد نفر صالدات از سپاه
روس تلف گردید شرل بعد ازین شکست خود را تمام دانسته و چاره دیگر ندیده بعد از ورود بولایت
زاپوراوی راه بیابانرا پیش گرفته داخل خاک عثمانلو گردید پس پطر کبیر از خیال شرل خبردار شده یکنفر از معتبرین
نوکرهای خود را با اثر او روانه و کاغذی بدین مضمون بشرل نوشت که هرچه در زمان گذشته از شما صادر
گشته جمله را فراموش کرده ام این درست نیست که ولایات خود را ترک کنی و خود را بدست دشمن بسپاری من
قسم میخورم که بتو هیچ بدی نکنم مراجعت بکن و نزد من بیا که مانند برادر با تو رفتار خواهم کرد بعد باکمال احترام
بممالک سوید بخرام وقتیکه فرستاده پطر بسرحد عثمانیه رسید شرل گذشته و داخل خاک عثمانلو گشته بود
فرستاده بشرل نرسیده مراجعت نمود بالجمله پطر کبیر بعد ازین جنگ چند روز دیگر در ولایت قزاق توقف
کرده لازمه قرارداد آنصفحات را مقرر فرموده مراجعت کرد

فصل هیجدهم در بیان بعض گذارشاتیکه بعد از جنگ پولتاوا اتفاق افتاده و احوالات شرل در خانه عثمانلو و فتوحات پطر کبیر و دوباره پادشاه کردن پطر کبیر اوکوست را بمملکت پولند

تا روز جنگ پولتاوا جمیع اروپ چنان تصور میکردند که داعیه پطر در جنب صولت شرل چون لاف جنگ
صعوه ایست که در جنگ باز باشد یا کبوتری که با ورد شهباز بعد از آنکه خبر فتح پولتاوا باروپ منتشر گشت

دانستند که پطر کبیر چگونه سردار دلیر و پادشاه کشورگیر بوده است فی الحقیقه پطر کبیر در این هنگامه بکمال
عقل و محض دانش کار خویش را از پیش برد و چون شرل خصم قوی و شیردل را در صورت بیش از مملکت خود بیرون
کرد اگر پطر نیز مانند شرل متهور و مغرور می بود و امور خود را در آن اوقات بقوت و زور خویش محول و موکول
میکرد بی شبهه در این سفر آخر تمام میشد و زمان سلطنت او بانجام میرسید از شرل دوازدهم بجز خسارت
و مضرت احدی را منفعت نبود طایفه خود نیز از کثرت ظلم و طغیان او تبنگ آمده بنای عصیان داشتند
اوضاع دولت وی بسیار پریشان گشته بود و عموم رعیت او در امور گذران خویشتن سرگردان و حیران
بودند و مردم بزوال سلطنت و دولت او کمال رغبت داشتند که از دست او خلاص شوند و از جور او
دور باشند و پطر کبیر برخلاف او زحمتها کشید و رنجها برد که طایفه وحشیه روسیه را که هرگز آوازه
ادب بگوش آنها نرسیده بود تربیت فرمود و دولت روسیه را داخل یکی از دول معتبره فرنگ نمود
هرگاه بر او صدمه میرسید اوضاع جمیع روسیه دوباره بهم خورده باز باوضاع قدیم شیوع میافت
و چون ممکن نبود که دولت او بدان قرار قوام بگیرد و دوام داشته باشد در حقیقت ضایع شدن چنین پادشاه عاقل
کار ممالک روسیه را مختل و عاطل میکرد و زمام آن دولت بدست دیگری افتاده اسم طایفه روس از روی
زمین برداشته میشد یا اینکه چون طوایف قزاق یا تاتار طایفه می شدند که رعیت و ملت تابع دولت دیگری گشته
همیشه بزحمات و مشقات مبتلا میشدند بعد از فتح پولتاوا اوضاع جمیع ولایات که از ترس شرل دوازدهم
در گوشه عزلت انزوا جسته بودند بهم خورد از آنجمله اوگوست پادشاه پولند که شرل معزول کرده دیگری را در
جای او قرار داده بود باز از برای خود استعداد جمع کرده بنای سلطنت گذاشته بود و عریضه بخدمت پطر
نوشته در خصوص عفو تقصیرات خود استدعا کرده بود و فتح ابواب مرحمت و التفات پطر را درباره خود
خواسته بود پطر چون خسارت او را بسیار کشیده و باضرار او متحمل گشته بود و نمیخواست که زحمات خود ضایع گردد
لهذا از سر تقصیرات او درگذشت و در جواب نوشت که قلم عفو بر جرایم اعمال تو کشیدم و از تقصیرات تو
گذشتم و مجدداً ترا بدوستی خود برگزیدم پس ازین از دوستی تو دست نخواهم کشید لاجرم پطر در آن اوقات
لشکر باطراف ولایات روانه میکرد جنارال مانزیکوف که بکارگذاری او وثوق تمام داشت حکم فرستاد
که افواج سواره را برداشته بسوی پولند روانه شوند و هرگاه از بقیه سپاه سوید در آن ولایت باشند کلی
تمام کرده پادشاهی اوگوست را برقرار نماید و مرشل شرمتوف را با لشکر خود روانه لیونی فرمود که رفته آن
آن صفحه را مضبوط نماید پطر خود با بقیه لشکر از راه کیوی و لیعنی بخاک ممالک لیستانی رفت چند روز در
آنجاها مانده امور اوگوست را مضبوط نمود و از اهل ولایت التزام گرفت که من بعد باوگوست خدمت کرده

احدی را بپادشاهی قبول نکنند و از آنجا یکسر بشهر وارسوی پای تخت پولند برفت اوگوست پادشاه پولند در
آنجاها توقف داشت و منتظر ورود پطر بود که لازمه خدمت و احترام را بعمل آورده باشد فی الحقیقه اوقاتی
که پطر در شهر مزبور ماند اوگوست طوری خدمت کرد که خیانت و خلاف او بالمره از خاطر پطر بیرون شد و دوباره
قسم خورد و تعهد کرد که مادام الحیات مراقب احوالات اوگوست گشته حمایت از او نماید در هنگام توقف خود
در شهر مزبور ایلچیان معتبر از جانب دول ساکس و دانیمارک و پروس خدمت پطر رسیدند و خواهش دوستی و یگانگی
کردند پطر کبیر ایلچیان دول مزبوره را زیاده از حد محبت کرده آنچه خواهش کرده بودند قبول نمود و عهدنامه از هر
طرف نوشته شد که پس ازین هر چهار دولت باهم متفق شوند و دولت سوید را دشمن خود بدانند اگر من بعد کسی
از ایشان با دولت سوید دوستی کند موافق عهدنامه سایر دول ازین چهار دولت دفع او را بر خود واجب شمارند
و او را از میان برداشته بالمره خراب کنند بعد از آنکه پطر عهدنامه دول خارجه و امور اوگوست را مضبوط
نمود مصمم شد که خود بمملکت پروس رفته با پادشاه پروس عهدنامه مودت و دوستی را محکم کند سابقاً پادشاه
پروس با پطر کبیر بسیار دوست بود لکن از ترس شرل دوازدهم جرات نمیکرد که دوستی را آشکار نماید در سفر که
پطر بفرنگ میرفت نهایت محبت را بر او کرده بود و در این سفر نیز زیاده از حد خدمت کرد و آنچه ایلچی خود قرار
داده بود خود نیز قبول کرده سوگند یاد نمود که مادام العمر اسم دولت سوید را بزبان نیاورد و از مملکت پروس
روانه ولایت لیونی شده بفکر تصرف شهر ریگا افتاد که شهر ریگا را نیز تصرف کرده ولایت لیونی را بالمره
مالک شده باشد و شهر مزبور را خود محاصره کرده بکیمت قلعه ریگا را خراب نمود درین هنگامه وجود
پطر در پطربورغ ضرور شده بود لهذا ریگا را بهمان قرار در محاصره گذاشته روانه پطربورغ شد و از تسخیر
شهر مزبور خاطر جمع بود که از چنگ او خلاص نخواهد یافت بالجمله پطر بعد از ورود پطربورغ لوازم استحکام
امور آنجا را بعمل آورد و چند فروند کشتی دیگر از نو ساخته در اوایل سنه ۱۱۲۲ باجلال تمام روانه شهر مسقو شد روز
ورود شهر اهل شهر مسقو با کمال اکرام و اعزاز او را پیشواز کردند و احترامی که درباره او کردند برای هیچ پادشاه
اتفاق نیفتاده بود و سه شبانه روز شهر را آیین بسته شادی نمودند مدت سه روز صدای توپ از شهر
منقطع نشد و در بین این عیش و جشن کاری اتفاق افتاد که در نظر پطر کبیر کمتر از فتح پولتاوا نبود و اینکه دو سال
پیش از آن پطر کبیر بجهت مطالبی چند یکنفر ایلچی بدولت انگلیس فرستاده بود ایلچی مزبور اخراجات زیاد داشته آنچه
از جانب دولت روسیه قرار شده بود زیاده بر آن خرج کرده قرض بهم رسانیده بود روزی خواسته بود که
روانه ولایت روسیه شود تجار انگلیس از رفتن او ممانعت نموده ایلچی مزبور هر چه استدعا کرد از دولت
انگلیس که قرض او را از جانب دولت قبول کنند بعد از دولت روسیه بگیرند قبول ننموده تجار را نیز منع نکرد

بودند ایلچی لابد مانده یکنفر از دوستان او قرض او را داده روانه کرده بودند پطر درین باب از دولت انکلیس شکایت
میکرد و دولت مزبور گوش نمیداد و حکایت جنارال پتکول نیز که ایلچی پطر بود و شرل اورا کشت بگوش ایشان
رسیده پطر را بالمره مرد بیکاره میدانستند چون جنگ پولتاوا را شنیدند دانستند که پطر پادشاه صاحب
عزم و واجب الاحترام بوده است فی الفور ایلچی بزرگی مامور کردند که بپطربورغ آمده عذرخواهی نماید درین
آنشا دی ایلچی رسید و نامه دولت انکلیس را آورد و تا آنوقت دولت انکلیس پادشاهان روسیه را قزار
می گفتند در عنوان نامه اسم پطر را امپراطور روسیه نوشته بودند و با کاغذ دولتی خبر داده بودند که از جهت
بیحرمتی که با ایلچی روس شده بود دولت انکلیس قدغن کرد که تجار را من بعد با ایلچی هیچ دولت اختیار نیست
که بسبب قرض نکاه دارند اینکونه نامه دولت انکلیس بهجت و شادی پطر را صد چندان بیفزود و دانست
که اسم خود فیما بین دول خارجه معروف و معتبر کشته است همه سعی و اهتمام پطر در آن بود که دولت روس نیز
مانند سایر دول اوروپ اسم و رسم داشته باشد از برای انضباط امور دولتی اسم و رسم ضرور است زیرا
که بسبب اسم و رسم دوست میتوان پیدا کرد و درینصورت اگر یک دولت دشمنی و خصومت نماید دولت دیگر دوستی
و مودت جوید در اوقاتی که پطر کبیر را روز بروز عزت و جلال زیاد و ولایتش آباد میشد شرل دوازدهم در
شهر در بند نشسته نمی فهمید که چه باید کرد کسانیکه همراه او بودند هر روز عرض میکردند که کاغذی بدولت
عثمانیه بنویس و امداد بخواه که ایشان با دولت روس خصومت دارند بلکه اسم ترا شنیده کاری از ایشان
برآید شرل قبول نمیکرد و نوشتن کاغذ را بدولت عثمانیه کسرشان خود میدانست با وجودیکه در دربند از برای
مخارج یومیه معطل بود باز همان غرور از سراو بیرون نکشته میکفت هرکاه من از برای ایشان ضرور باشم
ایشان خود می آیند و مرا اعانت و حمایت می نمایند آنوقت هر کاری را که میخواهم بعمل آورم لکن در اواخر که روز
بروز فتوحات پطر بکوش او میرسید در نهایت مرتبه دلکیر و دلتنک کشته سعی و تلاش مینمود که بلکه دولت
عثمانیه را برین مقام بیاورد که با پطر بنای محاربه بکذارند و خود نیز با ایشان اتفاق کرده بلکه تلافی و انتقام
نماید لکن ممکن نشد و دولت عثمانیه خواهش شرل را قبول نکرد بالجمله پطر کبیر پیوسته مشغول انضباط امورات
خود بود بعد از چند ماه توقف از شهر مسقو روانه پطربورغ شد و خواست در آنسمت دریای فینلند شهر ویبورک را
که پیش از آن یکدفعه محاصره کرده و نتوانسته بود تصرف نماید تسخیر و تصرف کرده پطربورغ را بالمره از شر
دشمن خلاص نماید با چند کشتی جنکی روانه کشته شهر مزبور را بعد از دو روز محاصره تصرف نمود از سپاه سوید چهار
هزار نفر که در قلعه ویبورک بود همه را اسیر کرفت بعضی از مورخین نوشته اند که رفتار پطر کبیر در محاصره ویبورک
خلاف عدالت بود چون لشکر مزبور که در آن قلعه بودند خود تسلیم شدند لهذا ایشان را اسیر کردن خلاف

انصاف بود ولیکن نفهمیده اند که پطر کبیر هیچ وجه خلاف نکرد زیرا که در آن اوقات با دولت سوید دشمن
بود و کمتر شرل نوشت که هرچه اسیر از روسیه کرفته است بدهد و اسیران سوید را بکیرد قبول نکرد معلوم است
که پطر کبیر تا اسیر سپاه خود نمیکرد اسرای خصم را باز پس نمیداد لاجرم پطر بعد از فتح ویبورک حکم کرد که محاصره
قلعه ریکا را با تمام رسانند تا آنروز شهر مزبور را متصرف نشده بودند و هرچه از افواج سپاه که خود همراه
داشت جمله را روانه ریکا نمود لشکر سوید که در میان شهر مزبور بودند از ورود سپاه جدید اطلاع یافته
ناچار تسلیم شدند روزیکه خبر فتح شهر مزبور بپطر رسیده پطر فوت شدن جنارال فور را بیاد آورده بسیار
اندوهناک شد و آرزو میکرد که کاش فور زنده میشد و این روز را مشاهده می نمود در فصل دیگر
تبفصیل بیان نمودیم که حاکم شهر ریکا در سفر فرنک چکونه بدرفتاری و بیحرمتی نسبت بپطر کبیر
کرده بود بعد از فتح ریکا ده پانزده شهر دیگر در ممالک لیوفی و استونی
تسخیر و تصرف کرد چون قابل نبود درین تاریخ تفصیل ندادیم قد فرغ
من تسویده فی یوم الخمیس من شهر جمادی الاولی العبد
علی محمد بن حسینعلی اللواسانی فی سنة ۱۲۶۲
اللهم ارحمهما بحق محمد و آله

فصل اول در بیان جنک دولت عثمانیّه با دولت روسیّه واحوالات شرل دوازدهم در خاک عثمانیّه وتفصیل احوالات

کترین زن پطر

از قرار تحریر مورخین سوید چنین مفهوم میشود که باعث قتال و موجب جدال دولت عثمانیه و روسیه شرل دوازدهم گشته است توضیح این مقال آنکه کاغذی از پطر کبیر بدست شرل افتاد که بدین مضمون بحکام شهر ازوف نوشته بود که بیدرنک تدارک جنک را مهیا سازند و مستعد پیکار دولت روم شوند و مطالب دیکر نیز در کاغذ مزبور مسطور بوده که مبنی بالقای خصومت و اظهار عداوت از روسیه نسبت بدولت روم بود شرل دوازدهم همان نوشته پطر را با منای دولت عثمانیه فرستاده ایشانرا براین وا داشت کرده بود که پیش از تدارک پطر کبیر بنای محاربه بکذارند اینکونه نوشتجات مورخین سوید دروغ وافترای محض است واصلی ندارد زیرا که سبب محاربت وخصومت دولتین روس وعثمانیه خان قرم شد که بزرک طایفه تاتار باشد مبین این اجمال و مقدمه این قتال آنکه چون خان قرم استعداد و اوضاع پطر کبیر را در شهر ازوف بدید ازین مشاهده هراسان نمود و بغایت بترسید که مبادا بنیاد اینکونه تدارک و استعداد باعث خرابی ولایت و انتفای ایالت او کشته مملکت او از دست برود پیوسته نامها باعیان دولت روم میفرستاد و ایشانرا محرک خصومت با دولت روسیه میکشت که اکر این اوقات بمقام دفع شر پطر کبیر بنایند بعد از چند سال سد شوارع این فساد ممکن نکشته باعث زوال دولت و انهدام بنیان ملت اسلام خواهد شد اعیان دولت عثمانیه نوشتجات خان مزبور را باور کرده بنای تدارک جنک کذاشتند نخست ایلچی دولت روس را در اسلامبول کرفته محبوس کردند در جلد اول این کتاب مذکور شد که در عهد قدیم فیما بین سلاطین دول اینقاعده مرسوم بود که در بدو عداوت دو دولت ایلچیان طرف مقابل را محبوس مینمودند تا جاسوسی ننمایند و روزنامها بدولت خود ننویسند ولی در آن اوقات این قاعده را سایر دول خلاف دانسته ترک کرده بودند بجز دولت عثمانیه که همچنان در میان ایشان باقی بود و علی هذا دولت عثمانیه در نزد دول اروپ

بی حساب و بدنام بود امّا اعیان دولت عثمانیه باینکونه حرکات شنیعه خود ملتفت و متنبه نمی کشتند و سایر دول نیز بخیال اینکه هرکس با دولت عثمانیه دوستی نماید میباید متحمل اعمال قبیحه ایشان بشود لویس چهاردهم پادشاه فرانسه با همه آن باد غرور که در سر داشت و قوت و زور در نظام و لشکر احمد پاشا وزیر سلطان محمد چهارم ایلچی لویس را کرفته پیش از محبوس کردن چوبکاری مضبوط بایلچی او نمود لویس چهاردهم متحمل شد و سکوت اختیار نمود و بهیچوجه بمقام مواخذه دولتی نیامده ایلچی خود را طلبید و دیکری بجای او فرستاد بالجمله نخستین کسی که در باب بیحرمتی ایلچی دوستی را با دولت عثمانیه بهم زد پطر کبیر بود پطر هرکز متحمل نمیکشت که ایلچی او در خاک دول خارجه محبوس باشد یا بیحرمتی درباره منسوبان او معمول شود احوال پطر کبیر ازین دو فقره معلوم میشود در باب ایلچی خود در لندن تفصیل نوشتیم که چه معرکها کرد تا اینکه دولت انکلیس عذرخواهی نمود و در خصوص جنارال پاتکول تا بیست هزار نفر از طایفه سوید کشته دست نکشید او کوست پادشاه پولند که او را بدست شرل داده بود ده مرتبه دست و پای پطر را بوسیده عذرخواهی نمود لاجرم وقتی که پطر خبردار شد که سلطان احمد سیم ایلچی او را محبوس کرده است خودداری نتوانسته از غیظ بیهوش کشت چون بحال خود باز آمد همانساعت حکم فرمود که تدارک لشکر دیده شود و پس بلشکری که در پولند بود حکم فرستاد که از آنجا روانه شده بسمت مملکت مولداوی بروند و مرشل شرمتوف را فرمود که از لیونی با لشکر خود روانه شود و ادمیرل اپراکسن مامور شد که از سمت خشکی و دریا شهر ازوف و بحر ازوف را محافظت نماید خود پطر کبیر نیز بشهر مسقو برآمده مانزیکوف را به پطربورغ روانه نمود که از آنسمت ولایت متوجه باشد و تدارک معارک و انضباط مسالک و استعداد نظام و استحکام مهام را در جمیع ممالک خود انجام داد و از اولاد نجبا و رعیت لشکر و جمعیت زیاد فراهم آورده داخل سپاه نظام فرمود تا هنکام جدال همراه سپاه مراسم جنک و آداب قتال را یاد کیرند چون همه تدارک لشکر و سامان حشر بپایان آمد و هنکام سفر فرا رسید پطر کبیر خواست امری را که تا آن زمان مکتوم ضمیر و مکنون خاطر خطیر بود آشکار سازد و با تمام آن پرداز دبیان این اختصار آنکه پطر در عهد صوفی دختری را بحبالهٔ نکاح آورده بود که وصال او پطر را ملال بود و موجب اختلال احوال و دو نفر اولاد از وی داشت بالجمله منکوحه خود حکم و القا نمود که بکلیسا رفته تارک دنیا و سالک مسالک عقبا باشد پس کترین نام دختری که از شهر ماریا م بورک اسیر آورده بودند بعد از ورود او بشهر مسقو پطر کبیر را حسن سیما و قامت زیبای او مطبوع افتاده او را در سلک جواری خود قرار داده بود کترین برفتار دلنشین و قانون عقل خورده بین پطر کبیر را چنین مفتون نمود که اکر دقیقه از دیدار او غفلت میکرد سالی روزکارش بحسرت و ندامت میکذشت لاجرم در جمیع مهام دولت

با او مصلحت میکرد و بدون اطلاع او هیچ کاری نمی پرداخت او نیز با حوال پطر استحضار بهم رسانیده
در هر کار خلاف رای او را نمیگفت چنانچه اگر در امری ضرر و زیان پطر را میدید با حسن تقریب و افصح
تقریر به پطر کبیر اظهار و بیان مینمود که مقبول طبع وی گشته زیاده در حق او مهربان میشد از ابتدای
سنه ۱۷۱۲ کترین را در سرا پرده راز بزنی و همسری خویش پسندیده بود و اکثر مردم ازین مقدمه اطلاع داشتند
و دو نفر فرزند دلبند نیز از و بعرصه وجود آمده بود لکن آشکارا بمردم نگفته بود که کترین زن من است
این دفعه جمیع وزرا و اعیان دولت را طلبیده اظهار این مطلب نمود و فرمود که من بعد حرم من کترین است
مردم نیز جمله تعظیم و تمکین بکترین کرده او را زن امپراطور خود شناختند و همانروز که با تمام این کار پرداخت
بعد از سه ساعت از شهر بیرون رفته دو روز دیگر تدارک لشکر را دیده روانه گشت در هنگامیکه پطر کبیر با
افواج سپاه مشغول طی منازل راه بود برنس گالیسن حسب الحکم با پنج فوج پیش افتاده بولایت کیوی رسیده
بود که بلشکر تاتار دچار گشته همانساعت بنای کارزار گذاشت و پنجهزار نفر از ایشان بخاک هلاک انداخت دو
هزار نفر که از رعیت روس اسیر برده بودند جمله را از دست ایشان خلاص نمود احوالات طایفه مزبوره که از
رسوم خرد بیگانه و از قواعد بزرگی دور است این بود که هر وقت بعزم جنگ همراه سپاه بجائی میرفتند
طناب بسیار با خود برداشته در هر جا که برعیت یا فقیری میرسیدند دست و پای آنها را بسته اسیر
میکردند و بولایتشان برده میفروختند این ده هزار نفر باین قسم اسیر بودند که گالیسین ایشانرا خلاص نمود
بالجمله پطر کبیر بخاک پولند وارد شد پیش از آن قرار این بود که اوگوست پادشاه پولند در وقت ضرورت
بپطر کبیر امداد نماید پطر در سرحد خاک پولند اوگوست را ملاقات کرد و از او خواهش نمود که هر قدر در قوه داشته
باشد با لشکر بهمراه او اوگوست نیز کمال میل و نهایت رغبت داشت که خدمتی بپطر کرده باشد فوراً حکم کرد که
آنچه لشکر دارد جمله حاضر باشد لکن ملت پولک قبول نکرده و در جواب گفت که ما با دولت عثمانیه دوست
هستیم و الی الآن بدی از ایشان ندیده ایم و محض خاطر دولت دیگر سپاه و لشکر نمیدهیم و هرگز بنای مخالفت
و محاربت با دولت عثمانیه نمیگذاریم پطر دید که اوگوست بیچاره تقصیر ندارد و امداد و اعانت در قوه او نیست
و تنگی وقت مقتضی نبود که بزور از ایشان لشکر بگیرد و آنقدر ضرورت و لزوم نکرده بود که کار خود را از دست
رها کرده با طایفه پولک بنای کارزار گذارد لاجرم از امداد اوگوست دست کشیده روانه شد که خود را
بلشکر برساند پطر کبیر هنوز از ممالک پولند بیرون نشده بود که عریضه از جانب حکام مولداوی و والاشی
بخدمت او رسید بدینمضمون که از دست دولت عثمانیه تنگ آمده ایم این دو ولایت جمله یکدل و یکجهت بدولت
دوستی خدمت خواهیم کرد مولداوی و والاشی دو ولایتیست بزرگ و حاکم هر دو مسیحی میباشند و لیکن نوکر دولت

یعنی در سنه ۱۷۱۲

عثمانیه هستند از روزیکه عثمانلو اسلامبول را تصرف کرد این دو ولایت اطاعت کردند از این جهت حکومت را
از بزرگان آنها باز پس نگرفته حکام اسلام بجای ایشان نفرستادند و سال بسال مالیات ولایت را حمل
و نقل باسلامبول مینمودند بالجمله پطر کبیر چنانچه شرل دوازدهم از مازه پا فریب خورد او نیز از حکام این دو
ولایت رشته کار را از دست داد و بخدعه ایشان فریفته گشت چنین خیال نمود که کانتمیر بزرگ مولداوی
و والاشی تسلط تمام در ولایت خود دارد و هرچه بگوید ملت قبول خواهد نمود چیزیکه از همه بیشتر پطر را مطمئن کرد
این بود که طایفه مزبوره مذهب مسیحی داشتند از این سبب بی شبهه ملت اسلام و دولت روم را دشمن میدانند
و به پادشاهی که در آیین و کیش هم مذهب خویش باشد اطاعت کردنرا واجب میدانند و بزرگ کشیشان
این دو ولایت نیز عریضه بصحابت عریضه کانتمیر بخدمت پطر نوشته بود بدین مضمون که از جانب ملت خاطر
جمع باشید روزیکه بولایت ما وارد میشوید عموم خلق از اناث و ذکور وجود شما را چون خدای بیهمتا پرستش و
ستایش مینمایند و آنچه دارند در راه تو میگذارند پطر بالمره خاطر جمع شده بود که این دو ولایت در روز ورود
بتصرف خواهد آمد و آنچه از برای لشکر ضرور باشد در آنجا حاضر و موجود خواهد دید پس بمرشل شرمتوف
حکم کرد که بدون درنگ روانه شده آن دو ولایت را محافظت بکند و از برای لشکر تدارک دیده باشد شرمتوف
بمحض وصول حکم پطر کبیر روانه گشته وارد ولایات والاشی گردید کانتمیر شرمتوف را پیشواز کرده و تذکره
ساخت که آنچه از برای لشکر روس ضرور بود همه را درست کرده ام باید انشاءالله ما از دولت امپراطور
از چنگ عثمانلو خلاص شویم مرشل شرمتوف نیز از جانب پطر امیدواری بود او داده وعده کرد که بپاداش
اینگونه خدمات از پطر کبیر التفات و مرحمت خواهد دید کانتمیر از پیش سردار روس بعزم انجام تدارک
بیرون شد بعد از آن معلوم نگردید طایفه مولداوی و والاشی بحکم او اطاعت نکردند و او نیز بعد از مشاهده
آن احوال از ترس اینکه مبادا دولت عثمانیه از خیانت او اطلاع یابد آنچه آذوقه جمع کرده بود همه را
از برای لشکر عثمانلو فرستاد و بزرگ کشیشان چون احوالات را اینگونه دید او نیز ولایت را گذاشته فرار نمود
و مخفی شد و شرمتوف بعد از استحضار ازین ماجرا چاره دیگر ندیده لابد بانتظار خبر پطر در خاک والاشی
توقف نمود از آنطرف سپاه روم قریب بصد هزار نفر در زیر حکم محمد پاشای بالتاجی رودخانه برت را گرفته
سرا با لا بسمت ولایت مولداوی می آمدند پطر چون ازین احوالات خبردار شد خواست که خود را بشرمتوف
رسانیده نگذارد که ولایات مولداوی و والاشی از دست برود چنین گمان داشت که بزرگان آن ولایات
آنچه نوشته بودند درست است و هرگز خلاف کردن ایشان از خیال پطر نمیگذشت بالجمله شرل دوازدهم
در بندر انتظار میکشید که آنچه خود نتوانست از پیش برد شاید دولت عثمانیه کاری نماید که پطر کبیر تمام شود

محمد پاشای بالتاجی چون بنزدیکی بندر رسید صاحب منصبی پیش شرل فرستاد که باردوی ما تشریف بیاورد
وسپاه عثمانیه را مشاهده وتفرج نماید شرل دوازدهم جواب فرستاد که شایسته پادشاهان نیست که
بدیدن وزرا بروند محمد پاشا ازین جواب ناصواب دلگران و پریشان گشته دوباره پیغام داد که من در حق تو التفات
کرده آدم فرستادم وترا نزد خود طلبیدم درست است من وزیرم لکن امثال ترا پادشاهزادگان میدیدم
بالجمله پطر کبیر وقتی که میخواست از خاک پولند بیرون برود بجهت زحمات راه از همراه آوردن کترین منصرف
شده خواست که او را برگرداند تا از زحمت سفر رنجش و تکدر بهم نرساند قبول نکرده عرض نمود که اینگونه زحمت
سفر در پیش من صد چندان آسانتر است از صعوبت مفارقت شما و جان من از وجود امپراطور شیرینتر
نمیباشد پطر جواب نداشته او را همراه خود برداشت از سرحد پولند تا بممالک مولداوی و والاشی سپاه
منازل سخت و مسالک صعب داشت و مجموع سپاه در بین آن راه بزحمات افزون و مشقات از حد بیرون
مبتلا گشت اکثری از لشکریان بجهت کمی آذوقه بتنگ آمده دیگر قوت جنگ نداشت و در بعضی از منازل روی
آب را جز در خواب کسی نمیدید واتفاق می افتاد که صالدات آب خوردنی را در سه منزل بدوش کشیده میبرد
رفتار نیک پطر کبیر مجموع این زحمات را از دل افواج سپاه بیرون میکرد خاصه رفتار دلنشین کترین
تلافی زحمات ایشانرا مینمود در هر منزلی که پایین می آمد کترین همراه چند نفر صاحب منصب همه اردو را
میگشت و با فراد اجناد نوازش میکرد و دلداری میداد هرگاه در میان ایشان بیماری را دچار میشد
فی الفور بمعالجه طبیبی میگماشت افواج صالدات او را بمرتبه دوست میداشتند که حکم او را از احکام پطر کبیر
اولی و اهم میدانستند لاجرم پطر کبیر با هزار زحمت لشکر را بخاک والاشی و مولداوی رسانید چون
شهر متوف را دید آنوقت خبردار شد که فریب خورده و آنچه وعده کرده بودند همه دروغ بوده نخست
مصمم شد که تلافی نماید بعد دید که کار از محل و موقع گذشت است میباید چاره سپاه عثمانلو را نمود پطر
کبیر بتدبیر اینکه لازمه آذوقه را در مولداوی حاضر و موجود خواهد دید لهذا هیچ چیز از بابت ماکولات و سایر
مایحتاج سپاه همراه برنداشته بود اتفاقا در روز ورود پطر بولایت والاشی چنان از آسمان ملخ بارید
که در بین دو سه روز هرچه در اطراف دهات حاصل زراعات بود جمله را تمام کرد پطر کبیر از زیادتی لشکر
دشمن نمی ترسید میدانست که بزور نظام از عهده ایشان بسهولت بیرون می آید چیزیکه او را مایوس
مینمود کمی آذوقه بود زیرا که سپاه بی توشه را چه قوت و آدم گرسنه را چه صولت خواهد بود هرچه فکر میکرد
درست اوضاع خود را چون اوضاع شرل بپولتاوا میدید علیهذا نه طاقت پیش رفتن داشت و نه قوت
باز پس نشستن چاره دیگر نیافته خواست که راه رودخانه را از عبور دشمن مانع آید که شاید از یکسمت

دفع شر و رفع ضرر خصم را نماید و از آنطرف شهر باش را که پای تخت مولداوی باشد تصرف کند که غیر از شهر باش
در هیچ جا دانه گندم و حبه خشخاش پیدا نبود پس لشکر خود را سه قسمت کرد یکی را بسمت راست شهر
فرستاد که اگر سپاه روم از آنطرف خواسته باشد که داخل شهر شود نگذارند قسمت دویم را نزد خود نگاه
داشت که شهر را تصرف نماید قسمت سیم را حکم فرمود که بآن سمت رودخانه پروت گذشته پیش روی
لشکر عثمانلو را بگیرند افواج لشکر وقتی نزدیک رودخانه رسیدند که از لشکر عثمانلو قریب به بیست هزار
نفر باین طرف گذشته بودند چون لشکر روسیه را دیدند همانساعت هجوم آورده بنای محاربه گذاشتند سپاه
روس بهمه جهت هشت هزار نفر بودند بیست هزار عثمانلو ایشانرا احاطه کرده چیزی نمانده بود که جمله را
در آن خاک بمعرض هلاک درآورند که پطر کبیر بامداد لشکریان رسیده ایشانرا خلاص نمود لکن امر سپاه روس
بسیار پریشان شد وزیر عثمانلو آنچه لشکر داشت باین طرف رودخانه گذرانده راه شهر باش را گرفت و
میان لشکر پطر و لشکریکه بآن سمت شهر روانه کرده بود برید که بهیچ وجه بهم دیگر نمیتوانستند امداد بکنند
و نزدیک بصد و پنجاه هزار نفر لشکر تاتار که در زیر حکم خان قرم بجنگ روسیه آمده بودند بآنها نیز حکم کرد که
آنطرف رودخانه را گرفته جای گریز از برای سپاه روسیه نگذارند مورخین سوید نوشته اند که محمد پاشا
مرد نافهمی بود کسیکه در یک حرکت کار سپاه پطر کبیر را بجائی رساند که قوت حرکت ایشانرا نماند چگونه
او را نافهم میتوان گفت پطر دید که مآل کار سپاه تباه خواهد شد اوضاع لشکر شرل در پولتاوا صد مرتبه
از اوضاع خود بهتر بود در اردوی روسیه دو شب و روز آذوقه پیدا نشد و مکان اردو در جائی واقع بود
که هر توپی از لشکر دشمن خالی میشد گلوله آن بخط مستقیم بمیان سپاه روس می افتاد در کنار رودخانه
پروت منزل داشتند لکن بجهت آب صد قدم پیش رفتن ممکن نمیگشت جمیع توپخانه لشکر تاتار را آنطرف رودخانه
قرار داده بودند هرگاه یکنفر از اردوی روسیه حرکت کرده رو برودخانه می آمد توپخانه یکجا شلیک
میکرد چنانکه آب نیز از برای لشکر روسیه مقدور نبود بطوریکه در سر یک کوزه آب سه نفر صالدات
تلف می شدند پطر کبیر چون اوضاع را اینگونه دید و از هیچ طرف امید خلاصی نیافت مصمم گشت
در نصف شب لشکر را حرکت داده بی اینکه سپاه دشمن آگاه شود بجائی برساند که سپاه او هدف گلوله
خصم نگردد و اگر آذوقه پیدا نکنند اقلا آب را بفراغت بخورند پس حکم داد که در نصف شب اردو حرکت
نماید لشکر عثمانلو از خیال پطر خبردار شده هنگام راه افتادن پیش روی لشکر روس را بریده بنای جنگ
گذاشتند یکساعت بطلوع آفتاب مانده تا یکساعت از ظهر گذشته از طرفین آتش محاربت اشتعال
داشت سپاه روس با آنکه بهمه جهت سی و شش هزار نفر بودند و در عرض راه دشمن بایشان رسیده کالسکهای

اسباب لشکر با نزا باستیان ساخته جنگ کردند باز از لشکر عثمانلو بیشتر تلف شدند پطر در آنجا فهمید که نظام
با غیر نظام چه قدر تفاوت دارد در جنگ نروا هشت هزار نفر سوید بشصت هزار نفر روس شکست داده خود
با سی و شش هزار نفر سپاه نظام در مقابل دویست و پنجاه هزار نفر جنگ میکرد و از لشکر دشمن بیشتر
تلف میشد آن روز با اینکه وقت ظهر جنگ تمام شده بود باز از ظهر تا غروب آفتاب از طرفین صدای
توپ و تفنگ می آمد هنگام غروب آفتاب لشکر عثمانلو خود را بمکان اردوی خویش کشید و نفع
لشکر پطر در آن روز این شد که نزدیک هشت هزار نفر سپاه روس بمعرض تلف رسیدند و جای اردو
نیز از جای اول بدتر شد همان شب زیاده از نصف اسبان توپخانه و سوارهٔ روس از شدت گرسنگی هلاک
شدند و جمعی از لشکریان نیز از گرسنگی شربت مرگ چشیده بصحرای فنا رسیدند پطر کبیر لشکر خود را در
نهایت فلاکت و پریشانی دیده در کار خود متحیر و متفکر بود و تدبیر نجات لشکر خویش از آن مهالک نمیدانست
اینقدر میدانست که سپاه روس را از آن غرقاب خلاص میسر نیست اگر از دشمن آسیبی بسپاه او نرسد گرسنگی
ایشان را خصم بزرگیست که در هلاکت ایشان کفایت میکند دو سه دفعه خواست که حکم یورش دهد یا اینکه از
میان ایشان سالم بجهد یا بالمرّه تمام شود لکن جمعیت خود را در جنب جمعیت دشمن بسیار کم دیده مصلحت
ندید و پیوسته مستغرق بحر حیرت بود که با هزار زحمت صدماتی که در خصوص ترقی ملت و آبادی ولایت خورده
بود بالمرّه بهدر خواهد رفت و در عوض اینکه اسم و رسمی در دنیا بگذارد بدنام خواهد شد پطر کبیر نمیخواست که
نوکر خود او را در آن احوال پریشان ببینند لهذا منزل خود را خلوت کرده قدغن فرمود که احدی را
نگذارند نزد او برود کترین بجهت امیدواری لشکر صبح زود بیرون رفته با فواج لشکر دلداری میداد
وقتی که برگشت و مستحضر شد که پطر قدغن کرده است که کسی داخل خیمهٔ او نشود کترین قطع کرد که شدت
پریشانی او را چنین قدغن وا داشته ترسید که مبادا پطر بهلاک خویش قصد نماید از احوال پطر درست
اطلاع داشت که مرگ را در راه غیرت از زندگی بدنام و بی حمیت ترجیح میداد پس بقدغن او گوش
نداده داخل اطاق شد شوهر خود را با سوء حال و اختلال احوال یافته جرأت سخن گفتن نمود بعد از لمحه پطر
کترین را خطاب کرده فرمود عزیز من خبط بزرگ کردیم آنچه مازپا بسر شارل دوازدهم آورد کان تیمیر نیز
بسر ما آورده است کترین بصحبتهای دلنشین او را آرام کرده از چادر بیرون آمده مرشل شره متوف را
خواست و حکم کرد که کاغذی بمحمد پاشا نوشته خواهش مصالحه نماید خود نیز قدری اسباب جواهر
درست کرده همراه نامه روانه نمود مضمون کاغذ کترین را مورخین هرکدام بطوری نوشته اند از آنجمله
نوربرگ میگوید که کترین استدعا از پاشای عثمانلو کرده بود که از تقصیر شوهرش گذشته بسر التفات

بیایند از راه غرض خواسته اند که پطر را بدنام و بی غیرت شهرت دهند ولیکن از قراین خارجه مشخص میشود
که اینگونه اسناد دروغ و بی اصل بوده زیرا که بی انصافی دولت عثمانلو معلوم است که بهر چیز دست
بیابند فرصت را از دست میدهند و این احوال همیشه باعث خرابی دولت عثمانیه گشته است اکثر اوقات
فریب خورده و تعجیل در تلافی نموده ضایع شده اند با این احوال چگونه می شد که کترین چنان کاغذی بنویسد
و پاشای عثمانلو قبول کرده دست بکشد بجهت حسن در میان اردوی عثمانیه چند نفر از نوکران معتبر شارل بودند
که همیشه پاشا را باین میداشتند که پطر قوهٔ جنگ کردن ندارد و او را اسیر و دستگیر کردن در دست
لشکر عثمانلوست اگر در گرفتن او تقصیر کنند و کوتاهی نمایند منتهای بی غیرتیست پس معلوم میشود که
کاغذ مزبور از قراریکه مذکور ساخته اند خلافست و آنچه درین باب نوشته اند محض از راه عداوتست
مضمون نامهٔ کترین این بود که پادشاه روسیه میل دارد که مصالحه نماید و محاربه تمام شود و بجهت دوستی
دولتین آنچه دولت عثمانیه بوساطت ایلچی روس پیش ازین خواهش کرده بود بعمل خواهد آورد پاشای
عثمانلو مردی هوشیار و عاقل بود در کارها تأمل کرد و گفت که بجنگ اعتبار نیست بسیار اتفاق
افتاده که بعد از فتح و نصرت لشکری کثیر از جمعیتی اندک شکست خورده و میدانست سخن نوکران شارل
جمله از راه عداوت پطر است چون ایشان را بپطر شکست و انهزام دادن امکان نپذیرفت لهذا بمقام
تحریک دولت عثمانلو برآمده بودند که شاید باستیصال شارل امور ایشان مضبوط گردد و از آن طرف
از اوضاع پطر اطلاع درست نداشت هرگز باور نمیکرد که اوضاع او باین مرتبه پریشانست و از نامهٔ
کان تیمیر اطلاع یافته میسر سید که بجهت هم مذهبی طایفهٔ مولداوی با دولت روسیه یکی شده بنای آشوب و
طغیان گذارند خواهش دولت عثمانیه از قراریکه مذکور ساختیم این بود که دولت روسیه نزدیک بسرحد
عثمانلو قلعهای مضبوط و لشکر زیاد نداشته باشند از فتوحات پطر و نوشتجات خان قرم ترسیده بنای جنگ
و دشمنی گذاشته بود چون دید که با مصالحه خواهش دولت خویش بعمل آمد لهذا توقع زیاد را باعث بی عقلی و خلاف
دانش و قانون حزم دانسته در جواب نامه نوشت که مصالحه را قبول نمودیم و قدغن کرد که تا اتمام امر مصالحه
عساکر طرفین جنگ را موقوف نمایند پطر کبیر هنوز از چادر خود بیرون نرفته بود که کترین با نامهٔ محمد پاشا که
در جواب نامهٔ خود نوشته بود داخل شد پطر از احوالات خبردار گشته زیاده از حد خوشحال و ممنون گردید فوراً
مرشل شره متوف و شافیروف نام که نوکر معتبر خویش بود روانه نمود که رفته مصالحه را اتمام نمایند در اوقاتیکه
از طرفین مشغول مصالحه بودند عساکر طرفین باهم مراوده کرده سپاه روس آنچه ضرور داشتند از لشکر عثمانلو
خریدند و مصالحه نامهٔ طرفین بدینقرار تمام گشت که اول دولت روس شهر آزوف با توپخانه و قورخانه

که پیش از تصرف شهر مزبور از دولت عثمانیه در آنجا بوده همه را واگذارند و هرچه قلعه در اطراف شهر مزبور و کنار رودخانهٔ دانوب ساخته باشند خراب نمایند و با دولت پولند بهیچوجه کار نداشته لشکر خود را از خاک پولند بیرون کند و شرل دوازدهم را از ولایت خود رفتن مانع نشود و بعد هرگاه میل داشته باشد مصالحه و دوستی نیز بکند و در هرصورت اختیار بدست پطر کبیر باشد از طرفین مصالحه نامه مهر گشته بنای دوستی شد کان تمیر اطلاع یافت که دولت عثمانیه از کاغذهای او خبردار شده است از غایت ترس بپطر کبیر پناه برده باردوی روسیه فرار نمود محمد پاشا بسیار سعی کرد که پطر او را بدست او بدهد باوجودی که کان تمیر بغیر از خیانت بدولت روس کاری نکرده بود باز قبول ننمود و در خصوص او زیاده از حد ایستادگی کرد تا حکایت افتضاح شرل دوازدهم در باب باز پس دادن مازه پا بر خود وارد نیاید تفصیل این اجمال آنکه مازنکوف روزیکه بقیهٔ لشکر سوید را اسیر کرد شرل دوازدهم را مجبور نمود باینکه مازه پا را بدست لشکر روس بدهد شرل از برای خلاصی خود بدون حرف مازه پا را بدست مازنکوف سپرد تا اینکه او را نیز بخدمت پطر کبیر آورد در حضور جمیع لشکر تقصیر او را ثابت کرده بقتل رسانیدند باز پس طلبیدن کان تمیر را منسوبان شرل که نزد محمد پاشا بودند تحریک میکردند که آنچه پطر درباره مازه پا کرده بود در حق کان تمیر نیز معمول شود تا تلافی بعمل آید پطر کبیر این فقره را دریافت کرده بود و سرداران سپاه روسیه نیز خیانت کان تمیر را بنظر پطر جلوه داده سعی میکردند که خواهش پاشا را قبول کند پطر در جواب ایشان فرمود هرگاه دولت عثمانلو جمیع ولایات مرا تصرف نماید نقلی نیست بجهة اینکه بمرور ایام میتوان مملکت را دوباره بدست آوردن لیکن کسیکه در پیش مردم یکدفعه به بی غیرتی مشهور شد تمام است و چاره ندارد و همیشه اسم او ببدنامی مذکور میشود بالجمله پطر کبیر پیوسته بسرداران خود میفرمود که قرار دنیا این است کسی که در هزار جا رشادت کرده و یکدفعه بی غیرتی بکند مردم همان بی غیرتی را میگویند پطر اسم خود را همواره از عمر خود بهتر دانسته هرچه از جانب لشکر عثمانلو در باب کان تمیر اصرار نمودند قبول نکرده او را در پیش خود نگاه داشت تا اینکه محمد پاشا از او دست کشید و از طرفین افواج سپاه روانهٔ ولایات خود گشتند شرل دوازدهم که در بندر بود نخست بملاقات محمد پاشا راضی نمیشد چون دید که مصالحه تمام شد لهذا از استیصال پطر مایوس گشته بدون اینکه پاشا کسی را به پیش او بفرستد از بندر روانه شد و باردوی محمد پاشا رفت محمد پاشا بتلافی مقدمهٔ سابقه خود او را پیشواز نکرده سه چهار نفر پاشای دیگر فرستاد تا شرل را داخل اردوی خویش نمودند از قراریکه مورخین سوید نوشته‌اند شرل پاشا را بسیار ملامت کرد که چرا با پطر مصالحه نمود و او را دستگیر نکرد راستی این سخن معلوم نیست چون کسی را در آن مجلس نداشتیم که از گفتگوی ایشان استحضار بهم رساند و ضبط نماید اما آنچه معلوم گشته این است

که شرل دوازدهم از خلاصی پطر بسیار مایوس شد زیرا که کار او را درین سفر تمام میدانست شرل دوباره بشهر دربند مراجعت نمود و محمد پاشا با لشکر خود باسلامبول برگشت و اینگونه پطر کبیر از جنگ لشکر عثمانلو خلاص شد

فصل دوم در بیان گذارشات چند که بعد از جنگ پروت اتفاق افتاد و مراجعت پطر کبیر بروسیه و اوضاع روسیه بعد از جنگ پروت و عروسی پطر با کترین

بعد از مراجعت محمد پاشا باسلامبول چند روز شهر مزبور را آیین بستند و مردم سه روز و سه شب بعیش و طرب مشغول گشتند و سلطان روم نصرت و فیروزی محمد پاشا را مایهٔ بهجت و بهروزی خود یافت و بقدر و مرتبهٔ او بیفزود و او را بمنصب جلیل صدراعظمی مفتخر فرمود شرل دوازدهم چون از رفتار محمد پاشا درباره خود ناراضی بود از بهجت مراسلات چندی که مشعر بخیانت او و شکایت خود بود بامنای دولت روم نوشت از آنجمله نوشته بود که محمد پاشا از پطر کبیر مبلغ خطیر گرفت و مصالحه نمود و اگر پاشا این خیانت را نمیکرد لشکر روم پطر کبیر را دست بسته باسلامبول می‌آوردند و این شهرت و آوازهٔ بزرگ دولت عثمانیه در صفحهٔ روزگار همیشه مذکور میگشت سلطان روم نوشتجات شرل را محمول بغرض و مشمول بعداوت دانسته متحمل مراسلات او نشد و مکتوبات او را بمحمد پاشا فرستاد محمد پاشا بعد از اطلاع از مضامین آن مکتوبات بمقام تلافی درآمده رواتب و مخارج شرل را که روزی دویست تومان مقطوع نموده مباشرین دیوان را قدغن کرد که کسان شرل را جیره و علیق بهیچ اسم و هیچ طریق ندهند در تاریخ خود شرل بتفصیل نوشته‌ایم که بعد از ورود این خبر چگونه تهورات عجیب و جسارت غریب از خود و کسان شرل بعمل آمد تا اینکه بالاخره با مردم شهر دربند و کسان پاشا جنگ کرده او را با چند نفر نوکری که همراه داشت گرفته محبوس کردند و بعد ازین حکایت دوباره از دست عثمانلو خلاصی یافته در لباس چاپاری بولایت سوید فرار نمود پطر کبیر بعد از مراجعت هرچه در عهدنامه قرار شده بود بعمل آورد مگر باز پس دادن شهر آزوف که چندی طول کشید تفصیل این اجمال آنکه در مصالحه نامه چنان قرار گشته بود که پیش از آمدن شهر مزبور بتصرف دولت روسیه دولت عثمانلو هرچه توپخانه و قورخانه و سایر مایملک در آنجا داشتند جمله را باز پس بگیرند بعد از مدت اندک دولت روس شهر مزبور را نیز تسلیم کردند و قلعها یکه در اطراف و اکناف قره دنگیز ساخته بودند همه را موافق عهدنامه خراب نماید اینگونه خسارت از برای پطر کبیر صدمهٔ بزرگی بود چند دفعه دیگر در ایام سلطنت خود شکست خورد و لشکر تلف کرد ولی هیچکدام مانند جنگ پروت بپطر کبیر تاثیر نکرد و قلعهائی که با صد گونه زحمت در کنار قره دنگیز ساخته بود همه از دست

او برفت پطر کبیر با شهر آزوف و کشتیهای جنگی که در اطراف آن درست کرده بود خود را صاحب همه قره
دنکیز بلکه مالک شهر اسلامبول میدانست که بالحقیقه اگر آنها در تصرف پادشاه عاقلی باشند مقابل جمیع
ممالک روی زمین است تنها شهر مزبور مقابل مملکت بزرگیست بالجمله بعد از شکست پروت ناخوشی بمزاج
پطر غلبه کرده و درد دلی که از جوانی داشت زیاد شد اطبا آب گرم تجویز کردند که چند وقت بمیان آب گرم رود
و خود را معالجه نماید با اینهمه ناخوشی و پریشانی احوال هنگامی که در ولایت بوهم مشغول معالجه بود حکم فرمود
که ولایت پومرانیرا تصرف نمایند خیالش این بود که هرچه از ولایات سوید در اطراف دریای بالتیک میباشد
تصرف نماید پنج شهر معتبر از شهرهای پومرانی تسخیر کردند بعد از آنکه پطر در آب گرم قدری احوالش خوب شد بشهر
تورکو رفت که یکی از شهرهای معتبر پروسیه است و در هنگام توقف خود در شهر مزبور خواست خواهر زن امپراطور
نمسا را از برای الکسی پسر خود بحبالهٔ نکاح در آورد الکسی از زن اولی پطر بود که بعد از گرفتن کترین تارک دنیا شده
در یکی از کلیساها گذران میکرد امپراطور نمسا خواهش پطر کبیر را قبول کرده بنای عروسی را گذاشت و جمله
پادشاهان و حکام اطراف در شهر تورکو جمع شدند و دختر را امپراطور بشهر مزبور روانه کرد چون کترین هنوز
در نزد دول خارجه زن عقدی پطر محسوب نمیشد لهذا بمجلس عروسی حاضر نگشته ترسید که مبادا خلاف شأن
خود حرکتی بشود پطر از بسکه میل بکترین داشت خواست بعد از عروسی پسر خود نیز عروسی کرده زن خویش را
بر جمیع دول ظاهر سازد و خاطر کترین را نیز بدست آورد از این سبب روانه شهر پطربورغ شد در آنجا تدارک
تمام از برای عروسی بدیدند لاجرم پطر کبیر شهر پطربورغ را برای عروسی خود بشهر مسقو ترجیح داد که بجهة آن
جمیع معتبرین ولایات روسیه در شهر مزبور حاضر گشته تدارک عروسی و سایر اوضاع و اساس سلطنت
او را مشاهده کنند و میل پادشاه خویش را نسبت بشهر مزبور بدانند که هرکدام از اعیان دولت از برای
خویش آمد امپراطور عمارتی در آنشهر بسازند تا شهر آباد شود اینگونه عروسی عیش پطر نخست در نظر دول
خارجه بعید و عجیب می آمد زیرا دختری که اسیر سپاه روس باشد او را حرم خویش و بزرگ و محترم عموم روسیه
نمودن خلاف قانون ملت و کیش میدانستند لکن ملت روسیه از استعداد و قابلیت کترین استحضار
داشتند عموما باین قاعده و قانون خوشحال و ممنون بودند و می گفتند که مرتبه و شأن کترین بالاتر از
این است لهذا هنگام عروسی چنان سرگرم عیش و شادی گشتند که در هیچ وقت اینگونه جشن از عموم
اهل مملکت اتفاق نیفتاده بود فی الحقیقه زنی که سزاوار پطر کبیر باشد بهتر از کترین نمی شد که در جمیع محاسن
کمال آراسته و محامد بزرگی پیراسته بود و بمزاج پطر کبیر بهتر از همه کس آگاهی و اطلاع داشت گراف تاریخ نویس
از احوالات پطر کبیر و کترین استحضار کامل بهم رسانیده بود در کتابیکه هنگام توقف خود در شهر وینا

نوشته است مذکور ساخته است که غیر از کترین هر زنی که در حبالهٔ نکاح پطر میبود پطر در مدت اندک تلف میشد توضیح
این مقال آنکه پطر کبیر از عهد شباب ناخوشی درد دلی داشت که حکما در معالجهٔ آن عاجز بودند کترین بفراست خود
مرض او را تشخیص داده رفع ناخوشی از وی کرده بود و هر چیزیکه در مزاج پطر مضر بود کترین در ممانعت آن
مصر بود و مهما امکن از طبخ آن قدغن کرده بکمال حذاقت مزاج پطر را محافظت مینمود و وجود او را بسلامت
نگاه میداشت و در هیچ امر خلاف رای او را نمیکرد و از دول فرنگستان کسانی که در اول امر پطر را ملامت
میکردند بعد از اطلاع از احوالات کترین جمله تحسین گفتند و آفرین خواندند اینگونه امور بسیار اتفاق می افتد
نباید تعجب کرد که چرا آدم فرومایه و کوچک بمرتبه بزرگ و پایه بلند میرسد زیرا که بزرگان نجابت را موقوف باستعداد
و قابلیت دانسته اند اتفاق چنان می افتد که مانزیکوف آشپز شاگرد مانند شرل پادشاه را از عزت و
جاه و سلطنت و سپاه دور میسازد و با تاچی محمد که از قدیم هیزم شکن سرای سلطان بود چنان صدمه
بر پطر میزند که مملکتی را مانند آزوف از دست میدهد سلاطین معتبر در هیچ خبر و هیچ سیر نسب را بر حسب
مقدم نموده و نجابت را بر قابلیت ترجیح نداده اند و پطر را نیز سیاق این بود که در عهد سلطنت او بسیاری
با عدم استعداد در زمرهٔ کوچکان شماره و تعداد شدند و جمعی از کوچکان با مزیت عقل و محک امتحان
صاحب رتبت و شأن گشته بدرجهٔ اعتبار و مرتبهٔ اقتدار رسیدند از آنجمله بعد از عروسی کترین
پادشاه پولند ایلچی برای امری فرستاده بود ایلچی مزبور هنگام مراجعت در ولایت کورلند چند روز
توقف نمود روزی در میان شهر از کوچه میگذشت دید که شخصی را در میخانه می فروشان میزنند و تنخواه جزئی
از او مطالبه می کنند آنمرد میگوید که اگر دست من بپطر کبیر میرسید و او مرا می شناخت که من کیستم شما را جرأت
اینگونه رفتار با من نمی بود ایلچی پولند بعد از شنیدن این سخن نزدیک رفت و بجهت حرمت اسم پطر قرض او را
بمی فروشان کارسازی نموده او را بمنزل خود برد بسیار سعی کرد که او را بشناسد ممکن نشد پس ایلچی گمان کرد
که او راستی با آن سخن داشته لاجرم روزی که میخواست از آن شهر روانه شود کاغذی بپطربورغ نوشت
و احوالات آن مرد مست را نیز مضمون تازه دانسته در گوشهٔ کاغذ یکی از دوستان خود نوشت بعد
از رسیدن کاغذ رفیق ایلچی چون میدانست که پطر کبیر را اینگونه اخبار مطبوع میباشد روزی بخدمت پطر
رفته احوالات آن مرد را از قراریکه ایلچی پولند نوشته بود معروض داشت پطر کبیر همانساعت حکم فرمود
که چند نفر مامور شده آن مرد را در ولایت کورلند پیدا کرده بحضور بیاورند چندی نکشید که آنمرد را بحضور
پطر آوردند پطر او را بناظر خود سپرد که متوجه او باشد و بطور پخته از احوالات او مطلع شود و بفهمد او کیست
و چرا چنین حرف زده است ناظر پطر او را بخانه برده بمیزبانی او پرداخت چون شب در آمد و نوکران بمنازل

خویش رفتند ناظر نزد آن مرد غریب آمده از اصل و نسب او پرسید و از وی سؤال کرد که چرا اینگونه پریشان
و بی اوضاع گشته آنمرد گفت که من احوال خود را بکسی نمیگویم مگر اینکه شرح احوال خود را در عریضه بنویسم و آن عریضه را
خود بدست پطر کبیر بدهم از شما یک التماس دارم که مرا بحضور امپراطور برسانید که در مقابل آن محبت شما هرگاه
من بعد از دست من خدمتی بر آید من نیز مضایقه نخواهم نمود ناظر پطر از اینگونه حرف زدن او تعجب کرده و پریشانی
او را دیده نزد خود گفت که چه خدمت از دست او خواهد آمد چون صبح شد نزد پطر رفته گذارشات را بتفصیل
در خدمت پطر کبیر تقریر کرد پطر ناظر را حکم کرد که فردا شب تدارک درست ببین که من خود بخانه تو بیایم
و با آن مرد غریب گفتگو نمایم شب را برحسب فرمایش خویش با چند نفر از محرمان خود بخانه ناظر رفت و آنمرد را
احضار فرمود و قدغن نمود که احدی بجز آن مرد در خانه نباشد چون خانه از غیر خالی شد پطر فرمود که احوالات
خود را بی هراس و تشویش بیان نما مرد غریب عرض کرد که من برادر زن تو هستم حال خود بدان اگر
پریشانی و بی اوضاعی من از برای تو مایه ننگ و بدنامی نیست و میخواهی که این فقره را مردم بدانند آشکار
کن والا بمن گذران جزئی مرحمت فرما تا در گوشه نشسته مشغول دعاگوئی تو باشم پطر را طرز سخنان او
خوش آمده فرمود که من از کجا معلوم نمایم که تو برادر زن من هستی مرد غریب تفصیل احوالات پدر و مادر
خود را عرض کرد پطر دید که آنچه میگوید همه راست است پیش از و کترین نیز بدین تفصیل اینمطلب معروض
داشته بود و سخنان او با تقریر کترین تفاوتی ندارد و مشخص نمود که آنمرد برادر کترین میباشد پس قدغن کرد
که تا از جانب خود حکم نشود اینمطلب را باحدی بروز ندهد و بناظر خویش حکم کرد که شب آینده را نیز بدینقرار
تدارک ببیند و اوضاع شام را انجام دهد شب آینده کترین را همراه برده آن مرد را احضار فرمود کترین
با خود گفت که پطر چرا با چنین مردی کثیف مصاحب گشته است پطر خیال کترین را دریافت کرده از
دست آنمرد گرفته فرمود که این مرد برادر تست کترین چون او را شناخت از شدت خجالت و کثرت
خوشحالی تاب نیاورده بیهوش گشت پطر کبیر او را بحال آورده فرمود چرا خجالت میکشی اکثری از نوکران
معتبر من در اول امر از برادر تو پریشانتر بودند هرکدام نظر بقابلیت خود بمرتبه که دارند رسیدند الآن این مرد برادر تو
و برادر زن من میباشد هرگاه قابل باشد او نیز بحسب قابلیت خود بمقامی خواهد رسید والا برادر زن من بودن او را بکار نیاید
و کسی را اختیار نیست که او را دستگیری نماید پس چندی نگذشت که پطر دختری را از اکابر روسیه برای او خواستگاری کرده تزویج
نمود و آن بیچاره که بجهت گذران یومیه معطل بود در خدمت پطر کبیر بسیار معتبر شده تتمه عمر خود را بعزت گذرانید

فصل سیم در بیان گذارشاتی که بعد از مراجعت شرل دوازدهم بخاک خود اتفاق افتاد

و فتوحات و کارهای بزرگ پطر کبیر و تهنیت دول خارجه کترین را

پطر کبیر بعد از عروسی خود و پسر مجدداً بانضباط نظام لشکر و مهام کشور پرداخت از آنجمله آبادی شهر پطربورغ را
از لوازم امور دانسته حکم کرد که ده هزار خانوار از اطراف بشهر مزبور بیاورند و چند کتبخانه معتبر بسازند
و بیمارخانها از برای نظام و غیر نظام و سربازخانهای محکم و وسیع بنیاد و تعمیر نمایند و امور لشکر و حشم بحریه را
بسیار متقن و منتظم فرمود چنانکه هنگام توقف خود در پطربورغ مدام کشتیهای جنگی در دریای فیلند مشغول
فتوحات بودند و آن اوقات برای سپاه شرل و ملت سوید از هیچ طرف قوت و استعداد و امید استمدادی
نبود مگر از روی دریا که تا آنوقت بلشکر بحری ایشان صدمه بزرگ نرسیده و اوضاع قدیمشان باقی بود پطر میخواست
امور بحریه را نیز چون امورات بری منتظم نماید و اختیار را بالکلیه از دست شرل بگیرد پس بسران سپاه حکم
فرمود که تدارک جنگ دریائی را ببینند در اطراف آلنصخات هرچه کشتی جنگی بود همه را حاضر کرده روانه شدند
فرنجلد ادمیرال سوید از حرکت و نهضت پطر کبیر اطلاع یافته او نیز سپاه و کشتیهای جنگی سوید را جمع کرده منتظر
جنگ شد کشتیهای این دو دولت در نزدیکی جزیره الانه که در هشت فرسخی سرحد سوید است بهمدیگر تلاقی نمودند
ادمیرال سوید که سپاه لشکر او از جمعیت او بیشتر بود چنان تصور کرد که شکست مضبوط بکشتیهای پطر کبیر خواهد
داد چون اطراف جزیره مزبوره جمله سنگ و جزایر کوچک بود خواست که سپاه روس بقرب جزیره الانه
مکان و مقر گزینند تا جای گریز و مفر بر ایشان نماند و خود با کشتیهای سوید از پشت سر ایشان رسیده جمعیت
ایشان را متفرق و پریشان نماید و یا اینکه کشتی روسیه را بالتمام مستغرق سازد پطر کبیر از تدابیر ادمیرال مستحضر
گشته احتیاط خود را از دست نداد در هنگامیکه کشتیهای روس در اطراف جزیره مشغول جنگ بودند ادمیرال
سوید رسید و از جانبین آتش حرب مشتعل گشت بالاخره کشتی روسیه شکست دادند و چند فروند کشتی سوید
اسیر کرده ادمیرال فرنجلد را نیز دستگیر نمودند بقیه لشکر سوید چون اوضاع را اینگونه دیدند جمله فرار نمودند
و از آن غرقاب خون خلاص شدند بالجمله اوقاتیکه پطر کبیر با ادمیرال اپراکسن در روی دریا جنگ کرده شکست
داد از سمت خشکی جنرال مشوالو که از جانب پطر کبیر مأمور تسخیر بقیه ولایات فیلند بود بقیه ولایات فیلند را تسخیر
کرده فتحنامه بخدمت پطر فرستاده بود لاجرم پطر کبیر چند روز دیگر در بحر فیلند توقف کرد پس پرنس گالیسین را
حاکم آلنصخات قرار داده مراجعت فرمود کترین در شهر پطربورغ احوالات جنگ را شنیده تدارک تمام دیده بود
که در روز ورود پطر کبیر مهیا و موجود باشد و حکم داده بود که نشانگاه در مکان چند از برای فتح لشکر روس
بنا و تعمیر نمودند و با حکم کترین کوچه و بازار شهر را آیین بسته زینت و آذین دادند که مردم روز مراجعت پطر چند روز

زن بچه وعایله خود دراکثر بلاد لاسیما مرکز مملکت اختیار نموده اند آیا رواست دولت درین چشمه که یکی ازچشمه‌های کار و ثروت است بچشم لاقیدی وبی‌اعتنائی نگاه بکند ... وچنین یك منبع-می و عمل وکاربرا که‌چندین هزار نفر اهالی خراسان وسایر ولایات ایران ازو تمتع می‌برند و نان میخورند بلاجهة بحال تعطیل درآورده‌ویکمده ده‌هزار نفری ایرانی را سرگردان وحیران پریشان وبیکار بکند. آیا.. برای‌چه معدن تعطیل شده است لازم است آنرا هم برای دانستن اولیاء امورو وکلای جمهور متذکر شویم نظر باینکه ازقدیم الایام مالیات‌معدن که‌همه جهت چهارصدو پنجاه تومان بیشتر نمیباشد چون جزو همان مال الاجاره دوازده هزار تومانی که هر ساله دولت ازمستاجر معدن میگرفت بوده‌است ودیگر ماموربن مالیه حق مداخله درعمل معدن هرگز نداشته‌اند ولی از دوسال باینطرف ماموربن مالیه برخلاف معمول ورسم وسیره دایمی پای مداخله در عمل معدن نموداند ــ لهذا ازفشار وتضیقات شدید این آقایان لابد مستاجر معدن آقای حاجی ملاعلیرضا مستعفی شد ومبلغ زیادیهم بیچاره خسارت برد و نفس نکشید وباپرداری ر گذرانید معدن هم در نتیجه استعفای ایشان بحسال لاتکلیفی در آمده و درین مدت دوسال دیگر احدیهم ازترس تضیقات ماموربن مالیه که بالمره مانع عملیات مستاجربن میباشندحاضربرای‌اجاره‌معدن نشده‌است‌درنتیجه‌این‌لجاجت‌وتق کمانی ماموربن مالیه این منبع ثروت ومعدن نعمت و چشمهٔ مکنت تعطیل شده و تا امروز که‌هفده‌ماه‌و‌بیجده‌ماه است

بهمین حال تعطیل باقی است درصورتی که ازین تعطیل تقریبا دویست هزار تومان به ثروت ملی خسارت رسیده وده هزارنفر اشخاص رنجبر وعمله و کارگر پریشان وبلان سرگردان مانده اند هنوز مالیه هنر بخرج دولت میدهد که‌چهارصدپنجاه‌تومان‌مالیات می خواهد وصول بکند در صورتیکه چندین چهار صد پنجاه تومان ها بدولت ضررزده است لهذا ما امضاء کنندکان این لایحه که چند صد نفر حکاك زرگر فیروزه تراش میباشیم اولا ازشخص شخیص زمام‌دار محبوب خودمان آقای‌سردارسپه رئیس الوزرا و سایر وزرای کابینه معظم له خصوصا آقای ذکاءالملك وزیر مالیه و آقای سردار معظم وزیر تجارت فوائد عامه در ثانی ازعموم وکلای دارالشورای ملی و وکلای محترم خراسانی خودمان با کمال امیدواری متمنی رفع این محذور بوده خواهشمندیم امر ومقرر فرمایند ماموربن مالیه درین خصوص مداخله ننمایند تا باین وسیله مستاجربن‌حاضربرای‌اجاره شده دوباره معدن را بکار اندازند و این در رزق ما چند هزارنفر را که آقایان ماموربن مالیه درین دوساله مسدود نموده‌اند دوباره ازذل توجه دولت و وکلای ملت بمفتوح شده و رفع فقر وفاقه وبدبختی ازما واهل وعیال بیگناه ما بشود امضاء .. (۲۰۷ نفر از حکاك و زرگرهای معرف است چون نوشتن امضا هسای همه امضا کنند کان لایحه درین شماره مختصر ممکن نبود صرف نظر ازان شد ــ

✿

در خاتمه امیدواریم هیئت معظم دولت و وکلای مفخم بدون فوت دقیقه درین مسئله معدن که‌مایه معیشت چندین هزار آدم است بذل توجه فرموده جلو گیری از ین عملیات خلاف عقل و انصافی کـه موجب تعطیل این معدن شده فورا بنمایند ..

مهر منیر

ما بلدیه قانونی میخواهیم

لوایح زیادی درین چند روزه ازاطراف دایر براینکه اهالی مشهد بلدیه قانونی میخواهند باداره مارسیده که نکاشتن انها باشرح بسط در صفحات کوچك مهر منیر امکان ندارد لهذا خلاصه مقصود انها را درین مختصر درج مینمائیم اگرچه این بکحق ذاتی است برای ملت یعنی انتخاب اعضای بلدیه بموجب نظامنامه مصوبه دارالشورای ملی واحدی درانخصوص حق‌اعتراض بملت ندارد ولی ازاین طرف واقعا عملیات سوء صلاح الملك بقدری اسف امیز و افتضاح انگیز است که میتوان گفت که محرك بزرك اهالی‌درمطالبه بلدیه قانونی همین عملیات میباشند همه میدانند وماهم‌درین مدت اقامت ده‌ساله دیده‌ایم که همه اوقات درین‌موسم اول‌حمل‌قیمت‌گوشت‌در خراسان منی شش هفت قران وزغال خرواری ده الادوازده تومان بوده است ازهمفکری‌صلاح‌ـ الملك باابن چند نفر قصاب خونخوار وعلاف بیرحم فعلا در چنین موسم سالی گوشت منی یازده قران فروش میرسد وزغال خر واری چهار ده پانزده تومان بدست نمی‌اید این است که فریاد ضجه فقرای کاسبه ورعایای طبقهٔ سوم این‌شهر که‌اکثریت اهالی را تشکیل میدهند بفلك رسیده است یك نفر کاسب عیالواری که ده‌سیر گوشت را بسی‌شاهی میخرید امروزه باید بسه قران بخرد البته این ادم دگر ملاحظه اینرا ندارد که صلاح الملك محل توجه‌اقای‌حشمت‌الدوله والی خراسان است وحضرت والی خیلی مایل بادامه ریاست بلدی اوهستند این ادم وقتی صدای گریهٔ اطفال گرسنه‌خودرا می‌شنود دنیا درنظرش تیره وتاریك‌می‌شود ضجه نفرین ازقعردلش برهرچه صلاح‌الملك وفسادالملك است بلند می گردد لهذا ماازطرف عامه رعایای کاسب این شهر ازحضرت امارت جلیله لشکر شرق اقای جانمحمد خان فرمانده فعال جدی لشکری متمنی هستیم که معظم له اعمال نفوذی فرموده این طلب حقه‌اهالی را که انتخاب وتشکیل بلدیه قانونی است درمشهد صورت وانجام داده‌بجلب محبت عامه بیش از پیش نایل بشوندوبیکمده سیصد هزارنفری اهل‌شهررا باین وسیله ازدولت شاکر واز خودشان ممنون فرمایند .

مهر منیر

واردات تلگرافی

ازولایات ازترشیز تشکر اهالی

از حکومت نظامی

مقام محترم امارت جلیله لشکر شرق دامت شوکته کپیه مهر منیر درین موقع که‌بتوجهات حضرت‌ولی عصر عجل‌الله فرجه در ظل عنایت یگانه سردار رشید وناجی ایران و ایرانیان حضرت اشرف ریاست‌وزراء عظام دامت عظمته درمهد امن وامان غنوده‌ایم لازم شد تشکرات‌قلبیه‌خودرا ازین حسن انتخاب حکومت نظامی مثل آقای سرهنگ سالار نصرت که جهة ما دعا گویان مرحمت‌شده‌تقدیم واحسن سلوك ورفتار سابقه معظم له

اخبار مهمه خارجه

روتیر

لرد کرزن مرد

لرد کرزن معروف مولف تاریخ اسیاء وایران فرمانفرمای سابق هندوستان ووزیر امور خارجه وسیاسی مشهور انگلستان که حرص وولع غریبی داشت که درلباس دوستی سلطنه و سیطره دولت خودرا زاید اعلی ماکان درشرق عموما وایران وافغانستان بخصوصه بیفزاید وازقضاء این لیورد باانهمه اصرار وابرامی که دردوست معرفی شدن خودش درنزد ملل شرقی داشت بر عکس ملل مشرق اورایك مار خوشخط خالی که زهر خودرا در میان کپسولها شکر وقندبکام اهالی میریخت محسوب می داشتند ویکی ازمواجبین دربط استیلا ك واستعمار بشمار می آورد دلد درهر مامو ریتی عملیات اوبك اثرات بدی رادرشرق داده در عصر فرمان فرمائی اودر هندوستان درتقسیم نمودن اوبنگاله را بطرز مخصوصی بشدت محل نفرت بنگالیها واقع شد ونظر باینکه خیلی مایل بود مامورین لشکری و کشوری کاملا تحت نفوذ اوباشند چون در همان موقعی که اوفرمانفرمای هند بود لورد کتشنر معروف نیزسپهسالار هند بود واین هردو میخواستند سلطه یکی را بر دیگری غلبه بدهند بین این دونفر که یکی مردی بوددارای خشونت طبع واخلاق جنگی ودیگری سیاسی نازك الاداء لطیف الحرکات و بقسمی باهم بدو مخالف بودند که مز یدی بر ان متصور نیست ولی بالاخره کتشنر بر کرزن غلبه کرده واداره قشونی را بطور استقلال اداره می کردولورد کرزن درسیاحتی که در همان اوقات برای اشاعه سیطره وسطوت خود بایکمده زیادی کشتیهای جنگی وخدم وحشم در خلیج فارس اجرا نمود و بالاخره غرضی جز خودنمائی وتظاهرات برای کوچك نمودن سلطنت ایران وعثمانی درنزد شیوخ جزا بر خلیج فارس چیزی دیگر نداشت واینمسئله و مقصود کرزن را را بیکنفر بطل مقدام وفرمانفرمای اندو ره فارس مرحوم علاء الدوله بابك سیاست جوا نمر دانه ورول استقلال دارانه درصحنه خلیج فارس ازی کرد که کاملا باطل و خنثی سا خت رحمة الله علیه رحمتا واسعه و در حقیقت فرمانفرمای فارس ما عملیات فرمانفرمای هندوستان را کاملا جلو گیری کرد ومدلورد کرزن معزول وعازم لندن شد ودر انجا مشغول خدمت بدولت و [illegible] خود درمنا صب عدیده بود تادرین اواخر در اثر کسالتی که منجر بعملیات تشریحی شد چشم ازدنیا وماقیها پوشیده ترك لباس حیات گفته از بن سیا ستگاه عمومی ار تحال نمود. صدمات لرد مز بور بمشر قیها بهمان د رجه زیاد بود که خدماتش برای دولت وملت خودش گران بها و عالی بوده است .

مهر منیر

لایحه ایست

که ازطرف حکاکهای خراسان برای درج رسیده

قابل توجه مقام منیع ریاست وزرای عظام ووکلای مجلس شورای ملی و اولیاء امور دولت علیه ایران صانها الله عن الحدثان .

آقایان

هفده ماه است که معدن فیروزج که وسیله معاش جمعی از رعایای معدن کار وما جماعة حکاکان فیروزه تراش است بحال تعطیل افتاده است و هیئت محترم دولت و وکلای ملت ابدا فکر ما جماعت فلك زده نبوده نمیباشند عجالتا [illegible] وضع فقط این یکمعدن فیروزج است که تقر یبا سالی معادل مبلغ یکصد و چهل الی پنجاه هزارتومان ثروت خارجه را وارد این کشور فقیر که اشد احتیاج را بپول و سرمایه دارد میکند و فقط قریب دوازده هزار تومان هر ساله دولت ازین یك معدن مبروك استفاده مینماید و بقیه انرا هم چند بن هزار نفر رعایای کاسب و تاجر و عمله جات فقیر و زرگر وحکاك زحمت کش با عایله وخانواده خود شان محل گذران خود قرار داده و از ان متمتع می شوند ازین معدن که سالی دوازده هزار تومان دولت وجه اجاره می گیرد و هر ساله هم تخمینا دو هزار تومان که سالی بیست و چهار هزار تومان جمع ان می شود بعنوان مزد و مخارج استخراج عملجات و صنف رنجبر بهره می برند و معادل سالی سی و پنجهزار تومان از دولت وجود همین معدن باز بهره وسهم وقسمت صنف زرگ حکاك وتراشنده کان فیروزه است که بطور اجرت وحق ومزدوری انها دریافت می دارند و باین وسیله بنگاهداری عایله های خودشان موفق می شوند وجمع این سه قلم تخمینا سالی مبلغ هفتاد پنجزار تومان میباشد بعلاوه سالی هم معادل هفتاد الی هفتاد پنجزار تومان دیگر هم باسم اجرت زرگری وانگشتر سازی وبخارج اباب وذهاب وفایده تجاور کسبه است که این فیروزه را حمل بخارجه مملکت مینمایند وصرف خرج انها می شود واینهمه درصورتیست که معدن درکار باشد ووقفه دراجرای عملیات اوروی ندهد (آقایان) آیا رواست در این دوره وزمانی که دراقتصادیات ایران تنزل وتدنی بهت آوری روی داده است وفلاکت وبیکاری وفقر وفاقه زوایای اینمملکت را احاطه نموده است واز شدت فقر وبیکاریست که اشخاص بنام وافراد واهالی ایران شیوه نامرضیه هوچی گری و مزدوری اجانب و حرفه رذیله جاسوسی را ازلابدی وحاجات

اعلان

حضور مبارك مدیر روزنامه محترمه مهرمنیر عرض میشود مهر ثبت احقر کربلائی میرزا حسین ولد مرحوم حاجی میرزا آقا مفقود شده است خاهش مندم درروز نامه درج فرمائید که اگر مهر دردست احدی بیفتد خدای نخاسته بخواهد قبض وسندی نوشته در موضوعی تمام نمایند بدون خط وامضاء حقیر باشد مهر از اعتبار ساقط است احدی قبول ننماید مگر اینکه امضای شخص بنده بامهر باشد .

اقل کربلائی سید حسین وکیل خاوری

نمره ۱۱۳

بعیش وعشرت پردازند هنگام ورود پطر کبیر زیاده از شصت هزار نفر در شهر پطربورغ جمعیت حاضر شده بود پطر تقالو
نظام وارد شهر گشت چون در میان لشکر دریائی منصب نیابت داشت لهذا خلاف رسم نظام نکرده امیرال اپراکسین را
هنگام ورود پیش انداخت وخود از عقب او پس امیرال سوید پس صاحب منصبان روس هر کدام بحسب مناصب
خویش پس و پیش می آمدند و بدین قرار داخل عمارت پادشاهی گشته حکم جشن تمام و بار عام وصف سلام بر خاص
وعام صادر شد پطر کبیر همان روز مبلغی خطیر بسران لشکر و افواج خشر بداد و مناصب و مواجب هر کس را موافق
قابلیت و فراخور خدمت خود بیفزود و صاحب مناصب را بحسب شان نشان داد فی الحقیقه پطر کبیر را آنروز
روز فرخ و فیروز بود و جلال و شکوه آنروز به هیچ یک از سلاطین میسر نمیگشت اگر منفعت آن فتح با فتح پولتاوا
برابر نمیشد کمتر نیز نبود جمیع ولایات فینلاند بحیطه تصرف او در آمد و از جانب دریا از هیچ بابت احتیاط و تشویش
برای شهر پطربورغ نماند و امورات خود از هر بابت مستحکم شد بعد از مصالحه عثمانلو دشمنان پطر چنان میدانستند
که بخت پطر برگشته و امر او روز بروز خراب خواهد شد فتح و ظفر این سفر دهان حمله بدگویان را به بست و آن همه از
زبان همه بیرون شد خاصه فتح و نصرت جنگ دریائی و چون اعتقاد بدگویان پطر کبیر این بود که اگر پطر جمیع
ولایات خشکی سوید را تصرف نماید بعد از برای شرل ده فروند کشتی کفایت است که جمله را باز ستند و از این
سبب بنای شهر پطربورغ را بی مصرف و ناپایدار میدانستند و افسوس میخوردند که پطر از راه نافهمی بنای آن شهر
گذاشت که عاقبت دولت خود را در شهر مزبور تلف خواهد کرد این دفعه مشخص شد که پطر با وجود کثرت کشتی
و جمعیت خصم و قلت کشتی و لشکر خود آن هنر داشته است که در روی دریا نیز بدشمن غلبه نماید اتفاقا شب ورود
پطر و لشکر روس بشهر پطربورغ دختری کترین بزاد این خبر باعث مزید شادی و خوشحالی ملت گردیده مردم
بعیش و عشرت پرداختند و چند روز صدای شیلیک توپ منقطع نمی گشت پطر از برای اینکه التفات خود را
شلیک
درباره کترین بر همه ملت روی زمین ظاهر و مشخص فرماید روز تولد دختر نشانی از نو اختراع کرده نام آنرا
سنت کترین گذاشت و اول نشان مزبور را بکترین داد و کترین از این التفات سر مباهات باوج سماوات سود و اعیان
دولت جمله بجلالت قدر او تمکین کردند چون این خبر بممالک روسیه رسید ارکان ملت از اطراف ولایات بعزم
آن تهنیت روانه شهر پطربورغ شدند چند روز بعد از این ماجرا در شهر پطربورغ چنان جمعیت فراهم آمد که از ازدحام
مردم مساکن و بیوتات شهر گنجایش نداشته در هر خانه زیاده از پنجاه نفر مسکن نمودند اتفاقا در آن اوقات سفرای دول
خارجه نیز وارد گشتند از آنجمله شاه سلطان حسین پادشاه ایران یک زنجیر پیل و پنج قلاده شیر از برای پطر کبیر فرستاده
بود و ایلچی روم با عهدنامه دوستی و نامه جداگانه که مشعر بر مراسم یگانگی و اتحاد دولتین و توصیفات بسیار درباره
پطر و کترین بود در آن بین وارد شد و سفیر محمد بهادر بزرگ طایفه اوزبک نیز پیشکش فراوان آورده استدعای

دوستی و حمایت از دولت پطر میکرد بالجمله پطر کبیر نهایت عطوفت و کمال رأفت و محبت درباره سفرا و غربا و
ایلچیان دول خارجه مبذول داشته همه را نسبت بفراخور مراتب خویش التفات فرمود و ایشان را بکمال خوشحالی
و انبساط روانه ولایات خود فرمود و اوقاتی که مردم روز و شب بعیش و طرب مشغول بودند پطر کبیر از انجام مهام
دولتی غفلت نکرده مراقب استحکام امور خویش بود روزیکه جمیع نجبا و وکلا و ارباب قلم و سران حشم و اکابر خدم
در خدمت پطر حاضر و منتظر بودند و کارخانها و کشتی خانهای شهر را تفرج مینمودند بجائی رسیدند که از آن مکان
دریا و کشتیهای جنگی نمایان بود پطر کبیر چند دقیقه ایستاده تماشا کرد پس فرمود که آیا یکی از شما بیست سال قبل
این تصور را مینمود که دولت روسیه صاحب کشتی جنگی خواهد بود و من در دریای بالتیک لشکر سوید را شکست
کدام یک از شما قبول میکرد که در چنان زمین چنین شهر عظیم احداث و معمور خواهد شد و کیست از شما کسیکه در اول
امر در پیش خود مرا ملامت نکرده باشد که چرا اینقدر بانی کارهای بی بنیاد و ناپایدار میشدم با وجود این همه
باز این کارها بزور شما انجام گرفته و امروز هر چه مشاهده می کنید جمله کار و کردار خود می بینید و اکنون مکنون
ضمیر مرا دریافت مینمائید که زحمت و مرارت من و شما ثمر ثری و نتیجه منفعتی گشته است که علم و حکمت و بزرگی
و ریاست مانند خون انسانست که پیوسته از عروق و اعصاب در انتقال و حرکت میباشد مدتی دولت
و شوکت و بزرگی و حکمت منحصر بمردمان یونان زمین و در صفحه دوران آوازه ایشان ببزرگی مشهور و اسم ایشان
بدانشمندی مذکور و پس از مدتی این کیاست و بزرگی و استعلا بطایفه ایطالیا منتقل گشت و از ایشان بدول
اروپ رسید اکنون نوبت ماست اگر شما با طاعت و اخلاص خود اندکی بیفزائید و در انجام امورات دولتی و مهام ملتی
سعی و اهتمام نمائید من نیز شما را امیدواری هم براینکه روزی خواهد آمد که جمیع اروپ از مشاهده فراست و کفایت
طوایف مملکت من خجالت خواهند کشید و بزرگی و حشمت و دولت من هیچ پادشاه میسر نخواهد شد بسیاری
از نجبا و اکابر قدیم روسیه که در آن مجمع حاضر بودند میدانستند که پطر کبیر چه فرمایش و تقریر مینماید و از غایت
شرم سر بزیر افکندند لکن آنها که جدید و خانه زاد بودند اینگونه گفتار پطر کبیر در ایشان تاثیر کرد و بگریه و زاری
معروض داشتند که ما را قابلیت امداد و اعانت نسبت بآن سرکار نیست جانهای ما در هر حال نثار راه امپراطور است
بجلال خدا و حیات امپراطور قسم میخوریم که هیچ وقت جان خود را از امپراطور مضایقه و دریغ نخواهیم کرد و بجز امپراطور
احدی را بزرگ نخواهیم شناخت بالجمله پطر کبیر بعد از این فتح بسیار مشخص شد هر گاه خبر ورود شرل دوازدهم بولایت
سوید نیز رسید بممالک سوید نیز بی شبهه صاحب و مالک می گشت نظر بمصلحات و مستدعیات ملت سوید
پطر کبیر میخواست که آدم روانه استوکهلم پای تخت سوید کرده قرار امور مصالحات را بدهد که در این بین خبر شرل
دوازدهم رسید و این خیالات بهم خورد تفصیل این اجمال آنکه شرل بعد از پنج سال توقف از خاک عثمانلو خلاص گشته

وارد مملکت خویش شد و بعد از ورود اول کاری که کرد مبالغ کلی از مردم پای تخت مطالبه نمود مردم تخت چنان تصور میکردند که شرل هرگز مراجعت بمملکت خود نخواهد فرمود و عمر خویش را در ممالک عثمانلو بسر خواهد برد و جمله میل تمام بملاقات و خدمت او داشتند چون او را دیدند هیچ چیز از وی مضایقه و دریغ نکرده هرچه داشتند در راه او گذاشتند فی الحقیقه مانند شرل دوازدهم پادشاه صاحب غیرت در هیچ عهد نیامده است هرگاه موافق غیرت خود عقل و فراست میداشت بی شبهه بر جمیع ممالک اوروپ مسلط میگشت پطر کبیر با دانشمندی و تدبیر خویشتن را در مقابل شرل دوازدهم نگاه داشت هرگاه از کیمت در جنگ شکست و ضرری کشید از سمت دیگر بآبادی ولایت خود می پرداخت و عوض خسارت و مرارت آن شکست را از آبادی ولایت خود در می آورد شرل دوازدهم بهیچوجه بصدد تدبیر اینگونه امورات نمی آمد و چنان میدانست که جمیع دولت و مکنت دول خارجه بالاخره مال خویش خواهد شد و کسی را نداشت که او را از اینگونه امور مطلع سازد اتفاقا اگر کسی مصلحت کار او را بخود معروض میداشت قبول نکرده جواب او را بقهر و عتاب میداد اینگونه تساهل او در امورات خود باعث شد که آنهمه رشادت و جرات او منفعت نبخشید و آناً فآناً امور او روی به تنزل گذاشت پطر کبیر که در اول کار در جنب او داخل موجودات نبود بفراست و تدبیر خود چنان ترقی نمود که در آخر کار شهرت و آوازه او بزرگی در صفحه روزگار منتشر و مشهور و نام نیک او در السنه و افواه بمجدت و جلالت مذکور است

فصل چهارم در بیان اوضاع اوروپ بعد از مراجعت شرل دوازدهم

شرل دوازدهم بعد از مراجعت در شهر سترالسون مشغول تدارک سفر بود بارون گورتز که یکی از نجبای سوید بود چون مجدداً شرل را مایل جدال و راغب قتال دید بجهت موافقت و اتباع طبع او عرض کرد که اگر پادشاه را عزم در جنگ دشمن است تدبیر مرا معمول فرمایند تا در باب تنخواه و استعداد لشکر و تهیه اخراجات حشر بهیچوجه معطلی روی ندهد تدبیر او این بود که سکه از مس بزنند که در صد تومان تنخواه چهار تومان مس بوده نود و شش تومان منفعت دولت باشد شرل دوازدهم از بسکه تعجیل در جنگ داشت عرض گورتز را بمرتبه پسندید که او را بمنزله وزیر اول خود قرار داد و حکم کرد که همان سکه را در جمیع ممالک سوید بزنند و در عوض سیم و زر مسکوک خرج کنند در اوقاتی که شرل مشغول تدارک خود بود دول خارجه از رسیدن او واهمه و هراس برداشته ایشان نیز بالاتفاق بانجام تدارک جنگ پرداختند و جملگی باستیصال شرل همت گماشتند تا نام او را از صفحه روزگار محو نمایند از آنجمله بزرگان دولت دانیمارک چون اوضاع شرل را اینگونه مختل و پریشان دیدند مملکت سکانی را که سابقاً از توابع دانیمارک بود و شرل دوازدهم بقهر و غلبه بممالک سوید ملحق و منضم کرده بود بصدد عداوت در آمدند تا مملکت مزبور را باز

بازستانند و پادشاه پروس بادعای آنکه پیوسته بزرگان و حکام ممالک پومرانی اجداد من بوده اند از این اوقات دولت سوید مملکت پومرانی را بخلاف حساب تصرف نموده است هرگاه نصف آن ولایات را بدولت پروس رد نمایند دوستی در میان دولتین برقرار خواهد بود و الا دست از کارزار بر نمیداریم و پادشاه پولند نیز ولایت کورلند را باز پس میخواست بالجمله بزرگان دول و اکابر ملل از اطراف ممالک هرکدام بحیلتی خود را وابسته پطر کرده از هر جانب سلسله جنبان آشوب و طغیان گشتند پطر بجمیع این دول حمایت میکرد و تقویت می نمود و خود نیز در تدارک بود از آنجمله قدری لشکر روانه پومرانی کرد و بر کشتیهای جنگی خود حکم فرمود که در دریای بالتیق بود نگذارند احدی از ممالک سوید بسمت شهر سترالسون تردد کند در این بین نزدیک چهار هزار نفر حسب الحکم شرل از ولایت سوید با کشتیهای تجارتی بعزم شهر سترالسون روانه بودند در عرض راه کشتیهای سپاه روس بایشان رسیده جمله را اسیر و دستگیر نمودند پیش از آنکه لشکر روس به پومرانی رسد سپاه پروس و ساکسون و دانیمارک شهر سترالسون را محاصره کرده بودند چون در تاریخ شرل دوازدهم جنگهای سترالسون بتفصیل نوشته ایم لهذا درین تاریخ بتفصیل آن نمی پردازیم و لی همین یک فقره بغیرت و جرات شرل کفایت میکند که بعد از آنکه اکثری از لشکر سوید در شهر مزبور بجهت زیادتی لشکر دشمن تلف شد و شرل دوازدهم از [illegible] عدتی بخت و قلت سپاه پریشان و بی اوضاع گشت در آن اوقات یکی از سرداران او که چهار زخم داشت و روز را تا شام جنگ و کوشش نموده بود و از شدت خستگی طالب گوشه بود که اندکی بخسبد و زمانی آرام یابد و استراحت نماید اتفاقا همان شب حکمی از جانب شرل بقراولی سردار مزبور صادر شده بود که میبایست تا صبح بیدار باشد سردار بیچاره بالمره از حیات خویش مأیوس گشته از بخت و جفای شرل شکایت میکرد و دوباره رخت می پوشید که حکم شرل را بجا آورد اتفاقا شرل نیز در قرب و جوار همان سردار بوده گفتار شکایت آمیز او را شنید پیش وی آمد و از و معذرت خواست و دلجوئی نمود و بالاپوش خود را باو داد و از و التماس کرد که ساعتی بخوابد و آرام گیرد سردار از اینگونه رفتار شرل بحدی خجالت کشید که شکایت و زحمت خویش را فراموش کرد و از گرفتن بالاپوش ابا و امتناع نمود شرل بجهت دلداری سردار خود گفت که در هنگام جنگ پادشاه و ادنی صالداترا زحمت یکیست من امروز دو ساعت استراحت کرده اکنون نوبت تست که امشب را من خود قراولی خواهم نمود بالجمله شرل دوازدهم بعد از آنکه جمعیت او در شهر سترالسون تلف شد ناچار شهر را تسلیم و واگذار خصم نمود و از آنجا بیرون طالع او دگرگون گشت و بمحض ورود خاک سوید خبر وفات گورتز پر که از ایام جنگ پولتاوا محبوس روسیه بود بشرل دادند شرل امید زیاد برو داشت بسیار متاثر شد و دریغ و افسوس خورد و پطر کبیر بجهت مراعات حرمت او را به سبیر فرستاده مدتی در شهر مسقو بود پس او را در قلعه شولمبرق نگاه داشتند

زمانی در آنجا بود تا اینکه مدت حیات او سپری شد شرل دوازدهم بعد از شنیدن خبر مرگ او نعش اورا
از پطر خواهش کرد پطر نیز مسئول اورا قبول نموده جنازهٔ پیررا بسوید فرستاد شرل دوازدهم از برای او تعزیه
برپا کرد و بجهت خاطر او سیاه پوشید لاجرم بعد از جنگ سترالسون امور دولت پطر مضبوط گشت و کار او
بالا گرفت و از دول خارجه نیز اطمینان بهم رسانیده باز مشغول تربیت ملت خود گردید از آنجمله تجارترا در ولایت خود
زیاد کرد و بزراعت رعیت رواج داد و مکتبخانهای مجدد در هر شهر و بلد تعمیر و بنیاد فرمود که اولاد مردم در مکتبخانها
بلاد درس بخوانند و تربیت یابند و قانون نامه جدید بجمیع ملت و کشور و سپاه و لشکر خود بنوشت که هنوز قانون
نامه مزبور در همه اوروپ مشهور است و اکنون دولت روسیه موافق همان قانون نامه سلوک و رفتار میکند و در
آنسال کترین پسری زاید پس از چند روز درگذشت و عروس پطر نیز پسری زاد تفصیل احوال اورا در فصل دیگر خواهیم نوشت

فصل پنجم در بیان سیاحت دوم پطر کبیر بممالک فرنگستان

بعد از جنگ سترالسون بارون کورز وزیر شرل دوازدهم خدمت پادشاه خود عرض کرد که بعد ازین صلاح
مملکت و دولت سوید آنست که مدتی با پطر کبیر بمدارا و مماشات راه رویم تا اوضاع خویش را بمرور ایام انجام دهیم
وزیر مزبور تا آنروز حقیقت مراتب را باین صراحت بپادشاه خود معروض نمیداشت و همیشه موافق میل و خواهش
او راه میرفت اینده فعه صراحةً عرض کرد که ما باینگونه پریشانی اوضاع هیچ کاری را قدرت اقدام و مکنت انجام
نداریم هرگاه بجنگ مبادرت نمائیم بالکلیه باعث خرابی ما خواهد شد شرل دوازدهم که تا آنوقت از هر کس
چنین سخن میشنید تنبیه و تادیب اورا حکم میداد ناچار سخنان وزیررا قبول کرده اورا مرخص نمود و اجازت داد
که تدبیری بکار برد شاید که موجب دوستی و مصالحه فیمابین او و پطر کبیر گردد و مورث موافقت دولتین باشد
بارون کورز وزیر کاغذی بخدمت پطر کبیر نوشته استدعای موافقت و تمنای مصالحت نمود و مدت دو ماه
مقالات دولتین و گفتگوی طرفین طول کشید بعد از دو ماه اگرچه شرایط مصالحه صورت نبست ولی خصومت
جانبین موقوف گشته بنای متارکت گذاشتند پس شرل دوازدهم مشغول انضباط امور لشکر و انجام مهام
کشور خود گردید و پطر کبیر فرصت و فراغت حاصل نموده بفکر سفر فرنگستان افتاد و کترین پس از فوت پسر خود
اندکی ناخوش شد چون علت او بصحت مبدل گشت پطر کبیر تدارک سفر شان داده بعد از چند روز روانه شد
روزی از شهر بیرون میرفت جمیع بزرگان روسیه در رکاب او حاضر بودند پطر در سر سواره با ایشان فرمود
که ما در سفر اول مملکت داری و پادشاهی را یاد گرفتیم و در این سفر انشاالله تجربهای بسیار حاصل مینمائیم
و اگر نقصانی داشته باشیم بسر حد کمال خواهیم رسانید این دفعه نیز از راه ممالک پروس رفت پادشاه پروس از عزم

سفر پطر خبردار شده لازمهٔ تدارک را انجام داده بود بالجمله این دو پادشاه در اول خاک پروس در شهر اوربیرگ
یکدیگررا ملاقات کرده پادشاه پروس لوازم احترام و خدمتگذاری بعمل آورد پس از آنجا گذشته بممالک نمسا رسید
عموم مردم نمسا پطر کبیررا بحدی میخواستند که نهایت نداشت لاجرم پطر کبیر بهر شهری که وارد میشد از زمان ورود تا اوان
عبور او آنشهررا آیین بسته اوضاع جشن و تدارک عیش و اسباب جیش برپا می نمودند و این مضمونرا بروشنی قندیلها بر
و دیوار کوچه و بازار نوشته بودند آن امپراطوری که مملکت و دولت مارا از دست دشمن خلاص کرد امروز بدیدن ما
آمده است در سر هر کوچه و برزن از شام تا سحر این مضمون مختصر بروشنائی قندیلها معلوم و مکرر بود پطر کبیر پس از
مدتی تفرج و سیاحت در ممالک پروس و نمسا عازم شهر امستردام شد تا خانه و منزل اولی خویش را دوباره دیده
باشد کترین که درین ایام سیاحت آبستن شده بود در شهر سورین بماند که بعد از وضع حمل در شهر امستردام بشوهر
خویش برسد پطر کبیر روانه شد چون بامستردام رسید خانهٔ که در آنجا منزل نموده و درس خوانده بود بدید و
تعجب کرد از آنکه همان خانه خرابه را مانند عمارت پادشاهی تعمیر کرده بودند تفصیل این اجمال آنکه دولت فلمنک
از برای یادگاری پطر کبیر خانهٔ مزبوره را ببنای محکم و عمارت عالی ساخته و نام پطررا بسنگی نوشته در بالای
در آن نصب کرده بودند دولت فلمنک بسبب تحصیل پطر کبیر در ولایت ایشان بسیار مغرور بودند و وقتیکه پطر
بشهر امستردام رسید اهل آن کشور بیشتر از همه بخدمت او قیام نمودند و کسانیکه در سفر نخستین همراه او کار کرده
و درس خوانده بودند استدعا نمودند که بحضور پطر برسند پطر کبیر همه را بار داده و مرخص نمود و قدغن فرمود
که دربانان و قراولان هیچ کدام از ایشان مانع نشوند نزدیک بچهل نفر از هم درسان پطر بحضور درآمدند پطر
بهمه ایشان دست بداد و التفات زیاد فرمود و شبی ایشانرا مهمان طلبیده موافق ایام سابق با ایشان
مهربانی نمود و بهر کدام انعام داده بمنازل خود مرخص فرمود در مدت توقف خود کترین نیز از شهر شورین وارد شد
پسری از وی بوجود آمده بعد از دو روز فوت شده بود پطر کبیر مدت سه ماه در شهر فلمنک اقامت نمود در
ایام توقف خود هر روز همراه کترین بمنازل رفقای قدیم خود همیرفت و با کمال عطوفت با ایشان مجالست میکرد
از قراریکه مورخین فلمنک نوشته اند پطر کبیر در سفر دویم از سفر نخستین مهربانتر شده بود بالجمله بعد از سه ماه
توقف خویش در شهر امستردام روانهٔ فرانسه شد در سفر اول جمیع ممالک اوروپا سیاحت کرده ولی ولایت
فرانسه را ندیده بود خواست درین سفر آن ممالک را نیز سیاحت و تماشا نماید چون خبر ورود او بار کان
ملت فرنس رسید از جانب دولت چند نفر صاحب منصب و سردار معتبر و چند فوج سرباز به پیشواز او روانه
نمودند که بخدمت پطر قیام و اقدام کنند و فرمایشات اورا انجام دهند و بر جمیع شهرهای عرض راه احکام فرستادند
که در هر جا لوازم احترام را در بارهٔ او بجا آورند روز ورود پطر کبیر بشهر پاریس چندی از کالسکههای

دولتی باستقبال او روانه کردند و جمیع نجبا و بزرگان پاریس در یک منزلی پیشواز نموده با نهایت عزت او را
وارد شهر کردند و منزل او را در عمارت قرار دادند چون پیوسته پطر را منظور از سیاحت اکتساب علوم
وازدیاد فهم و تجربت بود لهذا از دولت فرنس خواهش نمود که منزل او را در جای دیگر بدهند که نزدیکی
مدارس و کارخانهای دولتی باشد اعیان دولت خواهش او را قبول کرده عمارت یکی از سرداران فرنس را
بایشان دادند و میربانی از جانب دولت بتقدیم خدمت او مامور شد که بعد از تشخیص و تعیین مخارج او را
روز بروز برساند چون لوی پانزدهم طفل بود ازین سبب فردای ورود پطر کبیر وکیل ملت را بدیدن
او فرستاد و بعد از دو روز لوی را نیز بباز دید آوردند و بعد از سه روز دیگر پطر بدیدن لوی پانزدهم
تشریف برد و وزرای فرانسه تا مقابل کالسکه پطر کبیر لوی را باستقبال آوردند چون لوی پانزدهم بچه
خوردسال بود و جمعیت مردم بسیار لهذا پطر کبیر هراس کرد که مبادا با وجود او آسیبی برسد لوی را از در
کالسکه بآغوش گرفته داخل عمارت پادشاهی شد لاجرم پطر کبیر بعد از ملاقات پادشاه فرنس هر شب
در خانه یکی از وزرا و بزرگان مهمان بود و روزها شهر پاریس را تفرج می نمود و بدایع علوم یاد میگرفت روزی
بمکتب خانه پادشاهی برفت مشغول تماشا بود که در بالای میزی نقشه مملکت روس را دید چون نیک نظر
کرد و درست ملاحظه فرمود در چند جا غلط یافت فی الفور باصلاح پرداخت جمیع حکمای فرنس قابلیت
و فهم و فراست او را ملاحظه کرده تعجب نمودند و از هر علم و صنعت که صحبت و استفسار میرفت پطر کبیر
از عهده بر می آمد و سؤالی از و نمیشد که از جواب آن عاجز ماند چند روز پیش از مراجعت خود بتماشای
مقبره دوک دریشلیو که یکی از وزرای معتبر فرنس بود برفت و در سر قبر او صورت هانری چهارم را
دید که از سنگ تراشیده بودند پطر کبیر بمحض دیدن از پای او بوسه داد و در میان انجمن فرمود که بخدا سوگند
اگر زنده می بودی نصف ممالک خویش را بر تو پیشکش میکردم تا از تو چگونگی سلطنت فرا یاد گیرم که در نصف
دیگر چگونه سلطنت باید کرد صدور این سخن را از آن بزرگوار در جمیع کتب ثبت کردند بالجمله پطر کبیر بعد از
آنکه حسب خواهش خود ولایت فرنس را تفرج و سیاحت نموده جائی فرو نگذاشت که ندیده باشد پس اعیان
دولت فرنس را وداع کرده بولایت خویش عازم شد

فصل ششم در بیان گذارشات پطر کبیر در شهر پاریس پیش از مراجعت

چند روز مانده بود که پطر کبیر بولایت خویش مراجعت نماید پیشنهاد فضلا و کشیش فرنس این بود که ملت
فرانسه و روس را یکی کرده هم مذهب و کیش نمایند لهذا بدین اندیشه و تدبیر افتادند که شاید پطر کبیر مذهب

کاتولیک را اختیار کرده انقیاد و اطاعت پاپ را بر ذمت خود قبول نماید اینگونه خیال فضلای فرانسه
محال بود و تدبیر ایشان در باره پطر کبیر مالی نداشت زیرا که پطر کبیر روز و شب در تحمیل دین و مذهب سعی و تلاش کرد
تا خویش را بزرگ دولت و رئیس ملت روس نمود چگونه اطاعت دیگری را بر خود قبول میکرد و اگر بالفرض
پطر کبیر قبول مینمود ملت اطاعت نمیکرد و تمکین نمی نمود مثل این دو ملت چون اختلاف سنی و شیعه است که هرگز
با همدیگر موافقت ندارند و چون پطر کبیر هیچ مطلبی بی برهان و دلیل رد و منع نمی نمود لهذا در جواب کشیشان
و فضلای پاریس فرمود که مهام سلطنت و انجام امور دولت با من است و مرا با تشخیص و امتیاز مذهب
و دین کاری نیست درین باب رای صواب و رد جواب و دلایل این مسائل با فضلا و کشیشان است شما مطالب
خویش را بر فضلا و کشیش ما بنویسید هرگاه ایشان قبول کردند ما نیز با کمال خوشحالی قبول می نمائیم و باتفاق
ایشان این دو ملت را متفق القول کرده برافقت و موافقت ایشان مراقبت خواهم نمود لاجرم پطر کبیر هنگام
مراجعت از فرانسه نیز زیاده از پنجاه نفر صاحبان صنایع و ارباب فضل در رکاب خود همراه برد چون پیوسته
مکنون ضمیر پطر کبیر آبادی ولایت و تربیت ملت خویش بود لهذا رسوم سیاحت پیش گرفت که عموم
ملل و جمیع دول را بچشم بصیرت مشاهده نماید و در هر راهی قدمی سپرد و بهر جوئی سبوئی فرو برد که از قوانین
مذاهب مختلفه اطلاع بهم رساند تا هر کدام در نظر او ممتاز آید بتقدیم و انجام آن بپردازد بعد از سیاحت
و تتبع امور دول از هر دولتی تجربتی و از هر صنعتی منفعتی بردارد و از هر گلشن طبقی و از هر دبستان ورقی
بدست آورد ازین سبب در هر جا که مرد تیز هوش و عاقل یا صاحب صنعتی قابل میدید همراه میبرد بالجمله
باز از فرنس بولایت فلمنک برفت و در شهر امستردام عهدنامه تجارتی بمعرفت ایلچیان با دولت فرنس
ببست پس همراه کترین که در هنگام توقف پطر در فرنس وی بجهت ناخوشی در شهر امستردام مانده بود روانه
روسیه شد هرگاه اینگونه سیاحت و سفر را یک نفر آدم بی کار که دولتمند و مالدار باشد بجهت لذت و خوشی
گذرانی و عشرت خود نماید جای تعجب است آنمرد را دنیا دیده و کار آزموده و چیز فهم و هوشیار خطاب میکنند
ازین قیاس پطر در چه مرتبه خردمند و دقیقه شناس بوده است پس همین فقره بپایه و مرتبه او کافیست که
امور طایفه عوام روسیه را بجدی سامان و نظام داد که با اینهمه سفر دور و دراز بهیچوجه اوضاع سلطنت و مهام
دولت او را خللی نرسید و در جمیع اوروپ و دول خارجه امضای حکم و انضباط امور او مشهور و متفق علیه بود
فی الحقیقه پطر کبیر در رزانت رای و متانت عقل و صیانت ملک و تربیت ملت و محافظت دولت اعجوبه
زمان و نخستین سلطان صفحه جهان بود تفطن و تمکن او هیچ پادشاه را ممکن نبود که در زمان قلیل طایفه وحشیه
روسیه را چنان قاید و دلیل گشت که طغات ایشان تربیت و احسان او عبد ذلیل شد و عامی ایشان عالم و

جهّال ایشان از عادت قدیم خویش اعراض کرده یاد گرفتن مراسم خردمندی مایل گشتند پیش از آنکه بمملکت
خود مراجعت نماید بقیهٔ ولایات اوروپا را سیاحت کرده چون وارد روسیه شد بآسودگی و اطمینان تمام
مشغول انضباط و انجام مهام دولت خویش گشت

فصل هفتم در بیان احوالات الکسی پسر پطر کبیر و تقصیرات او و نصیحت پدر او را و قبول ننمودن الکسی نصایح را و غضب نمودن پطر او را

در اوقاتی که پطر کبیر مشغول انضباط امر دولت و ترقی ملت روسیه بود اتفاق غریبی افتاد که باعث ازدیاد
وملال و اختلال احوال عموم روسیه گردید چنانکه ازین سبب مدتی مدید و زمانی بعید بکلی از کار خویش باز ماند
تفصیل این اجمال آنکه بقراریکه در فصل دیگر مذکور شد که پطر را پیش از کترین زنی بود لجوج و کج طبع و سخیف رای که
همه اوقات او را خیال باطل دامن گیر بود و تدابیر عاطل مکنون ضمیر لهذا در هر باب بصدد اختلال امورات پطر
کبیر می آمد پطر بالاخره متحمل حرکات او نگشته او را بکلیسیا فرستاد و حکم کرد که تارک دنیا شود توضیح اینمقال
آنکه مهام چند که در نظر پطر اهم بود که در عهد سلطنت خود قرار یابد و انجام پذیرد زن پطر بر خلاف همواره
میخواست که تدابیر پطر را بر هم زند و کار او را مختل سازد پطر بهزار مرارت از فرنگستان صاحبان مناصب
و ارباب صنایع بولایت خویش می آورد و میخواست که جمیع امنای دولت خود ایشان را محبت نمایند تا آنکه
اوطان خود را فراموش کرده در ولایت روس توطن اختیار کنند آن زن همواره بصدد آزار و اذیت
ایشان می آمد بطوریکه ایشان اقامت نتوانسته بمملکت خود فرار میکردند نخست بانی این فساد و باعث
این طغیان طایفهٔ کشیشان بودند که در بدو امر از پطر مایوس گشته بنای تذویر و تلبیس گذاشتند که شاید
بدستیاری زن مقصود خویش را از پیش برند پطر کبیر کارها کرد و تدبیرها بکار برد که شاید زن را از آن گروه پر
مکر و فن دور سازد تا بتلبیس و فریب ایشان گوش ندهد ممکن نشد و روز بروز نایرهٔ آن فساد اشتداد یافت
پطر بالاخره از روی اضطرار ترک آن زن گفته کترین را بهمسری اختیار نموده و نشیمن زن اول را کلیسیا قرار داد
الکسی که پسر او بود اخلاق زشت مادر طبیعت و سرشت او گشته نصیحت عاقلان صافی ضمیر در طبیعت او
بهیچوجه تاثیر نداشت   از کوزه همان برون تراود که در اوست   پطر هر کس را از برای او نوکر قرار میداد مادرش
قبول نمیکرد و بهانه او را اخراج می نمود و کسانیکه پطر خاین دولت میدانست آنها را باطراف پسر جمع میکرد پطر
ناچار چند نفر از صاحب منصبان فلمنک و نمسا قرار داد که نزد ولیعهد بوده تربیت او بپردازند بخیال آنکه مادرش

از مردمان

از مردمان بیگانه خجالت کشیده من بعد بد رفتاری نخواهد کرد ولیکن این دفعه رفتار او بدتر آمده و بی شرمی او بیشتر
گردیده و بمثال پطر امتثال ننموده چند نفر کشیش را بخانهٔ خویش آورده و تربیت الکسی را بعهدهٔ ایشان واگذاشت با
اینهمه لجاجت و عدم فراست مادر باز پطر کبیر از مهربانی و محبت خود دست نکشیده و چند زبان بر پسر خود
بیاموخت و از علوم نیز او را بی بهره نگذاشته مهما امکن یاد داد و ولی بخیالات باطلهٔ او چاره و علاج نتوانست
العادة کالطبیعة الثانیة آدمی را در طفولیت بهر گونه تربیت دهند بدانحالت باقی میماند الکسی از عهد کودکی
تا بوقتی که خویشتن شناخت و بسن رشد و تمیز رسید گوش او از سخنان هرزه و حرکات نا ملایم پر گشت از آنجمله
گفتگوی کشیشان با مادر او این بود و سخن ایشان چنین که شوهر تو رفتاری که بایست با مردم روزگار نماید ندانست
و صلاح دین خویش را از فساد مذهب و کیش تشخیص نداد ما که در خارج اوضاع را ملاحظه مینماییم و تدابیر خلق را
درباره پطر کبیر مشاهده میکنیم با این اوضاع امکان ندارد که روزگار با او مساعدت نماید و عمر او زیاد باشد
اگر مردم او را تلف نکنند یقین داریم که خدا او را خواهد کشت از حال میباید که در تدارک باشی و شیرازهٔ کار را
از دست ندهی و فکرت خویش را نسبت به بیگانه و خویش نیک نمائی و با مردم چنان راه روی که جمله هواخواه
پسر تو گردند و در روز بد همه سپاه و لشکر او باشند تا بعد از وفات شوهرت مردم اعتقادات شما را
بپسندند و در هر کار از تو مشورت نمایند و برغبت تمام پسر ترا بپادشاهی قبول کنند و الا یقین بدان
که پادشاهی از دست شما بیرون خواهد شد جمیع این سخنان در حضور الکسی بوده و با این مقالات بزرگ گشت
بالجمله مادرش از بیم آنکه مبادا پسر بر پدر راغب شود و از پیش او برود یا موافق خواهش ملت رفتار نماید
و در نظر مردم خوار نشود پیوسته موافق طبع او راه میرفت و باعمال زشت او مانع نمی گشت تا در ایام جوانی
و شباب بالکلیه ضایع و خراب گردید چنانکه روز و شب مشغول عیش و طرب گشته اوقات تربیت را بخوش
گذرانی و عشرت بسر برد پطر کبیر که در عقل و فراست تمام بود در باب تربیت پسر بسیار خبط کرد وقتی او را
از مادر جدا کرد که کارها از کار گذشته بود و آب ریخته را جمع نمیتوان نمود میبایست که این فکر را در هنگام
طفولیت الکسی کرده باشد بعد از آنکه بمادر او حکم شد که تارک دنیا گشته از عمارت پادشاهی بیرون رود
الکسی روز بروز بدتر شد و با کسانی که مادرش بدور او جمع کرده بود رفیق گشته شب و روز را با ایشان
بسر میبرد پطر کبیر گاهی میخواست که او را با ترس و عتاب از عمل ناصواب بگرداند و گاهی التفات زیاد میکرد که
شاید صلاح را از فساد بفهمد و چندی منصب بزرگی بر وی داد که بلکه از بزرگی و شوکت خویش خجالت کشیده
هرزگی را موقوف نماید از آنجمله او را مدت یکسال وکیل خود کرده بزرگ جمیع روسیه نمود پس خواهر زن امپراطور
نمسا را بحبالهٔ نکاح او در آورد و پدر یک پسر شد ولی ذرهٔ عقل بر سرش نیامد شب و روز مست لایعقل با

با اعاظم اوباش و اکابر اواط هم‌دست گشته مسکری نماند که نخورده باشد و منکری نگذاشت که نکرده باشد
زن او که‌چند بمقام نصیحت و پندوی درآمده همواره از او التماس میکرد که اعمال شنیعه خود را ترک کند
که چاره نشد و روز بروز بدتر گردید بالاخره زن بیچاره‌اش ازین غصه هلاک شد بالجمله پطر که همواره بر جمیع
جهان قرار و قانون میگذاشت و در هیچ امری از امور دنیا معطل نبود با اینهمه از دست پسر تنگ آمده و
دانست کارهائی که بزحمت بسیار بعمل آورده و نام نیک تحصیل کرده جمله بعد از خود بسبب این پسر ضایع خواهد شد
پس زیاده بر آن طاقت نیاورده قلم بدست گرفت و بر پسر خویش بدین مضمون نوشت که بعد ازین اندکی صبر میکنم
و چندی بر تو مهلت میدهم که شاید از اعمال خود انفعال کنی و از شناعت حرکت خود خجالت بکشی و از افعال
خویش پشیمان شوی و الا یقین بدان که ترا از ولیعهدی اخراج خواهم کرد و بعد ازین اسم ترا بر زبان نخواهد آورد درختی
که ثمر بد برند و در زمین شوره‌زار زراعت ننمایند مبادا تصور نمائی که من غیر از تو پسر ندارم و در ولیعهد کردن
تو مجبورم و محض بجهة تنبیه و آگاه نمودن تو این سخنان را بزبان می‌آرم و در حقیقت ناچارم ازینکه با تو
مدارا کنم زنهار خویشتن را باین خیالات خام خاطرجمع مدار این فقره در دست تو دلیل و برهان باشد
که من بجهت ترقی دولت و تربیت ملت جان داده‌ام تا مملکت خویش را چنانکه می‌بینی معمور و آباد
کرده‌ام مکرر در مقابل خصم هلاک خویش را پسندیده‌ام که خاک خویش را بدشمن ندهم پس آنچه با جان
خریده‌ام چگونه میشود که از برای خاطر تو بیهوده و ارزان از دست دهم و ولایت خویش را مهمل و معطل گذارم
معلوم است که این شغل بزرگ و کار عظیم را بکسی وا میگذارم که سزاوار بزرگی و شایسته سلطنت باشد
و فراست او را عموم مردم قبول کنند و همین استحقاق را اگر در ادنی نوکر خود مشاهده نمایم بی‌شبهه او را
بر تو ترجیح خواهم داد زیرا که اگر سلطنت از دست طایفه و نسل من بیرون رود اقلا اسم و رسم من در روی
زمین به نیکوئی خواهد ماند از قراریکه رفتار ترا می‌بینم هرگاه تو باین احوال ولیعهد من باشی هر دو را بباد خواهی داد
بعد از نوشتن این کاغذ چندی نگذشت که پسری از کترین بوجود آمد که تفصیل آنرا در فصل دیگر نوشته‌ایم الکسی ازین فقره خبردار
بالمره از پدر خود مایوس گشت و کسانی که باطراف او جمع گشته بودند از راه اشتباه گفتند که پطر کبیر بخاطرجمعی پسر
دیگرش اینگونه کاغذ بتو می‌نویسد لکن نمیداند که بعد از مردن اختیار در دست او نخواهد بود تو اکنون با مردم راه
و یقین داشته باش که احتیاج باحدی نداری الکسی بسخنان ایشان گوش داده در جواب پدر اینگونه نوشت که
بحق خدا من هرگز در این خیال نیستم که بعد از شما پادشاه باشم و از شما بجز گذران چیز دیگر توقع ندارم و اگر آنرا
هم ندهید مختارید پطر جواب کاغذ او را خوانده فهمید که نصیحت پذیر نگشته و جواب را بتقیه نوشته است دوباره
کاغذی نوشت که از مضمون مکتوب تو جمع منظور تو معلوم شد گمان تو این است که کارهای من بسته

بخیال تو میباشد و من احتیاج بخواهش تو دارم یا سلطنت موقوف بمیل تست غافلی ازینکه من بهیچ کس
اختیار نمیدهم و تدبیر خویش را باحدی نمی‌سپارم ولیکن خواستم غم و اندوه خود را بجهت هرزگی و حرکات تو بر
تو معلوم نمایم چنانچه اگر فی‌الجمله هوش داشته باشی میدانی که من از دست تو چه میکشم تا باحوال من دلت بسوزد و
خود را ملامت نمائی و از رفتار خویش پشیمان شوی تو در جواب من تزویر مینمائی و کاغذ تقیه بمن می‌نویسی تو که
در زمان حیات من اینگونه رفتار میکنی پس بعد از مردن من اگر اختیار امور بدست تو بیاید چه خواهی کرد تو
تقصیر نداری تقصیر از آن کسانی است که باطراف تو جمع گشته ترا باینگونه خیالات وا میدارند و تو نصایح ایشانرا
بنصایح من ترجیح داده خلاف رای پدر میکنی و مرا از خود می‌رنجانی توقع من از تو این بود که بمن امداد کنی لکن چنانچه
می‌بینم تو بر خلاف این از کارهائیکه من از برای ترقی ملت میکنم خرسند نیستی و زحماتی که میکشم هرگز قبول نداشته
پسند نمیکنی و در فکر آن هستی که روزی پادشاه شده آنچه من با هزار زحمت و مرارت در مدت عمر خود فراهم آورده
و مهیا نموده‌ام در یکروز تمام کنی این خیالات بیهوده را کن و در مآل کار خویش اندیشه و تامل نما تو پسر من هستی دلم
باحوال تو میسوزد دست از معاشرت کسانی که باعث بدنامی تو بوده‌اند بردار در تربیت خویش همت و غیرت
کن که شایسته سلطنت روسیه شوی یا اینکه همراه رفقای خویش کشیشی اختیار کن و جواب این نوشته را بزودی
بنویس و چنین مکن که من مجبور شده مهر و محبت پدری را فراموش نموده بقراری با تو رفتار کنم که اکنون ترا سزاوار
و مستحق آن می‌بینم اینگونه پیغام و مکتوب پطر که فی‌الحقیقه بسنگ تاثیر میکرد در مزاج الکسی هیچ تاثیر ننمود و
بجای آنکه از نصایح پدر متنبه گشته از قبایح اعمال خویش نادم شود هیچگونه متحمل نشد و جواب پدر را بدین کلمات
مختصر نوشت که من میل بسلطنت ندارم و میخواهم تارک دنیا باشم کشیشی اختیار نمایم پطر میدانست که او هرگز
کشیش نخواهد شد بلکه خیال این دارد که ولایت را مغشوش نماید بالجمله چندی ازین مقدمه نگذشت که پطر کبیر
دوباره عازم فرنگستان شد چند روز پیش از روانه شدن بدیدن الکسی رفت باین خیال که هرگاه با کاغذ
و مراسله نصیحت پذیر نشد شاید بمحاسن بیان و مواعظ لسان آن خلف ناخلف را از عصیان و خسران خود
باز گرداند و راه رشاد و طریق ادب و منهاج سداد را براو نماید چون الکسی خبردار شد که پطر کبیر عزم دیدن او
دارد تمارض کرده خویش را به بستر سفاهت و جامه خواب نقاهت کشید پطر بمنزل پسر رفت و او را با آن
حالت بدید تمارض و مقالات تزویر او را بفراست دریافت و سخافت رای او را مشاهده نمود تعجب کرد
و ساعتی سر بجیب فکرت فرو برد پس بنصایح پدرانه و سخنان حکیمانه با او تکلم کرد و التماس نمود که دست
از رفیقان بد بدارد و افعال ناشایسته ترک کند بالجمله آه گرم پدر با آهن سرد پسر تاثیر نکرد الکسی را اختیار
پطر کبیر مفید نیفتاد و قول صواب او را موج سراب پنداشت و در جواب پطر عرض کرد که من بشما نوشتم که توقع

سلطنت ندارم و میخواهم که تارک دنیا و سالک مناهج عقبی گشته شیوهٔ کشیشی پیش گیرم و در گوشهٔ بنشینم تا
بوقتی که مدت عمرم بسر آید و زمان اجل فرا رسد پطر نخست ازین جواب ناصواب بمقام قهر و عتاب آمد که
که او را مورد مؤاخذه و سیاست فرماید باز مهر پدری بجوش آمد و از سر سیاست او درگذشت ولی
تاب نیاورده بتعجیل از آن مجلس برخاست و گفت که من شش ماه دیگر ترا مهلت میدهم هرگاه در کار خویش
تأمل کردی از وساوس شیطانی دور گشته شیوهٔ آدمیت و قاعدهٔ انسانی پیش گرفتی فبها و الا دانسته
باش که من بعد اولاد من نخواهی بود و چنانچه با دیگر کسان که خاین دولت و دودمان خود دانسته رفتار
مینمایم با تو نیز خواهم کرد بالجمله جمیع فرنگستان تعجب کردند ازینکه پطر چنین پسر را چگونه در ولایت خویش
آزاد گذاشته روانهٔ فرنگستان شد هر کس بجای او میشد از سیاست او نمیگذشت و در حبس او تعجیل مینمود
فی الحقیقه جرات پطر را درینگونه امور هیچ سلطانی نداشته است پطر کبیر هیچ چه از خیالات الکسی
اندیشه نکرده روانه شد چون بممالک پروس رسید خبر آوردند که الکسی خیالات خود را بروز داده هر کس را
از نجبای قدیم که نارضائی جزئی از پطر داشت باطراف خود جمع کرده شب و روز در میان مردم بدگوئی پدر
مشغول گشته هواخواه از برای خود جمع میکند پطر فوراً حکم صریحی بدو نوشت بدینمضمون که باید یکی ازین دو فقره را
قبول نمائی هرگاه میل بپادشاهی داری باید بمحض ورود این نوشته روانه شده نزد من بیائی و خدمت نمائی
تا اینکه روزی در جای من ممالک روسیه را صاحب شوی اگر میل نداری باز بوصول این نوشته
بی درنگ تارک دنیا گشته کشیشی اختیار کنی هرگاه غیر ازین دو حکم من رفتار نمائی مورد مؤاخذه خواهی شد الکسی
در شهر مسقو مشغول عیش و عشرت بود که حکم پدر بدو رسید و همان ساعت الکسی مضمون کاغذ پطر را بر رفقای
خود معلوم نمود کشیشان بی شعور که محض ظلمت و خالی از نور بودند و پیوسته در مجلس الکسی حضور داشتند پس از
ملامت و مذمت پطر کبیر بالاتفاق الکسی را تحریک کردند براینکه ما رفتن ترا درین حین به پیش پدر مصلحت نمیدانیم
که اگر پطر از تقصیر تو بگذرد یقین کترین که در کمین قتل تو نشسته و پیوسته هوای سلطنت در سر دارد و ترا هم چشم
خویش میداند آسیبی بر تو میرساند که باعث هلاک تو میگردد پس قرار دادند که او مدتی در ممالک دول دیگر
بوده در انتظار وفات پدر بنشیند الکسی که همیشه بعقل آنها رفتار مینمود تدبیر ایشان را قبول کرده فرستاده پطر را
خاطر جمع نمود که بعد از انجام تدارک سفر بدون درنگ بخدمت پطر روانه خواهم شد و عریضه بدینمضمون بپطر
نوشت که حکم او را بجان و دل قبول کرده بتقدیم خدمت سبقت خواهد نمود و حکم کرد که از جانب دولت
بجهت او تدارک سفر بدیدند و بعد از چند روز با اوضاع تمام روانه شد چون از خاک روسیه بیرون
رفت میبایست که از راه پروسیه نزد پطر کبیر برود آن راه را ترک کرده بکیسر شهر ویانا که پای تخت دولت

نسا باشد روانه شد چون بخدمت امپراطور رسید مذکور ساخت که پطر بجهة خوشنودی زن خویش ظلم و تعدی
در حق من پیش گرفته در قتل و اذیت من میکوشد استدعای آن دارم که مرا از شر ایشان محافظت نمائی امپراطور
نسا بعد از اطلاع از مقصود او را چند روز در پای تخت نگاه داشت پس روانه ولایت ناپولی که در آن اوقات
در تصرف دولت نسا بود نمود و خواست کاری نماید که مابین پدر و پسر اصلاح شود چون این احوالات بپطر
کبیر رسید بسیار دلگیر گشت و زیاده از حد از رفتار پسر متأثر شد مجدداً کاغذی بدینمضمون بدو نوشت
که این دفعهٔ آخر است که من بتو می نویسم رومانزوف و تولستوی که حامل این نوشته و نزد تو روانه گشتند
از خیالاتی که من در حق تو دارم درست خبردار هستند و بتو حالی خواهند کرد اینقدر معلوم تو باشد که اگر
بمحض ورود این نوشته بدون اینکه مرا در میان دول خارجه بدنام نمائی سوار شده نزد من آمدی از همهٔ
تقصیرات تو میگذرم و محبت خود را در بارهٔ تو می افزایم و هرگز بمقام تلافی و انتقام تو بر نمی آیم و اگر قبول
نکنی حقوق پدری که در گردن تو دارم ترا نفرین خواهم نمود و نان و نمک خویش را بر تو حرام خواهم کرد و پس ترا از
اولاد خود اخراج نموده از قراریکه ملوک در بارهٔ خاین دولت خویش سلوک مینمایند با تو بهمان قرار رفتار
خواهم کرد و بدان که بفضل خدا آن قوه دارم که پاداش اعمال زشت ترا بدهم و از آن بیش ترا بسزای
خویش برسانم خداوند جبار کسانیرا که بحق تو رفتار می کند معین و دستیار است تو خود انصاف بده که
من تا حال کدام بدی در حق تو کرده ام چند دفعه بتو نوشتم که اگر سلطنت میخواهی نزد من بیا و الا تارک
دنیا شو مگر از راه محبت نبود اگر من غیر از محبت در بارهٔ تو خیال دیگر میداشتم کسی ممانعت نمی توانست
مرا حکمی که از من صدور می یافت خلاف آن در قوهٔ کسی نبود چون این کاغذ بالکسی رسید احوال او دگرگون
گشت از غایت پریشانی نوشته را بفرمانفرمای ناپولی نشان داده از و مصلحت نمود که شاید تدبیری کند
که وی نزد پطر کبیر مراجعت نماید چون فرمانفرمای ناپولی حکم از امپراطور نسا داشت که باصلاح میانهٔ
پدر و پسر بپردازد لهذا الکسی را بعد از ملامت بسیار و نصیحت بیشمار بر این وا داشت که پیش پدر مراجعت
نماید الکسی چارهٔ دیگر ندیده قبول کرد و منتظر این شد که پطر از فرنگستان برگردد چون خبر ورود پطر
بخاک روس رسید الکسی نیز از ناپولی روانه گشت و در سنهٔ ۱۱۳۱ وارد شهر مسقو شد مورخین در خصوص
این حکایت هر کدام موافق خواهش خویش چیزی نوشته اند و بعضی پطر را مقصر و سنگدل قلم داده اند
لکن بعد از دقت درست معلوم می شود که پطر کبیر موافق قانون عدالت مهر و محبت پدری را فراموش
کرده صلاح و منفعت دولت را منظور و مراعات نموده است تفصیل احوالات الکسی بعد از ورود شهر
مسقو اینگونه اتفاق افتاد که الکسی بعد از ورود تقصیرات خود را دانسته و از هیچ طرف چارهٔ نیافت

مگر اینکه بخدمت پدر رفته خود را بپای پدر بیفداخت و استدعای عفو تقصیرات خویش نمود پطر بعد
از دو سه ساعت گفتگوی خلوتی او را مرخص کرد که بمنزل خویش برود و مردم چنان تصور کردند که پطر
بالمره از تقصیر پسرش بگذشت پس فردای آنروز پطر حکم فرمود که از طلوع صبح در شهر ناقوس زدند و
قدغن نمود که جمیع بزرگان و نجبا و وکلا هنگام صبح در عمارت پادشاهی حاضر شوند و افواج خاصه را
حکم فرمودند که با رخت نظام در میدان عمارت پادشاهی باشند و طایفهٔ قضات و کشیشان را قدغن
کرد که در یکی از کلیساهای عالی شهر جمع شده منتظر حکم امپراطور باشند چون جمله احکام بانجام رسید و کسانیکه
خواسته بودند در عمارت پادشاهی جمع شدند پس حسب الحکم پطر کبیر چند نفر صاحب منصب الکسی را
بی شمشیر مانند مقصران داخل آن مجلس کردند الکسی وقتی که داخل مجلس شد سر فرود آورد و با چشم گریان عریضه
که بخط خود نوشته بود بدست پدرش داد در آن عریضه تقصیرات خود را نوشته اقرار کرده بود که من بعد
شایستهٔ ولیعهدی نمیباشد و استدعا کرده بود که پطر کبیر از تقصیر او بگذرد و او را مورد قهر و عتاب ننماید
پطر کبیر بعد از ملاحظهٔ عریضه دست پسر را گرفته داخل اطاق دیگر شد بعد از یکساعت گفتگوی خلوتی دوباره
او را داخل مجلس کرده تقصیر و گناه او را یکیک برخود ثابت و مسجل نمود پس خود فرمانی بدست گرفت
و باهل مجلس بخواند فرمان را بدین مضمون نوشته بود پسر ما الکسی اگرچه بخیالات بد و رفتار ناشایست خود موافق
قانون ملت و قاعدهٔ شریعت شایستهٔ مرگ و سیاست بود و لکن محبت پدری مانع گشت که حکم خدا را بجا
آوریم ناچار باید که از تقصیرات او بگذریم ولی رفتار لغو و اعمال ناشایست او باعث شد که او را از ولیعهدی
دولت بهیه معزول نمائیم زیرا که اگر در ولیعهدی باقی ماند بعد از ما اوضاع دولت را بالمره بهم خواهد زد و آنچه
با صد هزار زحمت و مرارت بعمل آورده ایم ضایع خواهد نمود و ولایاتیکه خونها ریخته و خونابها خورده بدست
آورده و آباد کرده ایم دوباره بدشمن خواهد رسید و اوضاع ملت از عهد قدیم بدتر خواهد شد از برای ما
که امروز پادشاه شما هستیم واجب و لازم است که نفع ملت را همیشه بر نفع عیال خود ترجیح دهیم و از برای
یکنفر بر یک ملت بزرگ ظلم و تعدی نکنیم پس نظر بقانون شریعت روسیه امروز پسر خود الکسی را از ولیعهدی
دولت اخراج میکنیم و درین مجلس قرار میدهیم که هرگاه از عیال ما نیز کسی باقی نماند باز الکسی مرخص نخواهد
بود که بعد از ما بر تخت سلطنت روسیه وارث شود و از امروز پسر خویش را که از کترین داریم ولیعهد دولت
مینمائیم اگرچه هنوز طفل است ولی چون غیر از او کسی را نداریم لهذا بجمیع اعیان دولت و ارکان ملت و سپاه و
رعیت اعلام میدهیم که فرزند کوچک ما را ولیعهد دولت روسیه بشناسند و جمله در میان کلیسا که خانهٔ
خداست بر انجیل و تنزیل کتاب جلیل سوگند یاد نمایند که غیر از او احدی را اطاعت نکرده بعد از ما او را پادشاه

خویش بدانند و هر کس ازین حکم مخالفت نماید و بهر قسم خواسته باشد که جانب الکسی را مراعات کند خاین دولت
و عاصی ملت میباشد در این صورت مؤاخذه و سیاست او بر ما واجب است و از برای اینکه این حکم همایون
مخفی و مکنون نماند و بر همه کس معلوم و آشکار شده راه کتمان و انکار بسته شود حکم مینمائیم که این مطلب را
چاپ زده بهمهٔ ممالک روسیه بفرستند تا اینکه همه را معلوم شود بعد از آنکه پطر کبیر فرمان را خواند و تمام
کرد حکم بر الکسی فرمود که فرمان را بدست خود امضا کند الکسی بدین مضمون نوشت که من نظر بتقصیرات و جرائم
خود شایسته بودم که پدرم بر من غضب نماید و هرگاه امروز ولیعهدی را از من گرفته ببرادر کوچک من
داد این نیز از راه عدالت است بالجمله الکسی فرمان را بدینقرار امضا و مهر نمود پس پطر با حضار مجلس برخواسته
بکلیسائی که در آنجا جمیع فضلا و کشیش جمع بودند تشریف برد در آنجا نیز فرمان دوباره مذکور گشت و همه
حضار بعد از قسمهای مغلظه مضمون آنرا قبول کرده امضا نمودند و بجمیع روسیه معلوم شد که ولیعهد
دولت پسر کوچک پطر است بعد از چندی پطر کبیر خبردار شد که الکسی باز از پی شرارت است و کسانیکه
علی الدوام با غوا و تحریک او قیام داشتند شب و روز با غوایت ایشان بنای آشوب دارد چون پطر کبیر
اطمینان داشت براینکه در حال حیات او کسی را جرأت آن نیست که در ممالک او اغتشاش کند ولیکن خیال
مآل کار را میکرد و میدانست که الکسی بعد از او برادر کوچک تمکین و اطاعت نکرده هواخواه از برای خود
جمع مینماید و ادعای سلطنت میکند و این باعث خرابی مملکت خواهد شد و بجهة نصب کردن پادشاه ملت
همدیگر را تلف خواهند نمود لهذا پطر کبیر همیشه میفرمود که باعث خرابی هر مملکت آنست که در میان طایفهٔ عداوت
بیفتد و ملت با یکدیگر بجنگند و در آنوقت انداختن تفنگ و استعمال اسباب جنگ جمله ضرر و خسارت آن
دولت میشود و دشمن چنین وقت را غنیمت میشمرد که منظور خویش را بعمل آورد و میفرمود که اگر طایفهٔ ده سال
با دشمن جدال نماید عیب ندارد ولیکن اگر یکماه با همدیگر جنگ کنند بالمره موجب خرابی ایشان شود
اینگونه عداوت را بکرمی تشبیه کرده اند که از خود میوه بعمل آید و آنرا تمام میکند بالجمله پطر میخواست که وقوع
این معرکهٔ بزرگ را بعد از سلطنت خود نیز از میان ملت بردارد هرگاه کسی دیگر بجای الکسی میشد امر بسیار سهل
بود که رفع وجود او باعث رفع فساد عالم میگشت ولیکن محبت پدری در اینخصوص دست و پای پطر را
بسته میخواست بطوریکه این کار را بگذارد روزی او را نزد خود طلبید و براو فرمود که تو میدانی من درچه
مرتبه ملت خویش را دوست میدارم و چه قدر طالب هستم که بعد از من کارهائی که با عمر خویش در انجام آن
کوشیده و باتمام رسانیده ام ضایع نشود از قراریکه می بینم با بودن تو آنچه کرده ام بهدر خواهد رفت اگر
تو پسر من هستی و میخواهی که من از تو راضی باشم و باز التفات بتو نمایم سخن راست بمن بگو آنها که ترا باین خیالات

فاسده وامیدارند کیانند تا اینکه من وجود ایشانرا از صفحهٔ جهان بردارم و با تو چون عهد قدیم بسر مهر و محبت
بیایم من خود اطلاع دارم و خاطر جمع هستم که تو تقصیر نداری مردمان مفسد و ناپاک پیوسته موجب ذلت
و هلاک تو گشته اند تو وقتی مقصر میشوی که ایشانرا نشان ندهی و بمن معلوم ننمائی که ایشان کدامند لاجرم پطر
هر چه سعی کرد که چیزی از زبان او بشنود ممکن نشد هر چه میگفت در جواب این کلمه را می شنید که من تقصیر
نکرده ام و اگر تقصیری دارم کسی محرک من نیست خود کرده ام پس پطر تغیر کرده فرمود چند نفر از معتبرین دولت
اجلاس نموده تقصیرات او را بجود ثابت کنند و هر چه احکام شریعت عیسی در بارهٔ او جاری شود بدانقرار
رفتار شود همانساعت بیست نفر از فضلای ملت و وکلا قرار شد که الکسی را بشرعیتخانه دولت برده تقصیرات
او را ثابت نمایند پس تقصیراتی که بروی مدلل و مسجل نمودند بدینقرار است اولا کاغذی از میان کاغذهای او
درآوردند که بیر نام که یکی از نوکران پطر کبیر بود بدینمضمون نوشته است که لشکر روسیه در مکلنبورک یاغی
شدند میخواهند پطر را بکشند و کترین را با پسرش محبوس نمایند و از پی الکسی میکردند که او را در جای خود
بنشانند اگر چه این کاغذ را بالکسی ننوشته بودند لکن معلوم بود که بیر نام با یکی از هواخواهان او دوست
بوده از برای خوشش آمد چنین کاغذی نوشته بود و ایشان همان مراسله را بالکسی سانیده بودند و وکلا
و فضلا همین فقره را از جملهٔ تقصیرات الکسی میشمردند و میگفتند که اگر الکسی بچنین عمل میل نمیداشت دیگران
چگونه جرات میکردند که چنین کاغذی بدست پسر پادشاه بدهند ثانیا کاغذی درآوردند که الکسی بعد از آنکه
بویانا گریخت بهواخواهان خویش نوشته بود که من از دست ظلم و تعدی پطر چاره دیگر نداشته گریختم هرگاه
نگریخته بودم مرا نیز چون ما درم در یکی از کلیساها محبوس کرده بود ندامروز در زیر حمایت پادشاهی محروس
هستم الآن وقت است که بر من امداد نمایید و مرا تنها نگذارید همین کلمات را سه دفعه نوشته و پاک کرده بود
دفعه چهارم باز نوشته بود از این معلوم میشود که الکسی خود نیز می فهمید که خیانت او در چه حد بوده است
و تیر رسید که کاغذ مزبور بدست دیگری بیفتد و در اوایل مایل بر آن شد که مجموع این کار را حاشا و انکار
نماید شاید که از سیاست و قصاص خلاص شود چون دید که خیال خویش از پیش نبرد و پس خواست
بدروغ و اشتباه راهی پیدا کند که بدایت این اعمال و تمامت این افعال و علت این ضلالت نادانی
و جهالت بوده خود نیز مدت مدیداست از حرکات خویش خجل میباشد و از برای اثبات مدعا و اسکات
مدعی بازبان خود چه چیزها اقرار و بیان نمود که بیشتر موجب مزیت تقصیر و اذیت پطر کبیر در حق آن
خلف ناخلف گردید از آنجمله اقرار نمود که نخست تلاش من اغتشاش بلاد بود و سعی من در امور پطر فساد
بطوریکه وفات پدر را مایهٔ نجات خویش میدانستم و استیصال او را استدعا خود می پنداشتم اکنون

از قبایح اعمال خویش پشیمانم و نیز گفت که در پیش ژاک نام کشیش بجرایم خویش اقرار کردم و از وی تمنا نمودم که
طریق استغفار را بمن بنماید که چگونه ازین گناه بری شوم و ازین وبال عاری گردم کشیش در جواب گفت که این
وبال چنین کمالست و این گناه محض دلخواه عمل ثوابرا چه انکار و کردار پسندیده را چه استغفار که ما جمله طالب
این مطلبیم بالجمله غیر ازینها بچند تقصیر دیگر خود اقرار نمود که هر یکی از آنها موافق قانون شریعت روسیه بجرایم او
راه بود و بکشتن او گواه و چنان تصور میکرد که اگر بگوید الآن پشیمان شدم تمام خواهد شد اقرار آخرش این
شد که من از پدرم راضی نبودم و نمیخواستم در هیچ عمل رفتار من مانند رفتار او باشد شب و روز تلاش من در این
بود که چگونه در جای او پادشاه شوم که برضای او نباشد اگر امپراطور نمسا در باب ولیعهدی بمن اعانت و امداد
میکرد من بعد از پادشاهی نصف سلطنت خویش را باو وا میگذاشتم پس ازین اقرار آخرین جمیع بزرگان
ملت و دین حکم کردند که او شایسته پطر نیست هر کس باشد از تقصیر چنین پسر گذشت نکرده او را می کشد
علاوه بر اینکه در همه امور مختار است پطر مانند حکیم حاذقی بود که بمعالجهٔ دیگران بجرات تمام اقدام کرده
معالجهٔ خود را بدیگران رجوع مینمود و بردم میفرمود که حکم شریعت را در بارهٔ من و پسرم جاری نمایید و در
و در گفتن سخن حق از هیچکس پروا ندارید و بجهت خوش آمد من جانهای خویش را باتش ندهید زیرا که موافق
همین قانون شریعت که در اینجا می بینید همانا فردا در پیش پروردگار ذوالجلال بپاداش این اعمال و سزای
این مقال و جزای این کردار خواهیم رسید کشیشان گفتند که هرگاه امپراطور رجوع بتورات و انجیل و زبور
فرمایند در عهد قدیم موافق شریعت از تقصیر نمی گذشتند و بعد حضرت عیسی حکم خدا را تبلیغ نمود که اگر مقصر
بصمیم قلب توبه کند از تقصیر او گذشت باید کرد و درین خصوص دلایل چند نوشته اند بالاخره باز اختیار را
بپادشاه گذاشته اند و چون تمنای کشیشان از پطر در خصوص الکسی التماس بود لهذا عریضه در باب
عفو تقصیر و خلاصی او بخدمت پطر کبیر نوشتند و استدعای عفو و استخلاص نمودند الکسی از عریضهٔ کشیشان بیخبر
بوده همانروز در شرعیتخانه در حضور جمعی اقرار کرد که خود بهیچ وجه تقصیر ندارد جاهل بوده و بمذهب اعتقاد
زیاد داشته موافق حکم بزرگان دین رفتار کرده بود و حکم و تعلیم از جانب کشیشان بود بر اینکه پطر کافر است
هرگاه موافق رای او رفتار نماید خود نیز کافر خواهد شد بعد ازین اقرار کشیشان نیز از او روگردان شدند
در اواخر صد و چهل و چهار نفر از جانب دولت مامور بودند که در شرعیتخانه با الکسی گفتگو نمایند همه یکجا نوشتند
که الکسی شایستهٔ کشته شدن است و همان حکم و فتوی را بپطر کبیر دادند پطر حکم کرد آن نوشته را نزد
الکسی برده برو بخوانند چون الکسی حکم قتل خود را دید بغایت بترسید و از کثرت بیم و هراس بیهوش
گشت چون بحال خویش باز آمد از حضار مجلس تمنا نمود که پطر کبیر را دو باره ملاقات کند پطر بعد از آنکه

از خواهش پسر خبردار شد بتعجیل تمام بمنزل او رفت چون الکسی پدر خویش را دید از و استدعای عفو عصیان
و سلامتی جان نمود پطر چون پسر را در آن احوال دید بروی رقت کرد و رحمت آورد و در آن محضر از جرایم پسر در
گذشت لکن بعد از آن هول احوال الکسی دگرگون شد و هراس او بیقیاس گردید و اضطراب و اشتداد یافت
و ناخوشی مزاج او پذیرای علاج نگشته بعد از دو روز فوت شد و از چهرهٔ زندگی بی بهره گردید و کام جهان را بمرام
جهانیان واگذاشت پطر کبیر از این حادثه بغایت ملول و دلگیر شد و چهار شبانه روز با دل پر شرر عزای پسر را
برپا نمود و خود مراسم تعزیه بپرداخت و بعد از گریستن بسیار قبر الکسی را پهلوی عروس قرار داد بالجمله همین
حکایت را هر یکی از مورخین نوشته اند ولیکن نه از روی تحقیق از آنجمله پارهٔ از ایشان هم گو ساخته اند که کترین بسبب
اینکه پسر خود پادشاه شود الکسی را در نظر پطر کبیر مجرم و مقصر قلم داده باعث همهٔ این فساد او گشت لکن دوک دولستین
که در آن هنگام نزد پطر بوده حقیقت ماجرا را چنانکه از زبان پطر شنیده نوشته است که چند روز پیش از
وفات الکسی نزد پدر بودم بمن فرمودند که کترین مرا تنگ آورده است و میگوید که هلاک پسر را بخویشتن
پسندیده دیگر ممکن از گشتن او بگذر از این قرار معلوم میشود که کترین بر خلاف آنچه نوشته اند طرف الکسی را داشته
و در قید هلاک او نبوده است و ایضا دوک مزبور بعد از شنیدن از زبان پطر تحریر و بیان نموده است که
پطر کبیر همیشه مایل بود که طایفهٔ خود را تربیت کند و امور دولت را تمشیت دهد و اسم بزرگی در صفحهٔ روزگار بگذارد
و خیالات الکسی را بقراری که مرقوم شد بجا آورده شب و روز متفکر و اندوهگین بود و میگفت افسوس میخورم که
این پسر زحمات مرا خراب خواهد کرد نخست خواست که با نصایح دلپذیر او را از حرکات و تدابیر خود بگرداند
ممکن نشد پس خواست که با بعضی چیزها چشم او را بترساند شاید او را از افعال ناشایست و کارهای بد باز
دارد باز بیحاصل شد منصب ولیعهدیرا از او گرفت علاج نپذیرفت و ذهاب تخت و تاج در مزاج او تاثیر
نکرد آخر لازم خواست تقصیرات او را بگردن او ثابت کرده فتوای قتل او را از جانب ملت بگیرد که بعد از آن
هرگاه از گشتن آن بگذرد دیگر ادعای سلطنت و حب ریاست را از سر بیرون کرده گوشه نشینی اختیار نماید تا بعد
از وفات خود دو برادر در هوای سلطنت با هم نزاع ننمایند و مملکت او را که با هزار زحمت آباد کرده خراب نکنند
بالجمله چندی از این ماجرا نگذشت پسر کترین نیز مرد چون پطر اولاد دیگر نداشت لهذا متفکر بود که بعد از من امور
دولت چگونه خواهد شد اگر زمام اختیار بدست الکسی بیفتد مملکت را بالمره خراب خواهد نمود تا اینکه خدا
بفریاد طایفهٔ روسیه رسید که الکسی وفات یافت

فصل هشتم در بیان بعضی اختراعات پطر کبیر و انضباط امور ولایت بعد از الکسی

بعد از وفات الکسی معلوم شد که پطر در چه مرتبه بمملکت و ملت خویش میل داشته است هرکس بجای او میشد از
شدت غم و اندوه دست از همه کار بر میداشت و بهیچ وجه بامور سلطنت نمی پرداخت پطر کبیر بعد از وفات
پسر شب و روز کار خویش را باشتغال کار و انضباط امور دولت بسر میبرد تا مفارقت پسر بروی اثر نکند و
اضطراب دل و سوزش جگر او را بخطر نیندازد و در سنه ۱۱۳۱ که سال وفات الکسی بود بانضباط شوارع و طرق
پرداخته در جمیع رهگذر آدم گماشت که از مترددین اطلاع داشته نگذارند کسی را ظلم و تعدی شود و امور کارخانهای
دولتی را از هر جهت استحکام داد و کارخانهای دیگر از نو بنا کرد و در هر جا که رودخانهای بزرگ بود حکم
فرمود نهرها کندند و بدان واسطه رودخانها را بهم دیگر متصل و ملاصق نمودند و این امر باعث رواج و زیادتی
تجارت گشت کشتیها بهمه جا راه داشته و کارکرده متاع ولایات را و بضاعات را بسهولت بولایت دیگر
میبردند از اول سلطنت پطر کبیر رخوت پر قیمت که باعث خانه خرابی مردم بود کم کم موقوف گشته در امسال
بالمره تمام شد پطر بجمیع ممالک حکم فرستاد که غیر از رخت نظامی که با قیمت ارزان تمام میشد لباس دیگر
نپوشند و قماربازیرا نیز قدغن فرمود موقوف کنند که این عمل شنیع در کل روسیه متداول بوده بسیار
کسان صاحب دولت و مکنت از آن سبب مبتلای پریشانی و عسرت گشته در مین یکشب خانه خراب
میشدند و از برای نان یومیه معطل مانده ناچار بنای شرارت و عملهای بد میگذاشتند پطر کبیر در این خصوص چنان
قدغن کرد که احدی در عهد سلطنت او اسم قمار را بزبان نیاورد و نیز در همه شهرهای معتبر حکم فرمود که از جانب
دولت بیمارخانها ساختند و از برای هر یکی از آنها اخراجات از جانب دولت قرار داد و امر آنها را چنان
درست کرد که مادام دولت بدانحالت باقی بودند و در هر شهر معتبر یتیم خانه نیز بنا نمود بجهة اطفالی که پدر
و مادر نداشته تلف میشدند و بی تربیت میماندند این اوقات یتیمان بی پا و سر و اطفال بی پدر و مادر بهتر
از اولاد متشخصین تربیت میشوند و در هنگام بزرگ شدن بکار دولت می آیند چون همهٔ اینگونه کارهای بزرگ
موافق خواهش خود انضباط یافت عزم کرد که در امور گداها و سائلین نیز قراری بگذارد از عهد قدیم در روسیه
گدائی مردم را کسب و صنعت شده بود که بسیاری از خلق قباحت این عمل را نفهمیده از گدائی گذران
میکردند و بر گردن دیگران بار میشدند پطر کبیر ملاحظه کرده دید که هرگاه در یک شهر ده هزار خانوار است
سه هزار از ایشان بیکار و بی شغل بوده از دولت آن هفت هزار خانوار نان میخورند و این باعث زیادتی زحمت
و مرارت مردم میشود و روز بروز مملکت را خراب مینماید پس چند نفر نویسنده از جانب دولت مامور شد
که در شهرها آنچه گداست بنویسند و مشخص نمایند که کدام یکی از ایشان گداست بعد از ملاحظه هر کدام سزاوار
احسان بودند و کار دیگر در قوه نداشتند اخراجات ایشانرا از جانب دولت قرار دادند و کسانی که از

هنرکی این عمل بدرا پیشهٔ خود کرده بودند هر کدام از ایشان موافق استعداد شغلی قرار داد و بعضی را داخل
کارخانهای دولتی کرد و پارهٔ را در دهاتیکه خراب بود سکنی داد و در هر جا کدارا از غنی امتیاز داد و هر کدام را
بشغلی سرافراز فرمود پس با باد نمودن شهر پطربورغ پرداخت و بجمیع متمولان شهر مسقو حکم کرد که هر یکی
در شهر پطربورغ خانه بسازند و هر کس از ایشان که در شهر مزبور عمارت خوب میساخت التفات زیاد در حق
او میکرد چنانکه برغم یمدیگر عمارت عالی میساختند اینگونه تدبیر متین و فکر حکیمانه پطر کبیر باعث آبادی
دهات اطراف نیز میشد مردم بجهت فعلگی و بنائی در شهر پطربورغ جمع شدند و کم کم صاحب دولت و مکنت
گشته خویشتن بدهات خراب که در اطراف شهر بود کشیدند و هر کس بفراخور احوال خویش خانه ساخت
اطراف آنشهر را آباد کردند و نیز تا عهد پطر در روسیه بجهت خرید و فروخت از جانب دولت سنگی
مشخص نگشته بود و در هر شهر سنگی متداول شده موافق خواهش خود خرید و فروش مینمودند و اینگونه
بی نظمی باعث اغتشاش داد و ستد ولایات میگشت و جمع نمودن مالیات اشکال داشت بدان سبب ضرر و
خسارت بسیار بدولت میرسید از آنجمله رعیت بجهت مالیات سنگی و از برای معاملات سنگی قرار داده
بودند و فقرا از این ماجرا مرارت و زحمت مبتلا گشته بودند پطر حکم کرد که در جمیع ممالک روسیه سنگ معامله
و داد و ستد را بیک وزن و یک عیار نمایند و بجهت استحکام این امر قدغن کرد که سنگ را از مس بسازند
و در هر سنگ مهر دولتی نقش شود که احدی کم و زیاد ننماید و در هر شهر صاحب منصبی از جانب دولت مامور
کرد که در نزد هر کس سنگ بی مهر بیابند از و مواخذه نمایند چون امر سنگ تمام شد بجهت داد و ستد
ماکولات و ذخایر نیز بعد از ملاحظهٔ انواع و اقسام آن از جانب دولت بهر قسمتی قیمتی و بهر صنفی نرخی قرار داده
شد که احدی تخلف نکند و ظلم و تعدی در میان مردم نشود و نیز در همان سال حکم کرد که در جمیع ممالک روسیه
راههارا مسطح و هموار کنند که در همه جا کالسکه تردد نماید و تجارت آسان شود و حکم کرد که جمیع شهرهای
معظم ممالک را با سنگ فرش کنند و خاک و کثافات را از شهرها پاک سازند و قرار داد که شبها تا صبح کوچه
و بازارها را روشن کنند که مستحفظین احداس نیک و بد مترددین را بشناسند تا اشرار و مفسدین را
دفع کنند با همهٔ این مشاغل از امور سپاه نیز تغافل نکرده زیاده از حد توصیف بر قورخانه و توپخانه
ترقی داد از آنجمله در شش فرسخی پطربورغ قورخانه بنا نمود که در قورخانهٔ مزبور هزار نفر عمله کار میکرد
و خویشتن بزرگ و کارفرمای عملجات بود اکثری از اوقات این هزار نفر در حضور خویش کار میکردند و در
اطراف شهر پطربورغ کارخانهای دیگر نیز برپا کرده و هر چه از کارخانهای مزبور بعمل می آمد جمله بر لشکر صرف
می شد از آنجمله دیگری باروت می ساختند پیش از عهد پطر در جمیع روسیه باروت خوب پیدا نمی شد

پطر در خصوص باروت بسیار دقت کرد و از فرنگ استادهای کامل آورده این صنعت را ترقی داد و بجائی
رسانید که در زمان اندک در کارخانهای روسیه مانند کارخانهای انگلیس باروت بعمل می آوردند و کارخانهٔ
دیگر نیز بجهت بادبان بافی بنا کرد هر سال مبالغ خطیر بپارچهٔ بادبان کشتیها پول میدادند این اخراجات
نیز موقوف شد پارچه که از برای بادبان ضرور بود در کارخانهٔ دولتی بعمل می آمد و غیر از این کارخانهاسی چهل
کارخانهٔ دیگر برقرار نمود که اگر بجهت هر کدام از آنها شرحی دهیم درین کتاب نگنجد اینقدر معلوم میشود که در
اواخر سلطنت پطر کبیر آنچه در ممالک روسیه ممکن و میسر بود بعمل آورد و بهیچوجه بدول خارجه احتیاج
نداشت مگر از برای آن چیزها پول میداد که بجهت آب و هوا در ممالک خود بعمل نمی آمد و نظر بنیکی و محبتی که
در ممالک فرنگستان بمردم کرده بود از هر طرف استادان کامل بدور او جمع میشدند در همان سالی که الکسی
مرد زیاده از صد نفر صاحبان صنعت از فرانسه آمدند یکی از آنها با مازیکوف شریک شده در شهر پطربورغ
کارخانهٔ آینه سازی برپا کرد که کارخانهٔ مزبور باعث زینت و شهرت شهر پطربورغ شد هر چه آینه در عمارات
پادشاهی و امنای دولت نصب کرده اند جمله در آنجا بعمل آوردند کارخانهٔ کلابتون نیز همان سال برقرار شد
پطر کبیر درینخصوص دقت زیاد کرده قدغن فرمود که زیاده از چهار هزار مارک طلا و نقره کار نکنند زیرا
دریافت کرده بود که اگر ایشانرا رخصت بدهد کارخانهٔ مزبوره بمرور ایام و شهور باعث قلت طلا و نقره
خواهد شد در فصل دیگر نوشتیم که پطر پشم روسیه را که از قدیم بی مصرف بود بجائی رسانید که از آن پشم
ماهوت درست میکردند و لباس لشکریان را از آن مینمودند ولی ماهوت مزبور بسیار بدقماش میشد پطر
کبیر در سفر فرنگستان جمیع کارخانهای ماهوت بافی را تماشا کرده دانسته بود که کسر و تتمهٔ آن چیست
تا در روسیه نیز مانند ماهوت فرنگ بافته شود این دفعه آدم فرستاد و حکم کرد که از فرنگستان لازمهٔ
اسباب ماهوت بافی را خریدند و قیمت آنها بهمه جهت دوازده هزار تومان شد بعد از آن در روسیه
چنان ماهوت درست کردند که بهتر از ماهوتهائی بود که آن اوقات از فرنگستان بولایت روسیه می آوردند
این احتیاج را نیز از ممالک خود برداشت و عدالتخانها از برای تجارت در هر ولایت قرار داد و اهل
عدالتخانه را دو قسمت کرد نصفی از روسیه و نصف دیگر را از دول خارجه قرار داد که کسی از تجار نسبت
بدیگری ظلم و تعدی اختیار نکنند و حکم فرمود که امور تجار را غیر از تجارتخانهٔ دولتی در هیچ جا نپردازند
هرگاه صد سال پیش از عهد پطر کبیر کسی میگفت که روزی خواهد رسید که در کنار دریای بالتیک
در چنین زمین خراب چنین شهری آباد و معمور شود احدی قبول نمیکرد فی الحقیقه کاری که پطر کبیر در مدت اندک
کرد بعقل هیچکس نمیرسد تا بچشم مشاهده نمیکرد و نیز در آنسال بود که بنای شهر لادوگا را گذاشت و شهری عظیم

در کنار دریاچه مزبور تمام کرد که امروز یکی از شهرهای معتبر روسیه است بعد از اتمام شهر مزبور دریای کیلان را
بدریای بالتیک متصل کرد که در قوهٔ هیچکس نبود و اسمی گذاشت که تا دنیا هست در صفحهٔ روزگار مسطور
و در السنه و افواه جهانیان مذکور خواهد بود الآن اگر کسی بخواهد در روی آب از ایران بینگی دنیا برود بدین ترتیب
ممکن است از ایران از دریا بحاجی ترخان میرود و در رودخانهٔ ولگا بسبب نهری که پطر ساخت داخل دریاچه
ایلمن میشود و از آنجا نیز با نهر یکه به لادوگا مشهور و آنرا نیز پطر ساخته است داخل دریاچه لادوگا شده
از آنجا بهر جا که خواهند میروند مجملا در اواخر امسال که ۱۱۳۱ باشد بعد از همهٔ این زحمات سوار گشته جمیع
ولایات خود را سیاحت نمود و از امور ولایات هرچه در حضور خویش دست داد و ممکن شد بعمل آورد
و آنچه اتمام آن برور میشد حکم کرد که من بعد معمول شود و هنگام زمستان باز بشهر مسقو مراجعت فرمود

فصل نهم در بیان تجارت روسیه پیش از عهد پطر کبیر و ترقی دادن پطر تجارت را در ایام سلطنت خویش

مورخین ایام قدیم نوشته اند که پیش ازین تجارت مملکت روس بیش از جمیع ممالک رونق و رواج
رونق داشت این فقره درست و محقق بنظر می آید زیرا که در عهد قدیم تجارت کلی فیما بین هندوستان
و یونان و چین و ایران و مصر متداول بود و مردم این ممالک بجای دیگر راه و تردد نداشتند مگر اینکه آنچه
در ولایت خویش بعمل می آمد بخاک روسیه آورده بیع و شرا میکردند و وقتی که امیر تیمور ممالک روسیه را تصرف
کرد این تجارت بهم خورد و اغتشاش ولایت باعث عدم تردد تجار گردید و رونق بازار تجارت شکست
بعد از امیر تیمور طایفهٔ عثمانلو ممالک اطراف قره دکمیز را مسخر نمود و ولایات قرم را تصرف کرد این تجارت
بالمره موقوف شد پطر کبیر عزم کرد که دوباره این تجارت را ممضی و متداول نماید لهذا سمت کماشته شهر آزوف
و بحر آزوف را تصرف کرد ولی مشیت جناب رب العزه علاقه نگرفته بعد از زمانی جنگ بروت اتفاق افتاده
باعث گشت که آن ممالک دوباره از دست روسیه بیرون شد پطر کبیر بعد از آنکه از سمت قره دکمیز
مایوس شد بسمت دریای مازندران متوجه گردید که شاید از آنطرف تجارت مملکت خود ترقی دهد چون
با بریشم ایران بسیار احتیاج داشت لهذا با شاه سلطان حسین پادشاه ایران عهدنامه قرار داد
که هرچه از بریشم ایران زیاد بماند و بکار ایرانیان نیاید بدولت روسیه بفرستند و در عوض آن پول
یا هر جنسی که خواسته باشند بستانند این تجارت مدتی برقرار ماند تجار ارامنه هر سال از حاجی ترخان

بمازندران آمده خرید و فروش میکردند بعد از چندی این تجارت نیز بجهة اغتشاش ممالک ایران بهم خورد
که در فصل دیگر بتحریر تفصیل آن خواهیم پرداخت لاجرم پطر کبیر مجبور گشته از تجارت ایران نیز دست کشید
و از منفعت آن چشم پوشید پس بعزم مراوده با ممالک چین افتاد و خیال خویش را بدان سمت مصروف
داشت تا اینکه عقود مصالحه فیمابین دولت چین و روسیه بسته شد در فصل دیگر ذکر کردیم که مردم
چین را بهیچ وجه بولایت روس احتیاج نداشت و بجهت دوری منازل بتجارت روسیه مایل نبودند
و از آنسبب بنای تجارت فیمابین این دو ولایت نشده بود پطر کاغذی بامپراطور چین نوشته خواهش
کرد که مرخص نمایند که تجار روسیه داخل خاک چین شده بداد و ستد مشغول باشند امپراطور چین خواهش
پطر کبیر را قبول کرده مرخص نمود که تجار روس تا بشهر پکن نیز اگر خواسته باشند بروند کسی مزاحم نشود بعد
از آن بحکم امپراطور چین تجار روس بمملکت مزبوره آمد و شد نمودند و چند نفر از تجار معتبر روسیه در شهر پکن
مانده از برای خود خانه ساختند و اوضاع فراهم آوردند و بعد از مدتی از امپراطور چین مرخصی گرفته
در آنجا کلیسا نیز ساختند که بالفعل در شهر پکن است و ازین تجارت منفعت بسیار بدولت روسیه رسید
تجار روس در مقابل اشیاء کم بها جواهر و نقره و طلا بولایت خویش آوردند تجارت در مملکت روسیه نیز
ترقی کرد بطوریکه در اواخر دولت تنها از گمرک پطربورغ نزدیک بچهارصد هزار تومان داخل میکردند
و همچنین گمرک شهرهای دیگر ده مقابل ایام سابق زیاد گشت

فصل دهم در بیان قانون دولت و قرار شریعت گذاشتن پطر کبیر در ممالک روسیه

مخفی نماند که در هر عصری از اعصار در صفحهٔ روزگار آسایش مردم در ستایش پروردگار است و تلاش
انسان در تحصیل مسالک معاش و تعلیم مناهج ادیان و قانون احکام شریعت در هر ملت صعب ترین امور است
چنانکه استحکام هر کار موقوف بعقل و شعور میباشد همچنان قوام مهام دولت نیز بستهٔ انتظام شریعت است
پطر کبیر در اینخصوص بسیار تأمل و تتبع نموده هنگام سفر از همه چیز بیشتر بشرایع دول خارجه دقت و اهتمام
فرمود تا استحضار کامل حاصل نمود پس زبدهٔ قوانین و عمدهٔ شرایع را از برای ملت خویش منتخب کرده شریعتی
بجهت دولت خود قرار داد که نخبهٔ ادیان دول و تحفهٔ مذاهب ملل گردید و در این باب قانون نامچه نوشته و
باسمه کرده بجمیع ممالک روسیه فرستاد و قدغن فرمود که هرکس بخلاف قانون نامچه رفتار نماید خاین

دولت و دشمن ملت محسوب شده سزاوار مؤاخذه و مستوجب سیاست خواهد شد نوشتن همان قانون نامچه
درین کتاب موجب تطویل است زیراکه قانون نامچهٔ مزبور کتابیست علیحده هرکس مطالعه نماید استحضار
بهم میرساند درین تاریخ قواعدیرا می نویسم که در قانون نامچهٔ مزبوره مرقوم نشده است بالجمله تا عهد
پطر کبیر در ممالک روس حکام شرع مشخص نبود در هر بلدی هر کسی از زور سندی داشت حاکم شرع آن
بلد بود و مردم از ترس او را معزز و محترم میداشتند و در اکثری از ولایات کشیشان خود را بزرگ دین
دانسته بامور شرع دخل و تصرف مینمودند پطر کبیر از برای جمیع ممالک روسیه حاکم شرع از جانب دولت
قرار داد که موافق مدلول قانون نامچهٔ مزبور بامور مردم برسند و از برای آنها نیز یک نفر بزرگ و چهار
نفر نایب قرار داد که این پنج نفر هم از جانب دولت بر رفتار و کردار حکام شرع برسند و بجهت هر
کدام از حکام شرع موافق مراتب رواتب و مواجب قرار داده حکم فرمود که اگر کسی از ایشان دیناری از مردم
برسم تعارف یا رشوه بگیرد و بعد با منای دولت معلوم شود مستوجب کشتن باشد و بدینقرار سوگند یاد کرد
و بجمیع ممالک خویش احکام فرستاده اعلام نمود که این تقصیر را عفو و این سهو را محو و این خطا را عطا و این
جنایت را مغفرت نخواهد بود با اینهمه دقت باز از این کار غفلت نکرده و گماشتگان خویش را خاطر جمع گشته
جمیع اهل روس را از اعلا و ادنی و بزرگ و کوچک مرخص کرد که بعد از قطع و فصل یک امر در شرعیخانهٔ دولتی
هرگاه کسی چنان بداند که بر او ظلم شده است دوباره میتواند که امر خویش را بعدالتخانهٔ دولتی محول نماید تا ظلم
و ستم از او رفع گشته بحق خود برسد علاوه براین حکم فرمود که هرکس از عدالتخانهٔ دولتی نارضائی داشته باشد
و ظلم و تعدیرا در بارهٔ خود مشاهده نماید در اینصورت مطلب خویش را مرخص است که بامپراطور معروض دارد تا
غوررسی و احقاق حق در بارهٔ او مجری شود و لیکن بجهت حرمت عدالتخانه قرار داد که اگر کسی بعد از حکم
عدالتخانه بمقام شکایت برآید و مقصود خویش را بپادشاه عرضه نماید پس معلوم شود که در ادعای خود محق
نبوده و معروض او باطل بوده است بجهت بیحرمتی که بعدالتخانه کرده است تنبیه او قتل و سزای او مرگ خواهد
شد تا اینکه کسی را جرأت تکذیب و یارای افترا در بارهٔ حکام شرع نباشد و بیحرمتی بعدالتخانهٔ دولتی ننماید
چون اینگونه حکم سبب جرأت اهل عدالتخانه میشد لهذا قرار داد که هرکس اهل عدالتخانه را در بارهٔ خود معلل
بغرض بداند پیش از ورود عدالتخانه مطالب خویش را بامپراطور معروض و مرقوم دارد تا اینکه حکم از امپراطور
با منای عدالتخانه در بارهٔ مطالب او صادر آید و احدی بر او ظلم نکند این قرارها باعث شد که جمیع اهل
روسیه در راحت شدند و آرام گرفتند تا ایام پطر کبیر هیچ کار موافق عدالت نمیگذشت بزرگان و
ارباب دولت هرکدام بقدر اخور قوت و مکنت از پیش خود سلطنت میکردند و خواهش خویش را از پیش میبردند

و لیکن در عهد پطر کبیر غنی و درویش و سلطان مساوی و یکسان بود و احدیرا ظلم و تعدی نمیرسید و موافق قواعد
شریعت و مطابق قوانین عدالت پادشاه را بر رعیت ترجیحی نبود و اقاصی از ادانی تشخیص نداشت

فصل یازدهم در بیان اتفاقات مابین دولتین روس و سوید و وفات شرل دوازدهم و مصالحه کردن دولت سوید با پطر کبیر

جمیع بزرگان فرنگستان اقرار برین دارند که اگر پطر کبیر اوقات خویش را بانضباط امور مملکت خود مصروف
میکرد دولت روس چنان معمور و آباد میگشت که در روی زمین مملکتی بهتر از این کسی یاد نمیداد این مطلب را
درست فهمیده بودند و لیکن پطر کبیر صد هزار شغل و تدبیر داشت یکی از آنها تعمیر ولایت و استحکام مملکت بود
از آنجمله از روزیکه بسریر سلطنت نشست چنان اتفاق افتاد که یا از روی اجبار مشغول جنگ و پیکار شد و یا
از راه ضرورت و احتیاج سفر و سیاحت اختیار کرد و گاهی وجود خویش را از سفر کردن و جنگ نمودن کنار
می کشید سی هزار نفر از لشکر او علی الدوام بجنگ دشمن قیام نموده روز و شب با زحمت و تعب بسر میبردند
بالجمله درین چند فصل از چگونگی دولت سوید و کیفیت احوال شرل دوازدهم چیزی مرقوم نشد حال مجملی از آنرا
مفصل بیان مینمائیم اینکه بعد از مراجعت شرل دوازدهم از خاک عثمانلو تا روز وفات هرگز شش ماه تمام
نگذشت که فیمابین این دو دولت جنگ نشده آرام نشینند بارون گورس وزیر شرل دوازدهم که تفصیل
احوال او را در فصل دیگر نوشتیم با وزیر فلیپ پنجم پادشاه اسپانیول اتفاق کرده خواستند که فیمابین دولت
سوید و روسیه اصلاحی دهند و در سنهٔ ۱۱۳۰ هر دو وزیر بخدمت پطر کبیر عریضه نوشتند و پطر را براین داشتند
که چند نفر از جانب خود وکیل قرار داده بجزیرهٔ الانه که یکی از جزایر دریای بالتیک است بفرستد خیال
گورس و البرونی وزیر اسپانیول این بود که این دو پادشاه بزرگ را بهمدیگر دوست نمایند که هر دو باتفاق
هم اسمی در دنیا بگذارند که هیچ ملت نگذاشته باشد در حقیقت ثمرهٔ دوستی ایشان جهان را زنده می نمود
و طاغیان و گردنکشان را زبنده چنانکه پطر کبیر با عقل و تدبیر و شرل بجرأت و رشادت خود در کل اوروپ جائی
نمیگذاشتند مگر اینکه بحیطهٔ تصرف و حوزهٔ تملک خویش در می آوردند پطر کبیر نفع این دوستی را درست دریافت
کرده اصرار بسیار داشت که این مصالحه و دوستی قرار بگیرد لهذا دو نفر از جانب خود روانهٔ جزیرهٔ مزبور
کرد که رفته مصالحه و دوستی را تمام نمایند فرستادهای طرفین در جزیرهٔ الانه مشغول گفتگو بودند که ناگاه خبر
وفات شرل رسید در مملکت نوروز در صحرای جنگ گلوله بر سینهٔ او خورده وفات کرده بود در سنهٔ ۱۱۳۱

این خبر وحشت اثر مدتی مصالحه را بهم زد بعد در ایام سلطنت اولریک خواهر شرل دوازدهم مصالحه فیمابین دولتین واقع گشت اعیان دولت سوید اوضاع خود را بسیار پریشان دیدند و جنگ کردن بهیچوجه در قوه ایشان نبود لهذا مصالحه برحسب خواهش پطر کبیر باتمام رسانیدند پطر هر مملکتی را که سابقا از دولت سوید بحیطه تصرف آورده بود جمله در دست خود ماند از نو سرحد فیمابین ایشان بسته شد بعد ازین مصالحه جمیع دول یوروپ امپراطوری پطر کبیر را تمکین و بکمال میل و رغبت متقبل شده جملکی مراسلات دوستی بخدمت وی نوشتند چون وکلا و ایلچیان پطر از جزیره الانه مراجعت نمودند پطر کبیر حکم فرمود که در جمیع ممالک روسیه مردم بشادی و نشاط و عیش و انبساط مشغول گشتند و سه روز و شب با جشن و طرب روزگار بسر بردند خاصه در شهر مسقو و پطربورغ سه شبانه روز چنان شادی و خوشحالی شد که از اول سلطنت پطر تا آنروز هرگز کسی چنین جشنی ندیده و اینگونه عیشی نشنیده و چنان روزکاری بسر نبرده بود لاجرم جنگ و نزاع شرل دوازدهم با پطر کبیر که سالیان دراز باهم داشتند چنانکه در صفحه روزکار مشهور بود جمله باتمام رسید

فصل دوازدهم در بیان لشکرکشی پطر کبیر بممالک ایران

بعد از وفات شرل مردم چنان میدانستند که دولت روسیه آرام گرفته دیگر بخیال جنگ نخواهد افتاد ولیکن اتفاق چنان افتاد که مجددا پطر مجبور گشته بنای لشکرکشی گذاشت توضیح اینمقال آنکه در ایام سلطنت پطر کبیر شاه سلطان حسین پادشاه ایران که پیوسته مشغول عیش و خوشگذرانی بوده هرگز بامور دولت خویش نمی پرداخت و کار دولت را بجائی رسانیده بود که جمیع ممالک ایران از او روگردان شدند بهیچوجه اطاعت نمیکردند از آنجمله محمود غلیجه در ولایت قندهار قریب بصد هزار هزاره و افغان و غیره جمع کرده بفکر سلطنت ایران افتاده جمیع افغانستانرا باطاعت خود آورده بعزم تسخیر ممالک ایران وارد خاک ایران شد و از سمت دیگر طایفه لکزیه که همیشه کار ایشان خدمت و اطاعت دولت ایران بود سر از ربقه انقیاد بیرون کرده نزدیک به پنجاه هزار نفر از آن طایفه پر شور و شر جمع گشته مشغول تاختن و خراب کردن شهرهای اطراف مازندران شدند شاه سلطان حسین اوضاع دولت خود را بمرتبه مختل و پریشان کرده بود که غیر از صبر و تحمل چاره دیگر نداشت در بین این اغتشاش پنج شش هزار نفر از طایفه لکزیه بشهر شماخی ریخته همه اهل آنشهر را بقتل رسانیدند و جمع کثیری از اهل روس که در شهر مزبور سکنی نموده تجارت میکردند از ایشان نیز در آن قتل تلف شدند چون این خبر بپطر

کبیر رسید بتعجیل تمام ایلچی نزد شاه سلطان حسین روانه کرده پیغام فرستاد که دولت ایران لشکر روانه داغستان نموده انتقام اینگونه بی حسابی را از طایفه لکزیه بکشند شاه سلطان حسین نتوانست که خواهش پطر را بعمل آورد زیرا که در آن اوقات اگر لشکرکشی در قوه میداشت نخست محمود را از خاک خود بیرون میکرد و پادشاهی از دست نمیداد ولکن پطر متحمل نگشته در جواب نوشتجات دولت ایران نوشت که هرگاه شما در قوه ندارید که اینگونه بی حسابیرا تلافی نمائید من خود خواهم کرد چون از جانب دولت ایران جواب شافی نرسید حکم کرد که تدارک سپاه را به بینند در اواخر سلطنت پطر امور نظام چنان منضبط بود که بمجرد حکم هرقدر لشکر میخواستند حاضر و آماده میشد از برای این سفر بیست و دو هزار نفر پیاده و نه هزار لشکر سواره و پانزده هزار از قزاقیه که جمله چهل و شش هزار باشد حاضر گشته روانه حاجی ترخان شدند پطر نیز با زن خویش همراه لشکر روانه گردید چون وارد حاجی ترخان شدند حکم کرد که نصف سپاه از راه خشکی برود و نصف دیگر را داخل کشتیهای دولتی کرده در سنه ۱۱۳۵ روانه شدند و در اندک وقتی چندین شهر در کنار دریای مازندران تصرف کرده وارد شهر دربند شد حاکم اینولایت جنگ را با پطر کبیر موقوف کرده بمحض ورود لشکر او شهر را تسلیم نمود چون این اخبار بشاه سلطان حسین رسید بجای آنکه مستمند شود خرسند شده در عوض اندوه و غم شاد گردیده و بدون تامل آدم نزد پطر کبیر فرستاده خواهش کرد که با سپاه و جمعیت تشریف آورده او را از دست محمود غلیجه خلاص نماید چون محمود ازین احوال خبردار شد اول قدری از سپاه خویش پیش فرستاد پس خود با بقیه لشکر وارد دربند شد که شاید پطر را از آنجا بیرون کند بعد از وارد شدن با اینکه دید که بیرون کردن ایشان امکان ندارد باز بجنگ سپاه روس مبادرت کرده چندین جنگ با ایشان کرده بالاخره از جنگ سپاه روس مایوس گشته مراجعت نمود پطر میخواست که برحسب خواهش سلطان حسین بسر محمود رفته او را بگیرد ولیکن لشکر پطر درین سفر صدمه زیاد خورده بسیاری از ایشان در عرض راه تلف شده بودند و ولایت بجهت اغتشاش بالمره خراب شده بهیچوجه آذوقه پیدا نمی شد پطر کبیر حکم کرده بود که قدری آذوقه از حاجی ترخان بیاورند آن نیز در دریا غرق و تلف گشته بود و فصل زمستان نیز رسیده ازین جهات فسخ عزیمت فرمود پس امور ولایاتی را که در آن صفحات تصرف کرده و بحیطه تملک در آورده بود مضبوط نمود و لازمه تدارک و سپاه را در آن صفحات گذاشته با بقیه لشکر روانه روسیه شد بعد از مراجعت پطر کبیر اوضاع شاه سلطان حسین بالمره مغشوش شد محمود جمیع ولایات ایران را تصرف کرده تنها شهر اصفهان بدست پادشاه ایران ماند شاه سلطان حسین یقین کرد که پادشاهی از دستش خواهد رفت لهذا اسمعیل

نامی را بایلچی گری روانهٔ روسیه نمود و باین مضمون کاغذی به پطر کبیر نوشت که هرگاه شما لشکر بایران روانه کرده
میرمحمود را بگیرید و پادشاهی مرا برقرار نمائید من در عوض زحمات و اخراجات شما علاوه بر ولایاتی که خود تصرف
کرده اید ولایت مازندران و گیلان و استراباد را بشما واگذار میکنم اسماعیل بیک حسب الحکم شاه سلطان حسین
روانه گشت چون بحاجی ترخان رسید بجنارال ماتوفکین دچار شد و از احوالات او استحضار بهمرسانید که
حسب الفرمایش پطر کبیر با جمعیت کثیر روانهٔ داغستان و شهر بادکوبه است لهذا بجهت دلجوئی سردار روس
کاغذی باهل شهر بادکوبه نوشت که بدون جنگ شهر مزبور را بسردار روس تسلیم نمایند و او را بزرگ خود دانسته
اطاعت کنند سردار روس کاغذ مشارالیه را گرفته روانهٔ داغستان شد و اسماعیل بیک نیز روانه پطربورغ
گشت پیش از ورود مشارالیه پطر کبیر را خبر آوردند که میرمحمود شاه سلطان حسین را با جمیع اولاد و عیال او
بقتل آورده مگر یکنفر طهماسب نام خلف او تلف نشده او نیز از ترس جان خود در راه اختفا و گریز پیش گرفته و
میرمحمود از پی او میگردد که او را نیز تلف کرده بخاطر جمعی صاحب سلطنت ایران گردد و شاه طهماسب از دست
میرمحمود تنگ آمده و از طرفی چاره نیافت بجز اینکه باسماعیل بیک نوشت که هر چه پیش ازین شاه مغفور مرا
ترا دستورالعمل داده است من نیز قول پدر را قبول کرده بهمان قرار راضیم البته پطر کبیر کاری نماید و تدبیری
بکار برد که سلطنت از دست ما بیرون نرود و مراسم دوستی قدیم را منظور داشته مرا از دست میرمحمود
خلاص نماید چون این حکم باسماعیل بیک رسید همان ساعت پطر کبیر را خبردار کرد پطر نیز خواهش شاه طهماسب را
قبول نمود و حکم فرمود که لشکر زیاد روانهٔ ممالک ایران شده نخست ولایاتی که پادشاه ایران واگذار کرده
آنها را تصرف نمایند و بعد بسر میرمحمود رفته هرگاه ممکن باشد او را گرفته بدست شاه طهماسب بسپارند بر
حسب حکم پطر کبیر لشکر کثیر بممالک ایران روانه شده ولایات مزبوره را که پادشاه ایران تفویض و واگذاشتن
آنها حکم کرده بود ضبط و تصرف نمودند در این بین نادرشاه طلوع کرده جمیع این احکام تمام شد و این خیالات
بهم خورد ممالک ایران که بالمره خراب و ویران گشته بود دوباره رو بآبادی گذاشته روز بروز استحکام بهم رسانید

فصل سیزدهم در بیان احوالات مملکت روسیه بعد از مراجعت پطر از سفر ایران و تاج گذاشتن کترین و وفات پطر و پادشاه شدن کترین

بعد از مراجعت پطر کبیر از سفر ایران روز بروز نهایت تسلط و کمال اقتدار و غایت اعتبار در ممالک خویش و
در دول خارجه بهمرسانید و ساعت بساعت مملکت روس رو بامنیت گذاشت و مراسم جنگ و فساد از جمیع

شهر و بلاد موقوف گشت و از هر طرف دشمنان دولت او تلف گردید پطر کبیر در کمال استراحت بآبادی ولایت و ترقی
ملت خویش پرداخت و آرزوئی که داشت این بود که آنچه در مدت عمر خویش از امور سلطنت و آثار دولت
و تنظیم لشکر و تسخیر کشور بجا آورده بود باقی باشد و شهرت و آوازهٔ او در صفحهٔ روزگار بماند و نام و نشان او از
مردم جهان فراموش نشود و ازین سبب در اواخر عمرش احوال خود را بالمره تغییر داده بسیار صاحب رحم و
عدالت شده بود از آنجمله بعد از بیست سال خصومت و دشمنی با دولت سوید چون شارل دوازدهم وفات
کرد بمقام حمایت از آن دولت در آمده خواست طایفهٔ او را چنان محبت نماید که در هیچ عصر و عهد کسی
آنگونه حرمت دربارهٔ دیگری مشاهده نکرده باشد دوک دوستن خواهرزادهٔ شارل را نزد خود طلبیده و بعد
از منتهای احترام و محبت دختر خود را که از زن اولی داشت باو داد و روز عروسی عهدنامچه نوشت باین مضمون
که دولت روس و سوید همیشه باهم متحد و موافق باشد و با دشمنان یکدیگر دشمن و با دوستان دوست
باشند بعد ازین عروسی چون پیوسته زحمات کترین در سفر و حضر منظور نظر پطر بود لهذا بمقام ترقی وی
در آمده جمیع امنا و اعیان دولت و فضلا و کشیشان ملت را طلبیده در حضور ایشان جفت تاج خود تاجی
بسر جفت خویش گذاشت یعنی در سنه ۱۱۳۷ و فرمود چون کترین بجمیع زحمات ما شریک بوده و پیوسته در راه
دولت خدمت کرده و در رواج ملت زحمت کشیده خاصه در جنگ پروت که اگر او همراه ما نمی بود دولت ما
منقرض میشد و مرکز مصالحه فیمابین ما و عثمانیه اتفاق نیفتاده جملگی بمعرض تلف می آمدیم اکنون بر ما ضرور و لازمست
که در مقابل آن خدمات او را شریک دولت خویش نمائیم و استعداد و قابلیت و عقل و فراست او از جهت
بر ما معلوم و مشخص شده است علی هذا او را شریک دولت خویش قرار دادیم جمیع اجزای مجلس فرمایش
او را بمیل و رغبت تمام قبول کرده کترین را شریک و قرین دولت او شناختند و او را از قرار فرمایش پطر
کبیر تمکین دادند چندی ازین ماجرا گذشت که مزاج پطر علیل شد و روز بروز ضعف و نقاهت بر وجود او
مستولی گشت اطبا و حکما شب و روز بمعالجهٔ او مواظب شدند لکن فایده نبخشید تا اینکه در اوایل سنه ۱۱۳۸
بستری شده ناخوشی سرسام در مزاج او ظاهر گردید و هر روز دو سه دفعه غش کرده در بین غش هذیان
میگفت وقتی که بحال می آمد آنقدر مقدورش نمیشد که بتکلم آمده آنچه در دل داشت ظاهر نماید چند روز با این
احوال باقی بود تا اینکه اندک صحت یافت پس حکم کرد که جمیع وزرای دولت و بزرگان ملت بخدمت او حاضر
آیند و وصیت او را استماع کنند چون جملگی حسب الحکم حاضر شدند پطر کبیر چشم گشود و خواست که مکنون ضمیر را
در آن مجمع تقریر نماید ممکن نگشت و از بیان آن عاجز گردید و این دو کلمه بر زبان او جاری شده دوباره غش
کرد که همه را بدهید پس کترین یقین کرد که دیگر از شوهرش فایده نخواهد شد ساعتی از نزد پطر بیرون آمد در پس

مازیکوف را طلبیده ازو خواهش نمود که طرف او را بدارد و جانب او را درین کار فرو نگذارد تا اینکه بعد
از وفات پطر کبیر کترین خود بسریر سلطنت و پادشاهی دولت روس صاحب شود مازیکوف
در آن مجلس سوگند یاد کرد که تا جان دارد ایستادگی کرده آنچه در قوه داشته باشد
بی مضایقه در امور او سعی و اهتمام نماید کترین بعد از آنکه از مازیکوف خاطر جمع
شد دوباره نزد پطر مراجعت کرد و امید میداشت که شاید بحال آمده بزبان
خود بفرماید که بعد از خود کترین پادشاه شود ولی چون نزد وی
آمد او را در حالت احتضار و نزع روان دید ازین واقعه احوال
کترین دگرگون شده کس نزد مازیکوف فرستاد
و حدوث این واقعه را پیغام داد که کار از
موقع نگذشته چاره باید کرد او نیز
بدون درنگ جمع بزرگان
مملکت را جمع کرده
مذکور ساخت
که فرمایش

پطر کبیر وقتی که بحال آمد این شد که بعد از خود کترین پادشاه شود چون عموم مردم از کترین راضی بودند لهذا بدون
جست و جو و تعلل گفته مازیکوف را قبول کرده جمله قسم خوردند که غیر از کترین احدی را بپادشاهی قبول نکنند
و کسی را تمکین ندهند و بکمال رغبت او را بسریر سلطنت نشانند لاجرم فردای آن روز هنگام
صبح پطر کبیر اجل موعود را لبیک گفت و جهان سپری را بدرود کرد جمیع اعیان دولت
و ارکان ملت در هر مملکت تعزیه ملوکانه از برای او برپا نمودند چنانکه
در هیچ عهد هیچ دیده مثل آن ندیده و بگوش هیچکس نرسیده
بود جمیع روسیه مانند آنکه پدرشان فوت شده
باشد گریه میکردند بالجمله احدی نبود که
نارضائی ازو داشته باشد بعد از آنکه
مردم با دل دردناک و گریبان
چاک پطر را دفین خاک کردند
در سنه ۱۱۳۸ کترین را بپادشاهی
اختیار کرده زمام
مهام بکف اقتدار
او سپردند

قد فرغ من تحریره فی شهر محرم الحرام من شهور سنه ثلث و ستین و مائتین بعد
الالف الهجری علی هاجرها و آله الطاهرین صلوات الرحمن
ابد الآبدین العبد علی محمد
غفر ذنوبه

حکیم والتر شرح احوال شرل دوازدهم را در چند فصل ایراد کرده فصل اول در بیان طول و عرض و آب و هوای مملکت سوید است و تولد شرل و رشد و جسارت او در ایام طفولیت و دیگر قضایا تا هنگام تمکّن او بسریر سلطنت

ممالک سوید و فینلند بقدر دویست لیو عرض و سیصد لیو طول دارد که هر فرسخ ایرانی یک لیو و نیم و دو فرسخ سه لیو میباشد هوای این ممالک بسیار سرد است چنانکه از غایت سردی فصل خریف و ایام بهار پیدا نیست نه ماه از سال زمستانست و سه ماه تابستان خداوند عالم در مدت آن سه ماه میوجات و حبوبات و سایر محصولات آنولایت را چنان بعمل می آورد که کفایت جمیع اهل مملکت را مینماید و بقدر احتیاج بسایر دول محتاج نگردند و در عوض سختی زمستان سلامت هوا و صحّت جان بایشان داده که بهیچ وجه از برودت و سختی هوا و صعوبت سرما شکایت نکرده نهایت امتنان از خوبی جا و سلامتی مکان خویش دارند مردم این کشور بسبب خوبی آب و هوا بیشتر از گروه دیگر عمر می کنند و کمتر ناخوش میشوند جوانان قوی بنیان و دلیران پیل توان در آنجا بعمل آید از کمی علف و زیادتی حیوانات آن صفحات بر خلاف مردمش کم جثه و کوچک میباشد زیرا که مدت نه ماه جمیع روی زمین برف و یخ بوده گاو و گوسفند را در میان بیوتات نگاه میدارند طایفهٔ سوید چندانکه قوی و پر زور ند صد چندان جرار و غیور و حمیّت و جرات مر ایشان را بیشتر از قدرت و توان بوده و پیوسته جنگ را بر ننگ و ستیز را بگریز ترجیح میدهند و مشقت گرسنگی و تشنگی متحمل گشته در برابر خصم شکست و سستی را بخویشتن نمی پسندند چون این طایفه همواره بجنگ و لشکرکشی مایل و راغب بوده و بفکر تربیت دیگر نیفتاده اند لهذا در جمیع روی زمین اسم و آوازهٔ ایشان بدلاوری و جنگجوئی مشهور گشته در کارهای دیگر بهیچوجه ترقی نکرده اند بعضی از مورخین نوشته که طایفهٔ قوت که در عهد قدیم جمیع فرنگستان را مالک شده مدت مدید در کل ممالک اوروپ سلطنت کردند از طایفهٔ سوید بوده است

فی الحقیقه این مطلب درست مشخص نگشته اینقدر معلوم است که این طایفه بسیار جنگجو بوده همواره کارهای بزرگ از ایشان بظهور آمده جمعیت مملکت سوید در عهد قدیم بسیار بوده ولیکن از آنروز که مذهب مسیحی اختیار کرده اند جمعیت ایشان کم شده است در ایام قدیم این طایفه ستایش لات و منات و پرستش حیوانات میکردند و یکنفر مرد چهار پنج زن میگرفت در اینصورت معلوم است که جمعیت زیاد میشود این اوقات جمعیت ممالک سوید هشت کرور است و ولایت بهیچوجه آباد نیست مگر ولایت سکانی که بسیار آباد است و ذخیرهٔ ولایات دیگر را از آنجا میبرند و وجه نقد نیز در این ممالک بسیار کم است از قراریکه مورخین سوید نوشته اند وجه نقد در ممالک سوید بهمه جهت از سیصد کرور صاحبقران بیشتر نیست طایفهٔ سوید تا چهارصد سال پیش ازین مملکتی آزاد بوده هرکس موافق خواهش خویش کاری در پیش گرفته گذران میکرد بعد ازینکه قوانین پادشاهی برقرار شد باز بکلیه رسوم بهم نخورده عدالتخانه از جانب ملت داشتند که موافق احکام و قانون عدالتخانه با مردم رفتار میشد بنای سلطنت نخست از دولت دانیمارک بعمل آمد در سنهٔ ۷۹۸ مارگریت نام ملکهٔ ممالک دانیمارک با قوت تدبیر ممالک سوید را تسخیر نموده بولایت خود ملحق کرد بعد از وفات این ملکه طایفهٔ سوید مدتی مدید با طایفهٔ دانیمارک جنگ کردند تا اینکه بالاخره مقصود خویش را از پیش برده دوباره آزادی خود را بدست آوردند و زمانی بعید روزگار خویش را در کمال استراحت بسر بردند کریستیرن دویم پادشاه دانیمارک در سنهٔ ۹۲۶ هجری مصمم شد که ممالک سوید را بحیطهٔ تصرف و حوزهٔ ملکت درآورد لهذا جمعیت کثیر بعزم تسخیر آنولایت برداشته از مملکت خود حرکت کرده با طایفهٔ سوید بمقاتله پرداخت و چندین سال جنگ کرده صدمهٔ بسیار بملکت سوید رسانیدند نزدیک بود که این مملکت بالتمام بتصرف دولت دانیمارک درآید که در این بین گوستاو وزا نام جوانی از میان جنگلستان سوید طلوع کرده این اوضاع را بهم زد تفصیل این اجمال آنکه این جوان از اولاد بزرگان قدیم سوید بوده کریستیرن پادشاه دانیمارک او را گرفته محبوس کرده بود بعد از زمانی از قید خلاص گشت و از حبس فرار نموده از ترس پادشاه دانیمارک در میان جنگلستان مختفی و در کار معادن بر اسم فعلگی روزگار خویش را بسر میبرد چون ازین ماجرا مطلع شد که پادشاه دانیمارک بممالک سوید زور آورده میخواهد که بقهر و غلبه آن ممالک را تسخیر نماید و اندکی مانده که ولایات اجداد خود بتصرف دولت دانیمارک درآید بعد از استماع این اخبار کمر عداوت بمیان بست و از جان خود گذشته بعزم جنگ از جنگل بیرون آمد خداوند سبحان آنجوان را چنان صورت خوش و قامت دلکش و گفتار شیرین و حرکات دلنشین داده بود که هرکس او را میدید بی اختیار اطاعت او را بخویشتن واجب میشمرد بالجمله آنجوان در اندک وقتی از دهات و کوهستان سوید جمعیت فراوان بسر غیرت آورد و برفقا رنگ آنها را مطیع خود گردد بطوریکه

ایشان همه از جان گذشته در رکاب او بعزم جنگ روانه شدند لاجرم چندان طول نکشید که گستاوز پادشاه
دانیمارک شکست فاحش داده ولایات سوید را از شر او خلاص نمود و باز ستد و با میل و خواهش طایفه
خود پادشاه ممالک سوید گشت در هنگام سلطنت خود بکارهای بسیار بزرگ پرداخت و با اهل مملکت
چنان رفتار نمود که طایفه سوید آنچه در مدت چندین سال بمضرت و خسارت مبتلا بودند همه را فراموش
کردند بالجمله هفتاد سال از عمر او گذشته بود وفات نمود یکی از اولاد او گستاو ادولف نام است که اسم
و آوازه او در جمیع روی زمین اشتهار دارد در مدت سلطنت خود ممالک انگری لیونی و برم و وردن و ویزمان
پومرانی را مسخر و بپادشاه نمسا صدمات بسیار زد که آن ایام چنین خسارت از هیچکس ندیده بود
بعد از وفات او دخترش پادشاه شد لکن پس از چندی بسلوک طریقه درویشان مایل گشته از سلطنت
دست کشید و پادشاهی خود را بشرل گستاو نام عموزاده خود واگذاشت و خود بشهر روم رفته عمر خود را
در آنجا گذرانید شرل گستاو نیز کارها کرد و جنگها نمود و ولایت بسیار بچنگ آورد بالاخره باین اندیشه
افتاد که مراسم آزادی را بهم زده بقانون پادشاهی پردازد بطوریکه پادشاه در کل امور مختار باشد لکن
بزودی عمر وی منقضی گشته در سی و هفت سالگی فوت شد پسر او شرل یازدهم در جای او پادشاه شد و خیالات
پدر خویش را مجری نمود و عدالتخانه را بهم زده وزرا تعیین کرد و پادشاه را در اجرای کل احکام مختار و بجهة اینکه
دوستی و یگانگی فیمابین دولتین دانیمارک و سوید برقرار شده دوست قوی و پرزور داشته باشد دختر پادشاه
دانیمارک را بحباله خود آورد و بعد از دو سال عروسی در سنه ۱۶۹۲ شرل دوازدهم که در جرأت و رشادت اعجوبه
روزگار آمد متولد شد و این تاریخ شرح احوالات اوست در حقیقت استماع احوال او گروهی را موجب حیرت و جمعی را
سبب مزیت غیرت میباشد مورخین از روی صدق و یقین تفصیل احوال او را بدینقرار توجیه و تبیین نموده اند
که چون شرل دوازدهم بسن پنج رسید پدر او شرل یازدهم معلم از برای او گماشت که قوانین علوم و آداب رسوم را
بر او تعلیم نماید هنگام درس از او پرسیدند که بچه کتاب و کدام علم میل داری تا از آن درس بخوانی گفت از تاریخ
مملکت و اجداد خودم بهتر چه کتاب خواهد بود از برای من اولی و انسب آنست که نخست وطن و نسب خود را بشناسم
بعد بتحصیل علوم دیگر بپردازم معلمی که از برای او قرار داده بودند از اهل نمسا بوده شرل از آن سبب بیاد گرفتن زبان
نمسا مشغول شد در هفت سالگی مانند اهل نمسا بزبان آنها تکلم مینمود و کتب زبان خویش را بکمال خوبی یاد گرفت
ولی از قراریکه مورخین سوید نوشته اند شرل دوازدهم از طفولیت بخواندن درس و یاد گرفتن علوم چندان راغب
نبود اما بالطبع باسب تازی و تیراندازی مایل بود هفت سال داشت که تنها باسب سوار شده اسب میتاخت
و در روی اسب تفنگ می انداخت و پیوسته اوقات خود را بکارهای بزرگ و خطیر مصروف میداشت و

و هر روز سوار میگشت و در میان کوه و جنگل پیاده راه میرفت مزاج او بمرتبه قوی بود که در ده سالگی هر وقت پیاده شکار
میرفت جمیع نوکرهای خود را خسته و مانده و مستاصل میکرد و خود بهیچوجه خسته نمیشد و از طفولیت بسیار مغرور و
غیور بود چنانکه اگر حکمی از زبان او بیرون می آمد میخواست که همان ساعت بعمل بیاید و احدی را قوه نداشت که خلاف
گفته او نماید و او را از خیال خود بگرداند مگر اینکه در کاری که بانجام آن حکم میکرد هرگاه قباحت جزئی یا اندک خلاف
یا بی غیرتی معلوم مینمود بمجرد فهمیدن دست می کشید پدر و مادرش میخواستند که او زبان لاتین را یاد بگیرد و از علوم و
رسوم آن زبان استحضار داشته باشد قبول نمیکرد تا اینکه او را گفتند که پادشاه دانیمارک و پولند هر دو
این زبان را میدانند از برای شما درست نیست که کمتر از آنها باشید شرل چون این سخن را شنید بنای درس
گذاشت و در قلیل مدت زبان لاتین را یاد گرفت زبان فرانسه را نیز بدینقرار ویرا بیاموختند بعد از آنکه فهمید که
پادشاهان اوروپ باین زبان متکلم میشوند خود نیز یاد گرفت روزی کتاب اسکندر را میخواند معلم از وی پرسید که
اعتقاد شما درباره اسکندر چیست شرل در جواب فرمود که بسیار دلم میخواهد که مانند او بشوم معلم عرض کرد
که خداوند مگر نمیدانید که اسکندر جوان مرگ شد جمیع عمر او سی و هفت سال بود شرل در جواب گفت عجب مرد
بی عقل بوده بعد از همه آن کارهای خطیر که از اسکندر بظهور رسید تو او را باز مرده حساب میکنی پس فرمود که
او را الان زنده میدانم همین سخن شرل را معلم از برای پدرش نقل کرد شرل یازدهم فرمود شک نیست در اینکه
پسر من از من بهتر و پرهنرتر است امیدوارم که از پدران من نیز بهتر شود روزی شرل دوازدهم در عمارت پدرش
کتابخانه را تماشا میکرد دو نقشه بنظرش رسید یکی نقشه ممالک مونگری بود و دیگری نقشه شهر ریگا پای تخت
ممالک لیونی که سوید بیها تصرف کرده بودند و ممالک مونگری را که در آن اوقات دولت روم از دولت نمسا
گرفته بودند باین جهت اهل نمسا در زیر ممالک مونگری نوشته بودند که خدا بما داد و خدا از ما گرفت شرل این
مضمون را در روی نقشه مونگری خوانده قلم بدست گرفت و این مضمون را در زیر نقشه ریگا نوشت که خدا بما داد
و شیطان از دست ما نخواهد گرفت لاجرم هنگام طفولیت از ناصیه شرل دوازدهم معلوم بود که در بزرگی چه
خواهد کرد و اگر پادشاه شود رفتار و کردار او چگونه خواهد بود در یازده سالگی مادر او وفات نمود از قراریکه مورخین
نوشته اند باعث وفات مادر شرل رفتار شرل یازدهم بوده است شرل یازدهم بعد از آنکه آزادی را از ممالک
سوید برداشته سلطنت خویش را از پیش برده خود را در هر باب مختار نمود و ظلم و تعدی بسیار بمردم میکرد
مادر شرل دوازدهم از اینگونه رفتار شوهر بغایت ملول و دلخور بود چاره دیگر ندیده آنچه مکنت و ثروت داشت
بمردم میداد و رفع ظلم شوهر خود میکرد چون دولت او بالمره تمام شد روزی خود را بپای شوهر انداخت
و استدعا کرد که دست از ظلم و تعدی بردارد شرل یازدهم تغیر زیاد کرده در جواب او گفت ما ترا گرفتیم

که با اولاد دهی اینکه مارا عقل یاد دهی اینگونه سخن شوهر از برای زنش دردی بزرگ گشته بالاخره باعث هلاک
او شد لاجرم بعد از وفات مادر شرل چندی نگذشت که پدرش نیز درگذشت تا ایام سلطنت شرل یازدهم قرار
دولت سوید این بود که اولاد پادشاهان در سن پانزده بتخت سلطنت می نشست لکن شرل یازدهم از برای
خاطر خویش این قرار را بهم زد و پیش از وفات خویش حکم کرده بود که شرل دوازدهم تا بسن هیجده نرسد بسریر
سلطنت متمکن نشود و مادر خود را که جده شرل دوازدهم باشد وکیل ملت قرار داده بود بعد از وفات
شرل یازدهم امنای دولت سوید حکم پادشاه خویش را امتثال کرده به پیره زنی تمکین نمودند لاجرم مادر شرل
یازدهم باسم وکالت بسلطنت و ایالت دولت سوید صاحب شد وی زنی بود کهن سال و حریص بجمع
مال و منال در افراختن بیدق سلطنت سعی داشت و باندوختن مال دنیا مجاهدت می نمود با عمر زیاد هرگز کرا
یاد نکرده علی الدوام در پی فساد بود که شاید بحیلتی شرل دوازدهم را از امور دولتی بی دخل کند و او را از
تعلیم تربیت و آموختن رسوم سلطنت بی بهره نماید لهذا چند نفر از اولاد نجبای سوید را مامور کرده بود که همیشه
در خدمت شرل بوده او را مشغول عیش و خوشگذرانی نمایند چون شرل خود نیز بالطبع بشکار و گشت کردن
و سوار گشتن مایل بود و سالی یکماه در پای تخت نیماند مادر شرل خاطر جمع بود که هرگز شرل بفکر پادشاهی
نخواهد بود و خود پیوسته بدانقرار رفتار و گذران خواهد کرد و لیکن خبط عظیم کرده بود القصه یکسال بعد
از وفات پدر شرل خواست که همراه پیر صدر اعظم دولت سوید جمعیت و لشکر را تماشا نماید لهذا باحضار جمیع لشکر
حکم دادند چون همه حاضر گشتند شرل با وزیر بعزم تماشا بیرون رفت و افراد اجناد را بدقت تمام تفرج میکرد پیر دید
که شرل بسیار متفکر است عرض کرد که چرا بفکرت فرو رفته اید فرمود در آن خیالم که من اکنون آن قوه را دارم که
این سپاه را راه برم که بهیچوجه قصوری در مهام و فتوری در نظام ایشان نباشد درین صورت چه احتیاج که من بیک نفر
زن پیر اطاعت نمایم پس فرمود که شما را نیز اطاعت زن سزاوار نیست مرد باید بمرد اطاعت کند پیر مرد بسیار
عاقل و کاملی بود میدانست که این کار هر گاه امروز نباشد فردا خواهد شد از این سبب خواست در بین میان همت
بشرل کرده باشد تا در ایام سلطنت او خوش بگذراند چون پیش بردن این امر را بتنهائی در قوه نداشت لهذا
بنای جلاس گذاشت و جمیع وزرا و اعیان دولت را بدور خود جمع کرد بعد از گفتگوی بسیار قرار بر این شد
که همه بالاتفاق خدمت جده شرل رفته منظور خویش را معروض بدارند چون جده شرل از مقصود ایشان
اطلاع یافت دانست که چاره دیگر ندارد مگر اینکه خواهش اعیان ملت و وزرای دولت را قبول نماید پس تمنای
ایشان و تکلیف نبیره خویش را قبول کرده از داعیه سلطنت دست کشید چند روز دیگر شرل دوازدهم
بسریر سلطنت قرار گرفت و بتخت پادشاهی متمکن گشت قرار دول مسیحی اینست که روز جلوس تاج پادشاهی را

کشیش

کشیش بزرگ ملت بسر پادشاه میگذارد شرل از بسکه بخود مغرور بود نخواست که تاج سلطنت را دیگری بسر او بگذارد
وقتیکه در میان کلیسا کشیش بزرگ ملت خواست که تاج را بسر او بگذارد شرل تغیرانه تاج را از دست کشیش گرفته
خود بر سر خویش گذاشت جمیع اجزای مجلس از جرات و جسارت او حیرت کردند ولی در باطن خوشحال بودند که در زیر
سایه پادشاه غیور و جرار گذران خواهند کرد لاجرم جلوس شرل دوازدهم بتخت سلطنت ایلو بر قرار شد در
پانزده سالگی در سنه یکهزار و ششصد و نه صاحب ولایت و سلطنت سوید گشت بالجمله در بدایت حال سلطنت
شرل دوازدهم بنظر مردمان عاقل و کامل عیار بسیار ناپایدار می آمد و از کثرت تهور و شدت تکبر وی بطریقی مایوس
بودند که هرگز صیانت دولت و محافظت ملت در حق وی نداشتند اگر چه خلافی از وی سر نزده ظلم و اجحافی
بظهور نیامده و قصوری در مهام دولتی از وی مشاهده نکرده بودند ولی نظر بتقاضای سال و تلون احوال او
از مآل کار اندیشه داشتند و خیالات واهی باطل درباره او میکردند صاحب اینگونه خیالات اگر از اهل سوید
صد نفر بود از دول خارجه صد هزار نفر بود چنان تصور میکردند که دولت سوید از روزیکه شرل دوازدهم بتخت
نشست تمام شد و بنهایت رسید لهذا ملوک دول خارجه بعزم استیصال دولت سوید کمر بستند تا مکافات
صدمات اجداد شرل را که بدولت ایشان رسانیده بودند از دولت سوید بکشند نخست کسی که بنیاد خصومت
گذاشت فردریک چهارم پادشاه دانیمارک بود توضیح این اجمال آنکه شرل دوازدهم دو خواهر داشت خواهر
بزرگ او زن دوک دهولستن بود طایفه هولستن از عهد قدیم از اولاد پادشاهان دانیمارک بوده قرار دولت
دانیمارک این بود که هر وقت پادشاه وفات میکرد اختیار پادشاه کردن هر کدام از اولاد او در دست اعیان
دولت بود از این سبب بسیار اتفاق می افتاد که از اولاد هولستن نیز پادشاه میشدند بمرور ایام این قاعده بهم خورد
پادشاهی دانیمارک در میان آن طایفه بیک نفر اختصاص یافت تا اولاد او بطنا بعد بطن سلطنت مینمودند کریستین
سیم که یکی از پادشاهان دانیمارک بود باحوال طایفه هولستن رقت کرده و میل زیاد با دولف نام عموزاده خود داشته
خواست مدد معاش جزئی نیز بآن طایفه برقرار نماید که اولاد باولاد مصروف بدارند لهذا ولایات هولستن و دوزوه
و سلسویک را بطایفه ادولف واگذار نموده قرار بر این داد که طایفه هولستن مالیات آن ولایات را مادام الحیات خرج کنند
بشرطیکه اولاد این طایفه همیشه در زیر اطاعت پادشاه دانیمارک بوده بدون اطلاع دولت دانیمارک کاری نکنند
این قانون چندین سال بدینقرار بود بمرور ایام و شهور طایفه هولستن بصدد آزادی در آمده خواستند که در
سلطنت خویش مقتدر باشند اینگونه خیال طایفه هولستن باعث اغتشاش و دشمنی فیمابین این دو طایفه شده
بود ولیکن دوستی ایشان بالکلیه بهم نخورده تا اینکه فردریک چهارم پادشاه شد و خواست که سلطنت این طایفه را
از میان بردارد لهذا دوک دهولستن شوهر خواهر شرل دوازدهم از دست فردریک چهارم تنگ آمده بخدمت شرل

رسید وازو امداد خواست شرل نخست نامه بفردریک نوشت وازوی خواهش نمود که زیاده بر آن درصدد رنجش واذیت دوک دهولستن نباید واورا باحوال خود بگذارد ومارا در دوستی از خود ممنون نماید فردریک چهارم خواهش شرل را قبول نکرده درجواب نوشت که هرگاه شما باعانت وامداد طایفه هولستن میل دارید بقدر امکان ایشانرا استعداد دهید وامداد نمائید شاید که مملکت دانیمارک را نیز تصرف کرده همه را بایشان واگذارید تا اینکه فسحتی در مملکت ووسعتی در دولت ایشان بهم رسیده از تنگی معیشت خلاص شوند ازینگونه جواب پادشاه دانیمارک معلوم میشود که منظور او دوک دهولستن نبوده بلکه میخواست که تلافی خسارات اجداد خود را از دولت سوید در آورد چند روز ازین ماجرا گذشته بود خبر رسید که پادشاه دانیمارک لشکر زیاد روانه کرده است که ولایات دوک دهولستن را تصرف نمایند شرل دوازدهم بعد از استماع این خبر حکم کرد که تدارک سپاه دیده شود هنگامیکه مشغول تدارک لشکر بودند خبر از پولند رسید که اوگست پادشاه پولند با پطر کبیر در خصومت وعداوت دولت سوید اتفاق کرده اند شرل دوازدهم ازینگونه اخبار وحشت اساس بیم وهراسی در دل راه نداده مشغول تدارک لشکر وانجام مهام سفر خود گردید

فصل دویم در بیان محاربه دولت سوید با دول دانیمارک و پولند وروس وفتوحات شرل دوازدهم در جنگ نروا وشرح احوال دولت پولک

چون خیالات دول دانیمارک و پولند وروس باعیان دولت سوید معلوم شد جملگی وحشت نموده از دولت خویش بالمره مایوس گشتند ویقین داشتند که شرل با خوردسالی وعدم تجربت از عهده هیچکدام ازین سه دولت بر نیامده خراب ومستاصل خواهد شد اگرچه جرأت ورشادت از شرل مشاهده میکردند ولی نظر بصغر سن وطفولیت وعدم مهارت او در امور لشکرکشی ومراسم جنگ در کار او همگی معطل وحیران بودند زیرا که در مهام کارزار هزارگونه استعداد ضرور ودرکار میباشد که هیچکدام را نداشتند از سرداران قدیم نیز کسی نمانده بود که ملت خاطر جمع شود غافل ازینکه شیر را در گله نخجیر احتیاج تدبیر نیست وگرگ را در رمه بزرگ مصلحت بینی بکار نیاید وفوج گوسفند هرچه زیادتر آن اطالع در ترقی وازدیاد است چون بزرگان ملت اوضاع را بدانگونه دیدند خواستند مجلسی در حضور شرل برپا کرده براو القا نمایند که مملکت بچه مرتبه در خطر است چند نفر از معتبرین این مطلب را عرض کرده مرخصی گرفتند که در آن باب اجلاس کنند چون جمیع وزرا واعیان دولت حاضر شدند شرل از آنها پرسید که تدبیر شما در این باب چیست جملگی بالاتفاق عرض کردند که اگر سرکار پادشاهی از ما مشورت میخواهند ومصلحت میجویند عرض ما را بشنوند اینکه ما را اکنون قوه جنگ نیست باید فکری کرد که باز دوستی فیمابین ما وآن سه دولت

برقرار شود چون شرل این جواب را شنید آتش خشم او مشتعل شده یکدفعه از جای خود برخاست ومتغیرانه وخشمناک با اجزای مجلس فرمود که من با هیچکس محاربه بیجا ومجادله بیحساب نمیکنم لکن وقتیکه دیگری بخواهد که بمن بیحسابی نماید آنوقت دیگر متحمل نشده در دفع او خواهم کوشید الحال من در پیش خود کار خویش را دیده ام هر دشمنی که سربلندی نماید وپا از اندازه خود بیرون گذارد لشکر بجانب او خواهم کشید بعد از آنکه او را از پیش برداشتم اگر در قوه دارم بدول دیگر نیز که باد دشمنان من دوست گشته میخواهند که دولت مرا تمام نمایند خود را مینمایم چون اجزای مجلس اینگونه جواب شرل را شنیدند خجالت کشیدند وجواب دیگر نداشته عرض کردند که از ما اطاعت است البته آنچه پادشاه مصلحت دانسته بهتر است بالجمله حیرت وتعجب در این است از روزیکه آن اعجوبه روزگار این حرف را زد احوال او بالمره تغییر یافت وحرکات او دیگرگون شد وهر چیز را که در طفولیت بر آن عادت داشت جمله فراموش کرد از جمله آنها بخوراک لذیذ ولباس فاخر بسیار میل داشت همگی را ترک کرده رخت وخوراک صالدات را از برای خود پسندید وآئین دیگر بجهت خویش پیش گرفت واز شراب نیز دست کشید ومباشرت زنان را بالمره موقوف کرد وقراری در گذران خود گذاشت که هیچکدام از پادشاهان آنچنان معیشت وگذران را قوه نداشته اند شب وروز مشغول تدارک حشر ونظم لشکر گشته در زمان قلیل هشت هزار نفر سپاه نظامی بولایت پومرانی که متصل بممالک هولستن است روانه فرمود وسرداران سپاه خویش را حکم داد که در پومرانی بالشکر دوک دهولستن یکی شده سپاه وپادشاه مملکت دانیمارک را از ممالک هولستن بیرون کرده دوباره مملکت را بتصرف دوک دهولستن بدهند چون خبر روانه شدن لشکر سوید بپادشاه دانیمارک رسید بدون تأمل نامجات ونوشتجات متعدده بسلاطین دول خارجه که با او الفت دوستی میزدند فرستاده از ایشان استمداد کرد پادشاه پولند سپاه ساکسونرا بامداد او روانه نمود وفرمانفرمایان براندبورک ولزنبورک وهسکارل نیز بقدر مقدور لشکر روانه کردند که در خدمت پادشاه دانیمارک بوده بمقابله سپاه سوید قیام کنند از آنطرف دولت انگلیس وفلمنک که با دوک دهولستن دوست بودند دولت فلمنک چند فروند کشتی از راه دریا وسه فوج صالدات از راه خشکی بامداد دوک دهولستن روانه نمود دولت انگلیس نیز یکنفر ادمیرال مامور کرد که با سپاه سوید وفلمنک اتفاق کرده امداد بدوک دهولستن نماید لاجرم شرل دوازدهم بعد از روانه کردن هشت هزار نفر لشکر از عزم سپاه خصم وتدارک دول خارجه اطلاع یافته خود نیز مصمم شد که در میدان جنگ حاضر باشد وبخصوص خویشتن بمقابله دشمن پردازد که شاید گوئی از میدان برباید ومنتی بداماد خود بگذارد لهذا حکم فرمود که کشتیهای جنگی را حاضر ومهیا نمایند در بین این چند روز چهل وسه فروند کشتی جنگی از بزرگ وکوچک حاضر نمودند سه روز پیش از روانه شدن جمیع بزرگان دولت را جمع کرده بجهت اوقات سفر وایام غیاب خویش قراری برایشان داد که با مردم چگونه رفتار نمایند عدالتخانه معین کرد که در هنگام ورای

بامور دولت جمیع وزرا در آنجا جمع شده بکار مردم برسند تا اینکه بر مردم ظلم و تعدی نشود بعد از آنکه امور دولت
موافق خواهش خود درست شد شرل دوازدهم دیگر توقف نکرده در سنه ۱۷۰۰ روانه گردید روزیکه از شهر ستوکولم
که پای تخت دولت سوید است بیرون میرفت جمیع مردم در رکاب او تا بکنار دریا آمده در حالتی که اشک از چشم
فرو میریختند او را دعا میکردند که خداوند عالم او را فتح و نصرت بدهد در این سفر اول که بسیار صعب و پرخطر است
بخت با او مساعدت کند و تا دماغ او نسوزد شرل چون محبت و اخلاص ملت را نسبت بخود اینگونه دید تا هنگام
سوار شدن کشتی ایشانرا عطوفت و نوازش مینمود و همه را دلجوئی فرمود و از نوکرهای معتبر خود دو نفر همراه برداشت
یکی کونت پیپر صدر اعظم دولت و یکی جنارال رنخلد را که در آن ایام این دو نفر در جمیع اوروپا اسم و رسم داشتند
و بسیار مشهور و معتبر بودند بالجمله سه چهار روز که شرل سوار کشتی شده روانه بود در بین راه کشتیهای شرل
بکشتیهای دولت انگلیس و فلمنک دچار شده ادمیرالهای آن دو دولت در روی دریا لازمهٔ احترام در حق شرل
بعمل آورده منظور خویش را بخدمت او معروض داشتند چون شرل از خیال دول فلمنک و انگلیس اطلاع یافت
ادمیرالان دو دولتین را همراه برداشته یکسر روانه کوپنهاک پای تخت دانیمارک شد و آنشهر در دریای بالتیک
در جزیره زلانه واقع است پس در عرض راه بکشتیهای دولت دانیمارک دچار شد لکن ادمیرال دانیمارک جمعیت
شرل را دیده جرات نکرد که پیش بیاید مجبوراً بلشکر شرل راه داد که بگذرند شرل بدون اینکه یک توپ خالی نماید در
نهایت آرام و استراحت وارد شهر هومبلیک شده لنگر انداخت این شهر در پنج فرسخی پای تخت واقع است
اهالی مملکت دانیمارک چون از ورود شرل واقف گشتند بنهایت هراس و اضطراب و تعجیل و شتاب اتفاق کرده کنار
دریا را مضبوط کردند تا اینکه لشکر سوید داخل خشکی نشود شرل بمحض ورود حکم فرمود که پنجهزار نفر لشکر با قدری عمله
کشتی حاضر شوند که فردای آنروز همراه خویش با کشتیهای کوچک داخل خاک دانیمارک باشند و با ادمیرالان
انگلیس و فلمنک چنین قرار داد که هنگام روانه شدن خود بسمت خشکی ایشان نیز با کشتیهای خود از دریا بیایند
تا بزور گلوله توپ ایشان لشکر او بتواند بسهولت داخل خاک دانیمارک شود چون همه موافق خواهش خود حاضر
و آماده شدند فردای آنروز هنگام صبح بخت شرل با کونت پیپر و جنارال رنخلد سوار یکی از کشتیهای کوچک شدند
پس سپاهیان نیز پشت سر ایشان سوار شده جملگی روانه سمت خشکی گشتند لشکر دانیمارک چون از حرکت
سپاه سوید خبردار شدند بنیاد شلیک و انداختن توپ و تفنگ گذاشتند از اینطرف کشتیهای شرل و انگلیس و
فلمنک نیز حسب الحکم شرل توپها را آتش کردند و از طرفین آتش جدال چنان اشتعال یافت که از دود باروط
چشم مردم هیچ جا را نمیدید و کشتیهای کوچک بالمره ناپدید شده بودند چون شرل دید که بقدر سیصد قدم
مانده است که کشتیها بخشکی برسند دیگر تاب نیاورده خود را بسرعت تمام بدریا انداخت که بزودی خود را

بخشکی برساند لشکر نیز چون پادشاه خود را در میان آب دیده بالاتفاق بآب افتادند و تا کمر در میان آب فرو رفتند این
سیصد قدم راه را مانند تیر کمان گذشتند چون شرل پا بخشکی گذاشت سپاه دانیمارک آنچه در قوه داشت مضایقه
نکرد که شاید خصم را دوباره برگرداند گلوله توپ و تفنگ از سمت لشکر دانیمارک مانند باران بمیان لشکر سوید میریخت
چون جنگ اول شرل بود و تا آنوقت صحرای کارزار را ندیده بودند و صدای توپ را نشنیده وقتی که صدای توپ
بگوش او رسید از همراهان خود پرسید این چیست که چون بار در بیخ گوش من فریاد مینماید یکی از صاحب منصبان
عرض کرد که صدای گلوله توپهائیست که دشمن بسوی ما می اندازد شرل فرمود که من ازین آواز لذت بردم و
خرسند شدم بعد ازین انشاء الله ساز مرکان من بدین آواز خواهد شد در آن اثنا صاحب منصبی که صدای گلوله را
تعریف میکرد تیری بر شکم او بخورد و فی الفور بر افتاد و جان سپرد شرل متوجه مرگ صاحب منصب بود که گلوله
دیگر نیز ازین طرف بیفتاد شرل بجای آنکه واهمه بردارد بانتقام خون آن دو نفر برخواست که از سپاه دانیمارک
باز ستد همانساعت حکم یورش کرد چون لشکر دانیمارک جرأت و مهابت سپاه سوید را بدیدند در ساعت
شکست خورده جمله رو بهزیمت گذاشتند چون شرل شکست و هزیمت خصم را بدید همانساعت بخاک
افتاده بشکر و سپاس پروردگار پاک بپرداخت در مقابل آنکه در سفر اول نگذاشت که او از طایفه خود
خجالت بکشد بعد حکم فرمود که لشکر روانه شده شهر کوپنهاک پای تخت ممالک دانیمارک را محاصره نمایند
و خود مکان اردو را مشخص نمود و بمحض ورود حکم فرمود که در اطراف شهر باستیانها ساختند و از آنجا
حکم بولایات سکانی نوشت و چند فروند کشتی جنگی روانه کرد که رفته هزار نفر سپاه سوید را که پیش از روانه شدن
باحضار ایشان حکم فرستاده بود سوار کشتی کرده بیاورند اتفاقاً آنروز از طالع شرل باد موافق وزیده و کشتیها
در یکشبانه روز از ممالک دانیمارک بسکانی رسید و سپاه را همراه برداشته مراجعت نمودند در اینمدت پادشاه
دانیمارک در ولایات هولستین مشغول جنگ بود اهالی شهر کوپنهاک را چشم از شرل دوازدهم ترسیده و از
حملات و صولت او بیم و هراس بی نهایت بر دل ایشان راه یافت چند نفر معتبرین ملت را بخدمت او فرستادند
که از سر تقصیر ایشان بگذرد و جنگ را موقوف فرموده ایشانرا بحال خود بگذارد رسولان وقتی بخدمت شرل
بیامدند که او سواره در میان لشکر میگشت و احکام بسرکردگان افواج فرستاده مراسم جنگ و کوشش و تدارک
حمله و یورش بسران سپاه میداد چون فرستادهای ملت دانیمارک را بدید ایشانرا نزد خود طلبیده از قصد
ایشان استفسار فرمود ایشان جمله بخاک افتاده مطالب خویش را معروض داشتند شرل در جواب ایشان
فرمود که من بشرطی از قتل و هلاک و نهب و غارت شهر کوپنهاک دست میکشم که چهارصد هزار پول
دانیمارک عوض خسران این سفر و مضرت و زیان این لشکر بمن بدهید و عموم رعیت و کماشتکان دولت خویش را

قدغن نماید که لازمهٔ آذوقه و ماکولات و سایر مایحتاج و ضروریات را باردوی ما حمل و نقل کرده بفروشند و وجه آنرا موافق قاعده بازستانند اگر در انجام این دو فقره بکوشید ما نیز از تقصیرات و جرایم شما چشم خواهیم پوشید و زیاده بر این زیان و خسران بمملکت و پای تخت شما نرسانیم و گرنه فردا صبح زود لشکریان را حکم جنگ خواهیم فرمود فرستادگان ملت دانیمارک ناچار بانجام احکام شرل پرداختند و تکلیفات او را بالتمام قبول کردند و تنخواهیکه خواسته بود سرانجام کرده بخدمت وی بیاوردند و بمردم شهر قدغن کردند که هر قدر مصارف و مایحتاج در قوه داشته باشند باردوی سپاه سوید برده خرید و فروخت نمایند شرل نیز جمیع اهل اردو را حکم کرد که هرچه میخرند نخست وجه آنرا ادا نمایند پس جنس را بتصرف بگیرند مردم پای تخت دانیمارک فردای آن روز را ذخیره بی شمار و آذوقه بسیار باردوی سوید ریختند و صالدات سوید از ترس شرل دوازدهم بیحسابی را بالمره موقوف کرده موافق قاعده بداد و ستد مشغول شدند چون اهل شهر معامله مردم سوید را حسب خواهش خود رایج و نقد دیدند بمعامله ایشان راغب و مایل گشتند و هرچه امتعه و اقمشه که در بیوتات و دکاکین داشتند جمله را حمل و نقل اردو نمودند شرل دوازدهم در این بین کمال عدالت و نهایت مودت بمردم شهر مینمود و مردم شهر از لطف شرل و معامله و سودای سوئدیان بسودهای بیکران و انتفاع بی پایان رسیدند لاجرم پادشاه دانیمارک پس از اطلاع ازین احوالات در امور خود چنان حیران و متفکر و از جرات و رشادت شرل متعجب و متحیر گردید که زبان گوینده و بنان نویسنده از بیان آن عاجز است زیرا که این گونه حرکت و جرات از کودکی در هیچ عهدی بظهور نرسیده بود که بدین طریق او را در مملکت خود بی دخل و مسلوب الاختیار سازد از قراریکه در فصل اول نوشتیم مملکت دانیمارک نیز مانند مملکت سوید در عهد قدیم آزاد بوده بعد بمرور ایام و شهور مراسم پادشاهی برقرار شد و رعیت مانند اسیران بی اختیار پادشاه دانیمارک این مطلب را درست فهمیده بود که مردم در چه مرتبه بآزاد شدن خویش راغب و مایلند لهذا خواست کاری نماید که ارکان ملت بسر غیرت آید شاید که بدین حیلت دشمن خویش را از پیش بردارد پس بجمیع ممالک دانیمارک حکم فرستاد که هر کس بخواهش خود بجنگ لشکر سوید اقدام کند او بهمه جهت آزاد میباشد چنانکه پادشاهان سلف با مردم سلوک مینمودند ما نیز بدان قرار رفتار خواهیم کرد و نیز کنیفر ایلچی نزد شرل دوازدهم فرستاده اخبار جنگ نمود شرل در جواب ایلچی دانیمارک فرمود که من نخست میل بجنگ نداشتم و بهیچوجه بنقض دوستی فیمابین دولتین راضی نبودم چون پادشاه دانیمارک اهتمام داشت که با شوهر خواهر من جنگ کند و او را تمام نماید من نیز مصمم گشتم که پادشاه دانیمارک را از آن حرافت بگردانم و خیال محال او را باعیان دولت بفهمانم اکنون الحمد لله حسب خواهش خود تلافی کردم حال بجز خواهش پادشاه دانیمارک من خواهش دیگر ندارم اگر باز میل جنگ دارد بسیار خوب چند شهر دیگر نیز از ممالک خود بتصرف ما خواهد داد و اگر میل بمصالحه دارد

مضایقه ندارم ایلچی دانیمارک فرمایشات شرل را با پادشاه دانیمارک نوشته او نیز تامل بسیار در امور خود کرده دید که درین جنگ نفعی بجز ضرر و خیری بجز شر و سودی بجز زیان و حاصلی بجز خسران نخواهد برد ناچار اختیار مصالحه کرده بهمام صلح قیام و بدینقرار مصالحه ذات البین انجام یافت که ممالک هولستن بالکلیه در دست دوک دو هولستن باشد و پادشاه دانیمارک بهیچوجه بآنجا دخل و تصرف ننماید و اخراجات و خساراتی که دوک دو هولستن درین سفر کرده است دولت دانیمارک بالتمام کارسازی کند و دوستی دولتین برقرار شود شرل اگر درین بین مال گزاف از دولت دانیمارک بجهت خویش میخواست دولت مزبوره طاقت رد و منع در قوه نداشت لکن اسم و رسم را ترجیح داده نخواست که دول خارجه درباره او توهم نمایند که شرل از راه طمع این جنگ را کرده است بالجمله شرل دوازدهم در مدت چهل و پنج روز موافق خواهش خود تلافی از دولت دانیمارک درآورد و اسم بزرگی در ممالک دشمن بگذاشت و دوباره بنای دوستی را فیمابین دولتین محکم و استوار کرد و قانون موافقت و مصالحت بگسترید و بعزم مراجعت درآمد در آن هنگام خبر رسید که اوگوست پادشاه پولند و پطر کبیر امپراطور روس در دشمنی و استیصال شرل دوازدهم اتفاق کرده اند اوگوست پادشاه پولند لشکر زیاد بسمت لیونی فرستاده که شهر ریگا را تصرف نمایند و پطر کبیر با جمعیت کثیر شهر نروا را محاصره کرده است شرل بعد از استماع این اخبار مراجعت را موقوف نمود بلکه تأمل با جمعیتی که داشت روانه لیونی شد بعد از دو روز در عرض راه خبر رسید که اوگوست لشکر خود را از خاک لیونی کشیده است و از سپاه او کسی در اطراف شهر ریگا نمانده جمله مراجعت نمودند تفصیل این اجمال آنکه اوگوست چنین گمان کرده بود که شرل در خاک دانیمارک تمام خواهد شد و هرگز این گمان نداشت که شرل دوازدهم فتح خواهد نمود از نخست میخواست که در آن میان دست و پائی بکند و تصرف کردن شهر ریگا در نظر او بسیار آسان مینمود و در شهر مزبور جمع قلیلی از سپاه سوید بود و سردار ایشان جنارال البرنامی بود که هشتاد سال از عمر او گذشته قوت حرکت کردن از جای خویش نداشت شرل نیز مشغول جنگ دانیمارک بوده میدانست که دیگر از دولت سوید سپاه جدید بامداد او نخواهد آمد بالجمله اوگوست بولایت لیونی لشکر کشید جنارال البرا چون پای غیرت بمیان آمد قوت جوانی معاودت کرده مدتی که شرل در دانیمارک مشغول جنگ بود او نیز در لیونی در برابر لشکر پولند ایستادگی کرد و از هلاک خود گذشته یک وجب خاک از ولایت خود بتصرف خصم بی باک نداد تا اینکه خبر فتوحات شرل بممالک پولند رسید از این اخبار چشم اوگوست بترسید و از آمدن شرل بهراسید علی هذا حکم بلشکر خود داد که در آن صفحات توقف نکرده بتعجیل مراجعت نمایند بعضی از مورخین که جانب اوگوست را مراعات کرده اند بدینقرار نوشته اند که اوگوست دست از شهر ریگا بر نداشت مگر بسبب اینکه آن اوقات اکثری از تجار دول خارجه در آنجا بودند ایشان بخدمت اوگوست عرض کردند که اگر در این صفحات جنگ بشود ضرر و خسارت بسیار با خواهد

رسید اوکوست بجهت دوستی دول خارجه دست از شهر ریکا برداشت ولی حقیقت و صراحت این حکایت با معلوم
نیست اینقدر رسیده‌ایم که بمحض ورود خبر فتوحات شرل بپولند حکم از جانب اوکوست بلشکر خویش رسید که بدون
درنگ مراجعت نمایند شرل دوازدهم بعد از شنیدن این خبر از خیال ریکا افتاده خواست که بسمت نروا برود
لهذا چند روز در منزلی که این خبر باو رسید توقف نمود و تدارک لشکر و سامان حشر خویش را بدید یکروز پیش از
روانه شدن جمیع بزرگان دولتخواه و سران سپاه را نزد خود طلبیده فرمود اگرچه اوکوست در حق ما بدی کرد
و حرکتی که از و سرزده بحرکات مردان نیماند زیرا که بی جهت و بی سبب جمیع دول را با ما دشمن نمود ولی اکنون که
از جنگ ما گریخته میخواهد که بعد ازین کاری نماید ما نیز کار او را بعد ازین میگذاریم الآن دولت روسیه را در پیش
داریم که با تحریک و تمهید اوکوست بجنگ ما اقدام کرده ما نیز این اوقات لشکر خود را بسمت ایشان میگردانیم
اگر خداوند عالم یاری داد و فتح کردیم بعد از آن انشاء الله بخدمت اوکوست خواهیم رسید و آنچه او میخواست
که در حق ما نماید و نتوانست اگر خواست خدا شامل احوال ما باشد آنچه میخواهیم درباره وی میسازیم جمیع بزرگان
لشکر فرمایشات او را تصدیق کردند و تحسین نمودند فردای آنروز روانه نروا گشتند سپاهیکه درین سفر در رکاب
شرل روانه شد بهمه جهت بیست هزار نفر بودند و سپاه پطر کبیر که در اطراف شهر نروا داشت هشتاد هزار
بودند ازین یک فقره معلوم میشود که جرأت شرل دوازدهم بچه مرتبه بود بالجمله شرل در اوایل زمستان از خاک
دانیمارک براه دریا روانه گشت و در ماه دویم زمستان وارد خاک لیونی گردید آن اوقات سرما بمرتبه شدت
داشت که آن بیست هزار نفر را نیز نتوانست همراه خود بردارد در هر منزلی لشکر خویش را تخفیف میداد و در
شهرهای عرض راه از سپاه خود میگذاشت وقتیکه وارد یک منزلی شهر نروا شد بهمه جهت هشت هزار سپاه همراه
داشت چون لشکر روس از ورود سپاه سوید اطلاع یافت بقدر امکان امور لشکر یا را مضبوط نمودند در نیم
فرسخی شهر نروا بیست هزار نفر از طایفه سترلیس که سپاه غیر نظام روسیه بود توقف داشتند و باندک فاصله
ازین بیست هزار نفر پنجهزار لشکر نظام نیز با اوضاع تمام گذاشته بودند و در همه عرض راه قلعه و باستیان
ساخته بودند تا لشکر سوید را پیش آمدن میسر نشود شرل دوازدهم با آن هشت هزار نفر لشکری که داشت
نخست به پنج فوج سپاه نظام روسیه برخورده بدون درنگ با ایشان بنیاد جنگ بنهاد لشکر روس
چون بیخبر از عدت خصم بود لهذا سپاه سوید را بیشتر و قویتر از خود گمان کرده بعد از حمله چند بنای گریختن را
گذاشتند شرل دوازدهم چون پریشانی لشکر دشمن را ملاحظه کرد جرأت ورزید و سبقت نمود و بر سر بیست
هزار نفر سپاه سترلیس حکم یورش فرمود و بمجرد رسیدن شکست فاحش بداد و ایشان هرچه اوضاع داشتند
جمله را بلشکر سوید گذاشتند و فرار اختیار کردند و هزیمت ایشان باعث اغتشاش بقیه سپاه روس شد

طایفه سترلیس مدام به بی نظامی عادت داشته از نظام و تدابیر پطر کبیر ناراضی و متنفر بودند بعد از آنکه از پیش
لشکر شرل گریخته وارد اردوی روسیه گشتند چنان هرزگی کردند که سرکردها دشمن را فراموش کرده بفکر رفع
غایله و دفع آن نفاق بیفتادند در بین آن آشوب چند نفر سرکرده و صاحب منصب از حیات خود مسلوب شد
شرل در بین آن اغتشاش وارد اردوی روسیه گشت با وجودیکه لشکر او مانده و خسته بودند و قوت حرکت نداشتند
و از شدت سرما دست و پای ایشانرا بهیچوجه توانائی نبود از پریشانی اوضاع لشکر روسیه اطلاع یافته با آن
احوال بنای قتال گذاشت اتفاقا همانروز چنان برف و بادی آمد که در آن ولایات نیز که دایم الاوقات برف
و بارش است چنین هوای سخت کم اتفاق می افتاد این باد و برف نیز همواره از پشت سپاه سوید بوده ایشانرا
یاری مینمود و از همه چیز بیشتر موجب شکست روسیه گردید در اردوی روسیه مردم همدیگر را از چهار قدمی
نمیدیدند و نمی فهمیدند که دشمن در کدام سمت است تا بآن طرف توپ و تفنگ خالی نمایند با وجود این سه ساعت تمام
جنگ کردند بالاخره هشتاد هزار نفر جمعیت روس از مقابل هشت هزار نفر لشکر سوید هزیمت کرده شکست
فاحش خوردند تفصیل این اجمال آنکه بعد از شکست خوردن لشکر روس بقدر چهار هزار نفر از سپاه سوید در
رکاب شرل نیزه پیش کرده لشکر روس را تعاقب نمودند و بسیاری از ایشان کشتند و نزدیک بچهل هزار نفر
میخواستند از روی پل گذشته خود را بآن سمت رودخانه نروا رسانیده از دشمن خلاصی یابند پل مزبور
بسنگینی و زور این ازدحام تاب نیاورده خراب شد و اکثری از ایشان در میان رودخانه تلف گشتند و از جای
دیگر خلاصی ندیده چند نفر سردار معتبر همراه دوک کروی که سرکرده جمیع لشکر روسیه باشد برضای خود
تسلیم کردند شرل دوازدهم نهایت محبت و التفات بایشان نمود پس حکم کرد که اسلحه جنگ از ایشان گرفته
ایشانرا مرخص کرد و بالطاف خود اطمینان داد و امیدوار نمود و سرکردگان و صاحب منصبان را نگاه داشت
و جنگ هنوز تمام نشده بود یکی از سرکردگان روس که جارال وده نام داشت با چند فوج بقیه لشکر هنوز
جنگ میکرد شرل چون خود را خسته دید و بیخوابی لشکر خویش را در واماندگی و اضطراب یافت دو ساعت
از شب گذشته حکم کرد که طبل بازگشت زدند و طرفین دست از جنگ بازکشیدند و سپاه را در جای اردوی
روسیه باستراحت مامور فرمود که چند ساعتی آرام بگیرند و خود بالاپوشی بسر کشیده در روی برف چهار
ساعت بخوابید چون صبح شد و چشم اطرافیان از خوابگاه خویش برخاست و سپاه خود را جمع نموده
بعزم قتال و اسر بقیه خصم سبقت و مبادرت فرمود و بکوفتن طبل جنگ مثال داد بعد از یکساعت جنگ
سرکرده روس از فتح و غلبه خود مایوس شد و خویشتن را در شدت حیرت یافت مجبور گشته صاحب منصبی
نزد شرل فرستاده و استدعا کرد که از تقصیر او گذشته او را با بقیه لشکر روس بنوکری خود قبول فرماید شرل

دوازدهم استدعای او را قبول کرد و ایشان را زینهار داد سرکردهٔ مزبور با افواج خویش بخدمت شرل بیامد و موافق
قانون نظام با فراد اجناد خود حکم داد که جمله سر برهنه از حضور شرل گذشته جمیع اسلحه و بیدقهای خویش را پیش پای
او بر زمین بگذارند چون شرل بدانگونه اطاعت و انقیاد از ایشان بدید از سر تقصیر ایشان بگذشت و صاحبان منصب را
نگهداشته باقی لشکر را مرخص فرمود لاجرم جنگ نروا مدت سه روز طول کشید از سپاه سوید بهمه جهت هزار نفر
کشته نشد اما درست معلوم نگردید که از روسیه چند نفر کشته شد از قراریکه مورخین سوید نوشته اند هیجده هزار
نفر بوده تا مورخین روس چه گویند ولی در نظر اروپائین هشتاد هزار جملگی تلف شدند زیرا کسانیکه از معرکهٔ جنگ
نروا خلاصی یافتند در بین راهها از سختی سرما و بی چیزی و گرسنگی هلاک شدند توپخانه و قورخانه و سایر اوضاع
سپاه روسیه همگی بتصرف لشکر شرل درآمد فردای آنروز شرل دوازدهم با شوکت و حشمت تمام داخل شهر نروا گردید
و التفات زیاد بمردم شهر فرمود و حقوق و حمیت ایشان را ملیک بستود که بی غیرتی نکرده بقدر امکان در هنگام محاصره
اهتمام نمودند و دوام کردند لشکریکه در شهر مزبور بودند همه را باندازهٔ شان نشان داد و بقدر مراتب صاحب مناصب
فرمود و همانروز شمشیرهای صاحب منصبان روسیه را بایشان رد کرد و بی اوضاعی ایشان را ملاحظه کرده بهر کدام
التفات کرد و انعام فرمود از برای دوک دکروی هزار تومان وجه نقد فرستاد و بهر یکی از جنرالها پانصد تومان
بداد و در مدت توقف خود در شهر مزبور با آنها چنان رفتار نمود که پطر کبیر را فراموش کرده جمله بمقام خدمتگذاری
وی درآمدند وقتیکه خبر جنگ نروا به پطر کبیر رسید بسیار پریشان گشت ولیکن بروی بزرگواری خود نیاورد
باندیشهٔ تلافی و خیال انتقام بیفتاد و خواست با چهل هزار نفر سپاه نظام و غیر نظام که همراه داشت بمقابلهٔ
لشکر سوید قیام نماید لکن قانون حزم و احتیاط را از دست نداده با چهل هزار نفر از آن جنگ پرخطر کناره جست
و اعراض نمود مصمم شد که نخست با پادشاه پولند بدوستی و اتحاد اتفاق کند پس باطمینان بمحاربه اقدام کنند
لهذا کاغذی باوگوست نوشته خواهش کرد که جائی را معین نماید که در آنجا همدیگر را ملاقات کرده قراری در
میان بگذارد تا اینکه دولت سوید خاصه شرل را از میان بردارند چون اوگوست پادشاه پولند از خارج مزاج
شرل استنباط نموده اینمعنی را دریافت کرده بود که شرل دوازدهم از تقصیر او نگذشته عداوت او را بیرون از دل
نخواهد کرد و بعد از فتح نروا معرکه بسر او خواهد آورد ناچار دوستی پطر را اختیار کرده خود را بر او بندد تا شاید از
دست شرل خلاص شود لهذا در جواب کاغذ پطر عریضهٔ خوش مضمونی نوشت و فرمایش او را قبول کرده قرار شد
که همدیگر را در ممالک لیتانی در شهر بیرزن ببینند پطر کبیر بدون تاخیر روانهٔ شهر مزبور شد و در آنجا مدت
پانزده روز توقف نموده لوازم دوستی ذات البین و قرار کارزار طرفین را داد و اوگوست سوگند یاد کرد که مادام
الحیات اخلاص کیش دولت روسیه باشد و پنجاه هزار نفر لشکر از دولت ژرمانی کرایه کرده لشکر نظام و تربیت یافته

بروسیه روانه نماید که در خدمت پطر بمقابلهٔ شرل بپردازند و پطر نیز وعده کرد که از روسیه پنجاه هزار نفر سپاه نظام
نزد اوگوست بفرستند که همواره در پولند بوده اوگوست را اطاعت کنند و هنگام ضرورت او را امداد نمایند و علاوه
بر این پطر وعده کرد که در مدت دو سال چهار کرور و یکدال باوگوست بدهد که از برای وجه نقد معطلی نداشته
خود را از پیش ببرد اوگوست بچنین دوستی احتیاج داشت زیرا که خود از اولاد پادشاهان ساکس بوده ملت
پولند او را دوست نمیداشت و بمیل و رغبت او را اطاعت نمیکرد خاصه ولایت پولند که همیشه مملکت آزاد بوده
اوگوست میخواست آزادی را از آنجا بردارد لهذا آنچه پطر خواهش کرد بدون حرف قبول نموده از طرفین سوگند
یاد کردند که بیکدیگر خلاف ننمایند پطر کبیر بعد از پانزده روز توقف از آنجا بروسیه مراجعت نمود که رفته وعدهٔ
خویش را عمل نماید این احوالات را هنگامیکه شرل در شهر نروا بود بتفصیل شنیده بفرمود که انشاء الله نمیگذارم
که مکنون ضمیر اوگوست و پطر کبیر بوقوع یابد بالجمله شرل دوازدهم بعد از شنیدن این اخبار بتعجیل تمام تدارک
لشکر انجام داد و مدت تدارک سپاه از برای شرل زیاده از دو سه ساعت طول نداشت زیرا که لشکر سوید در زیر
اطاعت شرل بودند بجز نان خشک که سد رمق باشد توقع زیاد از وی نمیکردند چندی نگذشت که بیست هزار
نفر لشکر حاضر کرده روانه شد و در اوایل بهار وارد شهر ریگا که اوگوست پیشتر آنشهر را محاصره کرده بود گردید
در روز ورود شهر ریگا جنرال البرکه خدمت بسیار کرده ممالک لبونیه را از دست سپاه پولند خلاص کرده بود
شرل را بنهایت جلال پیشواز نموده استقبال کرد شرل بمحض دیدن جنرال البر از میان لشکر جدا شده با دست خود
رکاب زد چون نزدیک وی رسید او را در بر کشید و از دو رخسار او ببوسید و التفات بسیار بدان مرد پیر فرمود
و غیرت و حمیت او را بستود چنانکه گروه سرکردگان بدانگونه نوازش و احسان متعجب و حیران ماندند بعد فرمود
که انشاء الله من میروم و تلافی زحمات شما را از اوگوست درمی آورم نهایت بیمروتی بود که ترا با این سن بزحمت
و مرارت انداختند لاجرم شرل در شهر مزبور زیاده از چهار روز مکث و توقف نکرده روانهٔ پولند شد اوگوست
از ورود شرل آگاه شد عساکر نامحصور بسرحدات لیونی مامور کرد که کنار رودخانهٔ دوینا را محافظت نمایند
و نگذارند که لشکر شرل از رودخانهٔ مزبوره بگذرد لشکر پولند که اکثرشان ساکسونی بوده در زیر حکم جنرال اشتنو
و پاتکول بودند بالجمله شرل دوازدهم با جمعیت خویش وارد کنار رودخانه گردید جمعیت و سپاه پولند را ملاحظه کرد
دانست که اگر بی تامل حرکت نماید آدم بسیار تلف خواهد شد پس چند روز در آنجا توقف نموده حکم کرد که کشتیهای
کوچک ساختند و تدبیر غریبی در ترکیب آن کشتیها نمود چوبهای اطراف پشتیبان کشتی را چنان قرار دادند که
هنگام ضرورت حرکت میکرد و مانند اروسی بالا و پائین میرفت بنوعیکه شرل بسیار بکار آمد هر وقت میخواستند
بالا کرده سپاه را از تیر تفنگ و غیره محافظت میکردند و وقتیکه میخواست که لشکر از کشتی بخشکی بیاید آن چوبها را

پایین می‌آوردند کشتیها مانند پل میشدند و سپاه در کمال راحت از کشتی بیرون می‌آمدند بالجمله بعد از ساختن کشتیها
حکم فرمود که کاه بسیار آورده در کنار رودخانه بسوزانند تا اینکه دود کاه دشمن را از مشاهدهٔ تدبیرات او مانع آید روز دیگر که
میخواست سپاه خویش را بآنطرف رودخانه بگذراند دود کاه چون ابری شده چنان دو رودخانه را گرفت که از آن
سمت رودخانه هیچ چیز مرئی نمیشد که درین طرف چه میکنند در میان دود جمیع لشکر را داخل کشتیها کرده حکم
فرمود که در میان کشتیها نیز کاه بسوزانند تا اینکه دود بریده نشود باینگونه سپاه خویش را از رودخانه بگذرانید لشکر
پولند هیچ گونه از عمل سپاه سوید مطلع نشدند تا بدفع ایشان پردازند تا اینکه لشکر بالمره از کشتیها بیرون آمد و باد دود
کاه را پراکنده کرد ایشان از گذشتن سپاه سوید خبردار گشتند و بنای جنگ گذاشتند و بدینقرار آتش کارزار در
میانه دو لشکر مشتعل گردید که نخست جنارال سنتو با سپاه سوارهٔ داینمارک بسرعت تمام بسر لشکر شرل برتاخت
و در حملهٔ اول چنان زور بلشکر سوید آوردند که نصف ایشان روگردان شده بنای گریختن گذاشت و اندکی ماند که لشکر
سوید بالمره شکست بخورد که شرل خود را بمیان لشکر رسانیده سپاه پراکندهٔ خویش را جمع نمود و دوباره بسر غیرت
آورد تا اینکه حمله و یورش بدشمن بردند بالجمله مدت یکساعت و نیم از طرفین جنگ کردند سرکردهٔ داینمارک
چون خصم را از خود قویتر دید تاب نیاورده لشکر خویش را از آن مخاطره بازپس کشیده در دو فرسخی دریا منزل
نمود فردای آنروز از طرفین دلیران خون‌آشام بمبارزت یکدیگر قیام نموده دو ساعت پیش از ظهر تا غروب آفتاب
بجنگ پرداختند و در آن گیرودار مردم بسیار از طرفین تلف گردید هنگام غروب سپاه داینمارک را طاقت
مقاومت نمانده بی‌اختیار بنای فرار گذاردند و از پیش خصم بگریختند شرل دوازدهم بعد ازین فتح جمیع ممالک کورلند را
که در آن هنگام در تصرف دولت پولند بود مسخر نمود پس سپاه خویش بممالک لیستانی برده بدون اینکه باکسی
جنگ نماید یا تفنگی بسمتی خالی نماید وارد شهر بیرزن شد این همان شهر است که پطر کبیر و اوکوست در آنجا باهم ملاقات
کرده شرط بستند و عهدنامه نوشتند که شرل را تمام نمایند بعد از ورود این شهر روزی در همان عمارتیکه پادشاه
روسیه و پولند باهم نشسته و عهد بسته بودند نهار میخورد یکی از صاحب منصبان عرض کرد که این خانه همانخانه است
که دو پادشاه در اینجا دوست شدند که دولت شما را تمام نمایند شرل در جواب فرمود که آن دو پادشاه در این عمارت
نشسته و در خیال خرابی من با عشرت و شادی عهد بستند الحمد لله خوش گذرانی ما در اینجا خیال نیست اول خصم را
تمام کنیم بعد خوش میگذرانیم مورخین چنین نوشته‌اند که شرل از همان روز بفکر معزول کردن اوکوست افتاد تا آنوقت
خیال شرل آن بود که گوشمالی بایشان داده مراجعت کند سخن صاحب منصب بجدی او را تاثیر کرد که بعد از آن
تاخیر جایز ندانسته مصمم شد که اوکوست را از سلطنت معزول نماید و اینمعنی را باو بفهماند که پاداش و مآل خیانت
بی‌جهت و بی‌سبب چیست اوکوست از قراریکه مکرر نوشتیم از طایفهٔ پادشاهان ساکس بوده اهل پولند او را دوست

بدست

نمیداشتند ازین جهت شرل که بهر جائی که میرفت مردم او را با جان و دل قبول کرده از اوکوست دست میکشیدند
و اکثری از ولایات پولند نیز از او روگردان شده بودند اوکوست اوضاع خویش را اینگونه دید از کار خود هراس و تشویش
نموده خواست بحیله‌ئی دل شرل را بدست آورد نخست تدبیر کرد که ایلچی از جانب خود بفرستد بعد اندیشه کرد که شاید
شرل قبول نکند و امور او پریشان و مختل گردد بعد از تدبیرهای بسیار رای او باین قرار گرفت که کونتس اینکسمارک نام
را که یکی از زنهای معتبر ممالک پولند و بسیار عاقله و خردمند بود و در حسن و جمال مشهور آفاق بود و اخلاص
زیاد باوکوست داشت او را روانه خدمت شرل نماید که شاید بسبب حسن و ملاحت با شرل مربوط شود و باغنج
و دلال او را بحال آورده فیما بین ایشان دوستی و التیام دهد کونتس حسب الحکم اوکوست روانه لیتانی شده خود را
بنزد پیپر وزیر شرل رسانیده از او خواهش کرد که او را بخدمت شرل برد کونت پیپر از مشاهدهٔ کمال و ملاحظهٔ جمال او تعجب
کرده همانساعت بحضور شرل رفته معروض داشت که اوکوست از برای شما معشوقهٔ غریبی فرستاده که اگر روی
زیبا و موی دلربای او را ببینید بدوستی او مایل شده خواهش اوکوست را قبول خواهید فرمود و از تقصیرات او
خواهید گذشت شرل ازین جواب ناصواب تغیر و عتاب کرده فرمود افسوس میخورم که مانند تو وزیر عاقل چرا
قباحت مکالمت نفهمد و در پیش من بجسارت سخنان هرزه و بیهوده اقدام کند اگر کسی دیگر بجای تو میشد مبتلای غضب
و مستوجب سیاست میکردم ولی اینگونه جهالت ترا بخدمت و صداقت تو بخشیدم کونت پیپر از گفته خود پشیمان
شد و از حضور شرل بیرون آمده پیش کونتس آدم فرستاد و پیغام داد که دیدن شرل از برای او ممکن و میسر نخواهد شد
کونتس از بسکه بحسن خود مغرور بود ازین سخن پروا ننمود و در پیش خویش گفت اگر در جائی شرل را دچار شوم ناچار دل
از دست وی خواهم ربود بعد از پیغام پیپر چند روز دیگر توقف کرده طالب شد که اقلا یکدفعه شرل را دیده خود را بر
بنماید اتفاقا دو روز بعد ازین ماجرا شرل سوار شد کونتس نیز آنچه در قوه داشت خویشتن را بیاراست و سوار کالسکه
گردیده قدغن کرد که کالسکه او را ببهانه تماشا در راه شرل نگاه دارند چون شرل از دور پیدا شد کونتس از کالسکه
پایین آمده و بایستاد تا اینکه شرل برسید و او را بدقت نظر کرده بشناخت متحمل نشده بی سؤال و جواب بسرعت
و شتاب اسب خود را رکاب زد و از آنجا بگذشت کونتس بالمره مایوس شده فردای آنروز مراجعت نمود و پیش از روانه
شدن عریضه بخدمت شرل نوشت بدین مضمون که من جرات شما را بیش ازین میدانستم کسیکه چون دول داینمارک
و پولند و روس را فتح میکند از جمال یکنفر زن نمیترسد حال که ترسیدی خدا حافظ بعد از مراجعت کونتس اوکوست
از دوستی شرل بالمره مایوس شده خواست که دل ارکان ملت را بدست آورد شاید که باستعانت ایشان کاری بکند
لهذا جمیع وکلا و بزرگان ملت را نزد خود طلبیده بایشان گفت که من هرچه باشم باز پادشاه شما هستم امروز
از برای اسم پولند بسیار ننگ میباشد که بچه‌ئی مانند شرل بقصد دشمنی بمملکت پولند بیاید و شما بحرف و اطاعت

نماید واز پادشاه خود دست بکشید هرگاه شما مرا اطاعت و دستیاری نماید دشمن را بسهولت از ولایت خود بیرون
خواهم کرد والا من جواب صریح بدهید تا اینکه من بفرستم از ولایات ساکس لشکر بیاید جواب خصم را بدهم چون سبب رنجش
اهل پولند از اوگوست همین فقره بود که ملت میخواست که از وطن خود جمعیت نیاورده زور خود را زیاد نماید
و بعد هرچه دلش بخواهد در ولایت پولند از پیش ببرد بزرگان ملت در جواب او گفتند که ما تا حال ندانسته ایم
که خیال شرل چیست میخواهیم که از جانب ملت و عدالتخانه چند نفر نزد او بفرستیم و مقصود او را دریافت نمائیم
و او را بدوستی و مصالحه تکلیف کنیم بعد از آنکه دوستی فیما بین ما سر نگرفت آنوقت از هر جا که بخواهیم لشکر بامداد خود
می آوریم پس قرار شد که یکنفر از کسان معتبر اوگوست را نزد شرل دوازدهم بفرستند و مشخص کنند که کی و در
کجا ایلچیان ملت بخدمت ایشان بیاید یکنفر از پیشخدمتان اوگوست را باین خدمت مامور و روانه لیستانی کردند
از آنطرف شرل دوازدهم مملکت لیتانی را مال خود دانسته حکم کرده بود که بدون پاسپورت یعنی کاغذ
دولت سوید احدی را نگذارند که از سرحد بگذرد پیشخدمت اوگوست در حین ورود بآن سرحد خواسته بود که
بزور خود بدون مرخصی از آنجا بگذرد سرحدداران او را گرفته بحضور شرل آوردند شرل دوازدهم حکم کرد که او را
محبوس کنند و کاغذی باوگوست نوشت که من بعد احدی را از جانب خود بسوی ما مفرست که هرکس از جانب
تو بیاید این طور خواهم کرد اگر کسی بجهت مهمی نزد من بیاید میباید که فرستاده ملت باشد زیرا که من از روز ورود خود
بمملکت پولند گذاشته ام ترا از پادشاهی معزول کرده ام باید هیچ چه امور ولایت را دخل و تصرف نکنی بزرگان
ملت از استماع این خبر در ظاهر مایوس و در باطن خوشحال گشته قرار دادند که چهار نفر از معتبرین عدالتخانه نزد
اگر ممکن باشد دوستی را برقرار نمایند شرل بعد از گرفتن و حبس کردن پیشخدمت اوگوست چند روز دیگر در
لیتانی مانده خواست روانه وارشوی پای تخت پولند بشوند که در بین فرستادگان طایفه پولک رسیدند
دیگر روز بورود شان ماندهٔ اعیان دولت شرل را پیغام دادند که چون ایشان رسولان ملت میباشند لهذا حرمت
ملت را منظور داشته قدغن بفرمایند که کالسکهای دولتی و بزرگان لشکر باستقبال ایشان بروند و ایشان را
بعزت و احترام وارد دارد و نمایند شرل دوازدهم در جواب ایشان فرمود که من مرد سربازی هستم مرا با استقبال
کردن و کالسکه فرستادن چه کار است هرگاه بدیدن ما میل دارند تشریف بیاورند بسیار خوب والا خود بدانند
فرستادگان ملت بعد از شنیدن این جواب ناچار از توقع خود گذشته با اوضاعی که داشتند بخدمت شرل
بیامدند شرل در میان چادر خود بود و چادر چندان فرش و اوضاع دیگر نداشت و خویشتن لباس صالدات پوشیده
فرستادگان ملت پولند چنان می پنداشتند که چون اوضاع پادشاهان دیگر جلال و دستگاه سلطنت در او مشاهده
خواهند کرد وقتیکه داخل چادر شدند و آنگونه سادگی و بی اوضاعی را بدیدند شرل را نشناختند و چنان تصور کردند

که او صاحب منصبست تا اینکه شرل از ایشان پرسید که از برای چه کار آمده اید آنوقت او را شناخته تعظیم کردند
و معروض داشتند که ما از جانب ملت بخدمت پادشاه آمده ایم استدعا داریم که دعوت ما را قرین اجابت فرموده
دوستی دولتین را برقرار فرمایند شرل در جواب ایشان گفت که دوستی البته بر این است که میباید اوگوست معزول
شود و هرکس را که من بسلطنت قبول میکنم در مملکت شما پادشاه باشد و بعد از آن دوستی ما برقرار خواهد شد و شما را مانند
طایفه خود دانسته محبت خواهم نمود اگرچه این خواهش شرل عین مدعای رسولان ملت بود لکن ظاهرا نمیتوانستند
که چنین حکمی را از جانب دشمن قبول نمایند زیرا که این بدنامی از برای ملت پولک در صفحه روزگار باقی میماند
از این سبب در آنمجلس حکم شرل را قبول نکرده ساکت گشتند هنگامیکه مرخص میشدند شرل فرمود که میدانم امروز
تکلیف مرا قبول نمی کنید و خجالت می کشید لکن در پای تخت جای خجالت نخواهد ماند و اجرای حکم من در آنجا
مجبوری خواهد شد بعد از مراجعت ایلچیان اوگوست یک مجلس دیگر برپا کرد و باز از بزرگان ملت خواهش نمود
که بگذارند از ساکس لشکر بیاید تا شرل را از مملکت بیرون کند ملت باز قبول نکرد بالاخره امر اوگوست بجائی رسید
که خود در خفیه حکمی بولایت خویش نوشت که دوازده هزار نفر لشکر بفرستند در پیش خویش اندیشه کرد که پس از رسیدن
سپاه ساکس خالی از دو وجه نیست یا فتح خواهد کرد و یا شکست خواهد خورد در صورت فتح و ظفر کسی را دیگر بامورات
او جرات بحث نمیماند که چرا بی حکم عدالتخانه از خارج بولایت جمعیت آوردی و اگر شکست بخورد کار از آن بدتر
نخواهد شد که بود غایت مافی الباب ذهاب سلطنت و فقدان حکومت است که بالفعل غبار عزل بر رخسار او نشسته
و پادشاهی از دستش رفته بود شرل از خیالات اوگوست اطلاع یافته خواست پیش از ورود لشکر ساکسون بدفع
او بپردازد لهذا بتعجیل تمام با تمام کار او قیام کرده با جنود نامحصور روانه گشته وارد شهر وارسوی پای تخت
پولند گردید اوگوست چون از ورود شرل خبردار شد امدادی از هیچ طرف نیافت و چاره نجست مگر اینکه پای تخت را
گذاشته بگریزد شرل بی آنکه یک تفنگ خالی کند داخل پایتخت شد و چند روز در آنجا بماند که امور سپاه
خویش را مضبوط نماید بعد از آن اوگوست را تعاقب کرده نام او را از صفحه روزگار محو کند در این اوقات دوازده هزار
نفر لشکر ساکسون وارد شد اوگوست بعد از اطلاع از ورود جنود ساکسون خویشتن را بسرعت تمام میان آنجمع رسانید
و ایشان را همراه خود بشهر کراکوی برد چندی از بزرگان پولک چون از ورود آن لشکر مستحضر شدند اندیشه
کردند که مبادا اوگوست این دفعه کار خویش را بزور سپاه ساکسون از پیش برد بعد باذیت ایشان مبادرت نماید
لهذا قانون حزم و احتیاط را مراعات کرده بخدمت اوگوست بیامدند و انقیاد و اطاعت او را بر ذمت خویش
قبول کردند و متعهد و ملتزم شدند که مادام الحیات از خدمت اوگوست نکشند اطاعت آن چند نفر مردم معتبر
پولند باعث شد که اوگوست در آن اثنا دوازده هزار نیز از اهل پولند سپاه جمع کرد که دفعه دویم نیز با شرل

روبرو شود شاید که دوباره مالک سلطنت پولند گردد شارل ازین گذارشات مطلع شده بدون درنگ از شهر وارشوی
روانهٔ میدان جنگ شد اوگوست نیز بعزم اتلاف خصم از آنسوی در آمد در قرب شهر کلیسو فیمابین کراکوی و وارشوی
تلاقی فریقین واقع شد در همان روز از طرفین آتش قتال اشتعال یافت شارل دوازدهم بهمه جهت دوازده هزار
سپاه همراه داشت در حملهٔ اول بیست و چهار فوج اوگوست جلادت ورزیده بشلیک توپخانه مبادرت کردند

بشلیک

سپاه شارل از حملهٔ ایشان صدمه خورده اندکی ماند که پراکنده و پریشان شوند از آنجمله دوک دهولستن که از خانوادهٔ
هولستن و خویش و سردار شارل بوده در جوانی و رشادت و عقل و فراست شهرت داشت و شارل را اطمینان تمام
و اعتبار بسیار بر او بود در اول جنگ گلولهٔ توپ خصم بر شکمش خورده نصف بدن او را برد شارل دوازدهم از هلاک
او زیاده از حد اندوهناک شد و از مرگ او بغایت دلتنگ گشت و غصهٔ بسیار بروی وی نمود بالاخره طاقت
نیاورده بگریست و هنگام گریه دست پیش آورده چشم خویش را بپوشید که کسی نفهمد سرداران شارل که در آنروز
همراه بودند نوشته اند که در هیچ وقت شارل را چون وقت کشته شدن دوک دهولستن دلتنگتر و متغیر ندیدیم بعد از گریه
دست بشمشیر کرده بر جلو لشکر افتاد باوجود آنکه از توپخانهٔ دشمن گلولهٔ توپ مانند باران می بارید نگاه نکرده
در یک حمله چنان زور بلشکر اوگوست آورد که جمله دست و پا را گم کرده بنای گریختن گذاشتند سپاه اوگوست هرچه
اسباب و اوضاع و احمال و اثقال داشت همانروز بتصرف لشکر شارل در آمد شارل دوازدهم دیگر در آنجا مکث جایز ندانسته
از کلیسو روانه شده مصمم شد که شهر کراکوی را نیز از دست اوگوست باز ستاند تا اینکه از برای او در هیچ جا پناهی
باقی نماند چون بدروازهٔ شهر کراکوی رسید دروازهای شهر را بسته دیده غضبناک گشت و از غایت تغیر از سپاه
و جمعیت خود سبقت کرده خویشتن را بدروازه رسانید لشکر نیز از پشت سر او رسیده دروازها را شکستند و بزور خود
داخل شهر گشتند اسم شارل چشم اهالی پولند و سپاه ساکس را چنان ترسانیده بود که احدی از ایشان جرات
نکرد که جنگ را اقدام نماید یا تفنگی خالی کند شارل نیز با کسانی که جنگ نمیکردند جنگ را ننگ دانسته بر سپاه خود
حکم داد که در مقاتله مسابقه نکنند و در جدال اهمال نمایند و نیز حکم کرد که بقیهٔ عسکر اوگوست را بازور چوب داخل
ارک نمایند سپاه شارل حسب الحکم ایشان را بضرب تازیانه و چوب پیش کرده داخل ارک نمودند در دم دروازهٔ ارک
دو عراده توپ حاضر و آماده گذاشته بودند و صاحب منصبی با چند نفر توپچی فتیله در دست در بالای سر توپها
ایستاده بود که در وقت رسیدن شارل توپها را آتش زند شارل خبر نداشته یکدفعه خود را در دم دروازه برد آن
توپها دید و از آن اهوال بهیچوجه نترسید و بی تامل بسر آن صاحب منصب پرید و بصولت تمام سیلی بصورت
او آشنا کرد چنانکه صاحب منصب بیهوش افتاد شارل بدون تامل فتیله از دست وی گرفته خاموش کرد توپچیان
دیگر از جلادت شارل هراس کردند و بجز اطاعت در صیانت جان خود چاره نیافته جمله بپای او افتادند و

و بحکم او تسلیم شدند و از وی زینهار خواستند شارل چون ایشان را اشکار خود دید زینهار داد و از تقصیر ایشان گذشت
پس دست صاحب منصب مزبور را گرفته او را بحال آورد و دلداری داده او را همراه خود داخل ارک نمود اوگوست
بعد از شکست خوردن از کلیسو فرار کرده درین شهر آرام و قرار گرفته بود چو ورود شارل را بدانشهر شنید شهر گذاشت
و بگریخت شارل در کمال جلال بعمارت پادشاهی داخل گشته شهر صاحب شد اکابر و اعاظم آنشهر فوج فوج بخدمت
شارل بیامدند و بتقبیل آستان او پرداختند و کلید دروازها را تسلیم کردند شارل دو روز دیگر در شهر کراکوی
بماند و لازمهٔ تدارک و ضروریات را در شهر مزبور بدید و بنای تدارک سفر و انضباط امور لشکر بگذاشت چون موافق
خواهش خود امور شهر و سپاه خویش را مستحکم نموده دوباره بعزم تعاقب اوگوست موکب خویش را حرکت داد
که در هر جا نشانی از وی بیابد باتمام کار او بشتابد و او را دستگیر نماید روز سیم از آنجا روانه شد از اتفاقات
همانروز اسب شارل سکندری خورده او را بزمین زد و پای راست او در زیر اسب مانده خورد شد چنانکه قوت حرکت
در وی باقی نمانده مجبور شد که دوباره بشهر کراکوی مراجعت فرماید و پای خود را معالجت نماید این ماجرا بفریاد
اوگوست رسیده چند وقت از آسیب شارل خلاصی یافت و بر جمیع ممالک پولند کاغذ نوشت و در اقصای
بلاد منتشر نمود و شهرت داد که شارل از اسب بیفتاد و بمرد و از هر مملکت بزرگان ملت را جمع کرده در شهر لوبن اجلاس
بزرگی برپا کرده از بزرگان ملت و اعیان دولت تمنا نمود که اتفاق کرده پنجاه هزار نفر از اهل پولند تازگی صالدات
بگیرند چند نفر از بزرگان بخیال آنکه وفات شارل که اوگوست را باعث نجات است حقیقت دارد از آن سبب خواهش
اوگوست را قبول کردند اندکی ماند که جمیع بزرگان دولت از آن واسمه تکلیفات اوگوست را بر ذمه خود بگیرند که
دروغ بودن خبر وفات شارل مشهور شد شارل یکماه و نیم در شهر کراکوی مریض شد چون اندکی روی ببهبودی نهاد
دوباره لشکر کشید و بعزم تعاقب اوگوست از جای حرکت کرد اوگوست در ایام بیماری شارل دوازدهم بحیله
و اشتباه و دروغ فی الجمله صورت کار خویش را فروغ داده بقدر مقدور از اهل ساکسونی و پولند جمعیتی فراهم آورده
در سرحد پروسیه نگاهداشته بود که در هنگام ضرورت بکار برد شارل دوازدهم اطلاع یافته لشکر خویش را بدانطرف
براند و در کنار رودخانه بوک بلشکر اوگوست رسید و مصمم شد که ایشان را در همانروز شکار کند ولی چون آب
رودخانهٔ مزبور طغیان داشت بطوریکه عبور و مرور ممکن نبود لهذا جنگ را موقوف کرده سپاه خویش را حکم داد
که یکدو فرسنگ بالاتر رفته معبری پیدا کنند تا بآنطرف رودخانه بگذرند شارل با افواج سواره خود را بآب زد
سپاه اوگوست که در آنسمت رودخانه بودند چون شارل را در میان رودخانه دیدند و بعمق و گودی آب خاطر جمع
بودند که عبور از آن ممکن نخواهد شد و یقین داشتند که شارل با لشکرش در آن غرقاب هلاک خواهد شد بنای شادی
و عیش گذاشتند بیخبر از اینکه شارل را در جولان بگردان آب و خاک یکسانست چون شارل میان رودخانه رسید و طغیان

آنرا مشاهده نمود حکم بلشکر فرمود که از اسب پایین بیایند و جلو اسبها بدست گرفته رودخانه را باشنو بگذرند لشکر اوکوست چون ایشانرا در بالای اسبان ندیدند چنان تصور کردند که مقصودشان حاصل شده آب لشکر شرلرا فرو برده است جمله ازین مشاهده خوشحال شده ازین سبب از کار خویش تغافل ورزیده بفکر انجام تدارک نیز نیفتادند درین خوشحالی ایشان یکدفعه شرل از رودخانه بیرون آمد و لشکر او باسبها سوار شدند و بحکم شرل دست بشمشیر کرده باردوی دشمن بریختند جنارال ستنو سردار سپاه اوکوست تا رفت که لشکر را جابجا کند که سپاه شرل برسیدند همینکه لشکر اوکوست شرلرا بدیدند آنچه داشتند همه را در صحرا گذاشته گریختند سرداران شرل نوشته اند که سپاه اوکوست برتبه تند و چابک میدویدند که ما سواره بایشان نیز رسیدیم که آنهارا اسیر نمائیم بالجمله در همه جهت دو هزار نفر از ایشان اسیر گرفتند و اوضاع ایشان بالکلیه بتصرف سپاه سوید درآمد شرل دوازدهم درین سفرها هر چه از دشمن اسیر و دستگیر کرده بود همه را روانه مملکت سوید فرمود تا ملت خویش از کردار و کیش او خبردار شوند و جرأت و رشادت او را بستایند بعد از وقوع این جنگ اوکوست در آن صفحات قرار نگرفته بشهر تورن فرار نمود شرل نیز بمحاصرهٔ شهر مزبور مصمم گردید کونت پیپر و جنارال رنجلید و سرداران دیگر که درین سفر همراه بودند جمله عرض کردند که اینقدر صدمه از برای اوکوست کافیست و قابلیت و عرضهٔ او بقدری نیست که شما اوقات خویش را بیش ازین در مکافات او مصروف بدارید خاصه این اوقات که وجود شما در جای دیگر ضروراست و دشمن قوی و پرزورتر از اوکوست دارید که فرصت را غنیمت یافته هر روز بلشکر ما صدمه میزند و ما هر قدر در اینجا نفع میبریم از آنطرف پطر کبیر در مقابل آنرا برما ضرر میرساند شرل قبول نکرده در جواب ایشان فرمود که اگر جمیع دولت از دست من برود و پنجاه سال بعد ازین در ولایت پولند ماندنی باشم خواهم ماند تا اینکه سلطنت از دست اوکوست گرفته بدیگری خواهم داد سبب همین است که مردمان خردمند اطوار شرل را پسند نمیکنند و میگویند که او خوب بود سردار باشد نه پادشاه صاحب اختیار زیرا که پادشاه را تدبیر و کفایت اولیست نه تهور و جرأت و یک کلمه در دست پادشاه برابر دفع هزار نفر خصم کینه خواه است شرل از بسکه بخود مغرور بود پیشرفت یک حکم خویش را بیشتر از تسخیر مملکتی منظور مینمود و هرگز باندیشهٔ مآل کار خویش نمی افتاد و ازین سبب خود را تمام کرد و هرگاه موافق رشادت تدبیر و کفایت میداشت هیچ پادشاه از عهدهٔ او نیامده و پا بمیدان مبارزت او نمیگذاشت و چون اسکندر روی زمین را مسخر میکرد بالجمله با آنهمه اصرار وزرا و ابرام امرا حرف احدیرا قبول و اصغا نکرده بدون توقف روانهٔ تورن شد اوکوست بمجرد اطلاع از ورود شرل شهر مزبور را نیز وداع کرده فرار نمود شرل چون بشهر تورن رسید دید با سپاه قلیل که همراه داشت تسخیر کردن آنشهر اشکال دارد لهذا حکم فرستاد که لشکر دیگر باعانت بیاید تا آنشهر را بسهولت تصرف نماید و خود مشغول

محاصره گردید درین آن محاصره هر روز یکنفر از سرداران سپاه خویش همراه برداشته بقرب آنقلعه پیش میرفت که از اوضاع آنجا اطلاع بهمرساند شاید رخنه گاهی پیدا کرده حمله و یورش بجانب خصم بدکیش برد روزی همراه لیدون نام سردار خود از اردو درآمده رو بقلعه شهر میرفت در عرض راه مشغول صحبت گشته یکدفعه خبردار شد که بقلعه بسیار نزدیک شده اند شرل از خود نیترسید زیرا که از طرف خصم هرکس او را میدید هرگز نمی شناخت بسبب آنکه خود علی الدوام رخت نظام سربازی میپوشید اما لیدون رخت سرداری در بر داشت و نشانها زده بود شرل بفراست دریافت که او را از اردوی خصم به بینند فی الفور نشانهٔ تیر تفنگ خواهند کرد لهذا لیدون را فرمود که بیا در پشت من قائم شو که از قلعه کسی ترا نه بیند لیدون راضی نشد و شرل اصرار داشت درین این مباحثه یکدفعه از قلعه شلیک کردند و سردار بیچاره هدف گلوله گشته بما فساعت تلف شد شرل دوازدهم از فوت سردار افسوس بسیار خورد بعد ازین ماجرا چند روز دیگر بانتظار ورود لشکر توقف نمود تا اینکه اجناد او بامداد رسیده بنای جنگ گذاشت چندی نگذشت که شهر تورن را نیز بحوزهٔ تملک و تسخیر درآورد بعد از آن چند شهر دیگر نیز در آنحوالی تصرف کرده هر کشوری را که تسخیر مینمود امور آنجا را چنان مضبوط میفرمود که از برای اوکوست بهیچگونه امید معاودت باقی نمیگذاشت و ملت از کثرت جنگ بتنگ آمده بزرگان پولند را تکلیف کردند و ابرام نمودند که اگر قراری در امور مملکت ندهند عنقریب جمله اطاعت شرل را گردن خواهند کشید بزرگان ملت از اجماع عوام اندیشه تمام کرده در شهر وارشو مجلس شوری برپا نمودند و بعد از مباحثه بسیار همه اتفاق کردند و اقرار نمودند بر اینکه اوکوست شایستهٔ پادشاهی پولند نیست و در همان مجلس قرار شد که دیگری را در جای او بپادشاهی تعیین نمایند اوکوست چون ازین اجماع اطلاع یافت بفکر علاج این لجاج افتاد و پیش از وقت اینمعنی را دریافت کرده بود که شرل سوبیسکی نام را در جای او پادشاه خواهد نمود توضیح این اجمال آنکه شرل سکامیکه در لیستانی بود زیاده از حد محبت از سوبیسکی نام از طایفهٔ ژان دیده بود و این طایفه در عهد قدیم مدتی پادشاهی مملکت پولند را کرده بودند پیش از وقت خواست او را گرفته محبوس نماید تا اینکه شرل کسی را بجهت سلطنت در دست نداشته این امر بطول انجامد و بزودی تمام نشود لهذا سی چهل نفر از نوکران محرم خود طلبیده تعهدات زیاد بر ایشان فرمود و ایشانرا مامور نمود بر اینکه رفته سوبیسکی را در هر جا باشد بگیرند ایشان نیز میل تمام قبول کرده بدون تاخیر روانهٔ لیستانی شدند سوبیسکی غافل ازین ماجرا در قرب شهر برزلو مشغول شکار بود که نوکران اوکوست آگاه گشته چهل نفر سواران دلیر بسر او ریختند و او را دستگیر کرده بخدمت اوکوست بیاوردند او نیز زنجیرش کرده نزد خویش نگاه داشت بعد از آنکه سوبیسکی را آن در قید و حبس خود دید باندیشهٔ مآل کار خویش میفتاد که خود نیز روزی محبوس و مقید شرل دوازدهم خواهد شد

پس تدبیر کرد که خاطر پطرکبیر را انگیخت بدست آورد شاید باعانت او کاری نماید که دولت و سلطنت او پامال خصم
نشود لهذا عریضه بخدمت ایشان نوشته استدعای امداد کرد پطر نیز منفعت خویش را در موافقت اوکوست
یافت و چند کاهی معطلی شرل را در آن ولایت مصلحت خود دید که منظور خویش را از پیش برد باوجودیکه سخنان اوکوست
چون موج سراب خالی از آب و چون چراغ بیفروغ همه تقلب و دروغ یافته بود باز قبول کرده لشکر زیاد از
روسیه روانهٔ پولند نمود که در خدمت اوکوست بوده او را اطاعت نمایند شرل وقتیکه از گرفتاری سوبیسکی
استحضاری یافت آتش گرفت و متغیر شد کونت پیپر و چند نفر از سرداران معتبر چون احوال او را متغیر دیدند
عرض کردند که چرا پادشاهی پولند را خود قبول نیفرمایید مگر امثال شما پادشاها از سلطنت دو ولایت اشکال
و صعوبت دارد شرل که همواره طایفهٔ ایطالیا را ناخوش میداشت در جواب کونت پیپر فرمود که تو از اهل
آن بودی که وزیر ملوک ایطالیا بشوی که اینگونه حرکات در آن صفحات خوبست شما میخواهید که مرا در جمیع
روی زمین بدنام نمایید من نیامدم که درین ولایت سلطنت بکنم بلکه خیال من از ایشان انتقام کشیدن و تلافی
در آوردنست نه در مملکت ایشان پادشاهی کردن شان من این نیست که تاج پادشاهی را که خود معزول
کردم برداشته بسر خود بگذارم باید تاج او را بیکی از نوکران خود التفات کنم تا اینکه مردم بفهمند که من از راه
طمع این جنگها را نکردم و لذت بخشیدن در نزد من از لذت بازستانیدن بیشتر است شرل هنوز در خیال
خود کسی را مشخص نکرده بود و هیچکس نمیدانست که این پادشاهی را که خواهد بخشید بالجمله اسکندر نام که یکی از
برادران سوبیسکی بود بخدمت شرل دوازدهم بیامده عرض کرد که از بزرگی و غیرت و مراسم عدالت پادشاه
دور میباشد که اوکوست برادر مرا بجهت خدمتی که بشما کرده است گرفته محبوس نماید و شما هیچ جهت بمقام
خلاصی او نمی‌آیید شرل در جواب اسکندر فرمود که هرگاه زنده ماندم خواهی دید که چگونه تلافی این حرکت را از
اوکوست در می‌آوریم پس التفات زیاد باسکندر فرموده او را در نزد خود نگاه داشت و در بارهٔ او در آن مدت
چند روز بکمال عطوفت و نهایت رافت میکرد چنانکه روزی در سر نهار او را فرمود میخواهی امروز تاج پادشاهی
پولند را بسر تو بگذارم اسکندر در جواب عرض کرد که شما این سلطنت را ببرادر من مرحمت کرده اید و چیزیرا که
پیش از وقت ببرادرم داده اید من هرگز قبول آن نخواهم کرد شرل از اسکندر زیاده از حد ممنون شده فرمود
بعد ازین در جمیع تواریخ روی زمین خواهند نوشت که پادشاهی در بیست و دو سالگی اینقدر همت داشت که
سلطنت مملکتی را بدیگری بخشید و جوانی شانزده ساله همت گماشته سلطنت آن مملکت را قبول نکرده استعفا نمود

فصل سیم در بیان پادشاهی ستانیسلاس و رفتن شرل بولایت ساکس و استعفا

کردن اوکوست از سلطنت مملکت و قبول کردن میع فرنگستان سلطنت او را

دشمن بی غیرت پیوسته کار را بر خود و دیگران مشکل مینماید اوکوست در اواخر چارهٔ دیگر نداشته کار و کردار خویش را
بدین وضع قرار داده بود که در هر جا آواز شرل را میشنید آنجا را گذاشته میگریخت ازین سبب امر شرل مشکل
شده بود و در هیچ جا دشمن خود را پیدا نمیکرد زیرا که شرل مجبور بود که همه اوقات با لشکر حرکت بکند و اوکوست
سی چهل نفر سوار همراه داشته امروز اینجا بود و فردا سی فرسنگ راه میرفت این است که بزرگان دشمن بی
غیرت را بدتر از دشمن پر زور دانسته اند اوکوست مدت متمادی این اطوار را از برای خود قرار داده بود
و بهر جا که میگریخت سوبیسکی را نیز همراه می برد شرل نمیدانست که را پادشاه کند و کی را پیدا نمیکرد که شایسته
پادشاهی باشد از آنطرف اخلالاتی که از روسیه میرسید او را مجبور میکرد که بزودی امور و مهام پولند را
انجام داده بتعجیل تمام بروسیه برود و ستانیسلاس جوانی بود عاقل و چیز فهم و صاحب جرات و فراست
و از اکابر پولند بود از آن روز که شرل دوازدهم بولایت پولند گذاشت پیوسته در خدمت او اوقات صرف
مینمود و همت میگماشت چنانکه در عدالتخانه همیشه جانب شرل را مراعات میکرد و در حقیقت باعث او بود
که اهالی پولند دست از اوکوست برداشته بشرل چسبیدند بالجمله شرل خواست که او پادشاه شود حکم بعدالتخانه
پولند نوشت که میباید تا پنج روز دیگر ستانیسلاس پادشاه پولند شود اهل عدالتخانه بپادشاهی او راغب
نبوده دیگریرا بجهة پادشاهی پولند در نظر داشتند و بهانه که پیدا کردند این بود که ستانیسلاس بسیار خورد
سال و جوانست و قابلیت را ندارد شرل در جواب ایشان فرمود کسیکه شما را مجبور کرده که پادشاه خود را
معزول نمایید از او جوان تر است و امروز بشما حکم میکند که باید او پادشاه شود بالجمله چون شرل دید که با
وجود اینهمه اصرار خود اهل عدالتخانه باز در انکار و تعلل و اهمال مینمایند لهذا خود بشهر وارشوی رفته حکم صریح بعدالتخانه
فرستاد که دو روز دیگر بشما مهلت دادم هرگاه موافق خواهش من ستانیسلاس را پادشاه کردید فبها و الا جمیع
ممالک پولند را آتش خواهم زد اهل عدالتخانه چارهٔ دیگر نداشته قبول کردند و کاغذی در آنخصوص نوشته جمله
مهر کرده بخدمت شرل فرستادند که هر وقت میفرماید ستانیسلاس تاج پادشاهی بسر بگذارد شرل نیز دو
نفر ایلچی از جانب خود نیز در اهل عدالتخانه فرستاد و روز تاج گذاری و خلعت پوشی ستانیسلاس را مشخص کرده
جمیع بزرگان ملت و اعیان دولت را در کلیسای بزرگ شهر وارشوی احضار کرده تاج پادشاهی ستانیسلاس را بسر
گذاشتند و او را بپادشاهی جمیع ممالک پولند قبول کردند فی الحقیقه شرل نوکر خود را پادشاه نمود زیرا که ستانیسلاس
از روزیکه شرل پا بممالک پولند گذاشته بود نوکری شرل را میکرد لاجرم شرل دوازدهم بعد ازین گفتگوی چند

روز دیگر در شهر وارشوی ماند مصمم شد که امور ستانیسلاس را باکمال استحکام درست و مضبوط نماید چون مهلم
آنشهر را موافق تمنای خود تمام کرد از آنجا روانه شده خواست بقیه شهرهای پولند را که هنوز بستانیسلاس اطاعت
نکرده و استیناس نگرفته بودند بزیر اطاعت وی بیاورد از آنجمله مردم شهر لیوپول که در دوستی اوکوست باقی
بودند و قلعهٔ مضبوطی داشته از شرل هراس و تشویش نمیکردند روزیکه از وارشوی بیرون آمد بعساکر خود حکم فرستاد
که در هر جا لشکر است در قرب شهر لیوپول جمع شوند هنگامیکه شرل وارد آنجا شد جمیع سپاه خویش را در آنجا
حاضر و مهیا دیده دو شبانه روز در یک فرسخی شهر لیوپول توقف کرد روز سیم حکم یورش داده آن قلعهٔ متین
و حصن حصین را که در بلندی و رزانت سر باوج سماوات میسود و فلک البروج در جنب اوج آن حضیض مینمود در
مدت شش ساعت تسخیر کرده جمیع خزانه اوکوست و پادشاهان قدیم پولند را که در آن شهر بود بمحض ورود آنجا متصرف
شد تفصیل این اجمال آنکه شرل دوازدهم در حین ورود بآنشهر قدغن فرمود که نخست جمیع دروازهای شهر را ببستند
و اطراف قلعهٔ مزبور را چنان احاطه و محصور کردند که پرنده را از آنجا مجال مرور نماند بعد خود داخل ارک گشته
بزرگان شهر را طلبیده حکم فرمود که مال پادشاهان پولند در پیش هرکس باشد باید تا غروب آفتاب در حضور من
حاضر نماید هرگاه درین باب اهمال کنند هرچه مرارت و سیاست به بینند جمله را از خود بدانند ترس و واهمه
شرل دوازدهم در قلوب مردم چنان مؤثر افتاد که احدی را قدرت آن نماند که اموال و بضاعات اوکوست را پوشیده
داشته محافظت تواند کرد بالجمله تا غروب آفتاب چهارصد صندوق پر از پول سفید و زرد و اسباب جواهر
و طلا و سایر اشیاء پر قیمت در خدمت شرل حاضر نمودند شرل جمله را ضبط فرموده مبالغ کلی بلشکریان
بخشید اوکوست وقتی خبردار شد که شهر لیوپول از دست رفته و جمیع خزاین و دفاین را شرل دوازدهم متصرف
گشته از شنیدن این خبر بحدی مضطرب شد که از غایت اضطراب خورد و خواب را بخود حرام کرد زیرا که از دولت
و سلطنت خود بسهولت دست کشیدن بسیار صعب و مشکل است ازین سبب خواست دفعه دیگر نیز مقابله
بپردازد شاید چاره بکار خویش نماید از اتفاقات آن اوقات پطر کبیر فوجی چند بجهت امداد او فرستاده بود
و جمعی کثیر نیز از ولایت ساکس باعانت او آمده بودند و خود نیز دست و پا کرده در همه جهت بیست هزار نفر
جمعیت فراهم آورد و اتفاقی که شرل در شهر لیوپول توقف داشت بعزم گرفتن ستانیسلاس روانهٔ شهر وارشوی
گردید و مشارالیه بعد از رفتن شرل دوازدهم در وارشوی مانده مشغول انضباط امر دولت بود و قریب شش هزار
نفر لشکر در نزد خود داشت که جمله از اهل پولند بودند و نمیدانستند که در راه که و در عشق کدام بر اسم جنگ
قیام نمایند درین بین اوکوست با بیست هزار لشکر طلوع کرده ستانیسلاس در کار خویش متحیر و سرگردان
ماند و از مقاتلت اوکوست روگردان شده ناچار عیال خویش را همراه آن شش هزار سپاه روانهٔ پوزنانی

خود نیز فرار نمود که خویش را بخدمت شرل برساند در وارشوی قلعه نبود و نه تدارک لشکر اوکوست در کمال سهولت
وارد شهر گشت و حکم فرمود که خانهٔ جمیع بزرگان را تاراج کنند هرکس را که مانع شود بقتل رساند جنارال هورن که یکی
از سرداران شرل با هزار و پانصد نفر در نیم فرسخی شهر بود با وجود اینکه از گریختن ستانیسلاس و استیلا یافتن
اوکوست با بیست هزار جمعیت بشهر مزبور اطلاع داشت باز نخواست که بی غیرتی کرده از برابر اوکوست بگریزد
تا اینکه اوکوست بعد از تصرف شهر با لشکر خویش بسر جنارال مزبور برفت و مدت شش ساعت از طرفین
جنگ کردند و مردم بسیار فیمابین ایشان تلف گردیده کاری از پیش نبردند اوکوست از بسکه شکست از لشکر
سوید خورده بود دلش بسیار میخواست که در عمر خود اقلا یک شکستی بایشان داده باشد و دشمن بهمه جهت هزار و پانصد
نفر بود پس مصمم شد که تا ایشان را بالتمام دستگیر نکند دست از ایشان باز ندارد جنارال هورن نیز خیال اوکوست را
فهمیده سپاه خویش را حکم داد که هرقدر گلوله و باروت دارند در جنگ و تحصیل نام و ننگ مضایقه نکنند بالجمله
یکشبانه روز دیگر نیز جنگ کرده جمع کثیری از لشکر اوکوست تلف نمودند بالاخره جمیع قورخانهٔ ایشان تمام مجبور شدند که
بدشمن تسلیم شوند اوکوست باکمال خوشحالی ایشان را اسیر کرده دوباره بشهر وارشوی مراجعت نمود ستانیسلاس
در ینمدت خود را بخدمت شرل رسانیده گذارش را عرض کرد شرل ازین حکایت بخندید و فرمود که اوکوست در
نظر من هیچ میماند که شیرینی از دست او گرفته باشند من خود انصاف میدهم که بیچاره حق دارد که دولت
بزرگ را از دست دادن شوخی نیست لاجرم همان روز حکم فرمود که لشکر روانه شود اوکوست چون از آمدن
شرل بسوی او اطلاع یافت باز دست و پای خویش را گم کرده در مقابل ستیز و آویز مصلحت و نجات
خود را در گریز یافت ولی میخواست طوری نماید که آن قلیل جمعیت خویش را اندک مدتی بسلامت نگاه دارد
که بالمره دست و پایش بسته نشود در آن اوقات در جمیع پولند و ساکس سرداری از جنارال شولمبورک در
میان لشکر بزرگ و معتبرتر نبود در حقیقت سرداری بسیار عاقل و جرار بود اوکوست عنان اختیار آنسپاه را
بدست اقتدار او سپرده او را در جمیع کار مختار نمود و خود با صد و پنجاه نفر مهیای آنسفر گردید که از هر طرف زور
بیاورند بسمت دیگر گریخته خلاص شود جنارال شولمبورک نیز میدانست که در مقابل آن سیل بلا صخره صما
باید که مقاومت کند و در جنگ آن نهنگ کوه آهن میخواهد که دوام بیاورد او را هرگز تاب مقاومت با
شرل نخواهد شد ولی انقدر تلاش داشت که بقیه لشکر را بحیلتی از آسیب لشکر خون آشام شرل محافظت نماید
و مهما امکن دشمن را مجال دست یافتن ندهد بالجمله شرل دوازدهم همینکه از شهر لیوپول روانه شد و صدای حرکت
او باکناف آن مملکت منتشر گردید مردم از سی فرسنگ راه کلید شهرها را نزد ایشان میفرستادند و استدعای
رعایت و حمایت از و میکردند چون شرل هیچکس را در مقابل خود ندید که با او جنگ نماید و جمله را در اطاعت

خود یافت بسیار دلتنگ گشت ستانیسلاس فرمود که این سفر در نظر من چون شکار گاهی می آید که بعد از زحمت
بسیار مرد اشکار پیش نیامده با ندامت بسیار بمنزل خود باز گردد بالجمله چند روز بدانقرار برفتند تا بولایت پوزنانی
رسیدند در آنجا شرل خبردار شد که جنارال شولمبورک با هشت هزار نفر پیاده و دو هزار نفر سواره در آنولایت
میباشد لهذا چند روز در تفحص او اهتمام فرمود تا در دو فرسخی شهر کوروا اورا پیدا نمود شولمبورک چون لشکر شرل را
از دور دید از سر طرف لشکر خویش را به صف ترتیب داد و حکم فرمود که صف اول در سر دو زانو بنشینند و صف
دوم از پشت سر ایشان خم گشته بهمانقرار بایستند و صف سیم در پشت صف دویم ایستاده جنگ کنند
تا اینکه از هر سه صف بدون درنگ شلیک و جنگ نمایند و اینگونه لشکر خود در جای مضبوطی قرار داده
بکمال تمکین و آرام منتظر ورود شرل گردید شرل بمحض ورود بلشکر سواره خود حکم فرمود که بسوی دشمن حمله و یورش
برند شش مرتبه سپاه سواره سویدی حمله بردند ولی کاری نکردند و طرفی نبستند زیرا که شولمبورک لشکر
خود را چنان مضبوط کرده بود که هیچگونه آسیبی بر ایشان نرسید شرل چون از جهت انضباط امور
نظام و مکان با استحکام خصم لشکر خویش را در محل خطر یافت و از بی باکی دشمن سپاه خود را قرین هلاک
دیده استحکام صفوف خصم را ملاحظه کرده جنگ را موقوف نمود و منتظر فرصت شد که دشمن از جای خود
حرکت نماید تا ایشان را نشانه توپ آتشبار و عرصه شمشیر آبدار سازد جنارال شولمبورک تا غروب آفتاب ابدی و
خویش را از جای خود حرکت نداده هنگام شام که شب پرده ظلام را فرو آویخت لشکر خویش را بترکیب قلعه
ترتیب داده اندک اندک از مقابل شرل واپس کشید شرل نیز حکم فرمود که اطراف قلعه را بگیرند و از حرکت ایشان
مانع شوند شولمبورک بهیچ وجه متحمل لشکر شرل گشته با آن نظام خود را پس میکشید و خود شمشیر بدست گرفته
نمیگذاشت که لشکر از هم جدا شود و همیشه در پیش روی لشکر خود بوده لمحه از کار خود غفلت نداشت و از پنج جا
زخم برداشت و بدانقرار سپاه خود را بشهر کورو رسانید شرل تا آنوقت از جانب دشمن اینگونه رشادت ندیده
بسیار تعجب کرد و زیاده از حد تغیر نموده فرمود که من هرگاه امشب و فردا شولمبورک را نگیرم از این غصه تلف خواهم
شد با اینکه افواج لشکر زیاده از حد خسته و مانده بود باز حکم فرمود که بتعجیل روانه شده سپاه خصم را تعاقب
نمایند یکساعت بعد از ورود شولمبورک بشهر کورو شرل نیز وارد شد آنطرف شهر کورو بیشه و جنگلستان
بزرگیست و آنسمت رودخانه ایست که پارت نام دارد و آنطرف رودخانه مزبور باندک فاصله رودخانه
بزرگ دیگر است که اولدر نام دارد شولمبورک همینکه خبر ورود شرل را شنید با لشکر خویش راه جنگلستان پیش
گرفت و از میان جنگل از راههائیکه بلد بود رودخانه پارت را بگذشت شرل نیز از پشت سر او راه افتاد لکن چون
سردار ساکسون راه را بلد نبوده بعد از هزار زحمت خود را برودخانه مزبور رسانید هنگامیکه آفتاب غروب

کرده بود و شب نیز بسیار تاریک بود با اینهمه سپاه خویش را حکم کرد که بتعجیل تمام از رودخانه مزبور عبور کنند
شولمبورک نیز در کنار آن رودخانه چند نفر قراول گذاشته بود که از عبور شرل اورا خبردار کنند که خود نیز از رودخانه
اولبر بدان طرف گذشته جمعیت خود را از مضرت شرل خلاص کند وقتیکه لشکر شرل خود را برودخانه پارت
انداختند شولمبورک نیز همانساعت حکم کرد که لشکر از رودخانه اولبر بگذرند چون شرل بدانمکان برسید از
سپاه خصم کسی را در آنجا ندید و در مقام حیرت فرمود هرگاه من سه دولت را بجنگ آوردم انصافا شولمبورک
نیز مرا بجنگ آورد فی الحقیقه او امروز بر ما غالب شد بزرگان لشکر هرچه اهتمام کرد که آن خیال را از دل بیرون
نمایند که او شکست نخورده بلکه فتح کرده است چنانچه خصم در برابر او ثبات و قرار نگرفته فرار نموده است
قبول نکرده فرمود که من دوست نمیدارم کسی را که از برای خوش آیند من در نزد من بگوید که تو شولمبورک را شکست
دادی من خود اقرار دارم که از آن بزرگوار شکست خوردم و اگر او نزد من می آمد بدون خجالت خود را شاگرد
او کرده علم جنگ را از وی یاد میگرفتم شرل از آن روز دیگر پشت سر شولمبورک نیفتاده مراجعت کرد لکن اینهمه
فایده باحوال او گوست نبخشید بیچاره مجبور شد که خود نیز ممالک پولند را گذاشته بگریزد بوطن اصلی و مسکن اولی
خود رفته اقلا ممالک ساکس را مضبوط نماید که هرگاه روزی شرل بخواهد که آنجا نیز او را بگیرد ممانعت کرده لقمه
نانی از برای عیال و باقی ماندگان او باقی بماند پس بدون درنگ بشهر درزد که پای تخت مملکت ساکس باشد
رفته احکام فرستاد که قلاع و سرحدات آنصفحات را من جمیع الجهات مضبوط نمایند شرل بعد از مراجعت
این سفر خواست که ستانیسلاس دوباره تاج بسرش بگذارد و جمیع پادشاهان اوروپ را مجبور کند که
بقانون دولتی پادشاهی او را قبول نمایند در سنه ۱۱۱۲ در شهر وارشوی دوباره تاج گذاری و خلعت پوشی از برای
او کرد و جمیع سفرای دول خارجه مجبور شدند که از جانب دولت خود پادشاهی ستانیسلاس را قبول نمایند مگر
ایلچی پاپ که قبول کردن پادشاهی او را در قوه نداشت توضیح این اجمال آنکه در میان طایفه مسیحی اختلاف
مذهب بسیار است اگرچه همه را مسیحی گویند ولی در میان خود توفیر بسیار دارند از آنجمله مذهب کاتولیک
و لوتری هر دو مذهب مسیحی هستند لکن چون دو مذهب حساب میشوند مذهب کاتولیک همان مذهب پاپ است
و طایفه پولند نیز همیشه کاتولیکی بوده اطاعت بر پاپ میکردند و طایفه سویدی لوتری بوده برخلاف
پولندی پاپ را نمی شناختند ستانیسلاس نیز که پادشاه پولند شد لوتری بود از این سبب پاپ نمی توانست
پادشاهی او را قبول کند چندین کاغذ نیز در اینخصوص بممالک پولند نوشته بود که او را پادشاهی قبول نکرده
از مملکت بیرون کنند لکن طایفه پولند چنان صدمه از شرل خورده بودند که پاپ یا مذهب کاتولیک بخاطر
ایشان نیاید لهذا اخلال پاپ هیچ چه کار نکرده ستانیسلاس با کمال اختیار پادشاه شد و خواهش شرل

بعمل آمده اوکوست درآن اوقات معزول شد ولکن از آنسمت پطرکبیر که دشمن قوی و باتدبیر بود فرصت یافته روز
بروز قوت خویش را بیش میکرد و از فتوحات شرل پروا و تشویش نداشت مملکت خود را آباد و جمعیت خود را
زیاد می نمود و پیوسته بترقی و تربیت ملت روسیه میپرداخت و شهرها میساخت سفرها بفرنکستان کرده
غرایب علوم و بدایع صنایع و رسوم را یاد گرفته از اقصای بلاد مردمان صاحب فهم و فراست را جمع کرده بمملکت
خود می آورد و همهٔ این تدارک از برای شرل و تلافی خسارت جنک نروا فراهم آورد و ولی شرل از بسکه مغرور بود
هرکز پطر را داخل موجودات نشمرده استیصال او را آسانتر از زوال سلطنت اوکوست میدانست و انقراض
دولت او را در دست خود میدید لاجرم پطرکبیر در هنکامیکه شرل مشغول جنک پولند بود در کوشه و کنار هر روز
صدمه بلشکر شرل میزد و شرل هرکز متحمل نشده در نزد خود خاطرجمع بود که هر وقت خواسته باشد پطر را تمام
خواهد کرد پطرکبیر بخلاف این قوت شرل را فهمیده شب و روز در خیال این بود که چه تدبیر کنم تا این خصم قوی دفع
شود و چکونه از عهده او بیرون خواهم آمد هنکامیکه امر اوکوست هنوز تمام نشده بود از احوالات شرل
اطلاع داشته خاطرجمع بود که تا امر پولند را اتمام نکند از آنجا حرکت نخواهد نمود لکن بعد از پادشاه شدن
ستانیسلاس بسیار تشویش میکرد و میدانست که شرل از روسیه دست نخواهد کشید بعد از تدبیر مصلحت چنان
دانست که اکر کمچندی نیز شرل را در پولند معطل کند بد نخواهد بود پس بجنارال پاتکول که در آن هنکام از جانب
پطرکبیر در نزد اوکوست ایلچی بود کاغذ نوشت که با او کفتکو نماید و او را براین وادارد که بشهر کرودنو آمده پطر را
ببیند اوکوست که بالمره از امر خود مایوس بوده از خدا میخواست که کسی از دست او بکیرد فرمایش پطر را
قبول کرده بدون درنک روانه شد این دو پادشاه همدیکر را در شهر مزبور ملاقات کردند پطر وعده کرد که
هرکاه اوکوست با او درست رفتار نماید او را امداد زیاد بدهد اوکوست نیز سوکند یاد کرد که مادام العمر خلاف
مصلحت و قرارداد پطرکبیر را نکند و همیشه در اطاعت و انقیاد او باشد بالجمله پطرکبیر هفتاد هزار سپاه همراه
خود آورده بود نخست چنان قرار دادند که پطر خود نیز در پولند مانده بمصاحبت اوکوست شرل را از آن ممالک
بیرون کنند بعد بپطرکبیر خبر رسید که در مملکت حاجی ترخان آشوب و اغتشاش بهم رسیده چنانکه اکر
خودشان بتعجیل تمام بدانجا نروند کار آنولایت مغشوش و پریشان خواهد شد پطر بعد از شنیدن این خبر مجبور کشته
عنان عزیمت بصوب آنولایت بکردانید و مانزیکوف سردار بزرک خود را از جانب خود مامور کردانید که
در نزد اوکوست بماند و با آن هفتاد هزار نفر نکذارد که شرل داخل خاک روسیه شود و منتظر باشد که شولمبورک
سردار اوکوست نیز که بجهت جمع کردن سپاه ساکس رفته بود بیاید پس هر دو سردار باتفاق هم شرل را
از ممالک پولند بیرون کنند کفتکو و قرارداد میانه دو پادشاه بدین منوال تمام شده پطر روانه حاجی ترخان

کردید در بین که شولمبورک هنوز بمانزیکوف نرسیده بود شرل از این اخبار اطلاع یافته فرصت نداد که این دو سردار
بیکدیکر برسند افواج خویش را حکم فرستاد که بسرعت تمام با سپاه روس بمحاربه و مقاتله قیام کنند مدت دو ماه
فیمابین لشکر سوید و روسی سپاه نوایر قتال اشتعال یافت بالاخره شرل این هفتاد هزار لشکر را هزیمت داد و
در مدت این همه جنک ستانیسلاس نیز با سپاه شرل همراه بود عساکر مانزیکوف در هر جا شکست خورده مجبور شد
که از خاک پولند بیرون برود بعد از شکست خوردن مانزیکوف شولمبورک با بیست و چهار هزار نفر لشکر ساکسون از
آنطرف سرحد وارد شد شرل از آمدن او خبردار کشته پیش از وقت دوازده هزار نفر لشکر جرار در زیر حکم جنارال
رنچلد بسمت سرحد ساکس روانه کرده بود که در آنجا منتظر حکم شولمبورک باشند نزدیک شهر فرونستال در
بین راه سپاه این دو سردار مقابل کشته جنک در پیوست در سنه ۱۷۰۶ رنچلد چنان شکستی بشولمبورک داد که
تا حال در هیچ تاریخ مذکور نشده است بعد از آنکه لشکر ساکس شکست خورده در صحرای جنک نزدیک بهفتهزار
تفنک پیدا کردند که جمله پر بودند از این معلوم میشود که ترس سپاه ساکس در چه مرتبه بوده که جرات خالی کردن
تفنکهای پر نداشته اند بالجمله جمیع اوضاع لشکر شولمبورک بتصرف سپاه سوید آمده کار و بار اوکوست باز بدتر از
رو بخرابی کذاشت بعد از آنکه شرل دوازدهم این نود هزار سپاه روس و ساکس را بطور دلخواه شکست فاحش
داد مصمم شد اوکوست را که در آن اوقات قریه بقریه و وادی بوادی از دست سپاه سوید میکریخت بکیرد و
مسکن اصلی را نیز از دستش بازستاند لهذا در اوایل سنه ۱۷۰۶ با لشکرش داخل خاک ساکس کشت اهالی این
مملکت از اسم شرل بمرتبه خوف برداشته بودند که همه دهات عرض راه مال و املاک خود را کذاشته فرار کردند
کسی پیدا نشد که از سپاه سوید استفسار نماید که از کجا می آیید و بچه کار آمده اید مردم ولایت ساکس چون
وحوش و پرنده از ایشان میرمیدند شرل دید که هرکاه اوضاع بدینقرار باشد لشکریان بجهت آذوقه و سایر
تدارک و سامان زحمت و مرارت خواهند کشید لهذا احکام نوشته بهمه جا فرستاد و ایشان را اطمینان
داد که لشکر سوید در نظام امور دخل بلشکر روس ندارد هرکاه یک دینار از مال کسی تلف بشود در عوض آن
یک تومان خواهند داد پیش از آن نیز این مطلب کوشزد ایشان شده بود که لاف و دروغ را بهیچوجه در مزاج
شرل جلوه و فروغ نیست و مکر و تقلب در هر کار بطبع او ناکوار است از این جهت تمام مردم باحکام او تسلیم و رام
کشته باکنهٔ خویش مراجعت نمودند مورخین سوید نوشته اند که ایام توقف شرل در ممالک ساکس دیناری از
مال کسی تلف نشد و اجحافی از سویدیان درباره کسی سر نزد لکن مورخین ساکس خلاف این نوشته اند
که مدت توقف شرل ممالک ساکس بالمره خراب شد این مطلب از برای ما درست معلوم نکشته که کدام یکی
از مورخین راست نوشته اند ولی هر ولایتی که در آنجا لشکرکشی شد معلوم است که خرابی بهم میرساند اما از

حرکات و رفتار شارل در ممالک ساکس مشخص و آشکار است که خیال او این نبوده که مردم آن مملکت را ضرر و خسارت
برسد از آنجمله روزی رعیتی بخدمت شارل عرض کرد که یکنفر صالدات توپخانه مرا تاراج کرده و چیزیکه بجهت
عیال خود پخته بودم از دست من گرفته است شارل همان ساعت صالدات را طلبیده بطور تغیر فرمود که
چرا مال این بیچاره را بزور گرفته صالدات بکمال احترام عرض کرد بنده ضرریکه باو زده‌ام در پیش خساراتیکه شما
بپادشاه او رسانیده‌اید نمودی ندارد بهمه جهت یکمرغ ازو گرفته‌ام پس شارل ده تومان بآن رعیت داد و بطور
التفات آن صالدات را فرمود راست گفتی من از اوگوست یک مملکت بزرگ را گرفتم لکن می‌بینی که از برای
خود چیزی نگاه نداشتم ازین یکفقره معلوم میشود که خیال شارل باهالی ساکس ضرر و خسارت رسانیدن نبوده است
و در خصوص مخارج و تدارکات معسکر خود نخست محاسبه مالیات آن ولایت را از مباشرین آنجا خواست و پس
از استحضار فراخور مداخل آن مملکت مخارج جمعیت خویش را قرار داد که احدی را تعدی و اجحاف نشود و اوگوست
بیچاره مدتی که شارل در مملکت اصلی او پادشاهی و سلطنت میکرد او در ولایات پولند سرگردان و حیران میگشت
و نمیدانست که آخر کار او بکجا خواهد کشید لاجرم بعد از هزار تدبیر و خیال در مآل کار خود دید که بجز انقیاد و امداد
و بجز تسلیم علاجی و بغیر از اطاعت چاره نخواهد داشت عریضه بخدمت شارل نوشت و دو نفر از نوکران خود مأمور
کرده نزد شارل فرستاد که رفته قراری با مراو بگذارند و صفحه سفیده بدست آنها داده ایشانرا مختار کرد که
هر طور مصلحت بدانند در امر او تلاش کنند در روز دویم رفتن ایشان کاغذی باین مضمون از جانب پطر کبیر
باو رسید که ازین گونه صدمات بیم و هراس مکن و بی غیرتی را هرگز در دل خود راه مده که هر قدر زنده‌ام
از امور تو متوجه خواهم شد البته از دوستی من دست برمدار و مهام خویشتن را بعهده اهتمام ما واگذار
در این اوقات مازنکوف را با عساکر بسیار باعانت تو خواهیم فرستاد اوگوست اگرچه مردی بود که
در جمیع اروپ بزور و قوت شهرت داشت چنانکه خرس و شیر را در کوه و بیشه‌ها تنهائی دستگیر میکرد
اگر میخواست میکشت و الا زنده نگه میداشت گاهی که در میدان تاخت و جولان اسب مشغول میشد حلقه در هوا
معلق و مستحکم کرده بودند اوگوست هنگام تک و دو از آن حلقه میگرفت و دیگرانرا با دوران خود میربود
و ساعتی با آن حالت در هوا نگه میداشت ولیکن در جنگ بسیار بیدل و جبون بود و همواره میخواست
که در خانه خود باستراحت بنشیند و لقمه نانی بدست آورده با عیال خود صرف نماید و از شجره غیرت و آبرو
هرگز بهره نبرده و ثمره نخورده و نتیجه نفهمیده بود آدم متعصب و غیور در مقام زوال آبرو و حرمت
از جان خود میگذرد و مشقت مردن را با استراحت زندگی ترجیح میدهد با وجود اینگونه کاغذ پطر کبیر و
سوگندهائیکه در دوستی وی یاد کرده بود از شدت ترس شارل همه را فراموش کرده بدون اینکه

خیالات و تدابیر خود را بپطر کبیر بروز بدهد عریضه آن دو نفر را روانه نمود وقتیکه ایشان بخدمت
شارل آمدند شارل از ایشان پرسید که از برای چه مطلب آمده‌اید ایشان عریضه اوگوست را درآورده
باو دادند شارل بعد از خواندن کاغذ اوگوست خود را باوطاق خلوت کشیده جواب کاغذ او را باین مضمون
نوشت که من با اوگوست دوست میشوم بچند شرط اول آنکه هر چه من در مملکت پولند از خوب و بد بانجام
کرده‌ام همه را بدون دلیل قبول کند دویم آنکه از پادشاهی پولند بالمره دست کشیده استانیلاس را
بپادشاهی قبول نماید و برو اطاعت بکند سیم آنکه من بعد پطر کبیر را نشناخته بهر چیز که با او عهد بسته است
همه را مخالفت نماید چهارم سوبیسکی را با کمال احترام از محبس در آورده نزد من بفرستد پنجم آنچه اسیران را
از لشکر سوید کرده‌اند همه را پس بدهد و از نوکرهای من هر کس نزد او باشد آنها را نیز بفرستد خاصه جنرال پاتکول
که بی‌تأمل روانه نماید این کاغذ را نوشته بدست کونت پیپر داده فرمود که با وجود این کاغذ هیچ جای زحمت برای
تو باقی نمیماند زیرا که اگر یک کلمه از اینها کم و زیاد باشد من قبول ندارم تو نیز مرخص نیستی که از این احکام
تجاوز کنی و بیشتر ازین حرف نزنی هر گاه قبول کردند فبها و الا در اردوی من نمانده مراجعت نمایند فرستادگان
اوگوست هر چه اصرار کردند که شاید از احکام شارل چند فقره را رد نمایند ممکن نشد زیرا که کونت پیپر از جانب
شارل مرخصی نداشت که حرف زیاد بزند همین دو کلمه را میگفت که حکم شارل این است یا قبول کنید یا در اینجا
نمانده مراجعت نمائید بالجمله غیرت فرستاده‌های اوگوست بیشتر از خود بوده احکام شارل را قبول کردند و مراجعت
نمودند چون اوگوست خبردار شد برسولان خویش تغیر کرد که چرا احکام شارل را باتمام قبول کرده
مراجعت نموده‌اید و خواست که عریضه دیگر بنویسد در این بین خبر ورود مازنکوف با سی هزار نفر لشکر رسید و اوگوست
بتازگی دست و پای خود را گم کرده ندانست که جواب مازنکوف را چگونه بدهد و از شارل بحدی هراس داشت
که هرگز نمیخواست تا دوباره با او بمقام جنگ برآید اوگوست در شهر کالیش بود مازنکوف نیز وارد شده برو
گفت که من از جانب پطر کبیر مأمورم که لشکر سوید را از مملکت پولند بیرون کنم بعد بدون تشویش و هراس
عزم مملکت ساکس نمایم و در آنجا با شارل بجنگم اوگوست چون از احکام پطر استحضار یافت بنای طفره
گذاشت و بهانه‌های عجیب و غریب پیدا کرد که مازنکوف جنگ را موقوف کند چون دید که قبول نخواهد
کرد در نزدیکی کالیش ده هزار نفر لشکر سوید در زیر حکم جنرال میرفلد جمع شده بود نزد او آدم فرستاد
و پیغام داد که مازنکوف آمده است و میخواهد با تو بجنگد و سی هزار جمعیت دارد هر گاه با ایشان جنگ
نمائی بالقطع شکست خواهی خورد و من هم با شارل مصالحه کرده امروز دوست شما هستم بعد ازین اصلاح
امور شما منظور منست در عالم دوستی بشما اعلام میکنم که لشکر خود را از نزدیکی کالیش برداشته بروید

سردار سوید که هرگز این گونه بی غیرتی را از بنی آدم ندیده و نشنیده بود چنان خیال کرد که اوکوست همه را
دروغ میگوید و مازیکوف سی هزار نفر جمعیت نداشته از ترس شکست خویش اینگونه اخبار را پیش انداخته
لهذا بقول او متحمل نگشته با افواج خود روانه کالیش شد و بلشکر مازیکوف دچار شده بنای کارزار گذاشتند
و بجهت کمی جمعیت سوید در آن روز لشکر روس بخت مضبوط دادند بعد از مشاهده این جنگ هر کس بجای
اوکوست میبود بسر غیرت آمده بانتقام و جنگ دشمن قیام مینمود مشار الیه برخلاف عادت و طبیعت بنی نوع
بشر از این فتح و ظفر بیشتر ترسید عریضه بخدمت شرل نوشت و قسم خورد که در این محاربه تقصیری از من
سر نزده سردار سرکار پیغام و اعلام من اعتبار نکرده سر خود بنای کارزار گذاشت و از روسیه شکست
خورد بالجمله هرچه بیشتر از جانب شرل تکلیف و فرمایش رفته بود همه را قبول نمود در آن خصوص التزام داده مهر
کرده بخدمت شرل فرستاد که مبادا تا بار دیگر تغیر کرده مصالحه و دوستی بهم خورد و بعد از فرستادن
آن عریضه خود نیز روانه ساکس شد که بخدمت شرل رسیده شاید در آنجا کاری کرده شرل را در حق خود بسر
التفات بیاورد غافل از اینکه شرل را همواره عادت این بود و طبیعت چنین که از ملاقات مردم بی غیرت
احوال او بهم میخورد و مزاج او دگرگون میگشت چون آمدن اوکوست را شنید قدغن کرد که بمنزل خود نیاید و در
پیش کونت پیپر بماند تا اینکه شرل وی را در آنجا ملاقات نماید وقتیکه شرل وارد منزل وزیر گردید اوکوست از او
بدیدن رنگ از رخسارش پرید و خواست که دست شرل را ببوسد شرل قبول نکرده بنای صحبت گذاشت
اوکوست سعایت بسیار کرد که در بین گفتگو از پریشانی کار خود طرح صحبت بیفکند ممکن نشد شرل گاه از چکمه
خود میگفت و گاه از کلاه حرف میزد مدت دو ساعت صحبت و گفتگوی ایشان بدین قرار گذشته از یکدیگر
جدا شدند فردای آن روز شرل از کونت پیپر پیغام فرستاد که هنوز تکالیف را بجا نیاورده است چگونه
مصالحه و دوستی در میان ما آنگاه انجام پذیرد که تکلیفات را بالتمام بجا آورد و فرمایشات این بود
که هنوز پاتکول را نداده بود بهانه می آورد که نوکر دولت روسیه است و سوئیکی را نیز نفرستاده بود
اوکوست بعد از شنیدن این پیغام ایشان را تسلیم کرد و جمیع احکام شرل را بجا آورد شرل وجه معیشت
و گذران از برای اوکوست قرار داد و بقتل جنارال پاتکول حکم کرد پاتکول بیچاره را در سنه ۱۱۱۹ در شهر کازیمیر
کشتند تقصیری که داشت این بود که از جانب ملت خود نیز در پدر شرل رفته خواست ظلم و تعدی را از ولایت
لیونی بردارد بمقصود خود نرسید و بعد از وفات پدر شرل از ولایت سوید گریخته پیش اوکوست آمد و باعث
جنگ فیما بین سه دولت گردید لاجرم بعد از آنکه این خواهش شرل نیز بعمل آمد حکم باوکوست فرستاد
که باید کاغذی باستانیلاس بنویسد و اقرار و اذعان بپادشاهی او نمائی و نیز فرمود آنچه اسباب جواهر

دولتی در پیش است آنها را نیز باید بپادشاه جدید تسلیم نمائی تا معزولی تو بجمیع دول معلوم شود اوکوست
مجبور شد همان کاغذ را نیز نوشت و بندگی استانیلاس را قبول کرده جمیع اسباب جواهر که در نزد خویش
بود همه را پیش وی فرستاد وقتیکه پطر از این احوالات خبردار شد بسیار متغیر گردید رفتار شرل او را
آنچنان تأثیر نمیکرد زیرا که دشمن بود و از دشمن توقعی نداشت لکن از بی غیرتی اوکوست که با وی دوست بود
تعجب میکرد پطر کبیر خواست بانتقام خون پاتکول آنچه در آن چند سال از اهالی سوید اسیر گرفته بود ایشان را
بالمره بقتل رساند و لکن از قواعد مروت و قوانین عدالت دور دید که بجهت و بی سبب از برای یکنفر چندین
نفر مردمان بی تقصیر را از دائره حیات دور سازد پس بجمیع دول اوروپ نامه نوشت و در این باب
از دست شرل شکایت نمود در آن اوقات دول فرنگ نیز با همدیگر مشغول جنگ بودند و دوستی
شرل را بپطر کبیر مقدم داشتند و سخنان پطر را گوش نداده منظور او را بالمره فراموش کردند پطر
دید که باینگونه انتقام از خصم نتوان گرفتن باید فکری کردن که تلافی از خصم در آید پس مصمم شد که خود با
جمعیت کثیر بممالک پولند برود یا بالمره تمام شود و یا اینکه دمار از روزگار خصم درآورد و از برای لشکر
کشی وقتی بهتر از این بدست نمی افتاد زیرا که ممالک پولند از وجود خصم خالی بود شرل و استانیلاس هر دو
در مملکت ساکس بودند و در جمیع ممالک پولند از جانب شرل یکنفر سردار و بیست هزار لشکر بود پطر کبیر با شصت هزار
نفر وارد خاک پولند گردید و بی ممانعت و مجادلت کسی با شهر لیوپول تصرف نمود و در شهر مزبور بزرگان
پولند را جمع کرده مصمم گردید که بدستیاری اهل پولند استانیلاس را مسلوب الاختیار نموده تمام اقتدار
التفضیات را بدست دیگری بسپارد چنانچه اگر منظور خویش در باب سلطنت اوکوست از پیش نرود خواهش
و منظور شرل نیز بعمل نیاید بالجمله پطر کبیر بزرگان پولند تعارف و انعام داد و ابواب مکرمت و لطف بر
روی ایشان بگشود و نشان شایان هر یکی از مستحقین ایشان بداد و در اندک مدت قلوب اهالی آن مملکت را
چنان بجانب خود راغب نمود که بسیاری از ایشان اطاعت پطر را بر ذمه طاعت خود قبول کرده در شهر
لیوپول جمع شدند کم مانده بود که مردم پولند بالمره از استانیلاس روگردان شوند و در جمیع پولند آشوب
و اغتشاش نمایان شود شرل از این احوالات خبردار شده استانیلاس و جنارال رنخلد را با شانزده هزار
لشکر روانه شهر لیوپول نمود که با آن بیست هزار نفر سپاه سوید اتفاق کرده پطر را از خاک پولند بیرون
نمایند پطر بعد از شنیدن این خبر کثرت عدت دشمن و قلت تدارک و آذوقه خویشتن را ملاحظه کرده توقف
خود را در آن صفحات از رویه حزم و احتیاط دور دید لهذا اردوی خود را از ممالک پولند حرکت داده و
در خاک لیتانی قرار گرفت در این مدت شرل با کمال جلال در ممالک ساکس سلطنت میکرد و از جمیع دول

اوروپ نزد او ایلچی و پیشکش می آمد خاصه از جانب امپراطور نمسا که هر روز خبری میرسید شرل چون شوکت
خود را در نهایت دید نخوت و غرور او بجائی رسید که جمیع مملکت اوروپ را مال خود میدانست و چنان می پنداشت
که در همه روی زمین کسی نخواهد بود که در برابر او بجنگ قیام نماید سفرائی که از جانب دول اوروپ نزد او بودند
استدعا مینمودند که دیگر جنگ را موقوف کرده بخاک سوید مراجعت فرماید چندانکه ایشان اصرار میکردند
صد چندان شرل در باب جنگ ایستادگی میکرد و باطنا پطر کبیر را بسیار ناخوش میداشت بخصوص در این
کرت آخری که لشکر بممالک پولند کشید بحدی عداوت بهم رسانید که هر کس اسم پطر را نزد او میبرد با او تیز
میشد و تخمیر ضمیر او این بود که تا پطر کبیر را تمام نکند بممالک خود مراجعت نخواهد کرد و همینکه شنید پطر از خاک پولند
بیرون رفته است حکم فرمود که تدارک لشکر دیده شود سفرا و سرداران سپاه آنچه سعی و اهتمام کردند که
شاید او را ازین خیال بگردانند ممکن نشد در جواب ایشان گفت تا پطر را چون اوگوست از سلطنت معزول نکنم
دست نخواهم کشید سرکردگان چون اصرار خویش را بی فایده یافتند ناچار بتدارک لشکر قیام کردند و سامان
سفر را بتعجیل تمام نموده منتظر حکم جدید شرل شدند شرل در اواخر سنهٔ ۱۱۲۰ هجری از ممالک ساکس روانه شد
و امور لشکر او بمرتبه مضبوط بود که بتحریری بیست چهل و سه هزار سپاه همراه داشت تدارک تمام [illegible]
بقدر دویست تومان اوضاع داشت ازین معلوم میشود که در این سفر تا چه قدر سپاه سوید مداخل کرده بود
با اینهمه شرل باز اوضاع خود را هیچ تغییر نداده بود و اوضاع سرداران از او بیشتر بود و اگر کسی او را نمی شناخت
چنان خیال میکرد که نوکر یکی از سرداران است این قسم رفتار او باعث شده بود که جمیع لشکر در راه او
جان میدادند زیرا که بچشم خود میدیدند که همواره زحمت خود را بر زحمت جنود مقدم میداشت و خوشحال بود
از آنکه بوجود خویش مدد بکند و لشکر او را [illegible]

فصل چهارم در بیان جنگ شرل دوازدهم با پطر کبیر در پولتاوا و زخمدار کشتن شرل و شکست خوردن لشکر او و فرار کردن او بدولت عثمانلو با چند نفر از نوکران خود

شرل دوازدهم بعزم جنگ روسیه از ممالک ساکس روانه شد روز چهارم ایلچی از جانب دولت عثمانلو
بخدمت او رسید و صد نفر سویدی رسم پیشکش بحضور وی آورد و توضیح این اجمال آنکه این صد نفر را
در حین جنگ پولند طایفه کالموک چپاول کرده باسلامبول برده بودند سلطان روم از اسم و رسم شرل

اطلاع یافته بعزم دوستی و مودت شرل ایشانرا همراه ایلچی خود روانه خدمت وی نمود و نامهٔ مشعر بیگانگی
و اتحاد دولتین مرقوم و مرسول داشته بود و در ضمن آن سلطنت ستانیسلاس را نیز قبول کرده بود شرل
زیاده از حد از دولت عثمانلو خوشحال گشته نهایت محبت در بارهٔ فرستادهٔ آندولت بجا آورد و جواب
نامهٔ او را بکمال تلطف و مهربانی نگاشته ارنگاشته وی ارسال داشت پطر کبیر در این مدت سرحدات را
مضبوط میکرد و منتظر ورود شرل بود و آنچه لشکر داشت در سرحدات جمع مینمود که شرل را از ورود خاک
خود مانع آید و این معنی را ادراک کرده بود که در این سفر از دولتین یکی بزوال خواهد رسید و از دو پادشاه
یکی تمام گشته صفحهٔ گیتی آرام خواهد گرفت شرل دوازدهم بیشتر حکم کرده بود که لوینهوپت سردار سوید بعد از
روانه شدن خود بیست هزار نفر لشکر جمع آورده باو ملحق شود بخت تلاقی فریقین در شهر نیمن اتفاق
افتاد پطر کبیر در میان شهر نیمن بود که خبر ورود شرل را شنید چون بهمه جهت دو هزار نفر لشکر همراه
داشت جرات تمکث و توقف نکرده از شهر بیرون آمد شرل نیز بهمه جهت ششصد نفر همراه داشت پطر
از یک دروازهٔ شهر بیرون رفت و شرل از دروازهٔ دیگر داخل شد چون پطر قدری از شهر دور شد خبر رسید
که شرل در همه جهت ششصد نفر همراه دارد و بقیهٔ سپاه سوید سه چهار ساعت دیگر وارد شهر میشود پطر
بمحض اطلاع هزار و پانصد نفر از میان لشکر همراه خود برداشته دوباره بشهر مراجعت نمود در حین ورود
شهر آفتاب غروب کرده هوا تاریک شد قراولان شرل نخست ایشانرا نشناخته چنان تصور کردند که
لشکر سوید است وارد میشود بعد فهمیده بنای جنگ گذاشتند و قراولان دروازهٔ شهر بهمه جهت سی نفر بودند
با وجود این مدت ربع ساعت در مقابل پطر جنگ کرده لشکر او را معطل نمودند تا شرل از آن طرف شهر
خبردار شده خود را بدان هنگامه رسانید و در شب تاریک چنان جنگ کردند که پطر مجبور شده برگشت
برگشتن پطر و رسیدن بقیهٔ لشکر سوید یکی شد هرگاه پطر اندکی در آنجا توقف میکرد قضیه برعکس نتیجه می بخشید
و خود و سایر سپاه سوید میکشت این است که حکما نوشته اند شرل بزور طالع راه میرفت و پطر بعقل و تدبیر
شرل بطالع خود بگیر نیامد و پطر با عقل خود از دست لشکر سوید خلاص شد شرل بعد از ورود لشکر حکم کرد که
بتعجیل روانه شوند و سپاه پطر را تعاقب کنند لشکر پطر نیز در حین فرار بتعجیل داشتند که خویشتن بسرحد برسانند
پطر کبیر دید که با سپاه قلیل جنگ کردن خلاف قانون عقل و تدبیر خواهد بود لهذا حکم بسرداران خود فرمود که جمیع
افواج لشکر را داخل خاک روسیه نمایند چون افواج لشکر جملگی وارد خاک روسیه شدند از هر جا که احتمال
ورود سپاه شرل بولایت روسیه بود مضبوط کرده خود روانه پطربورغ شد پطر کبیر فهمیده بود که لشکر شرل
بزودی از خاک لیتانی نمیتواند حرکت نماید بچند سبب اول آنکه از برای پنجاه هزار نفر در جمیع لیتانی آذوقه

پیدا نمیشد میبایست آذوقه را از اطراف بیاورند ثانیاً زمستان بود با آن حدت سرما و خرابی ولایت عزم
حرکت امکان نداشت هرگاه این موانع را ملاحظه نکرده روانه میشد جمیع لشکر او بی شبهه تلف میگشت از وقایعی
شارل در شهر لیتسانی معطل بود پطر میخواست که امورات و تدارکات ولایات را مضبوط نماید و از شهر مسقو بیش
احتیاط داشت و از خیالات شارل مستحضر و آگاه بود که او همیشه پی کارهای بزرگ بود دائم پطربورغ را جزء
میدانست میخواست که یکدفعه دولت و سلطنت پطر را تمام کند از قراریکه پطر فهمیده بود شارل دوازدهم سه چهار ماه
در لیتسانی معطل شد در آن اوقات پطر جمیع امورات سرحدات آنصفحات را درست کرد که اگر فتح نماید اقلاً سپاه
خصم را معطل کرده باشد و خود در شهر پطربورغ و مسقو مشغول انجام مهام سپاه نظام کرد چون از سر باب
اطمینان بهم رسانید دوباره بخاک لیتسانی مراجعت نمود که در پیش لشکر خود حاضر باشد شارل دوازدهم بجهت زیادتی
مکث و تعطیل منقبض و دلگیر گشته مهما امکن تدارک لشکر و سامان حشر خود را انجام داده روانه شد و برودخانهٔ برزان

مانع شود شارل با لشکر رودخانه را گذشت سپاه روس پانزده هزار پیاده و نه هزار سواره بود شارل فرصت
نداده بمجرد عبور حکم باشتعال آتش حرب و استعمال آلت طعن و ضرب فرمود از هر طرف صاعقه باروط گلوله
توپ و تفنگ را چون قطرات تگرگ در آن صفحه جنگ بارید ولی هر قطره باران قطعه جانی را ساقی مرگ می‌شد
و روانی را ناتوان مینمود و چراغ دودمانی را خاموش میکرد در همان روز سپاه سوید هفت مرتبه حمله کردند
و یورش بردند لشکر روس مقاومت نمودند و ثبات ورزیدند در حمله هفتم روسیه دوام نکرده شکست خوردند
و هزیمت نمودند لاجرم دوازده توپ و بیست و چهار خمپاره از لشکر روس تصرف سپاه شارل درآمد و نزدیک
بچهارده هزار نفر از طرفین کشته شد هرگاه پطر از اول چنان میدانست که شارل اینگونه جرأت نموده لشکر
از رودخانه خواهد گذرانید حکم بانداختن آن توپهائی که سرکوب جمیع اطراف رودخانه بود میکرد یکنفر از لشکر
شارل خلاص نمیشد لکن هرگز از خیال او خطور نمیکرد که شارل چنین جرأت خواهد نمود بالجمله بعد از واقعه جنگ

شارل سخن دروغ وگزاف چنین کسی کوشش دادن نهایت نادانی وبیخردی بود زیراکه در اول کار تامل وتحقیق نمود که مازه‌پا
راست میگوید یا دروغ وبمحض نوشتن او نهایت باور نمود تا اینکه متعهد شد که شانزده هزار لشکر وآذوقه زیاد
بهمراه داشته باشد بطایفه خود آنقدر مسلط ومقتدر بود که هرچه او بگوید طایفه‌اش قبول واطاعت نماید
یا خیر بالجمله شارل هیچکدام ازین عیوبها را تفکر وتعقل نکرده آنقدر تامل وتوقف نمود که لشکری که بلوانهوپ حکم
کرده بود از ولایت لیونی وپولند جمع کرده بیاورند لاجرم بقدر معتد وتدارک لشکر دیده روانه شد مازه‌پا وعده
کرده بود که در کنار رودخانه خود را بشارل برساند بدانجهت چون شارل برودخانه مزبوره رسید بانتظار مازه‌پا
در آنجا رحل اقامت افکند مانزیکوف که حسب الحکم پطرکبیر مامور بود که همیشه در نزدیکی اردوی شارل بوده از احوالات
او خبردار باشد چون دید که شارل از خیال مسقو برگشته بسمت اوکرن میرود او نیز روانه شده در نزدیکی رودخانه بسبب
زحمت راه وکمی آذوقه اوضاع سپاه سوید را مغشوش وپریشان بجا آورده با چند فوجی که داشت بر سر سپاه شارل
تاخت وبسیاری از طرفین کشته شد چون سپاه مانزیکوف جزئی وکم زور بود از آنجهت جرأت زیاد نکردند که با لشکر
شارل جنگ نمایند در هنگامیکه شارل در کنار رودخانه انتظار مازه‌پا را میکشید از برای سپاه او بسیار بد میگذشت
لکن رفتار شارل لشکریان را تسلی داده ساکت مینمود شارل روزگار خود را مانند صالدات میگذرانید وخود را از ایشان
تشخیص وترجیح نمیداد هرچه ایشان میخوردند او نیز میخورد افواج لشکر چون پادشاه را مانند خود متحمل زحمت ومشقت میدیدند
نارضائی وشکایت را فراموش کرده اظهار خوشحالی ومسرت میکردند پطرکبیر از جمله این احوالات مطلع گشته
اگرچه از حرکت مازه‌پا اندکی متغیر ودلگیر شد لکن بسبب آنکه شارل از عزم مسقو برگشته بسمت اوکرن روانه شده است
بسیار خوشحال گردید ودانست که بالاخره کار او پریشان وضایع خواهد شد لاجرم پیش از آنکه خود نیز تدارک سفر
اوکرن بپردازد خواست چند روز دیگر توقف کرده انتظار لوانهوپ را بکشد که شاید او را بشارل نرسیده شکار
کند وتمام نماید ودران اوقات از برای لشکر روس نیز بجهت کمی آذوقه بسیار بد میگذشت پطر شنیده بود که
لوانهوپ آذوقه زیاد همراه می‌آورد منظور کرد که هرگاه شکست هم نتواند بدهد لامحاله آذوقه را از دست خصم بگیرد
پس حکم کرد که مانزیکوف با سپاه خود در کنار رودخانه بورستین توقف وکمک نماید تا هر وقت لشکر لوانهوپ برسد
راه او را گرفته نگذارد که پیش برود چند روز دیگر لوانهوپ رسید پطر نخست مزاحم ومتحمل سپاه او گشته تامل کرد
تا اینکه نزدیک برودخانه مزبوره شدند چون سپاه سوید از آنجا گذشت پطرکبیر با لشکر خود پشت سر ایشان را گرفته
ایشان را تا بجائی که مانزیکوف وعده داده بود برد ودر آنجا بنیاد جنگ نهاد سویدها نوشته‌اند که اردوی پطر چهل
هزار جمعیت داشت در حقیقت مجموع لشکر وی بیست هزار نفر بود سه شبانه روز از طرفین بکوشش ومحاربه پرداختند
اگرچه سپاه روس در اول شکست دادند ولکن صرفه چندان نبردند لوانهوپ با آذوقه که همراه داشت خود را بمیان

جنگلی کشید روز دهم از طلوع صبح تا ظهر جنگ کردند بالاخره سپاه سوید را مجبور نمودند که از جنگل بیرون آمده
خود را بقلعه که مشهور به پروپسبوک بود رسانیدند روز سیم که جنگ آخرین بود پطرکبیر خود سرکردگی سپاه را بر
ذمت همت گرفته حکم فرمود که قلعه مزبوره را بایورش بگیرند گلوله توپ وتفنگ از جانب لشکر سوید چنان
میریخت که صالدات روس جملگی بخیال فرار کردن افتادند پطرکبیر چون اوضاع را بدانگونه دید حکم کرد که هرکس
روگردان شود هدف گلوله نمایند اگرچه خویشتن باشد این حکم باعث گشت که سپاه سوید را مجال توقف وآرام
دران قلعه نماند وسلامتی خود را در فرار دیدند وخود را از آنجا بیرون کشیدند ومانزیکوف سر راه بر ایشان
بگرفت وپطر از عقب ایشان برسیده مجدداً نوایر قتال اشتعال یافته در بین دو ساعت هشت هزار نفر لشکر
لوانهوپ بمعرض تلف در آمد بقیة السیف خود را بامانی کشیده از جنگ سپاه پطر خلاص شدند وپنجاه وشش نفر
صاحب منصب وهزار نفر صالدات وهفده عراده توپ وجمیع آذوقه که همراه داشتند در آنروز بتصرف لشکر
روس در آمد پطرکبیر از شدت خوشحالی جمله صاحب منصبان خود را در آنروز نشان داد ودر آن اوقات که پطرکبیر
در قرب رودخانه بورستین این فتح را نمود خبر رسید از پطربورغ که بماز وزخبار ال اپراکسین که یکی از سرداران
پطرکبیر بود در قرب شهر نروا بلشکر سوید شکست مضبوط داده است بالجمله آن ایام از برای پطر اینگونه فتوحات
از جمله لزومات بود والا جمیع روسیه از او روگردان وباغی میگشتند پطر مکرر گفته است که هرگاه من از مملکت
خود خاطرجمعی میداشتم آنوقت میدیدند که چه کارها میکردم تشویش واحتیاط ولایات خود مرا مجبور میکند
باینکه پیوسته خاک خود را مانند دشمنی پرزور دانسته نصف سپاه خود را معطل کرده از برای حفظ ممالک در خاک
خود بی‌مصرف نگاه میدارم بالجمله چون خبر شکست لوانهوپ بشارل رسید شارل ازین خبر چنان آشفت که خواست
همان ساعت برگشته تلافی نماید لکن مازه‌پا او را معطل کرده بود دو روز بعد از ورود این خبر مازه‌پا وارد شد
ولی در عوض شانزده هزار نفر که وعده کرده بود بهمه جهت دو هزار نفر همراه داشت توضیح این مقال آنکه مازه‌پا
بطایفه خود امر را مشتبه کرده نزدیک شانزده هزار نفر باسم اینکه پطرکبیر با ما نهایت محبت کرده باید بالاتفاق
برویم واو را درین وقت اعانت وخدمت نمائیم از طایفه خود جمع کرده بود آنها نیز بعزم اینکه بپادشاه
خود خدمت خواهند کرد واسم بزرگی خواهند گذاشت که شارل دوازدهم را طایفه قزاق گرفته بهمراه مازه‌پا روانه
شده بودند وآذوقه زیاد همراه برداشته چون به دو منزلی رودخانه رسیدند در آنجا مازه‌پا آشکار کرد که منظور
او خدمت پطر نیست بلکه میخواهد که بشارل خدمت نماید طایفه قزاق بعد از اطلاع از منظور مازه‌پا محبت وعطوفات
پطر را درباره خود یاد کرده همه بالاتفاق در جواب گفتند که تا حال از پطر خوبی دیدیم اگر در میان طایفه ما در عهد
پطرکبیر بد گذشته باشد الحمدلله که توفیق پطر ترا باین مرتبه رسانیده است وبا حکم او بزرگ گشته کسی که

بولی نعمت خود اینگونه خیانت نماید ما هرگز او را تمکین و اطاعت نمیکنیم مازه پا هرچه سعی و تلاش کرد که شاید
ایشان را بسوی شرل مایل و راغب نماید ممکن نشد آنچه آذوقه همراه آورده بودند همه را برداشته بولایت خود مراجعت
نمودند کسی در نزد مازه پا نماند مگر کسانیکه خویش و اقوام و نوکر و خدام خود بودند مازه پا ناچار با آن احوال بخدمت
شرل رسید چون شرل از احوالات مطلع شد دانست که خبط بزرگ کرده است ولکن از بسکه بخویشتن مغرور بود
کسی را بهیچ جا پی نگشت و در پیش خویش مصمم شد که تلافی اینگونه صدمات را با فتوحات باید نمود لاجرم بقیه لشکر
لوانهوپ را با آن دو هزار سپاه مازه پا برداشته بر زو نه او کرن کرد دید چنان خیال میکرد که اگر دو ده
از مملکت او کرن تصرف نماید مجموع طوایف قزاق بروی اطاعت خواهند کرد خبر نداشت که آن چهارده هزار
قزاق بعد از مراجعت چند نفر معتبرین خود را بخدمت پطر کبیر روانه کرده همه احوالات و گذارشات را معروض داشتند
و قسم خورده بودند که تا جان دارند از خدمت پطر دست نکشند مازه پا بشرل چنان عرض کرده بود که هرگاه شرل
بشهر باتورن که پای تخت قزاقستانست برود و اهل شهر مزبور که جمله بر خود ارادت و اطاعت دارند بشرل نیز
مطیع و منقاد گشته آنچه از آذوقه و غیره ضرور دارد در آنجا مهیا و موجود خواهد دید و بمحض تصرف شهر مزبور جمیع
طایفه اطاعت او را خواهند کرد پطر کبیر بعد از آنکه از گذارشات اطلاع یافت حکم فرمود که مانزیکوف با کالیین
چند فوج همراه برداشته پیش از ورود شرل خود را بشهر باتورن برسانند و شهر را آتش زده خراب نمایند تا اینکه
شرل هنگام ورود چیزی در آنشهر پیدا نکند بالجمله لشکر شرل بجهت کمی آذوقه و بدی راه مجبور بود که در هر منزل چند
روز توقف نماید تا اینکه آذوقه سپاه جمع شود مانزیکوف حسب الحکم بکبیر وارد باتورن گشته از قرار فرمایش پطر کبیر
آنجا را خراب نمود و مازه پا را معزول کرده بیندک و حاکم دیگر بجای وی منصوب نموده منتظر حکم جدید پطر کبیر شد چون
شرل از این احوالات مستحضر گشت آتش خشم او مشتعل گردید حکم کرد که من بعد هر جا شهری یا دهی برسند بخت چپاول
نمایند پس آتش زده بگذرند شرل میخواست با اینگونه اطوار تلافی نماید ولی احتیاج بچپاول نبود از ده ویران
که ستاند خراج همه جا رعیت فرار کرده بودند و در هر بیست فرسنگ یکده آبادی نبود کمی آذوقه و شدت سرما
امور سپاه را بجائی رسانیده بود که در هر منزل دویست سیصد نفر هلاک میشدند لشکر پطر کبیر نیز از همان راه که نه بر
اثر ایشان می آمدند اما پطر باحتیاج سپاه همه جهت همراه آورده بود علاوه بر آن ولایت خویش بود رعیت هرچه
داشت طوعاً و کرهاً پیشکش میکردند یکی از وزرای شرل که پیپر نام داشت چون اوضاع را اینگونه پریشان دید
عرض کرد که شما از این قرار جمیع لشکر را تلف خواهید کرد اقلاً در جائی توقف و سکنی نمایند و منتظر باشید تا فصل
بهار برسد پس هرچه رای شما علاقه بگیرد حکم بانجام آن فرمایند و اگر شما در یکجا قرار بگیرید مازه پا که باین ولایت
بلدیت دارد میتواند که از اطراف آذوقه جمع نماید شرل در جواب گفت من آن نیستم که در یک شهر قرار بگیرم و زیر

عرض کرد که پولند باینجا نزدیکست بولایت پولند مراجعت فرمایند و در این زمستان امور آنجا را منتظم نمایند
تا هوا اعتدال بهم رساند بعد از آن با لشکر و جمعیت و با کمال آرام و تدارک و استعداد تمام بولایت روسیه برگردند
و در این ضمن چند مراسله نشان داد که از پولند نوشته بودند بدین مضمون که باز اوگوست پریشانی سپاه شرل را
شنیده بنای طغیان و عدوان گذاشته بود شرل قبول نکرد گفت من در این بین بهیچ جا مراجعت نمیکنم مردم گویند
که از پطر ترسیده فرار نمود و این شهرت و افترا باعث ننگ و افتضاح من خواهد شد بهر قسم باشد در این زمستان
قزاقستان را تمام کرده در اول بهار بکبیر روانه مسقو میشوم در آن زمستان سپاه سوید از کجاها گذشت و در کجا توقف
نمود بیان این مطلب بتفصیل در این تاریخ نمی گنجد چون در کتب جغرافی تا حال آن ولایت درست مذکور نشده هرگاه
او کرن ولایتی میشد مانند نمسا و ایطالیا میتوانستیم که قرا و بلدان آنرا بتحریر بیاوریم اینقدر بیان می کنیم که سپاه
شرل در اواخر زمستان بولایات قزاقستان زاپوراوی رسیدند که در اول تاریخ پطر احوالات طایفه مزبوره را
با تفصیل نوشته ایم این طایفه نیز در کنار رودخانه بوریستین مکان دارند مازه پا خواست کاری کند که بزرگ طایفه
زاپوراوی را بدست آورده خدمتی بشرل کرده باشد پس بزرگ ایشان را مهمان طلبید و تدارک بزرگ دید از آنجمله
چندین گونه اسباب از کارخانه شرل گرفت که جمله را از نقره درست کرده بودند بعد از صرف طعام شام زبان
بتعریف و توصیف شرل را بیان و توضیح نمود و دل ایشان را بجانب وی مایل کرد و بزرگ زاپوراوی را با تعهد زیاد
سوگند یاد کرد که باتفاق طایفه خود در خدمت شرل بکوشند و هرچه در قوه داشته باشند در باب اطاعت
و اعانت او کوتاهی ننمایند قرار سوگند طایفه مزبوره این بود که دم اسبی را در مجلس میگذاشتند و بر روی آن
قسم میخوردند چون تعاهد و تقاسم از جانبین بعمل آمد بزرگ زاپوراوی از مجلس برخاست و دست بدست مازه پا
داده از آنجا بیرون رفتند کسانیکه همراه بزرگ طایفه مزبوره آمده بودند هر کدام از آن اسباب و آلات نقره
یکی را برداشته براه افتادند ناظر مازه پا هرچه ممانعت کرد ایشان در بردن آنها مبالغت نمودند تا اینکه اندک
اندک کار به تیغ بازی و کوتک کاری همدیگر کشید پس مردم زاپوراوی اتفاق کرده نزد مازه پا رفتند و مذکور
ساختند که کسان او بحرمتی با آنها کرده هرگاه نوکران خود را تنبیه ننماید دوستی و عهد و سوگند بهم خواهد خورد
مازه پا لابد و ناچار مانده ناظر خود را بدست ایشان تسلیم کرد که بقانون خودشان بروسیاست نمایند و سیاست
ایشان این بود که اول دست و پای مقصر را می بستند انقدر بهمدیگر می انداختند که او بمرتبه هلاکت میرسید
بعد هر کدام کاردی بشکمش زده او را میکشتند بیچاره ناظر مازه پا را باینقرار کشتند بالجمله پطر کبیر این اوقات امور
خود را مضبوط میکرد و جمیع اطراف را گرفته بود بطوریکه لشکر شرل بجائی حرکت نمیتوانست بکند مگر بفتح و نصرت
نمیتوانستند که کاری از پیش ببرند و طایفه قزاق بسیار اذیت و آزار بسپاه شرل میرسانیدند در هر جا از لشکر

سوید که بجنگ ایشان می افتادمیکشتند بعد از آنکه شرل با بزرگ طایفه زاپوراوی دوستی کرد و قدری
امور لشکر خود را انجام داد مصمم گشت که شهر پولتاوا را تصرف نماید و دانسته بود که در شهر مزبور آذوقه و سایر
مایحتاج وفور دارد عزم داشت که بعد از تسخیر آنجا امور سپاه خود را بهمه جهت مضبوط کرده در اول بهار
روانه شهر مسقو شود لهذا بتعجیل تمام روانه شده شهر مزبور را محاصره نمود و پطر کبیر پیش از وقت خیال او را
فهمیده از آن سبب بهمه جهت تدارک خود را دیده و امور سپاه را چنان مضبوط کرده بود که بهیچوجه از محاصره
شهر مزبور بیم و تشویش نداشت و خاطر جمع بود از اینکه اگر شرل دوازدهم بفکر تصرف شهر مزبور بیفتد باعث
خرابی او خواهد شد پطر کبیر قریب شصت هزار نفر لشکر جمع کرده بود و از توپ و قورخانه و سایر مایحتاج جنگ
زیاده از آنچه ضرور بود همراه داشت و آذوقه دو ماهه را نیز برداشته بود چون خبر ورود سپاه سوید باطراف
شهر پولتاوا رسید پطر نیز با جمعیت خود روانه گشت و در سنه ۱۱۲۱ وارد شهر مزبور گردید شهر پولتاوا در کنار
رودخانه ورسکلا واقعست سپاه شرل از سمت شهر در کنار همان رودخانه منزل کرده بود پطر کبیر اردوی خود را
در آن سمت زده رودخانه را در میانه سرحد قرار داد شرل چنان تصور نمود که پطر از آنطرف رودخانه جنگ
خواهد کرد یا اینکه از روی رودخانه جسر بسته باین طرف خواهد گذشت لهذا در همان ساعت که سپاه روسها
رسید حکم فرمود که تمام اطراف شهر را بگیرند و از هر کجا که احتمال جسر بستن روسیه میرفت ممانعت نمایند و خبر
نداشت که پطر پیش از وقت تدارک خود را دیده سه چهار هزار نفر مامور کرده بود که در بالای شهر در چهار فرسخی
جسری ببندند و خویشتن همراه سپاه بتقرب شهر آمده بود که بخصم فریب دهد و شرل چنین گمان کند که از آنطرف
رودخانه جنگ خواهد نمود تا پطر خصم را غافل کرده باتمام کار او بپردازد از قراریکه پطر حکم فرموده بود در
یکشبانه روز جسر را موافق خواهش او باتمام رسانیده خبر فرستادند که جسر حاضر است پطر چهار ساعت
از شب گذشته بی اطلاع خصم اردوی خویش را از جسر بآنطرف رودخانه گذرانید پیش از طلوع آفتاب اردوی
خود را در جای مضبوطی در برابر اردوی شرل قرار داد شرل بعد از آگاهی از آن ماجرا حیرت و تعجب نمود زیرا که هرگز
باور نداشت که از طایفه روسیه چنین کسی بعمل آید که در فنون لشکرکشی او را فریب دهد اگرچه تشویش زیاد
از اینگونه حرکت و جرأت پطر نمود و دانست که انجام این کار بجای بد خواهد کشید لکن از کثرت کبر و شدت غرور
این مطلب را بروز و ظهور نکرده مشغول تدارک خود گردید که بنای مجادله بگذارد و بمحاربه بپردازد هر دو پادشاه
در این سفر بامورات لشکر و سامان حشر خود کمال دقت و مراقبت مینمودند چون دوام سلطنت و قوام دولت هر دو
بسته بهمین جدال و محاربت بود زیرا که اگر شرل شکست میخورد بالمره تمام بود و اگر پطر هزیمت میکرد دیگر سلطنت
در روسیه صورت نمیگرفت زیرا که دشمنان پطر طالب و جویای بهانه بودند که بتضییع و تخریب او بپردازند

دولت را از و بگردانند جمیع اروپ نیز چشم و گوش خود را متوجه جنگ و محاربه ایشان کرده منتظر خبری بودند که کدام
یک از این دو پادشاه خراب خواهد شد اگرچه مدت سه ماه بود که دول خارجه بهیچوجه از احوالات ایشان اطلاع نداشتند
و نمیدانستند که شرل در کجاست و چه کار میکند لکن از این فقره خاطر جمع بودند که البته پطر را ضایع و مستاصل
خواهد کرد فتوحات دانیمارک و پولند و نروا او را در نظر عموم دول خارجه چنان معظم و معتبر کرده بود که هرگز تصور
نمیکردند که پطر کبیر فتح خواهد کرد و یقین داشتند که شرل از روسیه مراجعت نخواهد نمود مگر اینکه پطر را ضایع و پادشاهی
دیگر در ممالک روس بجای او معین و مقرر فرماید بالجمله در مدت سه روز که این دو پادشاه بزرگ مشغول تدارک
خود بودند پطر کبیر هر روز آدم نزدیکی قلعه میفرستاد که درست رسیدگی بفهمد که از کدام سمت آنرا مسخر و تصرف
توان نمود و همچنین شرل هر روز صاحب منصبی روانه میکرد که از اوضاع اردوی پطر اطلاع حاصل کند هر وقت
کسی از طرفین نزدیک اردوی دیگری می آمد فی الفور از اردو شلیک کرده نمیگذاشتند که بقرب گلوله تفنگ
برسند روز سیم پطر کبیر یکی از صاحب منصبان خود که اوامر را با غیرت و جرأت بجا آورده بود حکم فرمود که در
پادشاه خود از جان گذشته باردوی دشمن برود و خبر صحیح بیاورد مشار الیه با صد نفر سوار خود را بمیان اردوی
خصم انداخت هنگامیکه شرل قرار باستیانها میداد و لشکر را جابجا مینمود آن صد سوار را که بدانگونه جار دید بسیار
متغیر گشت و مصمم شد که خود آنها را اتمام کند فی الفور با گروهی اطراف ایشان را گرفت صاحب منصب روس از هیچ جا
خلاصی ندیده با چار بنای کارزار کرد در آن اثنا گلوله بپای شرل خورده استخوانهای او را خورد کرد سواران سوید
مشغول پادشاه خود گشتند که او را اخلاص کنند جنارال روس فرصت یافته از میان بیرون رفت چون بخدمت
پطر رسید گذارش را عرض کرد پطر التفات نامحصور بجنارال مزبور نمود و فرصت بخصم نداده فی الفور حکم جنگ
بسران سپاه داد شرل نیز از عزم خصم آگاه شد بمبارزت خصم مبادرت نمود و بلشکر خود حکم داد که بسوی دشمن
حمله کنند سپاه سوید چون پادشاه خود را مجروح دیدند چون شیر عرین قدم بعرصه کین نهادند و با نتقام خصم پرداختند
شرل از کثرت غیظ در منزل خود آرام نگرفت و الم جراحت را فراموش کرده حکم کرد که تختی مهیا ساختند تخت
نشسته در میان لشکر خود بمراسم جدال پرداخت از آن سمت پطر کبیر سپاه خود را سه قسمت کرد میمنه را بجنارال بویر سپرد
و میسره را بمانزیکوف داد و قلب سپاه را بعهده شرمتوف محول نمود و خود با سواره افواج بانضباط اطراف
و جوانب لشکر خود متوجه بود که یکدفعه صدای توپ از جانب خصم بلند شد و از طرفین بجنگ اقدام نمودند دفعه
اول سپاه سوید چنان حمله و هجوم آوردند سپاه روس کم ماند که بالمره از جنگ مایوس شوند میان جنگ
روسیه را از سپاه خود بریدند و دو باستیان ایشان را تصرف کردند اگرچه در آن هنگامه لشکر سوید را
چنان معلوم گشت که سپاه روس شکست خورد لکن امر بایشان مشتبه گردید نظم روس بحال خود باقی بود و د

بنظام ایشان روی نداد دفعه دویم پطر کبیر خود پیش افتاده حکم کرد که لشکر از سه جانب بسوی خصم حمله کنند در مدت دو ساعت از طرفین جنگ چنان سخت شد که قلم از تحریر آن عاجز است در آن بین گلوله توپی بدو نفر کالسکه کشان تخت شارل خورده هر دو را کشت و تخت بزمین افتاده بشکست شارل از بسکه میل بجنگ داشت حکم کرد که او را روی تخته گذاشته باز در میان سپاه نگاه دارند لاجرم بعد از دو ساعت از هر جانب سپاه سوید شکست خورده روی بهزیمت نهادند شارل هرگونه سعی و تلاش بجا آورد که شاید سپاه خود را از گریختن مانع آید چاره نشد بالاخره خود نیز مجبور گشت که بگریزد از هول جان سوار اسب شده سه چهار فرسنگ راه را دوان و شتابان بگریخت بسیار ترس و هراس از این داشت که مبادا در دست پطر کبیر اسیر شود و آنچه خود درباره پطر قصد کرده بود همانا بسر خود بیاید و قضیه برعکس نتیجه بخشد بالجمله از سپاه سوید در روز پولتاوا نه هزار و دویست و هشتاد و چهار نفر کشته شد و نزدیک به سه هزار اسیر گشتند پطر کبیر را آن روز خدا نگاه داشت بعد از تمام شدن جنگ وقتیکه لباس خود را درآورد دهشت گلوله تفنگ از میان رخت و کلاهش در آمد مورخین سوید نوشته اند که شارل دوازدهم چنان چشم سپاه روس را ترسانیده بود که بعد از فتح هم جرأت نداشتند که او را تعاقب کرده بگیرند از این قرار معلوم میشود که مورخین سوید بی خبر اند از اینکه بعد از شکست خوردن شارل با چهارده هزار نفر بقیه سپاه خود میگریخت و از رودخانه دنپر گذشته میخواست که داخل خاک قزاق زاپوراوی شود که مانزیکوف با ده هزار نفر خود را بآنها رسانید و سر راه ایشان را گرفته دوباره جنگ نمود و ایشان را چنان عاجز و مستاصل کرد که بالاخره لوانهوپ سردار سوید بجز تسلیم شدن چاره نیافت و کسی از ایشان خلاص نشد بالتمام بقید اسیری مبتلا گردیدند مگر شارل که با معدودی از کسان خود خلاص یافت و فرار نمود چنین معلوم میشود که چهارده هزار نفر لشکر را یکجا اسیر کردن دخلی بخوف و هراس از شارل نداشته مشخص است که مورخین سوید خلاص زیاد به پادشاه خود داشته اند و حق دارند لاجرم در میان چهارده هزار نفر که مانزیکوف گرفت از معتبرین نوکران شارل بودند از آن جمله یکی وزیر شارل و دو نفر از عمله خلوت و دو نفر از اهل دفتر و چند نفر از صاحب منصبان و سرکردگان از آنجمله مرشل رنچلید و جنارال لوانهوپ و پنج جنارال دیگر با دو نفر اجودان خود و اجودان باشی جمله اسیر و دستگیر شدند شارل دوازدهم بهمه جهت در جنگ پولتاوا و جنگ مانزیکوف نه هزار و دویست و بیست و چهار نفر بکشتن داد و نوزده هزار و هفتصد نفر از سپاه وی اسیر دلیران روسیه گردید از این قرار معلوم میشود که چه قدر لشکر در عرض راه تلف کرده بود سپاهیکه نخست همراه داشت چهل و پنج هزار نفر بود غیر از سپاه لوانهوپ و چهار پنج هزار نفر نیز از قزاق گرفت جملهٔ اینها در عرض راه و در جنگلهای کوچک فیمابین دو لشکر اتفاق می افتاد تلف شده بودند در روز پولتاوا زیاده از بیست و هفت هزار نفر نداشت و غفلتهای بی عقلی بود که با آن سپاه جزئی بنای جنگ گذاشتن همیشه کارهای شارل از این قرار بود هر چه میکرد

طالعش میگرد و بخت آدمی در همه وقت بکار نمی آید میبایدکه کارها را از روی عقل کامل و تدبیر صائب دید نه با تهور باطل بالجمله در جنگ پولتاوا از سپاه پطر را چندان خسارتی نرسید بهمه جهت پنجاه و دو نفر صاحب منصب و هزار و سیصد نفر صالدات از سپاه روس تلف گردید شارل بعد از این شکست خود را تمام دانسته و چاره دیگر ندیده بعد از ورود بولایت زاپوراوی راه بیابان از پیش گرفته داخل خاک عثمانیه گردید پس پطر کبیر از خیال شارل خبردار شده یکنفر از معتبرین نوکران خود را بر اثر او روانه کرده و کاغذی باین مضمون بشارل نوشت که هرچه در زمان گذشته از شما صادر گشته جمله را فراموش کردم این درست نیست که ولایت خود را ترک گفتی و خود را بدست دشمن بسپاری و من قسم میخورم که با تو هیچ بدی نکنم البته مراجعت کن و پیش من بیا که با تو مانند برادر رفتار خواهم کرد بعد با کمال احترام بمملکت خود برگرد وقتیکه فرستاده پطر کبیر بسرحد عثمانیه رسید که شارل گذشته داخل خاک عثمانیه گشته بود فرستاده مزبور بشارل نرسیده مراجعت نمود بالجمله پطر کبیر بعد از این جنگ چند روز دیگر در ولایت قزاق توقف فرموده لازمه قرارداد امورات آن صفحات را مقرر نموده مراجعت کرد تا روز جنگ پولتاوا جمیع اروپ چنان تصور میکردند که داعیه پطر در جنب صولت شارل چون صعوه ایست در چنگ عقاب بعد از این جنگ دانستند که پطر کبیر چگونه سردار دلیر و پادشاه کشورگیر بوده است بالجمله بعد از آنکه شارل از دست لشکر پطر چاره دیگر نداشته بخاک عثمانلو گریخت پاشای بندر نهایت مهمان نوازی و احترام در حق او بجا آورده با کمال حرمت او را استقبال کرده وارد شهر بندر نمود و منزل و اخراجات از برای او و همراهانش قرار داد

فصل پنجم در بیان توقف شارل در خاک عثمانلو و رفتار او در آنجا و لشکر کشی دولت دانمارک بممالک سوید و جنگهای دیگر که در مدت توقف شارل در مملکت روم اتفاق افتاد

هنگامیکه شارل در مملکت روم توقف داشت عهد سلطان احمد سیم بود شارل دوازدهم بعد از ورود بشهر بندر کاغذی بخدمت سلطان روم نوشت مورخ گوید که چندین کاغذ بمن نشان دادند از قراریکه میگفتند سواد کاغذهای شارل بود که در حین توقف در خاک روم بسلطان روم نوشته است چون درست خاطر جمعی نداشتم لهذا مضمون آنها را در تاریخ خود بسط ندادم این قدر معلوم میشود که مضامین نوشتهای شارل این بوده که از دولت عثمانلو امداد خواسته بود تا تلافی استیصال خود و شکست لشکر روم را از دولت روسیه درآورد فی الحقیقه اگر دولت روم بحرف او گوش میداد و قدری لشکر بدست او میسپرد کار دولت روسیه را تمام میکرد

لکن احوالات سلاطین روم معلوم است که ده سال طول میکشد تا بیک کاری اقدام نمایند بعد از مدتی
مدید کاغذی بشارل نوشتند که هیچ دخل بمطلب نداشت شارل با اینهمه باز از خیال خود مایوس نشده یک نفر
پونیاتوسکی نام از سرداران خود روانهٔ اسلامبول نمود که رفته با وزیر دولت حرف بزند شاید کاری بکند
که دولت روم خواهش او را قبول نماید چون داخل اسلامبول شد اعیان دولت روم نهایت حرمت باو
کردند و تعهدات و وعدهای بسیار باوی نمودند خاصه والدهٔ سلطان احمد بوساطت فونسکا نام حکیم خود زیاده
از حد مراقب احوال و امورات او گشته او نیز متعهد گردید که خواهش شارل قبول خواهد شد و سلطان روم لشکر
کثیر بشارل خواهد داد تا بجنگ پطر کبیر بپردازد لکن آنهمه وعده بود و وقت بیجا میگذشت و روز بروز دشمن پرزور
میشد پونیاتوسکی تنگ آمده نزد وزیر رفت در آن هنگام وزیر روم علی پاشا چورلولو بود بخت در شهر
چورلو رعیت بوده بعد ترقی کرده بمرتبهٔ وزارت رسیده بود پونیاتوسکی عرض کرد که جواب صریحی بمن بده
هرگاه دولت روم میل دارد که بشارل امداد بدهد بسیار خوب و الا او نیز کار خود را بفهمد و از جای دیگر چاره نماید
علی پاشا در جواب گفت چه خیال میکنی مگر دشمنی روس را فراموش کرده‌ایم اکنون در تدارک هستم تو خاطر جمع
باش و بشارل بنویس این است که با دویست هزار نفر لشکر رسیدم میخواهم که بیکدست شمشیر و بدست دیگر شارل را
گرفته وارد شهر مسقو شوم و پطر را دست بسته باسلامبول بفرستم پونیاتوسکی نیز جواب پاشا را بخدمت شارل
نوشت و فرمانی از سلطان گرفته فرستاد که در بندر شارل الازمهٔ حرمت بنمایند شارل نیز بخیال دویست هزار
نفر لشکر روم در آنجا خوش میگذرانید و در نزد خیالات میکرد که چگونه پطر را خواهد گرفت و بعد از گرفتن چه بسر او
خواهد آورد زخمی که در جنگ پولتاوا بر داشته بود بالمره خوب شد پس از یوسف پاشا حاکم بندر خواهش کرد
که در بیرون شهر بجهت او چادری برپا کنند که خویشتن در آنجا بنشیند و در میان شهر نباشد چون سلطان روم
در خصوص شارل تاکید نوشته بود که هرچه خواهش کند مضایقه ننماید و هرچه بگوید بشنوند لهذا پاشا فرمایش
او را بی تامل قبول کرده حکم کرد که در بیرون شهر هرچه چادر احتیاج او بشود حاضر و مهیا کرده بزنند
چون شارل در بیرون شهر منزل گزید و زخم پایش روی بهبودی نهاد باز بنای سواری و مشق گذاشته هر روز
پیش از طلوع آفتاب سوار میشد و سه اسب را خسته میکرد بعد پیاده گشته بنای مشق میگذاشت دو ساعت هم مشغول
مشق صالدات بود تا وقت نهار میرسید نهار را صرف کرده ببازی شطرنج میپرداخت همواره در شطرنج
پادشاه را حرکت میداد چون در حرکت پادشاه بردن بازی غیر ممکن است از آنجهت بازی را همیشه میباخت
هرچه باو میگفتند که صاحب منصب دیگر حرکت بده قبول نکرده میگفت پادشاه است و باید در پیش باشد
بالجمله از روز ورود شارل ببندر هر روز از سپاه سوید یا پولک از دست لشکر روس گریخته نزد شارل می آمد

و جمعیت شارل زیاد شده تا بهزار و هشتصد نفر رسید اخراجات آنهمه از جانب دولت روم بود دولت مزبور هیچ
چیز از وی دریغ نمیکرد و چون در میان چادر بجهت وزیدن باد و بارش برف و باران استراحت و گذران متعسر
بود لهذا مصمم شد که در بیرون شهر خانه بسازد یوسف پاشا او را نیز قبول کرده بساخت سرداران شارل نیز اندک
اندک هرکدام بجهت خود خانه در آنجا ساختند صالدات نیز هر یکی بجهت نشیمن خود جائی درست کرده اردوی
شارل شهر مختصری گردید و هیچ چیز احتیاج نداشته مشغول خوش گذرانی و عیش بودند پطر کبیر از خیالات شارل
اطلاع داشته میخواست کاری بکند و مایه بزند تا دولت عثمانلو با او بد شده او را از خاک خود بیرون نمایند دولت
دولت و اسباب زیاد از جنگ پولتاوا بچنگ وی آمده بود پطر فرمود منفعت و دولتی که از سوید یان عاید گشته
در راه خسارت و اضرار ایشان بمصرف کردند لهذا یکنفر ایلچی از جانب خود مامور کرده تنخواه و ارمغان فراوان
باسلامبول فرستاد که رفته هر طور تواند با وزیر روم بسازد و وزیر را بزیر دوستی پطر کبیر بیاورد و چندانکه
تواند فیما بین شارل و دولت عثمانیه فساد کند پطر کبیر درست فهمیده بود که در دست سلطان چیزی نیست
باید با وزیر ساخت کاری که وزیر اختیار کند همان برقرار خواهد بود لاجرم ایلچی روس باسلامبول رسیده
در اندک وقتی طوری حرکت کرد که خواهش پطر بعمل آمده حرف جنگ روسیه تمام شد و بنای دوستی گذاشتند
تا آنوقت قدغن بود که سفرا نمیتوانستند در اسلامبول از خود خانه بسازند میبایست که از دولت خانه برای ایشان
معین شود علی پاشا مبلغی خطیر از ایلچی روس گرفته او را مرخص کرد که از خود جا بسازد و پونیاتوسکی را در خرج و
آزار میکرد هر وقت بدرخانه می آمد نزد خود راه نمیداد و بی حرمتی میکرد و در بندر هم امر شارل را مغشوش کرد
اخراجاتش دیر میرسید و کسی بحکم او گوش نمیداد و خواهش او بهیچوجه بعمل نمی آمد پونیاتوسکی بشارل نوشت که باعث
کم التفاتی وزیر چیست شارل جواب فرستاد و حکم کرد که خیانت وزیر را نوشته بسلطان بده قرار سلاطین
روم این است که خود بهیچوجه بکار دولت نمیرسند همهٔ امور بدست صدر اعظم تمام میشود قراری دارند که سلطان
هر روز جمعه بمسجد میرود در آن روز اگر کسی عرضی داشته باشد عریضه نوشته در دست نگاه میدارد کم اتفاق می‌شد
که سلطان عریضه را از دست عارض بگیرد و خود بعرض او برسد اکثر اوقات عارض را با عریضه نزد وزیر میفرستند
وزیر نیز با صاحب عریضه کردار کج و گفتار بلج پیش گرفته امر بیچاره را بیشتر از سابق ضایع و عاطل میکرد و نظر بآن
احتمال که سلطان عریضه را پیش وزیر میفرستد کسی جرأت عریضه دادن بخدمت سلطان نداشت مگر کسیکه
از سلامتی جان و سامان کار خود دست کشیده باشد پونیاتوسکی هرچه تلاش کرد که مطالب خود را بسلطان
برساند ممکن نشد اگرچه با والده شاه راه داشت و والده سلطان نیز با وزیر بسیار بد بود ولیکن او نیز جرأت
نمیکرد علی پاشا مرتبهٔ صاحب تسلط بود که بجز سلطان همه کس از او میترسید و سلطان نیز تا اذن و رخصت از او

میگرفت آب میخورد پونیا توسکی با اینکه از همهٔ اینها اطلاع داشت باز چنان تنگ آمده بود که مطالب خود را
نوشته بیکنفر از اهل روم پول زیاد داده راضی نمود براینکه روز جمعه عریضه را بنظر سلطان برساند آن شخص
نیز مردی بسیار فقیر و مفلوک بود از جان خود گذشته عریضه را در مسجد بنظر سلطان رسانید سلطان عریضه را
بگرفت ولی بعد از خواندن بهیچوجه جواب نداد بعد از دو سه روز پونیا توسکی عریضهٔ دیگر نوشته آنرا نیز بزور پول
جمعهٔ آینده بنظر سلطان رسانید این دفعه سلطان در عوض جواب مطالب بیست و پنج رأس اسب نجدی بسیار
خوب با نامهٔ مهربانی نزد پونیا توسکی فرستاد که بشرل برساند پونیا توسکی دستخط را خوانده دید که جواب مطالب
او را بهیچگونه از لا و نعم نپرداخته است چون چاره دیگر نداشته همان نامه و اسبان ارمغانی را بفرستاد از آنکه
پونیا توسکی نوشته یکی از آن اسبها سواری خود سلطان بوده که جمیع اسبابش جواهر و رکابش طلا بوده است
چون علی پاشا ازین احوالات اطلاع یافت او نیز پنج رأس اسب همراه اسبان سلطان بفرستاد شرل بکمال
احترام اسبان سلطان را پیشواز نمود و قبول کرد لکن پنج رأس اسب وزیر را برگردانید و باز پس فرستاد
و کاغذی باین مضمون بوزیر نوشت که من از جانب دشمن خود تعارف قبول نمیکنم تو که الآن دشمن من هستی و تقلب
بمن کردی چرا بمن تعارف میفرستی چون این خبر بعلی پاشا رسید زیاده از حد تغیر کرده بصدد تلافی این حرکت
شرل در آمد ولی خدا نخواست و مدارا از خویشتن در آمده بزودی تمام شد در آن ایام کومورلو اوغلی چلبی علی پاشا
نام دیگر در پیش سلطان احمد بود و سلطان میل زیاد باو داشت مشارالیه پسر زغال فروشی بود سلطان احمد دوم
عموی سلطان احمد سیم در قرب شهر او را در میان جنگل او را دیده بحرم خانه خود آورده غلام بچه کرده بود بعد از
وفات سلطان احمد دوم سلطان احمد سیم ذکاوت و فراست او را پسندیده بتربیت و ترقی او پرداخت و نظر
محبت باطنی همواره دل محبت او می گماشت اتفاقا این علی پاشا با علی پاشای وزیر مدعی گشته باتفاق چند نفر
از اعیان و دستیاری ها در سلطان خیانت و خسران وزیر را در پیشگاه سلطان ثابت و مدلل کرده سلطان
نظر بوثوق و حسن ظن بسیاری که بعلی پاشای مدعی داشت چورلولو را معزول و کومورلو اوغلی را بجای او منصوب نمود
مشارالیه مردی چیز فهم و صاحب مدرکی بود چون بمسند وزارت نشست معروض سلطان نمود که امروز بر سلطان
اوجب و اهم آنست که در مهام دولتین سوید و روس اهتمام فرمایند و بطریقی امور آنها و دولت را اگذارند
که سایر دول جهانگیری تحسین نمایند اولا از دولت روسیه تا بحال حرکت خلافی نسبت بشما ظاهر شده است
تا شما مجبور شده بجنگ ایشان سبقت نمایند ثانیا شرل دوازدهم دولت سلطان را عظیم شمرده و بخدمت
ایشان پناه آورده است اکنون بر سلطان لازم است که در انضباط کار او اهتمام فرمایند پس عرض کرد که مبلغی
بشرل التفات فرمایند تا باسلامبول بیاید و از آنجا براه مناسب بولایت خود مراجعت نماید و با دولت روس هم

تا خلافی ندیده اید دوستی نمایند سلطان احمد عرض وزیر را قبول کرد و کاغذی بشرل نوشتند که باسلامبول
بیاید و ما احتیاج خود را از دولت عثمانیه بگیرد و از راه مناسبی که با دولت روم دوست است بمملکت خود مراجعت کرده
در کمال آسودگی و استراحت بسلطنت بنشیند غافل از آنکه شرل با آن غرور چگونه میتوانست که تکلیف دولت عثمانیه را
بعمل آورد یا چه رو و کدام آبرو میتوانست بمملکت خویش برود همان ابتذال و سوء احوال را صد مرتبه بهتر
میدانست از آنکه بی دست آویز بولایت خود مراجعت نماید پس خواهش سلطان را قبول نکرده نامه در جواب
سلطان نوشت که روزی خواهد رسید که ازین تکلیف پشیمان خواهید شد لکن آنوقت دولت روس تسلط
یافته در قوه احدی نخواهد بود که چاره نماید شرل ایامیکه در دربند خوابیده بدین خیال مشغول بود که دولت
روم را بجنگ و عداوت دولت روس تحریک و تحریص نماید از آن سمت دشمنان او فرصت یافته میخواستند
که بالکلیه دولت سوید را تمام نمایند چنانچه ویرا در هر حال مجال جنگ و قتال محال باشد و دستش از همه جا
کوتاه بشود از آنجمله اوکوست بعد از جنگ پولتاوا باز با پطر کبیر ساخته دوباره پادشاه پولند شد و
ستانیسلاس بعد از آنهمه زحمت و مرارت از پادشاهی دست کشید از یکطرف پطر کبیر میدان را خالی دیده هرچه
در قوه میداشت از ممالک سوید تصرف میکرد و از یک سمت دولت دانیمارک عهدنامهٔ خود را با شرل فراموش
کرده بنای جنگ گذاشته بود مملکت سوید بی صاحب مانده چنانکه یک دولت بزرگ در قوه نداشت که تدارک
دو هزار لشکر را ببیند و رعیت نیز اطاعت بدولت نمیکرد و بزرگان ملت مجبورا از هر چیز دست کشیده بودند
و میدانستند که پادشاه دانیمارک بنا بعداوتی که پیش ازین داشت تا پادشاه سوید را بالمره تمام نکند دست
نخواهد کشید و عنقریب نصف مملکت را دولت دانیمارک و نصف دیگر را روسیه مالک خواهند شد در
بین این اغتشاش که جمیع اعیان دولت و بزرگان ملت در کمال حیرت بودند و چاره نمیدانستند ستبنوک نام
که یکی از سرداران شرل بود و آن اوقات بجهت دیدن عیال خود مرخص شده بخانه می آمد وارد شد چون آشوب
و پریشانی مملکت را بدانگونه دید خودداری نکرده بعدالتخانه ملت برفت و از بزرگان ملت خواهش نمود که فردای
آنروز قدغن نمایند که در شهر هرچه آدم چیز فهم و باغیرتست بعدالتخانه جمع شوند تا قراری در امر ملت بگذارند
و چاره نمایند که دولت ایشان بالمره منقرض نشود بزرگان ملت خواهش او را قبول کردند و جمله را در
عدالتخانه احضار نمودند ستبنوک چون مردم انجمن را موافق طبع خود بدید روی بایشان کرده با چشم گریان
گفت که ای ملت سوید من هرگز تصور نمیکردم که شما باین مرتبه بی غیرت باشید که دولت دانیمارک که
سالهای دراز با ما خونی بوده اند مملکت ما را خراب کنند و عیال و اطفال ما را اسیر نمایند و ما در خواب

غفلت خسبید بمقام تلافی بیائیم مگر ما را چه شده که قوه آنرا نداریم که از عهده چنان دشمن بی عرضه بتوانیم
بیائیم شما آن نیستید که با چهار هزار لشکر جمیع ممالک دانیمارک را تصرف کردید همین سخن سرداران ایشانرا
بحدی بر سر غیرت آورد که جملگی در میان عدالت خانه هم قسم گشتند که در زیر حکم ستینبوک یا بالاتفاق کشته شوند
یا اینکه مملکت را خلاص نمایند و در اندک وقتی بیست هزار نفر جمعیت حاضر شدند که زیاده از دوازده هزار ایشان
رخت نداشت و هر کدام در آن ازدحام و اجتماع علم اسبابی بدست گرفته آمده بود پاره طپانچه و برخی
کارد و بعضی چوب داشتند با آنکه ستینبوک از کار خود مأیوس نگشته روانه شد لشکر دشمن تا بشهر هلسنبورک تصرف
کرده در هر جا ولایات سوید را تاخت و تاز میکردند در قرب شهر مزبور تلاقی فریقین اتفاق افتاد سردار سپاه
سوید خواست که لشکر دو روز آرام بگیرد و روز سیم بنای جنگ بگذارد لکن سپاه سوید بمجرد رسیدن بی آنکه
حکمی از سردار برسد یا اینکه بدشمن اخبار جنگ نمایند بمیان افواج دانیمارک برخیتند در مدت دو ساعت چنان
گرم ستیز و آویز گشتند که تا حال آنچنان جنگ را کسی نشان نداده است دشمن را آن فرصت ندادند که تفنگ
پر کرده خالی نماید و سر ایشانرا با کارد و خنجر چون گوسفندان میبریدند بالاخره لشکر دانیمارک در مقابل
ایشان دوام نکرده بنای فرار گذاشتند در آن جنگ از صالدات فوج خاصه پادشاه دانیمارک که دو فوج
بودند تنها ده نفر خلاص شد باقیها بالمره کشته شدند و مدت پنج روز پشت سر لشکر دانیمارک افتاده یک نفر
از ایشان در ولایت سوید نگذاشتند بعضی را هلاک و برخی را بیرون از خاک شان نمودند چون این خبر بشرل
رسید آهی کشید سرداران عرض کردند که الحمد لله این خبر خبر خوشحالیست چرا افسوس میخورید و آه میکشید
در جواب گفت که از برای آن آه میکشم که کی باشد آن روزیکه من هم سپاه روس را اینگونه نمایم که یکی از ایشان
باقی نماند بالجمله چند روز بعد از ورود این خبر از اسلامبول نیز خبر رسید که کومورلو معزول شده بلتاچی محمد
در جای او وزیر گشته است شرل از این مژده بیشتر از اولی خوشحال شد چون میدانست که همواره قرار بر این است
که وزرا خلاف هم میکنند و یقین داشت که بلتاچی محمد خلاف کومورلو کرده جنگ را با دولت روس
مصلحت خواهد دانست بلتاچی محمد از قدیم در عمارت پادشاهی هیزم شکن بود و در عهد سابق دولت عثمانیه
قرار بر این بود که شاهزاده ها را محبوس میکردند سلطان احمد در عهد سلطنت عموی خود که در محبس بود
همین بلتاچی محمد بخدمت او مشغول بوده از این جهت سلطان احمد با او تعهد کرده بود که هرگاه که من
سلطان شوم بر تو محبت خواهم کرد بعد از پادشاه شدن بر عهد خود وفا کرده منصب وزارت بر او التفات
کرد و دختری از اندرون که سابقا خاصه خود بوده بر او داد چون بمرتبه وزارت رسید مقربین که سلطان
را گفتند که میل و خواهش با جنگ کردن با دولت روس است و از این جهت وزرای دیگر را معزول کرد

باین منصب اختیار نمودیم هرگاه میل داری که در منصب خود برقرار شوی هر وقت سلطان در این باب
با تو مشورت نماید باید جنگ را صلاح دولت بدانی بلتاچی نیز وعده کرد که موافق خواهش رفقای خود رفتار
نماید چون چند روز از این ماجرا گذشت سلطان او را نزد خویش طلبید و از او در باب جنگ با دولت روسیه
مصلحت خواست بلتاچی عرض کرد که جنگ کردن با کفر همیشه صلاح است ما که مسلمان شده ایم باید همواره
با ایشان در جنگ باشیم سلطان جواب او را پسندیده حکم فرمود که تدارک دویست هزار نفر لشکر ببینید چون
لشکر حاضر شد بلتاچی را نزد خود خواسته شمشیری مرصع باو التفات نموده فرمود که این دویست هزار نفر را
بدست تو سپردم و نیک و بد این سفر را از تو خواهم دید تا ببینم چه کار خواهی کرد اگرچه مورخین سوید بلتاچی را مرد
نافهم نقلم داده اند ولی والتر میگوید که اعتقاد من در باره او خلاف این است چون سلطان او را برای این
خدمت بزرگ مأمور کرد و شمشیر مرصع بدو داد بلتاچی عرض نمود که اگر هیچکس نداند شما خود میدانید که از قدیم
کار من هیزم شکنی بود و دست من با تبر دو منی عادت داشت حالا که بجای تبر حضرت سلطان شمشیر
مرصع و مینا بمن التفات فرموده اند معلوم است که بقدر مقدور سعی و تلاش خواهم کرد لکن اگر خلافی اتفاق
افتد پیش از وقت عرض کرده ام که این کار کار من نیست سلطان را این جواب بلتاچی بیشتر پسند آمده فرمود
که من این دویست هزار نفر را بتو بخشیدم هرچه دلت میخواهد بکن که من بعد هرگز بحثی بر تو نخواهم کرد بالجمله در عهد
قدیم دولت عثمانیه با هر دولت که قصد جنگ داشت نخست ایلچی خصم را محبوس میکرد علی هذا ایلچی روس را
محبوس کردند و بخان تاتار حکم فرستادند که او نیز جمعیت خویش را حاضر کرده مهیای قتال روسیه شود خان تاتار
در آن اوقات با شرل پیدا کرده دوست شده بود و چند دفعه عریضه در خصوص جنگ با دولت روس
بخدمت سلطان نوشته بود چون آواز جنگ روسیه بگوش او رسید خواست که جمیع لشکر در بندر جمع شود
تا همه بدانند که این جنگ از برای خاطر شرل میباشد لکن بلتاچی چون با شرل رابطه نداشت حکم داد که لشکر
اسلامبول وغیره از قرار ایام سابق جملگی در صحرای ادرنه جمع گردیدند صحرای مزبور جائی بسیار بزرگ
و خوش هواست لاجرم بلتاچی محمد در آنجا سه روز توقف کرده تدارک سپاه را انجام داد روز چهارم روانه
شد پیش از آن هرگاه دویست هزار سپاه عثمانیه مأمور یک سفری میشد کل روی زمین هراس میکرد و کسی
در پیش روی ایشان قدرت مقابله و طاقت مقاتله نداشت لکن از روزیکه نظام بنا شد آن شجاعت سواره
و پیاده سپاه عثمانیه دیگر بکار نمی آید موافق برآورد مهندسان صافی ضمیر ده فوج نظامی مقابل بیست و پنج
فوج غیر نظام است با اینهمه باز در همه وقت احتیاط در جنگ شرط است پطر کبیر سپاه خود را با نظام
و سپاه عثمانلو را بالمره بی نظام دانسته یقین داشت که با جمعیت قلیل از عهده لشکر عثمانلو بسهولت

بیرون خواهد آمد بالجمله چنانچه شرل در جنک روسیه خبط کرد پطر نیز در ابتدای جنک عثمانیه خبط نمود
کار خود را ضایع کرد جنک پروت را چون در تاریخ پطر کبیر بتفصیل نوشته‌ایم لهذا درین کتاب اکتفا بآن
کرده نوشتیم تفاوت جنک پروت و پولتاوا این شد که دشمن شرل پطر بود و دشمن پطر بالتاجی
پطر پادشاهی بود که خسارات و مرارات چندمرات از شرل دیده و اوقات خویش را سالیان دراز در
دفع شر و رفع ضرر آن مصروف داشته و با هزار مصیبت فرصتی بدست آورده بود که بانتقام اینکونه
دشمن قیام کند شاید که کار خویش را بطوری از پیش برد و از دولت و سلطنت خود خاطر جمع کرد و بالتاجی
وزیری بود که در تمام عمر خود یکدفعه لشکرکشی کرد و خواهش سلطان از وی این نبود که در آن جنک پطر کبیر را
اسیر و دستکیر کرده باسلامبول ببرد بلکه نهایت مقصود او از آن جنک استرداد ولایاتی بود که پطر
از دولت روم تصرف کرده بود بالجمله چون بالتاجی محمد ملاحظه کارهای خویش کرده دید که منظور
پادشاه خود بطور دلخواه بعمل آمد مصالحه را قبول کرد مورخین سوید نوشته‌اند که بالتاجی در روز پروت
چنان بی غیرتی کرد که هیچکس نکرده بود هرگاه دو ساعت دیکر تامل مینمود پطر را با تمام لشکرش اسیر
میکرد فی الحقیقه پطر کبیر در مکانی بسیار بد کیر کرده بود و بهیچوجه امید خلاصی نداشت لکن بسیار اتفاق
افتاده که سپاه وقتیکه از هر طرف ناامید کشت فرجی روی میدهد در این مقام این توقع را از بالتاجی
نباید کرد که چرا شکار کرفته را از دست بداد هرگاه خود سلطان روم در آن جنک میشد در چنین وقت
از برای او بی غیرتی بود لکن هیزم شکن را الجتی وارد نیاید و از آن مصالحه نقصانی او استنباط نمیشود
زیرا که آنچه حکم دولت خود بود زیاده از آن بعمل آورده باکمال آبرو مراجعت نمود

فصل ششم در بیان توقف شرل در خاک عثمانلو و رفتار او در آنجا و لشکرکشی دولت دانیمارک بممالک سوید و جنکهای دیکر که در مدت توقف شرل در مملکت روم اتفاق افتاد

هنکامیکه لشکر روم اطراف سپاه روس را کرفته جای حرکت از برای روسیه نمانده بود پونیاتوسکی
کاغذی از اردوی عثمانلو بشرل نوشت که هرکاه میل داری که دشمن خود را از روز جنک بدتر حالت ببینی
بتعجیل تمام تشریف بیار و تماشا کن چون این خبر بشرل رسید با هشت نفر جوان دلاور که همیشه در خدمت
او بودند از بندر روانه شده شب و روز را یکی کرده خود را بصحرای جنک برسانید که دشمن خویش را در آنجا

احوال دیده خوشحال شود لکن وقتی رسید که مصالحه از طرفین تمام شده لشکر روس مراجعت میکرد از مشاهده
این اوضاع احوال شرل دکرکون شد و نفهمید که چه کار بکند چون میخواست که داخل اردوی عثمانلو شود در آن
رودخانه طغیان داشت از این جهت میبایست سه فرسنک بالا رفته از پل بکذرد شرل بسکه تعجیل داشت
خودداری نکرده اسب خود را برودخانه پروت زد و در بین رودخانه کم مانده بود که غرق شود و در آن سمت سپاه
روس بود که میرفتند شرل از میان ایشان عبور کرده باردوی عثمانلو رسید و چادر پونیاتوسکی
رسیده در آنجا پایین آمد و باکمال تغیر از مشار الیه پرسید که چکونه مصالحه کردند پونیاتوسکی تفصیل آنرا
بیان نمود شرل بعد از اطلاع بسرعت تمام بمنزل بالتاجی محمد رفت همین که از در وارد شد باکمال کج خلقی
و غیظ کفت که چکونه خجالت نکشیده بی اطلاع من بچنین مصالحه بی ثمر اقدام کردی پاشا کفت که من چنانکه
بجنک مامور بودم همچنان در مصالحه مختارم شرل کفت وقتیکه خصم را در کمند خود دستکیر یافتی دیکر چه
مصالحه با وی داشتی وزیر جواب داد که قانون اسلام این است و مذهب مسلمانان چنین که کسی بر پناه آورد
و التجا نماید و تمنای بخشد باید خواهش او را بی مضایقه بعمل آوریم شرل از جواب بالتاجی زیاده از حد تغیر کرد
در چادر او لمحه دراز شد بعد برخاست و از همانجا سوار شده دوباره به بندر مراجعت نمود طالع شرل دیکر برکشته
بود روز ورود به بندر دید که آب رودخانه نیستر جمیع خانه‌هایی که ساخته بود خراب کرده است و از کسان او
از همه جهت چهل نفر باقی مانده همه رفته بودند شرل خود را بوارنیزا نام دهی که در سه فرسنکی بندر بود کشید
و از یوسف پاشا حاکم بندر خواهش کرد که از برای او خانه از سنک بسازد که از آسیب و مضرت آب و
آتش محفوظ باشد یوسف پاشا بساختن خانه حکم کرد که از برای او ساختند و اوضاع خانه را نیز موجود کردند تا
اینکه شرل با کسان خویش در آنجا منزل نمود چون بالتاجی باسلامبول رسید از رفتار شرل رنجیده در پیش
خویش مصمم شد که او را از خاک روم بیرون کند لهذا بمحض ورود بسلطان عرض کرد که ماندن شرل در خاک
روم هر روز مایه فساد خواهد بود باید او را روانه کرد سلطان روم در جواب فرمود که تو مختاری خود میدانی
هرکاه مصلحت است روانه کن ولی بطریقی که از ما رنجیده نرود وزیر چون اینکونه مرخصی از سلطان کرفت همان روز
ایلچی مشار الیه را پیش خود طلبیده باو سپرد که بدولت خود بنویسد که دولت روم میخواهد شرل را با حرمت و عزت
روانه ولایت خود نماید و عزم دارد که از خاک ما بمملکت خود مراجعت کند و از شما توقع داریم که هنکام
ذهاب او از آنجا بخدمت او فیض یاب شده لازمه احترام را درباره او بعمل آورید و از آن طرف یوسف پاشا را
که با شرل دوست بود معزول نمود و اسمعیل پاشا که یکی از منسوبان و نیکخواهان خویش بود پیش کشید

بحکومت بندر منسوب کرد که هرچه حکم کند بی چون و چرا بعمل بیاورد بالجمله بعد از ورود اسمعیل پاشا ببندر
کاغذ دولتی بشرل نوشته همراه یکنفر پاشا روانه کرد که رفته حکما شرل را از بندر روانه اسلامبول
نماید که از آنجا بمملکت خود برود چون فرستاده باتاچی ببندر رسید نزد شرل آدم فرستاده پیغام
داد که از جانب دولت خود کاغذ احکام آورده باید بخدمت ایشان رسیده جواب بگیرم شرل
چون از عداوت باتاچی اطلاع داشت جواب اورا چنان داد که پیش از وقت دانسته باش اگر در
حضور من بقدر سر موئی بجیرمتی نمائی و یا از قانون ادب بیرون کنی سر از تنت جدا خواهم کرد آگاه
باش تا از حد خود تجاوز نکنی رومیه کلاً از احوالات شرل اطلاع داشته میدانستند که او هرگز دروغ
نیکوید سخنی که از دهن او بیرون آمد همانست لهذا فرستاده باتاچی چون بحضور شرل رسید
از بیم جان خود حرف دیگر نزده همان کاغذ دولتی را داد و برگشت شرل خود نیز التفاتی باو نکرده
بیکی از سرداران خود فرمود که جواب کاغذ پاشا را بنویسید فرستادهٔ باتاچی دید که شرل از آن آن
نیست که قدرت حرف زدن در حضور او نخواهد داشت ناچار جواب کاغذ را گرفته مراجعت باتاچی
بعد از شنیدن جواب شرل حکمی علیحده بعهدهٔ اسماعیل پاشا فرستاد که چشم شرل را بترساند و بهر طور
باشد اورا از بندر بیرون بکند اسماعیل پاشا مدتی که حاکم بندر بود از احوالات شرل خبردار شده
میدانست که او در عالم ترس و واهمه را نفهمیده است خواست که بطریق استادی خواهش باتاچی را
بعمل آورد روزی نزد شرل رفته با کمال ملایمت عرض کرد که ما بدون شما دیگر در اینجا بی مصرفست
دولت روم میخواهد که شمارا با آبرو روانه کند شما هم باسلامبول تشریف ببرید هرگاه مطلبی داشته
باشید گذراندن در آنجا آسان تر است شرل در جواب فرمود میدانم که باتاچی ترا براین وا داشته
که این گونه سخنان در حضور من بگوئی از این سبب کاری با تو ندارم تو با عیان دولت بنویس که تا از
سلطان صد هزار لشکر نگیرم و باتاچی را از وزارت معزول نکنم دست نخواهم کشید و از اینجا بجائی
حرکت نخواهم کرد هر کس در قوه دارد مرا از اینجا بیرون کند اسمعیل پاشا سخنان شرل را بدین تفصیل
بوزیر بنوشت چون مشار الیه دید که اورا بزور حرکت دادن در قوهٔ هیچکس نیست لهذا بمقام اذیت
وی در آمده خواست که اورا با قطع کردن اخراجات از آن صفحات بیرون نماید و مخارج شرل از جانب
دولت کلی بود بکماشتکان خویش را قدغن کرد که بخود و نوکران شرل حبه و دیناری از بابت مخارج
ندهند و در جمیع عرض راه از بندر تا باسلامبول حکم نمود که نوشتجات شرل را در هر جا که ببینند بگیرند

و نگذارند که کاغذی بسلطان برسد باتاچی میدانست که بدگذرانیدن شرل خلاف رای سلطانست
چون شرل از آن وقایع اطلاع یافت تغیر کرده بناظر خویش حکم نمود که از سابق هرچه مخارج قرار بود
بعد از این دو مقابل آن خرج کند از نوکران شرل کسی آن جرأت نداشت که در جواب او صراحةً بگوید که ما پول را
از کجا بیاوریم ناظر مجبور بود که از مردم با معامله زیاد پول قرض کرده اخراجات را موافق خواهش شرل
راه اندازد لهذا در مدت قلیل مبالغی خطیر قرض کردند و پونیاتوسکی در آن اوقات در اسلامبول بود
از بدگذرانی شرل اطلاع داشت و میخواست که چاره بکند پس عریضه بدین مضمون نوشته بسلطان
روم رسانید که باتاچی با دولت روس متفق القول گشته و نخواه زیاد از پطر گرفته است از آنجهت بود
که پطر را از جنگ لشکر روم خلاص کرده بنای مصالحه گذاشت و نظر بدوستی دولت روس برخلاف
رای سلطان همواره بصدد اذیت شرل در آمده و اخراجات اورا بالمره مقطوع کرده است و تفصیل
گذارشات باتاچی را با شرل در آن عریضه معروض داشت سلطان هم در آن اوقات اندکی از باتاچی
بی میل شده بود زیرا که در مصالحهٔ پروت با پطر کبیر قرار داده بودند که کلیدهای شهر آزوف را بدولت روم
تسلیم کند و در آن خصوص اهمال و تاخیر را موقوف کند آن اوقات مدت یکسال از جنگ پروت گذشته بود
و هنوز پطر سپاه خود را از شهر آزوف بیرون نکرده هر روز بهانه طول میداد سلطان روم هر وقت
کلیدهای آنشهر را از باتاچی میخواست مشار الیه سر هم بندی میکرد از این سبب سلطان از باتاچی
بدگمان شده بود عریضه پونیاتوسکی و سار سخنان دشمنان باتاچی علاوه گشته سلطان بالمره کم التفات
شد و اورا خائن دولت خود دانست و نظر بخدمات او از کشتن او بگذشت ولکن وزارت را از دست او
بگرفت و اورا از اسلامبول بیرون کرد پاره مورخین سوید نوشته اند که باعث معزولی او این شد
که در خزانه باتاچی انگشتر کهترین و جواهرهای دیگر پیدا شد که در هنگام مصالحه از دولت روس گرفته
بسلطان نشان نداده بود حقیقت این مطلب بر ما معلوم نیست اینقدر میدانیم که باتاچی از وزارت
افتاده یوسف پاشا در جای او صدر اعظم شد این یوسف پاشا در مملکت روس متولد شده و شش ساله
بود که در جنگ اول روسیه با روم اسیر رومیه گشته یکنفر سرباز اورا فروخته بود با بندون؟ و در آنجا با
مرور ترقی کرده باین مرتبه رسید چون یوسف وزیر شد دولت روسیه فهمید که در حقیقت باعث عزل باتاچی
شهر آزوف بوده یوسف از ترس خود آنچه در قوه دارد خواهد کرد که شهر مزبور موافق عهدنامه بتعجیل بدولت
روم تسلیم شود هرگاه روسیه شهر مزبور را تسلیم نکند محتمل است که شرل رای سلطان روم را گردانیده
دوباره بنای جنگ شود پطر کبیر پیش دستی کرده شهر آزوف را خالی نمود و کلیدها را بیوسف پاشا

فرستاده با او بساخت که دیگر دست شرل بجائی بند نشود یوسف پاشا چون امر آزوف را اتمام کرد در نظر
سلطان معتبر شد و با ایلچی دولت روس دوست گردید این هم مانند با تاجی بمقام گردانیدن رای
سلطان در آمد که نگاهداشتن چون شرل صاحب جرأتی را در خاک روم خلاف عقلست باید بهر طریق باشد
او را از خاک روم بیرون کرد تا اینکه دولت آسوده شود سلطان احمد با اینهمه اصرار و ابرام سفرا دولت زیرا
باز میخواست که شرل از مملکت دبیجر متی بیرون برود پس بدست خود نامه نوشته بخفیه نوکر مقرب خود را
مامور کرد که روانه بندر شده نامه سلطان را بشرل برساند تا شرل با کمال اطمینان و خوشحالی از مملکت روم
برود ترجمهٔ نامه سلطان بدین قرار است که غرض از تحریر این نامه معلوم کردن این مطلب است که منظور ما
درباره شما چیست دولت روسیه صدمات و حملات لشکر ما را هنوز فراموش نکرده پیش از آنکه دو باره
حکم لشکرکشی بسوی ممالک ایشان بفرمائیم آنچه حکم و منظور ما بود همه را بعمل آورد از آنجمله تا این وقت
شهر آزوف را امنای دولت عثمانیه تسلیم نکرده بود این دفعه بوساطت سفرای دول فلمنک
و انکلیس که پیوسته با دولت ما دوست بوده اند شهر مزبور را تسلیم نمود علاوه بر این امنای دولت ما را
خاطر جمع کرده اند که بعد از این خلاف عهدنامه دولتین رفتار نکنند و استدعای دوستی و مصالحه نمودند ما نیز
خواهش ایشان را قبول کرده حکم دادیم که دوستی فیما بین دولتین برقرار باشد علی هذا حکم کردیم که حاکم بندر
و خان قرم مشغول تدارک سفر سرکار شما باشند که انشاء الله بعد این زمستان از راه پولند زمین بممالک
خود مراجعت فرمایید شما نیز بکسان خود قدغن نمایید که در بین راه با مردم خلاف قاعده و رفتار بی فائده
ننمایند و بجهت اینکه در این سفر از برای وجود شما خوش بگذرد و با عزت و احترام تمام تشریف ببرید لازمه
تدارک و مخارج شما را مهیا و انجام خواهم کرد و لشکری نیز در بندر حاضر خواهد شد که در این سفر بانجام
خدمات شما پرداخته لوازم جان فشانی بعمل آورد و در هر باب دوستی ما را درباره خود خاطر جمع باشید
که بعد از این در سرکار از جانب ما امداد و اعانت خواهید دید منتظرم که همواره با ارسال رسائل و اظهار
مطالب مناهج دوستی را تجدید فرمایید تحریراً فی ۱۴ شهر ربیع الاول سنه ۱۱۲۳ هجری همین دستخط را
احمد آقا نام نوکر محرم سلطان پیش شرل آورد شرل چون دستخط را ملاحظه کرد و از مضمون آن اطلاع
یافت در جواب سلطان نوشت از روزیکه من بمملکت شما وارد شده ام از الطاف و اشفاق شما نهایت
رضامندی و غایت خجالت و خرسندی دارم حالکه میفرمایید من بولایت خود مراجعت نمایم بسیار خوب
ولکن شما اطلاع ندارید که عبور من با لشکر حربی از خاک پولند غیر ممکن است و اعیان دولت امر را بر شما مشتبه
کرده اند که موافق عهدنامه پروت دولت روس سپاه خود را از خاک پولند بالمره کشیده است اکنون من خبر

دارم که لشکر روس در سرحد مزبور بیشتر از سابق گشته اند مورخ گوید اگر حقیقت مطلب را بنویسیم که سلطان
روم از این فقره اطلاع نداشت بسیاری از مردم تعجب خواهند کرد ولی اگر کسی از اوضاع سلاطین روم مطلع
باشد میفهمد که هرگز حرف راست بگوش ایشان نمیرسد قرار سلاطین روم این است که خود بهیچ جه بامور
دولت مدخلیت ندارند وزیری قرار میدهند و اختیار کل امور را بدست او سپرده خود پیوسته بعیش و
طرب مشغول میشوند وزرا نیز بخواهش نفس خویش سعی و تلاش مینمایند که از برای خود دوست جمع کنند که
در وزارت برقرار شوند و دولتی بی نهایت گرد آورند تا بعد از وزارت بخوشی گذرانی و رفاهیت مشغول
گردند و کسانیکه مقربان سلطان هستند از دو قسم بیرون نیستند یا با وزیر دوست میباشند یا دشمن اگر دوست هستند
معلومست هرچه او بگوید در خدمت سلطان تصدیق خواهند کرد و اگر دشمن اویند شب و روز در خرابی او خواهند
کوشید پس در هر دو صورت راست ممکن نیست که بگوش سلطان برسد جمیع کارها را برو مشتبه کرده خوب را
بد و بد را خوب در نظر او بجلوه خواهند داد با این اوضاع سلطان روم چگونه میفهمد که لشکر روس از پولند
بیرون رفته یا نرفته و وزیر نیز چون پیوسته بکار خود مشغولست حقیقت امور خارجی را نمیداند که بسلطان معروض
بدارد زیرا که دولت عثمانیه کسی را نیز بدول خارجه نمیفرستند تا از اوضاع ایشان اطلاع بهم رسانند و
حقیقت مراتب را بنویسد همیشه اخبارات را از سفرای دول خارجه که همواره در اسلامبول هستند میشنیدند که
دشمن به هر حرفی که دشمن بگوید معلومست که چه قدر نزدیک بحقیقت خواهد بود مورخ گوید که هر یک از حکما
باعث خرابی دولت عثمانیه را چیزی دانسته اند و اکثر میگوید سبب انقراض دولت عثمانلو همان سفرات
که از جانب دول خارجه در اسلامبول نشسته بامور جمیع امنای دولت را بدست آورده بوساطت ایشان
منظور دولت خود را از پیش میبرند و دولت عثمانلو برخلاف ایشان از کار خود غفلت کرده از تدابیر دول دیگر
غافل و بی خبرند روزی خواهد رسید که از خواب بیدار گشته افسوس خواهند خورد و دست حسرت بدندان
حیرت خواهند گزید لکن آن وقتی است که کار از کار گذشته چاره و خلاصی نخواهد بود و میگوید هرگاه این دولت
دوام بیاورد و باقی بماند نه از قوت خود خواهد بود بلکه دول دیگر فیمابین خود هر کدام خیال علیحده داشته مصلحت
چنان خواهند دانست که اسم این دولت باقی باشد چون سلطان احمد کاغذ شرل را خواند تعجب کرد که چگونه
دولت روس خلاف عهدنامه کرده خود در این مدت خبر نداشته بماناعت بخفیه از معتمدان خود روانه پولند
کرد که رفته آنچه بچشم خود ببیند بزودی معروض دارد مشارالیه بعد از مشاهده عرض کرد که آنچه پادشاه سوئد
بخدمت شما نوشته جملگی راست بوده و دولت روس لشکر خود را در خاک پولند بیشتر از پیشتر کرده است
چون این خبر بسلطان احمد رسید خواست بمعزول کردن وزیر را نزد علی کومورلو که تقرب تمام در خدمت

سلطان داشته با وزیر دوست بود سلطان را مشتبه کرده که وزیر از این حکایت بی خبر بوده است حال
هرچه بفرمایید آنطور خواهد کرد سلطان از کشتن او گذشته بماند وزیر چین ایلچی روس مثال داد و احکام
بجمیع ممالک خود فرستاد که تدارک دویست هزار نفر لشکر را دوباره ببینند و خود روانه شهر ادرنه شد
که در آنجا بتعجیل امر لشکر را اتمام کند در ان اوقات اگوست پادشاه پولند نیز ایلچی با تدارک و اوضاع تمام
روانه اسلامبول کرده بود که پیشکشی بخدمت سلطان بیاورد چون ایلچی اگوست داخل سرحد عثمانلو شد
سلطان حکم کرد که او را نیز گرفته محبوس نمایند چون این اخبار به دولت روس رسید مضطرب گشته در
خفیه کس نزد وزیر اعظم فرستاد که عاقبت این کار چگونه خواهد شد وزیر با علی کومورلو مصلحت کرده
دولت روس را خاطر جمع نمودند که اینهمه غیظ و حرارت نقل و حکایت خواهد شد تشویش نکنند که ما خویش
رفع این غائله را خواهیم نمود بالجمله در هنگامیکه سلطان در شهر ادرنه مشغول تدارک بود با مرد علی کومورلو
و یوسف پاشای وزیر خیال سلطان را زدند که اینهمه اخراجات چه ضرور شده دولت روس باز آنچه خواهش
شماست بعمل می آورند و جمعیتی که در پولندزمین دارد همه را بسرعت تمام بولایت خود خواهد کشید نخست
سلطان از این مقالات امتناع داشت بعد کم کم گوش او پر شده سخنان ایشان را بسمع قبول اصغا
نمود و بنای مصالحه شد علی کومورلو و وزیر اعظم که طرفدار و دوست دولت روس بودند و میدانستند که باعث
این فسادها شرل است لهذا در این مصالحه قرار دادند که بعد از این شرل در خاک عثمانلو نماند و حکماً بممالک
خود مراجعت نماید سلطان احمد چون وعده کرده بود که شرل را بطور خوبی از خاک خود روانه کند لهذا فرمود
بشرطی او را از ولایت خود بیرون میکنم که ایلچی روس و پولک در اینجا مرا خاطر جمع کنند که شرل از ولایات
ایشان بطور سلامت و خوشی خواهد گذشت و ایشان خود در پیش من بطریق گرو بمانند چنانچه اگر چیزی بسر او
بیاید تلافی خون او را از ایشان بگیرم هر دو ایلچی قسم خورده التزام دادند که اگر خود شرل در ممالک ایشان
هنگام عبور جنگ و شرارت نکند کسی با او کار نخواهد داشت و اگر آسیبی باو برسد سلطان در عوض گردن
ما را بزند بعد از آنکه سلطان خاطر جمع شد و از طرفین عهدنامه نوشتند سلطان عزیمت جنگ را موقوف
کرده باسلامبول مراجعت نمود و روز ورود نزد پاشای بندر خبر فرستاد که چگونگی را بشرل پیغام دهد
پاشا حسب الحکم نزد شرل رفته آنچه در ادرنه اتفاق افتاده بتفصیل عرض کرده گفت که بعد از این خاطر جمع
روانه مملکت خود بشوید چندی پیش از رسیدن این خبر از اسلامبول کاغذی از وزیر اگوست که بخان تاتار
نوشته بود بدست شرل افتاد باین مضمون که اگر بحیلتی شرل را گرفته بدست لشکر ما بدهید در عوض این خدمت
هرچه خواهش داشته باشید پادشاه پولند از شما مضایقه نخواهد کرد شرل از این کاغذ بسیار مشوش بود

نمیدانست که بسلطان روم چه جواب دهد هر گاه میگفت نمیروم میدانست که دولت عثمانلو از و خواهد رنجید
و اگر میرفت میترسید که مبادا او را دست بسته بدست دشمن خود بدهند بعض مورخین نوشته اند که
کاغذ مزبور را جعل کرده بودند که شرل هراس کرده از ممالک خود بیرون نرود و دولت عثمانیه از و رنجیده
او را حکماً بیرون کند دلیلی که بر این آورده اند این است که اگوست هرگز راضی نمی شد بر اینکه شرل را دستگیر
نماید و در عوض آن ایلچی او را سلطان روم در اسلامبول بقتل رساند لکن این دلیل نیست زیرا که
بزور پول از خان تاتار شرل را میگرفت میتوانست از دولت عثمانیه نیز ایلچی خود را بگیرد بالجمله حقیقت این مطلب
بما معلوم نیست اینقدر میدانیم که شرل از تشویش اینکه مبادا دستگیر خصم خود بشود بهانه میجست که
از خاک عثمانلو بدر نرود در جواب پاشا گفت که من مبالغ کلی قرض دارم هر گاه دولت روم صد و بیست
هزار تومان وجه نقد بمن ندهد روانه شدن من مشکل خواهد بود پاشا نیز این جواب شرل را بدولت خود نوشت
چون این خبر بصدر اعظم رسید زیاده از حد خوشحال گردید گمان او چنان بود که باین دست آویز شرل را
تمام خواهد کرد فی الفور خدمت سلطان رفته عرض نمود که با اینهمه التفات خواندکار ملاحظه بفرمایید که
شرل چگونه رفتار میکند اکنون که بهانه دیگر در دست ندارد بفکر مداخل افتاده است سلطان روم بجای
آنکه تغیر فرماید در جواب وزیر فرمود که این مبلغ قابل نیست از اسم دولت ما بسیار دور است که از مهمان
خود چنین مبلغ جزئی را مضایقه کنیم حکم فرمود بیست و پنجهزار تومان نیز علاوه کردند صد و چهل و پنجهزار تومان
بفرستید که شرل با رضامندی و خوش حالی از خاک روم روانه شود فرمان بعهده خان تاتار و پاشای بندر
صادر گشته چاوش باشی مامور شد که همراه فرمان و تنخواه به بندر برود تا اینکه شرل معطلی دیگر نداشته
بتعجیل روانه شود مضمون فرمان این است چون نوشته بودید که مهمان ما شرل دوازدهم پادشاه ممالک
سوید ایام توقف در مملکت ما اندکی قرض بهم رسانیده از آن سبب کندی و تاخیر در مراجعت بمملکت خود واقع گشته
و مبلغی از ما خواهش کرده بودند علی هذا مبلغ بیست و پنجهزار تومان دیگر بر آن مبلغ افزوده صد و چهل و
پنجهزار تومان همراه محمد پاشای چاوش باشی روانه فرمودیم که انشاءالله بعد از رسیدن مهمان عزیز ما را
زیاده معطل نداشته با کمال عزت و احترام تمام روانه ممالک خود نماید و در باب عرض راه چنین قرار
دادیم که شما و خان تاتار لازمه دقت و اهتمام را بنمایید تا در ممالک پولند نیز از برای مهمان عزیز ما خوش
بگذرد و حادثه روی ندهد که خلاف عهدنامه دولتین پولند و روم باشد اگر چنانچه بتقدیر موی در عرض راه
بپادشاه ضرر و خسارت برسد اگر اهی بوجود او راه یابد در ازار آن ما را از روزگار ایلچیان روس و
پولند خواهیم آورد قرار دادیم که در بلدان عرض راه آنچه سزاوار پادشاهانست بمهمان عزیز ما

سلوک و رفتار نمایند و نیز اعلام میداریم که شما و خان تاتار هر دو با لشکر متیار در رکاب ایشان مشغول
انجام خدمت او گشته تا بکمال وقار و آرام بسرحد ممالک خود برسد اگر خدا نکرده در بین منازل آسیب
و چشم زخمی بر وجود ایشان برسد یا حرکت خلافی از هر کس صادر شود جمله را از چشم شما خواهیم دید و نیز بدانید
که هرگاه موافق دلخواه ما او را صحیح و سالم بمنزل خود برسانید مراحم خسروانه و عطوفات ملوکانه در حق
شما صد هزار بار خواهد افزود تحریرا فی ۲ شهر شوال ۱۱۴۲ هجری بالجمله چون محمد پاشا با فرمان و تنخواه وارد
شهر دربند شد پاشای شهر مزبور همان روز خبر بشرل داد که آنچه از دولت علیه خواهش کرده بودید علاوه
بر آن رسیده است و منتظر حکم سرکار شما هستیم که انشاء الله بزودی روانه شویم شرل چون در آن اوقات
کاغذ وزیر او کوست نزد سلطان فرستاده بود که بر ایشان معلوم شود که دشمنان چه خیال دارند و
چگونه با خان تاتار ساخته اند که او را گرفته محبوس نمایند لهذا منتظر بود که جواب از اسلامبول برسد از این سبب بهانه
میجست که چند روز دیگر توقف نماید کسانیکه در خدمت ایشان بودند عرض کردند که ما در دست طلبکاران
تمام شدیم حال مردم شنیده اند که تنخواه از اسلامبول بشما رسیده و میخواهید روانه بشوید از برای تنخواه خود
مضطربند بهر بابید که پول بگیریم و حق طلبکاران را بدهیم تا بفراغت مشغول جواب باشید شرل در جواب ایشان
فرمود که شما میدانید که من تا اکنون دخل و تصرف در کار تنخواه و معامله نکرده ام حال نیز هرچه مصلحت میدانید
آنطور نمایید من شما را در این باب مختار کردم همین که امنای شرل این جواب را از او شنیدند کردستن نام خزانه دار
او را نزد پاشا روانه کردند که تنخواه را بگیرد و قرض طلبکاران را ادا نماید مشارالیه نزد پاشا رفته مطالبه نمود
پاشا در جواب گفت که من از جانب دولت حکم دارم که تا روز روانه شدن پادشاه سوید دیناری ندهیم روزیکه
از رفتن ایشان خاطرجمع شدم جمیع طلبکاران را حاضر نموده در یکساعت جمله را رد کرده بقیه تنخواه را بسرکار
پادشاهی میسپاریم و در رکاب او روانه میشویم خازن گفت فرمایش شما درست است لکن ما در میان خود
هزار گونه حساب و تدارک داریم هرگاه چند روز پیش از روانه شدن تنخواه بما نرسد رفتن ما اشکال دارد هرگاه
پادشاه نیز خواسته باشد که برود کسان او نمیتوانند بی تدارک روانه شوند بالجمله پاشا بسیار تلاش کرد
که پیش از روانه شدن تنخواه ندهد ممکن نشد بالاخره خازن با لطایف حیل و دلایل موجهه او را ساکت کرد
که پیش دادن تنخواه بهیچوجه ضرری ندارد بلکه روانه شدن سرکار پادشاه آسانتر خواهد شد پاشا ناچار
مانده تنخواه را بخازن تسلیم نمود چون دو سه روز گذشت نزد شرل آمده عرض کرد که همه اوضاع سفر حاضر
و آماده است هر وقت میفرمایید روانه خواهیم شد شرل منتظر جواب کاغذ بود در جواب پاشا فرمود که من
هنوز نمیتوانم بروم باید بدولت روم بنویسم که صد و بیست هزار تومان دیگر از برای من بفرستند تا اینکه بجهت

اخراجات در عرض راه معطل حاصل نشود و بدنامی هم بمن نرسد چون پاشا این سخن از شرل شنید بی اختیار
اشک از چشم بریخت شرل سبب گریه را از وی پرسید پاشا جواب داد که خانه من خراب شد من حکم داشتم
از جانب دولت خود که تا روز روانه شدن شما دیناری ندهم بگفتهای خازن شما خاطرجمع شده تنخواه
دادم فردا از برای این کار ریشه من از روی زمین کنده خواهد شد شرل فرمود که من در این خصوص بسلطان
مینویسم و ایشان بجهت حرمت من بحثی بر تو نخواهند کرد پاشا جواب داد که پادشاه ما این چیزها را نمیداند
اگر تقصیری از کسی سر بزند بمحض شنیدن گردن او را از تن جدا میکند اکنون چاره نیست مگر اینکه یکنفر از کسان
خود بفرستید و نامه بسلطان مرقوم فرمایید شاید که در این باب تقصیری بما وارد نیاورند و تنخواهی بجهت
مصارف راه نیز از ایشان مطالبه کنید شرل استدعای پاشا را قبول فرموده ساواری نام مترجم خود را
روانه اسلامبول نمود و نامه بسلطان نوشت که شما مرا باطمینان تمام بمملکت خود میفرستید از جهت
خان تاتار را همراه من روانه میکنید همان خان تاتار با من خصم بوده است و با او کوست متفق و دوست
گشته که مرا بدست او بسپارند و بجهت دروغ گفتن حرف خود که با پاشا زده بود صد و بیست هزار تومان دیگر
از سلطان خواهش کرد پاشا این نامه را از آدم خود همراه ساواری ترجمان کرده باسلامبول فرستاد
ایشان در حین ورود در عمارت صدراعظم پیاده شده ترجمان عرض کرد که نامه از جانب پادشاه سوید بخدمت
خواندکار دارد باید بحضور برسانند تا در جواب هرگونه حکم صادر شود از آن قرار رفتار شود صدراعظم چون
این خبر را بشنید مضطرب شد که باز شرل چه خیال کرده چه نوشته است بترجمان گفت که فردا بیا و جواب
نامه را بگیر چون ترجمان رفت نوکر پاشا را طلبیده نوشتجات او را بخواند و از مطلب حالی شده در پیش خود
گفت که این دفعه شرل تمام خواهد شد فوراً نزد سلطان رفته عرض کرد که شرل باز رفته است من تا حال
مکرر عرض کردم شما عرض مرا معلل بغرض دانسته قبول نفرمودید انشاء الله این دفعه بسرکار سلطان
معلوم خواهد شد که کار این مرد در دولت علیه افساد و شرارت است نوشته است که او کوست با خان تاتار
ساخته است که او را بدست لشکر پولند تسلیم نمایند اولاً چگونه میشود که او کوست ایلچی بزرگ خود را در خدمت
خواندکار گرو بگذارد و از آنطرف چنان حرکت خلاف نماید مگر میدانند که شما متحمل اینگونه حرکت خلاف
نخواهید شد بمحض شنیدن سفیر او را حکم بقتل میفرمایید بلکه دولت او را زیر و زبر میکنید گذشته از این خان تاتار
که نوکر سلطانست چگونه جسارت کرده چنان خیانت در کار دولت مینماید بالجمله در آن روز وزیر فرصت
یافته چنان سلطان را پر کرد که دل او بالکلیه از شرل بریده شد همان ساعت حکم فرمود که شرل هرچه آدم دارد
تخت دار جمله را گرفته محبوس نمایند تا اینکه بعد از این بفهمد که با سلاطین روم شوخی نمیشود و فردای

آنروز سلام عام کرده باین مضمون بضرب شرل پرداخت که من شرل نام پادشاه اسپانیا را امر کرمی شناختم
سببی نداشت که من اورا دوست بدارم وجهی نبود که من از او احتیاط کنم چون در جنگ پوتاوا شکست
خورده پناه بدولت اسلام آورده بود لهذا آنچه در قوه داشتیم در این سه سال ونیم برا او وزرا و سرداران
وسایر کسان او محبت ومهربانی کردم تنخواهی از ما توقع کرد زیاده بر آنچه خواهش کرده بود دادیم که بولایت
خود برود دو نفر نوکر معتبر خود را همراه او کردم که او را بمملکت خود رسانیده مراجعت نمایند بعد از آنکه
این همه را کردم حال می بینم که هر روز بهانه پیدا کرده میرود و پیوسته در مملکت فساد مینماید امروز
منظور ما از احضار کردن شما این است تا بگوئید کسیکه بعد از اینهمه محبت چنان رفتار و حرکت
ناشایست نماید سزای او چیست اگر حکم کنیم که او را از قلمرو خود بیرون کنند باعث بدنامی دولت
عثمانیه است یا اینکه دول خارجه دیوانگی پادشاه سوید را فهمیده تقصیر را از ما میدانند وبحثی بما وارد
می آورند جملگی عرض کردند که سلطان اینهمه التفات بی پایان که درباره شرل فرموده اند در قوه احدی
نیست لأن که او کفران نعمت کرده اینگونه رفتار با سلطان مینماید سلطان را واجبست که بمقام تلافی
بیاید هرگاه مؤاخذه نفرمایند خلاف عدالت کرده اند شیخ الاسلام که حضور داشت عرض کرد که
اولا در قانون اسلام کافر را محبت کردن ضرور نیست سلطان عادل که اینگونه عطوفت درباره او
کرده اند دلیل خوبی و پاکی ذات ایشان است چون آنکافر عصیان بپادشاه اسلام کرده است لهذا بسلطان
واجبست که او را امور دسیاست فرماید طایفه عثمانلو سخنان شیخ الاسلام را جملگی حجت میدانند
سلطان چون این حکم را از و شنیده امیر آخور خود را با یکنفر چاوش باشی دیگر مامور کرد که رفته شرل را
بخوبی و حرمت و اگر قبول نکرد بزور از خاک عثمانلو بیرون کند امیر آخور و چاوش باشی حسب الحکم روانه
بندر گشتند و بمجلس ورود نزد شرل رفته حکم سلطان را بر و گفتند شرل که تا آنوقت چنان سخن درشت
نشنیده بود در جواب ایشان فرمود که هرگاه جرأت دارید حکم پادشاه خویش را جاری نمائید لکن اینقدر
بدانید که هرگاه دفعه دیگر از این حرفها در حضور من بگوئید شما را پاره پاره میکنم فرستادهای سلطان
جرأت نکرده از مجلس بیرون رفتند ولی قدغن نمودند که اطراف خانه او را محاصره کنند و دینار و پول
اخراجات ندهند واحدی بجانب شرل چیز نفروشد شرل در آن اوقات بهمجهت سیصد نفر همراه داشت
چون دید که آذوقه ندارند از غایت تغیر حکم فرمود بیست راس اسب را که پیشتر سلطان فرستاده بود همه را
لشکر تاتار که در اطراف عمارت بودند نعش اسبها را همان ساعت کشیده بردند و از دولت شرل آنروز را
خوش گذرانی کردند و طعامهای لذیذ پختند شرل وضع را اینگونه دیده حکم باد آنهای خود نمود که

اطراف خانه باسبان سازند و خانه را بقدر مقدور مضبوط نمایند و حاضر جنگ باشند این قسم
حرکت شرل عجب بود میخواست که با سیصد نفر در مقابل بیست هزار نفر تاتار و شش هزار عثمانلو جنگ
نماید و در پیش خود چنان خاطر جمع بود که در آن کشاکش با کمال وقار نشسته بازی شطرنج مشغول میشد چون
یکدست بازی میکرد از او طاق بیرون آمده بیرون را تماشا میکرد و دستور العمل میداد در آن هنگام مستر جفری
نام را دولت انگلیس نزد شرل فرستاده بود که هر طور باشد خیال او را بگرداند شاید بممالک خود مراجعت
نماید چون دید که بجهت غرور خود بیجا تلف خواهد شد با یکنفر سردار او همداستان گشته خواست که رفع این غائله
و دفع این حادثه نماید هر دو نزد خان تاتار و پاشای بندر رفته بر آنها گفتند که این حرکت از برای شما قباحت
دارد که با مهمان خود بمقام جنگ درآئید که مادام دنیاست دولت خویش را بی آبرو و بدنام خواهید کرد ایشان
قسم خوردند که ما نهایت اخلاص را خدمت پادشاه سوید داریم او خود زیادتی میکند شما هر طور که مصلحت بدانید
ما سر نخواهیم کشید فرستاده انگلیس گفت که شرل هم حق دارد بر و چنین معلوم شده که خان تاتار با او کوست
دوست شده میخواهد که او را بدست دشمن بسپارد از اینجهت تشویش کرده میرود خان تاتار سوگند یاد کرد
و طوری حرف زد که فرستاده فرانسه و سردار شرل هر دو خاطر جمع شدند که این حکایت بالمره دروغ و بی اصل
بوده است پس ایلچی انگلیس از ایشان خواهش کرد که چند روز دیگر توقف نمایند و کار نداشته باشند تا اینکه
یکنفر آدم روانه اسلامبول شود تا هرگونه حکم مجدد از جانب سلطان برسد از آن قرار رفتار شود لخت پاشا
و خان قبول نمیکردند که حکم پادشاه خود را در دست داریم و احتیاج بحکم جدید نداریم ایلچی انگلیس گفت که
حکم شما این است شرل را از خاک عثمانیه بیرون کنید لکن در فرمان شما نوشته اند که هرگاه پادشاه سوید
ایستادگی نماید جنگ بکنید اگر ضرور باشد او را بکشید این حرف انگلیس پاشا و خان را ساکت کرده راضی شدند
که دوباره یکنفر باسلامبول رفته حکم جدید بیاورد فرستاده انگلیس و سردار هر دو خوشحال نزد شرل باز
گشتند و از کردار خود ممنون بودند بخیال اینکه شرل در این خصوص زیاده از حد از ایشان راضی خواهد شد چون
چگونگی را عرض کردند شرل با کمال تغیر در جواب فرمود که شما عجب مردمان بی غیرت هستید و از مردن میترسید
با وجودیکه تا حال هیچ شقی اتفاق نیفتاده است هرگاه پاشا و خان تاتار حکم بیرون کردن مرا در دست میداشتند
چگونه قبول میکردند که دوباره حکم از اسلامبول برسد یقین اینهمه ساخته است و سلطان از این احکام خبر ندارد
فرستاده انگلیس از رفتار شرل زیاده از حد رنجیده در پیش خویش عهد کرد که بعد از این بهیچوجه در کار او
دخل و تصرف نکند همان ساعت از حضور او بیرون رفت ولی سردار شرل مانند ایلچی انگلیس اضطراب نکرد
زیرا که اینگونه حرکات شرل را بسیار دیده بود باز اصرار کرد تا اینکه شرل فرمود هرگاه میتوانی کاری کن

که قدری آذوقه بما بدهند این بکار ما میخورد بالجمله سرداری پیش پاشا رفته گفت که شارل قبول کرد که شما یکنفر
از کسان خود بفرستید تا حکم جدید بیاورد و قدغن نمایند تا هرچه ضرور داشته باشیم مردم بما بدهند چند روز
ازین گذشت که از اسلامبول حکم رسید که اگر شارل در رفتن اهمال کند و با شما جنگ نماید شما نیز در
فرستادن او جنگ او کوتاهی ننمایند هرگاه در حین جنگ او را بکشید از شما بازخواست نخواهد شد چون
پاشا حکم جدید را ملاحظه کرد کس نزد شارل فرستاد که فرمان جدید از اسلامبول رسید یکی از معتمدان
خود را بفرست تا آنرا بخواند و شما را مطلع سازد شارل میسوفابریس را فرستاد و فرمان را خواند و پیش
شارل بازگشته مضمون فرمان را معروض داشت شارل گفت این فرمان را نیز جعل کرده اند برو و از زبان من
به پاشا بگو که من نخواهم رفت هرچه از دستش برآید مضایقه نکند مشار الیه بپای شارل افتاده بگریست
و عرض کرد که این حکم شما باعث میشود که ما جملگی بجای عبث کشته میشویم شارل بگریه او بخندید و گفت که
مرد جبون بی عقل برو و بترکها بگو که اگر میل بجنگ دارند تشریف بیاورند میسوفابریس بیچاره ناچار مانده
بیرون آمد و جمیع نوکران و سردارها را جمع کرده بایشان گفت که این کار را چاره کنید و سعی نمایید
که پادشاه ما از خیال جنگ برگردد والا ما همه بی جهت و بی سبب تلف خواهیم جمیع اجزای مجلس باهم
مصلحت کرده چنان صلاح دانستند که چند نفر کشیش که شارل در این سفر همراه خویش آورده است نزد
وی رفته این مدعا را از او استدعا نمایند شاید او را ازین خیال بگردانند کشیشها عرض کردند که در هیچ
مذهب قرار نیست که کسی بزور خود در ملک کسی بنشیند علاوه براینکه شما زور ندارید قلیل جمعیتی که از راه
ارادت و صداقت در خدمت شما مانده اند بی تقصیر و بیجا بکشتن دادن ایشان از انصاف و عدالت
دور است شارل تغیر کرده در جواب ایشان فرمود که من شما را همراه خود آوردم که نماز بخوانید نه آنکه
وزارت و نصیحت بمن نمایید کشیشها ازین سخن مایوس گشته برگشتند بعد سرداران داخل اوطاق شده
سینهای خود را گشودند و جای زخمها را که در جنگها برداشته بودند نشان دادند و عرض کردند که این
جراحات دلیل است که در هیچوقت ما از کشته شدن نترسیده ایم و نمیترسیم و همیشه در راه تو بجان دادن
حاضریم این استدعا داریم که جانهای ما را از برای روز دیگر نگاه دارد آنروز بخوشی تن نثار کنیم شارل در
جواب فرمود که من احتیاج ندارم که زخمهای شما را دیده جرأت و رشادت شما را بشناسم میدانم که
همیشه در راه من جان میدهید خواهش من این است که در این روز کشته شویم سرداران اینگونه جواب
او را شنیده خجالت کشیدند که دوباره در این خصوص گفتگو کنند جملگی قبول کرده گفتند که پادشاه
مختار است و از ما در هر مقام نثار کردن جان شارل از اینگونه جواب سرداران ممنون و مسرور گشته حکم

فرمود که جمیع نوکران حاضر شده موافق قانون لشکرکشی قسمت نمود هرکدام را در جایی قرار داده منتظر جنگ
شد اکثری از کسان شارل مهتر و آشپز و پیشخدمت بودند چون جمیع نوکران او از علم جنگ آگاه بودند هنگام
ضرورت بکار می آمدند دیگر محتاج بتعلیم رسوم جنگ نبودند بالجمله پاشا و خان خبردار شدند که شارل سخن
از هیچکس قبول نکرد خیال جنگ دارد بنا برآن مجبور شده لشکر خویش را حکم دادند که بسوی خانه شارل یورش
برند چندی طول نکشید که صدا و غوغای ایشان بلند گشته دوازده هزار لشکر با ده عراده توپ دوچپاره
از اطراف خانه شارل را گرفتند گروستن خازن شارل با دقت ملاحظه کرده دید که لشکر عثمانلو با اینکه قرارشان است
که در وقت یورش دشمن فحش میدهند نسبت بشارل هیچوجه بیحرمتی نمیکنند و بزبان عثمانلو گاه گاه میگویند
که این مرد مور باش است و خود را بیجا تلف خواهد نمود گروستن با جرات تمام بیرون رفت و بلشکر ینکچری
رسیده گفت مگر شما غیرت و حمیت خویش را فراموش کرده اید باعث اینهمه فساد پاشا و خان تاتار است والا
سلطان با پادشاه سوید کمال دوستی و اتحاد دارد هرگز اینگونه احکام نفرستاده که مهمان خود را بزور
از ولایت بیرون کند ما سه روز از شما مهلت میخواهیم که بولایت خود برویم طایفه ینکچری که همیشه از شارل نیکی
دیده و همگی بانعام و خلعتها سرافراز گشته بودند جملگی سوگند یاد کردند که با شارل جنگ نکنند و بازگشته
پاشا را حسب الخواهش شارل بمهلت دادن سه روزه مجبور نمایند سرکردگان هرچه حکم یورش دادند لشکر
قبول نکرده برگشتند و یکسر بخانه پاشا رفته سه روز ازو مهلت خواستند پاشا چون اوضاع را بدانگونه دید
سه روز دیگر مهلت داد و با ایشان تغیر نکرده قول ایشان را تصدیق و تحسین نمود که فسادی در میان احداث
نشود فردای آنروز جمیع بزرگان طایفه ینکچری را نزد خود طلبید فرامین و احکام سلطان را بایشان نشان
داد و گفت که اگر پادشاه سوید بزودی از بندر نرود فردا از من بازخواست میکنند و من نیز مجبورم که حقیقت
مراتب را باسلامبول بنویسم ریش سفیدان ینکچری گفتند که پادشاه سوید تا حال خلاف قاعده رفتار نکرده
سه روز مهلت خواسته فردا چند نفر از ما رفته قراول او را میکشیم روز سیم با کمال حرمت او را ازین مملکت
روانه میکنیم هرگاه اینگونه حرکت بگوش سلطان برسد یقین از ما راضی و ممنون خواهد شد پاشا گفت بروید
و موافق گفتار خود رفتار کنید تا هیچیک از شما بسیاست و بازخواست سلطان گرفتار نشود بزرگان ینکچری
از خدمت پاشا مرخص شده بیست سی نفر بسوی خانه شارل روانه شدند و هیچگونه اسباب و آلات حرب همراه نداشتند
تا اینکه بشارل درست مشخص شود که ایشان از برای دوستی آمده اند و با این وسیله شایسته انعام و خلعت
گردند خازن شارل خواهش سه روز مهلت را از پیش خود کرده بود و شارل خبر نداشت خیال خازن این بود
که الی الان آنچه پاشا و خان میگفتند جمله را شارل دروغ پنداشته بفکر رفتن نمی افتاد اکنون که ما

چشم خود دید که لشکر و توپ اطراف خانه را گرفتند یقین خود بخود بفکر رفتن خواهد افتاد با این خیال نخواست که شرل
بجنگ و قتال اقدام کند و جمعیت قلیل او پراکنده و تلف شود وقتیکه بزرگان ینگچری وارد عمارت شرل شدند
با وطاق خازن رفته او را از تفصیل آنچه در منزل پاشا گذشته بود مطلع ساختند که او نیز شرل را آگاه سازد و نیز
گفتند با وجود اینکه احکام سلطان را بچشم خود می بینیم باز از وعده خود نکول نمی کنیم ولکن باید بدون حرف رو دیم
روانه بشوید والا ما نیز مجبور گشته حکم پاشا را بعمل می آوریم گرد وستن معطل مانده نمیدانست که در جواب ایشان چه گوید
دو روز بود که اوقات صرف میکرد که شاید شرل را ازین خیال بگرداند ممکن نمیشد آمدن لشکر بسر او در عوض اینکه
چشم او را بترساند بدتر کرد و قسم خورد که حکماً باید با لشکر عثمانلو جنگ نماید بعد از رسیدن بزرگان ینگچری چند
نفر از سرداران همراه برداشته نزد شرل رفت و بسیار ابرام و التجا نمود که جنگ را موقوف کند ممکن نشده
حکم بینگچریان فرستاد که هرگاه دقیقه دیگر در آنجا بمانند ریش همه را خواهم برید در میان طایفه ینگچری اسم ریش بریدن
بسیار قبیح است و فحشی بالاتر از آن نیست همین که این حرف را شنیدند نزد پاشا رفته عرض کردند که حال
آنچه فرمایش داری بکن ما حاضر هستیم که حکم ترا بعمل آوریم پاشا از جانب لشکر خاطر جمع شده حکم کرد که فی الفور
شورش کنند و بخانه شرل یورش برند زیاده از دو ساعت طول نکشید که لشکر و توپخانه عثمانلو اطراف خانه
شرل را گرفتند این دفعه بمحض ورود بنای جنگ گذاشتند نزدیک به دویست و پنجاه نفر سویدی در پهلوی خانه سر راه
گرفته بودند که لشکر عثمانلو را از پیش آمدن مانع شوند شرل چون صدای توپ را شنید خواست خود را بایشان
برساند همان ساعت سوار اسب شده با سرداران خود بجانب ایشان بشتافت لکن تا ورود او لشکر عثمانلو اطراف
ایشان را گرفته چند نفر از ایشان کشته و چند زخم دار کرده بقیه را اسیر نمودند چون شرل ایشان را در معرض تلف
و محل هلاک دید با سرداران خود بسوی عمارت معاودت کرد تا منزل خویش را محافظت نماید پیش از رسیدن
شرل بقدر دویست نفر ینگچری و تاتار از راه دیگر بعمارت او رسیده داخل خانه شده بودند بیست سی نفر ما بقی
نوکران شرل از هول جان مجبور شده در قرب در خانه با وطاق جمع گشته درها را بسته بودند چون شرل به در
درخانه رسید دید که بقدر صد نفر اطراف خانه را احاطه کرده اند باتفاق سرداران دست بشمشیر برده بایشان
حمله برده جمعیت ایشان را از هم بپاشیدند تا خود را بدم در برسانند چون ینگچریان حکم از جانب پاشا و خان
داشتند که بقدر مقدور سعی کردند او را زخم نرسانند ازین جهت بسر او شلیک نکردند یکنفر از ایشان که در بیرون
خانه بود چون دید که شرل داخل خانه میشود تفنگ خود را بجانب او راست کرد شرل جلادت نموده شمشیری بر تفنگ
او زد که دم تفنگ از جانب خود برگشته خالی شد گلوله تفنگ پاره از گوشت گوش شرل ببرد و بجبار ال بورت
رسیده دست او را بخست شرل همانکس را با شمشیر کشته داخل خانه شدند و با کسانیکه داخل خانه شده بودند بنای

قتال گذاشت در مدت نیم ساعت بقدر سی نفر از ایشان کشته بقیه ایشان از روزنه و پنجرهای خانه خود را بکوچه انداخته
خلاص شدند بعد از گریختن ایشان شرل دید که دو نفر در زیر رخت خواب مخفی گشته اند یکی را بشمشیر کشت و دیگری از گریه
لابه و التجا نمود شرل از سر خون او گذشته فرمود ترا می بخشم بشرطی که هر آنچه بچشم خود مشاهده کردی بپاشا بگوئی
بیچاره از هول جان عهد کرد و قسم خورد که فرمایش او را بعمل آورد شرل گفت که خود را از روی بکوچه انداخته بگریزد
بالجمله خان تاتار و پاشای بندر اوضاع را اینگونه دیده خجالت کشیدند که از برای چند نفر سویدی زیاده بر آن
آدم بکشتن دهند اول حکم بتوپخانه کردند که بعمارت شلیک کنند و بعد با خمپاره خانه را آتش زنند شرل حکم کرد
که در خاموش نمودن آتش سعی کنند چون بنیان خانه از چوب بود ممکن نشده اندک اندک شعله آتش چهار سمت خانه را
بگرفت یکی از صالدات شرل چون دید که کم مانده است که جملگی از حرارت آتش تلف شوند عرض کرد که حال
وقتی است که باید تسلیم شویم شرل در کمال تغیّر فرمود که عجب بی غیرتی است که جرأت اسیر شدن را دارد و با یکجا
در آتش سوختن را که در حقیقت حکایتی نیست تاب نمی آورد صالدات دیگر عرض کرد اعتقاد بنده این است که
بیرون رویم و با ایشان بجنگیم اقلاً در عوض خون خود چندی از خصم میکشیم شرل فرمود آفرین بر تو و غیرت تو
حیرت کردم و در شریان و ورید تو خون اهل سوید دیدم البته بیرون باید رفت و چشم از زندگی باید پوشید و
در دفع دشمن باید کوشید لشکر عثمانلو از تحمل ایشان بتابش آتش تعجب میکردند و برارت و تلخکامی ایشان تأسف
میخوردند که شرل با بقیه کسان خود با هزار معرکه راهی پیدا کرده از میان آتش بیرون آمدند و هرکدام طپانچه
در دست چپ و شمشیری بدست راست گرفته خود را بسپاه خصم زدند و بقدر صد قدم این همه لشکر را پیش بردند
شرل همیشه چکمه می پوشید و چکمه او مهمیز داشت در هنگام جنگ پایش بمهمیز بند شده بزمین خورد فی الفور بیست نفر
ینگچری بروی او افتادند چون شرل دید که از دست ایشان خلاصی ممکن نیست شمشیری که در دست داشت دور
انداخت که اقلا مردم سرزنش نکنند که ما او را با شمشیر در دست گرفتیم پس بناچار تسلیم شد لشکر عثمانلو
همین که خبر گرفتاری شرل را شنیدند همه شاد و خرم برگشتند و باقی سرداران و نوکران او را حاضر و گرفتار شد
زیرا که ایشان را اگر ریز ریز میکردند از پادشاه خود جدا نمیشدند در حقیقت بلشکر عثمانیه نیز انصاف باید داد
با وجودیکه شرل تنها ده پانزده نفر از ایشان کشته بود باز هیچ جهه بیحرمتی نکردند لکن تمام نگاه میداشتند که نگریزد
چنین گمان میکردند که شرل آدمی زاد نیست چیز دیگر است از عمارت خود تا منزل پاشا زیاده از پنجاه نفر او را گرفته
بودند که مبادا از دست ایشان خلاص شود بعد از آن گرفتن او ممکن نباشد بالجمله بدین قرار او را داخل خانه پاشا کردند

فصل هفتم در بیان اسیر گشتن شرل دوازدهم و رفتار دولت عثمانیه

با او و گرفتاری ستانیسلاس که شرل او را پادشاه مملکت پولند کرده بود و اتفاقات ممالک سوید در ایام اسیری شرل و مراجعت او بمملکت خود و برگشتن طالع او و خوش بختیهای پطر کبیر

اسمعیل پاشا پاشای بندر در مدت این چند روز که در شهر اغتشاش بود در بیرون شهر چادر زده و منزل کرده بود که لشکر بی حسابی بخند چون دید که شرلرا گرفته بمنزل او می آورند استقبال کرد و هنگام ملاقات بدین منوال با او تکلم کرد که من خدارا شکر میکنم که بسر کار پادشاه آسیبی نرسید اکنون که وجود مبارک پادشاه صحیح و سالم است هزار گونه سپاس پروردگار بر ما بندگان واجب و لازم میباشد من در تشویش این بودم که خدا نکرده بر وجود پادشاه نقصانی برسد و من ما دام العمر در ندامت و خسران باشم و پادشاه خود از این معنی مطلع و آگاه هست که من هیچوجه در این کار تقصیر و اختیار ندارم بسیار سعی کردم و استدعا نمودم که عاقبت کار باینجا نرسد شما قبول نکردید با وجود این هرگاه مجبور نمیشدم اقدام براین کار نمیکردم بعد از دلجوئی و عذرخواهی بسیار امیر آخور خویش را گفت که اسب خود را بجهت پادشاه زین کرده او را با کمال حرمت وارد شهر و داخل عمارت بکن شرل در جواب اینهمه عذرخواهی و مهربانی گفت که شما تصور نکنید که مرا باین دو میتوانستید دستگیر نمایید هرگاه من بر آن سیصد نفر میرسیدم اقلا بیست روز با شما جنگ میکردم پاشا دیگر جواب نداد تا اینکه شرلرا روانه کرد شرل از بسکه خسته مانده بود بمجرد ورود در روی فرش چکمه در پا و سر برهنه بخوابید رختخواب پاکیزه را که پیش از وقت در اوطاق پاشا حاضر کرده بودند بهیچوجه متحمل نشد نوکریکه حسب الحکم پاشا کشیک میکشید تعجب کرد که این چگونه پادشاهست که در روی فرش سر برهنه خوابیده شب کلاهی برداشته بر سرش گذاشت شرل بیدار شده گفت که من چون پادشاه شما نیستم که بخوش گذرانی عادت کرده باشم تو نترس من سرما نمیخورم دوباره شب کلاه از سرش انداخته خوابید فردای آنروز پاشا حکم کرد که سرداران شرلرا نزد او ببرند در روز جنگ جامهای شرل همگی پاره گشته و دست و پایش خون آلود بود وقتیکه سرداران او را در آن حال دیدند گریه و زاری کردند لکن خود میخندید و ایشانرا دلداری میداد که این احوال هم یکنوع لذت دارد باید در دنیا همه حالت را تماشا کرد بالجمله در آن ایام قرار دولت عثمانیه این بود که در جنگ هرچه

از مال و اسیر دشمن بلشکریان دستگیر میشد جمله مال لشکر بود و دولت مداخله نمیکرد در جنگ بندر نیز جمعی از لشکر شرل دستگیر تاتار و ینگچری بودند میبایست پول بدهند و ایشانرا از دست ینگچریان خلاص نمایند سرداران آنچه در نزد خود باقی مانده بود میان گذاشتند ایلچی انگلیس نیز دوستی دولت خود را ملاحظه کرده مبالغی با ایشان داد یکنفر فرانسه نیز که اسم شرلرا شنیده بجهت سیاحت و تفرج بندر رفته بود که شرلرا دیده از احوال او مطلع باشد او نیز هرچه بضاعت داشت بی مضایقه در آن راه گذاشته از لشکر عثمانی اسیر خرید پاشای بندر چون دید که در مذاق شرل پیشکشی بهتر از آن نیست لهذا او نیز بیست نفر از ایشان خریده بخدمت وی فرستاد بعد از دو روز پاشا پیغام داد که چون خاتمه این کار بکارزار کشید و پادشاه سوید خلاف رای سلطان رفتار کرده الان اسیر دولتست لهذا مجبورم از اینکه او را بحضور سلطان ببرم شرل گفت اکنون که من اسیرم بی اختیارم و ایشان در اجرای حکم سلطان ناچار هرچه رای ایشان قرار گرفته است مختار میباشند پاشا بعد از انجام تدارک راه شرلرا همراه برداشته روانه شد سلطان احمد در آن اوقات بجهت تفنن بشهر ادرنه رفته بود پاشا نیز راه ادرنه را پیش گرفت در عرض راه سردار شرل پاشارا گفت که این درست نیست که شرل بی شمشیر باشد پاشا جواب داد که خدا نکند من شمشیر بدستش بدهم همین که شمشیر بدستش رسید اول پیش مرا میبرد با وجود این دقیقه دیگر شمشیر بسیار خوبی بشرل فرستاد پیوسته کار دنیا چنین بوده است و بدولت و عزت آن اعتبار نیست هر لحظه عنان اختیار بدست یکی میسپارد روزی بود که جمیع اروپا از اسم شرل میلرزیدند فلک کار او را بجائی رسانید که یکنفر پاشا او را اسیر گرفت پاشا و خزانه دار با هم بسیار دوست گشته بودند در عرض راه همواره با هم صحبت میداشتند پاشا زیاد میل داشت بر اینکه تفصیل جنگهای شرلرا بشنود روزی در بین گفتگو خزانه دار از دست فلک شکایت میکرد که چگونه چون شرل پادشاهی را این طور تمام کرد پاشا از برای دلداری جواب داد که در میان پادشاهان تنها شرل نیست که در دست عثمانیه اسیر گشته پادشاهان بسیار باین فلاکت گرفتار آمده بعد خلاص شده اند الان پادشاه پولند نیز اسیر است دیروز خبر رسید که او را نیز از بندر می آورند میباید از ما پرده ور نباشد من حکم کردم که او را از راه دیگر ببرند که نزدیک شرل نیاید خازن از شنیدن این خبر متحیر و متعجب گردید که اسیر گشتن ستانیسلاس چگونه اتفاق افتاده است فورا نزد شرل آمده احوالات را بآن قرار که پاشا گفته بود بیان کرد شرل نیز تعجب کرده از پاشا خواهش نمود که یکنفر آدم خود را نزد پادشاه پولند بفرستد تا خبر از برای او بیاورد پاشا قبول نموده شرل فابریس را بتعجیل روانه نمود که رفته خبر صحیح بیاورد شارالیه حسب الحکم روانه شده خود را بستانیسلاس رسانید دید که بقدر سیصد نفر لشکر دور او جمع گشته اند نخست او را نشناخته پرسید که پادشاه کجاست ستانیسلاس در جواب گفت فابریس مرا نمی شناسی

مشار الیه خجالت کشیده تعظیم کرد ستانیسلاس احوال سلامتی شرل او سبب آمدن او را تفصیل از او سؤال
کرد چون اطلاع حاصل نمود در سر سواری تفصیل حکایت خود را بدین گونه نقل آغاز نمود بعد از جنگ پولتاوا
که شما شکست خوردید روز بروز امر من مغشوش شد تا اینکه اوکوست دوباره پادشاه گشت من بجهت پریشانی
اوضاع و عدم مکنت و استطاعت بممالک پومرانی رفتم که شاید امداد و اعانتی بامور شرل کرده باشم در آنجا پادشاه
پروس نزد من آدم فرستاد که تو باین اوضاع خود را اتمام و شرل را بنام خواهی کرد در عالم دوستی پا این
یکحرف را بشنو از پادشاهی پولند دست بردار و کاغذ بده که من بعد بخیال سلطنت نیفتی و پادشاهی اوکوست را
قبول نمائی در این صورت من هم عهد میکنم که فیما بین دولت روس و سوید را اصلاح دهم تا اینکه شرل بمملکت
خود مراجعت نماید و بکمال جلال مشغول سلطنت خود باشد چون دیدم که نصیحت پادشاه پروس بی غرضست
و پادشاهی پولند از برای من عین مرض و سلطنت من بیشتر موجب مکث شرل در ولایت غربت گشته است
خواهش او را قبول کردم و وعده دادم که خودم رفته شرل را با این امر راضی میکنم که شاید انشاء الله دوستی
دولتین صورت پذیرد و این تفصیل را چند ماه قبل از این نوشته خدمت شرل فرستادم و استدعا کردم که
قبول نماید شرل در جواب کاغذ من این دو کلمه را بچاپار گفته بود برو به ستانیسلاس بگو که او اگر بعد از این پادشاهی
پولند را نمیخواهد ما نیز کسی را پیدا میکنیم که طالب سلطنت آنجا باشد من چون مزاج او را بلدیت داشتم ازین سخن
مأیوس نشده بپادشاه پروس نوشته متعهد شدم که این کار را اتمام خواهم نمود و لباس و نام خود را تبدیل
کرده از پومرانی با دو نفر نوکر روانه شدم که خود بخدمت شرل رسیده بالتماس و استدعا خاطر شرل را
بعزل خود مائل نمایم و خواهش دولت پروس را بعمل آورم که نزاع و قتال از میان دولتین رفع شود و
این اوضاع تغییر یابد و تمام مردم آرام بگیرد اوکوست از آمدن من مطلع گشته در هر جا قدغن کرده بود
که مرا گرفته تلافی وافی و انتقام تمام حاصل نماید من با حیلت بیشمار و مشقت بسیار از ولایت پولند
گذشته وارد مولداوی شدم چون خوش گذرانی و نیکی اوضاع شما را استماع کرده اطلاع بهم رسانیده
بودم دیگر از خود متوجه نشدم و از تغیر اوضاع شما غفلت داشتم چون داخل شهر یاش شدم حاکم مولداوی
نزد من آدم فرستاده مرا طلبید من عذر آوردم که با رخوت سفری بنزد او حضور نیستم دوباره آدم رسید که
شما از کدام ملتید و آدم که هستید من خاطر جمع بودم که هرگاه اسم شرل را بدهم بمن محبت خواهند کرد گفتم که صاحب منصب
سویدیستم و بخدمت شرل میروم چون این سخن از من شنیدند بهمان ساعت مرا گرفتند و بسیاق دستان پیش
حاکم بردند مشار الیه چندین سؤال و جواب با من کرده یکدفعه از جا برخاسته بمن تعظیم نمود من تعجب کردم
و بتشویش افتادم که مبادا او مرا شناخته باشد پس حاکم خود صندلی آورده مرا نشانید و گفت اگرچه شرل کار

پادشاه میخواهند که ایشان را کسی بشناسد لکن بنده شناختم شما ستانیسلاس پادشاه پولند هستید من نام
خود را انکار نتوانسته بی اختیار اقرار کردم گفتم بلی مگر شما حکمی از جانب سلطان در خصوص من دارید گفت
چون این اوقات اوکوست پادشاه پولند را با سلطان کمال دوستی و اتحاد است و شما با او دشمن و از دوستان
شرل میباشید لهذا بنده شما را پیش پاشای بندر که از جانب دولت علیه مأمور بامور شرل شده است میفرستم
بعد از آن نیک و بد کار شما با اوست من از این حکایت زیاده از حد خوشحال شدم پس دو روز در شهر یاش
مانده روز سیم با کسان حاکم مولداوی روانه بندر شدیم پیش از روانه شدن از حاکم مولداوی پرسیدم که چگونه
مرا شناختی گفت که از پولند ترکیب شما را بمن نوشته بودند که بمجرد دیدن شناختم چون بدو منزلی بندر رسیدیم
در آنجا خبر رسید که شما با دولت عثمانیه جنگ کرده اید و شما را گرفته اند روزی که من وارد بندر شدم شما
یکروز پیش روانه شده بودید بهمان ساعت نزد پاشا چاپار فرستادند که حکمی در خصوص من و ایشان از آن فرستند
مشار الیه در جواب نوشته بود که مرا از راه دیگر با درنه ببرند فابریس چون تفصیل احوالات را موافق خواهش
خود شنیدند از خدمت ستانیسلاس مرخص شده در منزل دویم بشرل رسیده و حکایت ستانیسلاس را چنانکه شنیده
بود روایت نمود شرل در جواب فرمود البته الآن خود را به ستانیسلاس برسان و با او بسپار که مبادا با اوکوست
مصالحه کند و هرگز از کار خود مأیوس نشود که انشاء الله عنقریب جمیع مهام حسب المرام انجام خواهد گرفت
شرل بدین گونه در کارها دلیر بود که در اسیری با اینکه میدانست که عاقبت کار را بکجا خواهد کشید باز غرور را
از دست نمیداد و چنان گمان میکرد که بعد از رسیدن با درنه شهر اورنه سلطان تغیر کرده آنها را که باعث
این فساد گشته اند خواهد کشت و صد هزار لشکر بدست او خواهد داد که دوباره برگشته اوکوست معزول خواهد
کرد و از دولت روس تلافی خواهد نمود لکن آنهمه خیال بود دولت عثمانلو اینقدر از حرکات شرل رنجیده
بود که نگذاشتند که شرل داخل شهر ادرنه شود عمارتی را که بدیمرتاش مشهور بود در بیرون شهر واقعست
از برای او منزل قرار دادند در روز ورود شرل جمعیت زیاد در سر راه جمع شده بود که او را تماشا نمایند زیرا که
اسم او در همه خاک روم چنان مشهور بود که بچه ده ساله نیز تفصیل احوال او را میدانست شرل ازدحام مردم را
در سر راه دید کلاه خود را بچشم کشید که کسی او را نگاه نکند و این طور داخل عمارت دیمرتاش شد چند نفر دوستان
شرل خواستند خدمتی بروبکنند لکن تغیر سلطان را دانسته جرأت نمیکردند بجز ویلالونک نام فرانسه که از اولاد
نجبای قدیم فرنس و از عزت دولت دور گشته در مملکت روم با انزوا و قناعت خاطر خود را مسرور داشته
ببضاعت قلیل روزگار خود را بسر میبرد مشار الیه جرأت غریب داشت و از هیچ چیز ترس و واهمه نمیکرد
ایلچی فرانسه نیز بجهت دوستی قدیم دولت خود با دولت سوید قرار داد که آنچه از دستشان در امور

شرل باید سعی و تلاش نمایند چون از احوالات شرل اطلاع داشتند نخواستند که او را خبردار کنند زیرا که
میدانستند که از کثرت کبر و شدت غرور از هیچکس نصیحت قبول نخواهد کرد پس کاغذی از زبان شرل باین مضمون
بسلطان نوشتند که باعث اینگونه فساد وزرای سلطان گشته اند مکتوبات مرا بحضور شما نرسانیده اند
سرکار سلطان از عزم من اطلاع نداشته چنان تصور فرموده که من بی اذن ایشان در خاک روم خواهم
نشست لهذا تغیر فرموده حکم کردید که مرا بزور از خاک روم بیرون کنند من نیز از شیطنت و فساد وزرا
آگاه نگشته چنان خیال کردم که کاغذهای من بشما رسیده است منتظر جواب بودم که موافق رای صواب
و حکم مطاع شما رفتار کنم از تقلب وزرا نفعی که بدولت علیه رسید این شد که مادام دنیا ست در السنه
و افواه مردم روزگار مذکور خواهد شد که پادشاه سوید مهمان دولت روم بود و بهمه جهت سی چهل نفر نوکر
داشت دولت روم لشکر بسیار کشیده با او جنگ کرد و او را اسیر گرفت نیکخواهان شرل خاطر جمع بودند
که اگر این مکتوب ملحوظ سلطان شود بطرز و اسلوب و سستی یکانگی با او رفتار خواهد کرد مبلغ کلی میدادند
که کاغذ مزبور را از زبان ترک ترجمه کنند کسی از ترس وزیر جرأت ترجمه کردن نداشت آخر کسی را پیدا کردند که
امنای دولت خط او را نمی شناختند او مبلغی گرفته ترجمه کرد دیلالونک فرانسه نیز قبول که هر طور باشد
کاغذ مزبور را روز جمعه هنگام عبور سلطان بمسجد بحضور برساند در آن زمان عریضه بسلطان دادن امکان
نداشت امنای دولت درک این معنی کرده بودند که شرل و کسان او ساکت نخواهند نشست علی هذا تاکید
و قدغن شدید کردند که احدی از ایشان بنزدیکی سلطان نرود دیلالونک از این حکایت اطلاع داشته رخوت
خود را عوض کرده رخت اهل یونان پوشیده صبح روز جمعه در قرب مسجد حاضر گشته منتظر ورود سلطان
شد و از بیم آنکه مبادا کسی از منظور او آگاه گشته ممانعت کند خود را بدیوانگی زده در میان گروه ینگچری
که بجهت سلام در حول و حوش مسجد پیش از ورود سلطان حاضر شده بودند رقص میکرد و گاهگاه چون
مجانین راه میرفت و مردم اشتباه میکرد که مردم ابله از دیوانه بودن او خاطر جمع گشته کار با او نداشته
باشند چون سلطان نزدیک شد ینگچریان کسان بیگانه را چوب زنان از سلطان دور میکردند دیلالونک را
نیز میزدند که نزدیک تقرب سلطان نماید مشارالیه التماس میکرد که او را از تماشای سلطان مانع نشوند
ایشان قبول نکرده او را بیشتر میزدند مشارالیه ناچار اندکی خود را الجهار کشید تا اینکه سلطان رسیده پرسید که
چه معرکه است دیلالونک فرصت یافته کاغذ را از جیب خود در آورده بجانب سلطان بلند نموده عرض کرد
که پادشاه سوید نوشته است سلطان کاغذ را گرفته داخل مسجد شد لکن حکم کرد که مشارالیه را محبوس
نمایند بعد از اتمام نماز بعمارت خود مراجعت نموده دیلالونک را بحضور خواسته تفصیل احوالات از وی

استفسار کرد و او را مرخص نمود چند روز بعد از این گذشته حاکم بندر و خانها را معزول شد و چندی نگذشت
که وزیر اعظم را نیز معزول کردند مورخین سوید نوشته اند که باعث عزل ایشان مکتوب شرل بود بعضی نوشته اند
که علی کومورجی موجب عزل ایشان شد و مکتوب شرل ربطی نداشت زیرا که بعد از عزل ایشان باز سلطان بامور
شرل نرسید مگر اینکه باعیان دولت نوشت که شرل من بعد اسیر نیست هر جا که دلش میخواهد کسی ممانعت نکند
شرل نیز از عمارت دمیتاس بیرون آمده در شهر دیمه توکا که در نزدیکی ادرنه است سکنی نمود صدر اعظم که ملا ابراهیم
نام داشت و با شرل خوب بود اخراجات از برای او قرار داد لکن هر چه میداد جنس بود و از جانب سلطان قدغن
بود که وجه نقد بدهد مگر قلیلی که بجهت ابتیاع شراب یا چیزهائی که بیع و شری آنها خلاف مذهب اسلام بود میدادند
که آنها بدست کسان شرل ابتیاع می شد اوقات توقف شرل در شهر دیمه توکا هرگز از خانه بیرون نمی آمد و در خانه
نیز همیشه تمارض کرده در میان رخت خواب بود از برای اینکه کسی نزد او نیاید و اگر کسی خواهش دیدن او کند
بگویند که ناخوش است بالجمله در اوقاتیکه شرل بدین قرار روزگار میگذرانید اوضاع مملکت سوید بالمره مختل
و پریشان و بی سامان ماند دشمنان از هر طرف از جمعیت انجا تاخت و از بلدان آنسامان تصرف مینمودند
جنارال استینبوک که جنگ و قتال و شرح احوال او را در فصل دیگر بتفصیل نوشتیم که چگونه در سکانی جنگ نمود
ممالک سوید را از چنگ لشکر دانیمارک خلاص کرد باز جنارال مزبور بقدر مقدور در ممالک پومرانیه را
تصرف و عبور خصم را مسدود کرده بود لکن تنها بجهت قلت و بی اوضاعی لشکر از عهده آن چشم نمیتوانست
برآید اگر یکسمت را محافظت میکرد از سمت دیگر افواج دشمن زور آورده منظور خویش را از پیش میبردند
از آنجمله دول دانیمارک و ساکس با هم اتفاق کرده در مملکت برم نزدیکی رودخانه الب شهر ستاد را که یکی
از شهرهای معتبر ممالک سوید بود محاصره کرده تصرف نمودند و لشکر سوید را که در آن شهر بود جملگی اسیر کردند
شهر را آتش زدند ستینبوک وقتی خود را بدانجا رسانید که کار از کار گذشته و آثاری از شهر مزبور باقی نمانده
بود سردار مشارالیه از رفتار این دو دولت زیاده از حد متغیر گشته خواست که با آن سپاه قلیل یکدفعه بایشان
حمله کند دوازده هزار جمعیت داشت شش هزار از ایشان سوار جرار بود چنانکه در روز جنگ هر یکی ده نفر از دشمن بکار
میکرد زیاده از یکروز در شهر ستاد توقف نکرده با لشکر خود روانه شد و شب و روز راه طی کرده در مملکت مکلنبورگ
بدشمن رسید با وجودیکه مابین سپاه سوید و لشکر دشمن کویر سخت بود و عبور از آن اشکال داشت ستینبوک
بتعجیل تمام از آنجا گذشته فی الفور بنای جنگ گذاشت مدت پنج ساعت از طرفین نایره قتال اشتعال یافت
که بتحریر و تقریر نمی آید ساعت ششم لشکر دانیمارک و ساکس با اینکه بیست و چهار هزار نفر بودند شکست خورده رو
بهزیمت نهادند ستینبوک را این تلافی و انتقام کافی نگشته مصمم شد که در عوض شهر ستاد یکشهر از ممالک

دانیمارک آتش بزند تا اینکه آتش آخرت از دل اهالی سوید خاموش گشته همه را جرات و غیرت بیشتر شود
پس از آنجا بشهر آلستنا ایلغار کرده بمحض ورود شهر مزبور را محاصره نمود و آنشهر از معتبرین شهرهای دانیمارک
و در کنار رودخانه الپ واقعست پادشاه دانیمارک شهر مزبور را قابل دانسته ترقی داده بود چنانچه
غالبا تجارت ممالک دانیمارک در آنشهر میشد ستینبوک ساکنین شهر مزبور را پیغام فرستاد که یا فلان
مبلغ را بدهند یا اینکه شهر را آتش خواهم زد بزرگان شهر با هم مصلحت کرده دیدند که جواب دادن لشکر
سوید را بر ایشان ممکن و میسر نیست پس نزد ستینبوک آدم فرستاده استدعا کردند که از مبلغ مزبور قدری
کم کنند تا حکم مستحکم او را قبول نمائیم سردار قبول نکرد ایشان هرچه اصرار کردند و استمالت نمود چون
دیدند که چاره نیست دو روز مهلت خواستند که تنخواه را اتمام و کمال بدهند خیال ستینبوک پول نبود بلکه تلافی و انتقام
بود از این جهت دو روز را مهلت نداده در اواخر ماه ذیحجه سنه ۱۱۲۵ حکم کرد که شهر را آتش زنند اتفاقا همان روز
وزیدن باد اشتداد داشت که در مدت یکساعت آنشهر بزرگ و کشور آباد تل خاکستر گردید و اثری از آن باقی
نماند اکثری از ایشان در بغوله و بیابانهای آلتنا مان بسر برده از شدت سرما و بی چیزی قرین هلاک و دفین خاک
شدند ادکوست پادشاه دانیمارک کاغذها بستینبوک نوشتند که زینهار اینگونه کردار تو از آدم دیندار
بعمل نمی آید از هیچکس اینگونه ظلم سر نمیزند که از تو در حق اهالی شهر آلتنا سر زد مشار الیه جواب داد تعجب از شما
دارم که رفتار خود را بالمره فراموش کرده مرا ملامت مینمائید و نسبت ظلم و شرارت میدهید و عدالت میفروشید
هنوز آتش شهر ستاد خاموش نگشته و آواز نفیر و ناله مردم بیچرانی بگوش می آید هرگاه پادشاه ما در میان
مملکت خود میبود و شما این قسم بی اعتدالی مینمودید چندان ملامت بشما وارد نمی آمد اگرچه در آن صورت
شما را جرات نفس کشیدن نمی شد حال که فرصت یافته بدینگونه با ما رفتار میکنید چرا بقباحت اعمال
خود ملتفت نگشته از پی عیوب من بالا میروید هرگاه من یکشهر را خراب کردم شما در خیال این هستید که مملکت را
خراب نمائید لکن اینهمه فایده نداشت مملکت بی سلطان در برابر دشمن پرزور و توان چه میتواند کرد لاجرم
روز بروز ستینبوک را قوت کم میشد و در دولت کسی نبود که کاری از او بر آید بعد از حکایت شهر آلتنا دول
روس و ساکس و دانیمارک اتفاق کردند که دولت سوید را بالمره از میان بردارند هرگاه شرل آن اوقات
در مملکت خود بود جواب دشمن را میداد و باز سلطنت خود را برقرار مینمود ستینبوک تنها آن استعداد را نداشت
که جواب اینهمه اعدا را بدهد هرچه در قوه داشت در راه ملت سعی و تلاش نمود بالاخره بی کس و ناچار مانده
او را هم اسیر و مسلوب الاختیار کردند بعد از او در مقابل دشمن کسی باقی نماند از یکطرف دولت روس
و از طرفی دول ساکس و دانیمارک آنچه دلشان میخواست میکردند بسیاری از ممالک سوید تصرف دول

خارجه در آمد و رجال دولت نیز آنقدر قوت نمانده بود که دوباره لشکر فراهم آورده جواب دشمن را بدهند
علاوه بر این دشمنان شرل در همه جا مشهور کرده بودند که شرل در مملکت عثمانیه مرده است و الا این
متمادی در ولایت غربت بچکار داشت اگر حیات میداشت البته تا بحال بولایت خود برگشته مالک
سلطنت خود میشد و ولایت را بی صاحب نگذاشته از تصرف مردم بیگانه خلاص میکرد اینگونه دروغ
و جعل بیشتر مردم را مایوس و اوضاع را مختل کرده بود بزرگان ملت یکجا جمع شده مصلحت چنان دیدند که
بجهت خلاصی مملکت و جمع کردن لشکر علاجی نیست مگر اینکه خواهر شرل را وکیل ملت کرده با دول خارجه مصالحه
نمایند تا دولت خویش را نگاه دارند بعد هرگاه شرل زنده باشد خود بخود می آید و اگر مرده باشد باز خواهر او
در جایش پادشاه شود اولریک خواهر شرل چون اوضاع را این طور دید و از پریشانی دولت و نارضایتی
ملت ترسید که مبادا در میان ملت نیز اغتشاش شود بفطانت و استادی تمام بزرگان ملت را نگاه داشته
تفصیل احوالات را برادر خود معروض داشت شرل جواب فرستاده خواهر را بدینگونه خطاب فرمود که
برو از زبان من بملت بگو که هرگاه پادشاه میخواهید چکمه پای خود را بر ایشان میفرستم تا در میان ایشان
پادشاه بشود و حکم نماید القصه چند روز نکشید که ملا ابراهیم وزیر جدید معزول شد و بعد از چند روز دیگر حسب الحکم
سلطان گردن او را زدند تقصیر آن مظلوم اینکه طرف شرل را میگرفت و بسلطان نصیحت میکرد که چون
شرل اسباب کار در صفحه روزگار کم بدست می افتد وجود او را غنیمت دانسته با دولت روس جنگ بکند
و دشمنی چون روس را که هرگز با صداقت رفتار نخواهد کرد از میان بردارد و اسم بزرگی در ایام سلطنت خود
بگذارد که در دنیا از و یادگار بماند علی کومورچی که اول با دولت روس دشمن و بعد دوست شده بود بجهت این خیانت
ملا ابراهیم را در نظر سلطان خائن دولت تقلم داد تا اینکه او را قتیل و بدکور را وزیر کردند تا آن زمان
شرل امیدها از دولت سلطان داشت که قوت و استعداد بهم رسانیده دولت روس و پولند را
تمام خواهد کرد چون علی کومورچی وزیر شد بالکلیه مایوس گشت و از اوضاع ممالک سوید نیز باطنا در تشویش
بود علی هذا مصمم شد که بمملکت خود مراجعت نماید و مکنون ضمیر خود را ضمنا با یلچی فرانسه تحریر کرد او نیز با وزیر گفتگو
کرده قرار شد که تدارک راه او را انجام دهد و یکنفر چاوش باشی از جانب دولت روم مهماندار
یقین شد که با سیصد چهارصد سوار در رکاب او برود سلطان نیز هشت راس اسب عربی با جمیع اسباب
و شمشیری مرصع از برای او فرستاد ولکن علی کومورچی از دادن وجه نقد ممانعت کرد بالجمله شرل بعد از
یازده ماه توقف در دیمه توکا بی حصول مدعا بار سفر بسته در ماه شوال سنه ۱۱۲۶ روانه شد و عرض راه
چاوش باشی از برای حرمت پادشاه منازل را نزدیک کرده روزی مسافت یک فرسنگ راه میرفتند شرل از اینکه

حرکت او منزجر گشته حکم کرد که اقلاً روزی نه فرسنگ بروند و هر روز خود از همه زودتر بیدار شده دیگران را
خبر میکرد مهمانداران عثمانلو احوالات شرل را دیده تعجب میکرد که این چگونه پادشاه است دولت مسنا از آمدن
شرل اطلاع یافته بهمه جا حکم و قدغن کرده بود که لوازم احترام و اعزاز تمام بعمل بیاورند اهالی مسنا هم
منتظر بودند که او را تماشا نمایند شرل از تدارک دولت مسنا خبردار شده چون ممالک ترانزیلوانی را گذشت
و بسرحد ممالک مسنا رسید چاوش باشی را با جمیع لشکر عثمانلو مرخص کرده فرمود زیاده بر این بزحمات شما
راضی نیستم پس منسوبان خویش را طلبیده لوازم دستورالعمل بر ایشان داده خود از ایشان جدا گردیده
یکنفر دورنیک نام سردار خود را همراه برداشته روانه شده و درین راه بلباس لشکر مسنا پوشید که کسی
او را نشناسد و بطور چپری شانزده شبانه روز راه رفته از ممالک صعب المسالک دشمنان خود
گذشته بدون اینکه کسی در اشناسد وارد خاک خود گردید در عرض راه در منزل اول از بسکه اسب دوانده
بودند چون پیاده شدند دورنیک از شدت خستگی غش کرد شرل که او را در این حالت دید از وی پرسید
که چه قدر وجه نقد همراه داری مشارالیه گفت دویست تومان شرل گفت نصف آنرا بمن بده و نصف
دیگر را خود برداشته منزل بمنزل بیا دورنیک استدعا کرد دو سه ساعت مهلت خواست که بحال آمده در رکاب
برود شرل قبول نکرده صد تومان را از او گرفت و از چپرخانه اسب خواست که بزودی روانه شود دورنیک
در تشویش خود نبود لکن از شرل میترسید که مبادا در عرض راه خاصه در مملکت دشمن آسیبی بوجود او برسد
پیش از آنکه اسب حاضر شود بهانه بیرون رفته دو تومان پول بدست چپر ضابط داد و گفت که این مرد عموی
منست و هر دو از پی یک کار میرویم من ناخوش شدم و او دو سه ساعت صبر نمیکند که من بحال آمده هر دو
باتفاق برویم اگر او از من زودتر برسد کار من خراب خواهد شد اکنون از تو توقع دارم که اسبی باو
بدهی که در راه معطل شود و من سه ساعت دیگر که از اینجا روانه میشوم در سر منزل باو برسم چپر ضابط گفت
الآن باو یک اسب میدهم که بیشتر از یک فرسنگ نرود و ترا نیز سوار کالسکه میکنم که در راه باو برسی
چون دورنیک خاطر جمع شد دیگر اصرار نکرد شرل در نصف شب با اینکه سردی هوا باخر انحنی زمهریر میرسید
و باد تند شدید میوزید و برف زیاد می آمد باز متحمل نشده روانه گردید دورنیک دو ساعت و نیم خواب کرده
بحال آمد و چنانکه چپر ضابط وعده کرده بود سوار کالسکه گشته روانه شد دو فرسنگ بمنزل مانده بشرل
رسید دید که پیاده جلو اسب را بدست گرفته میرود خود را از کالسکه انداخته شرل را سوار نمود شرل از غایت
خستگی در کالسکه بخوابید دورنیک پس از آن پخته و آموخته گشته تا خاک سوید در رکاب شرل برفت
چون وارد بلدهٔ ستر السون از بلدان سوید گشتند وقتیکه شب از نصف گذشته و دروازها بسته بود

شرل دروازه بان را صدا کرده گفت از جانب پادشاه سوید چاپارم و از روم می آیم کار واجبی دارم باید الآن
حاکم را ببینم مباشرین دروازه نخست در گشودن دروازه اهمال کردند چون شرل اصرار بسیار نمود کسی را نزد
حاکم فرستادند حاکم شهر مزبور جنارال وکر سردار شرل بود چون شنید که از جانب پادشاه چپر آمده فی الفور
حکم بدروازه فرستاد که چپر را نزد او بیاورند شرل وقتیکه داخل اطاق وکر شد مشارالیه درمیان رخت خواب
گفت که احوال پادشاه چه طور است شرل گفت نوکران بزرگ من نیز مرا فراموش کرده اند وکر چون صدای
شرل را شنید هوش از سرش پرید و چون دیوانگان خود را از رخت خواب بیرون انداخته بپای شرل افتاد شرل
او را بوسه کرده فرمود وکر شانزده شب است خواب نکرده ام تو شبها باستراحت خوابیده امشب رخت خواب
ترا از دست تو خواهم گرفت وکر خواست رخت خواب دیگر بیاورد قبول نکرده بروی توشک افتاد هر چه
خواستند که چکمه از پای او در آورند ممکن نشد پاهای او از شدت سرما و کثرت پیادگی باد کرده بود چاره ندیده
چکمه را پاره کردند پس ساعتی طول نکشید که مردم از ورود پادشاه آگاه گشته نیم ساعت بصبح مانده بود که
جمیع خانهای شهر را چراغان کردند و بنای عیش و عشرت گذاشتند شرل از بس خستگی ملتفت مردم نگشته
روز صباح را تا شام با خواب تمام بسر برد وکر از دورنیک پرسید که پادشاه رخت همراه دارند یا نه
چون معلوم شد که جمیع اوضاع او این بوده است که خود پوشیده فی الفور خیاط حاضر کرده لباس متعدد
درست کردند که هنگام بیدار شدن ایشان آماده باشد شرل چون از خواب بیدار شد نخست لشکر شهر مزبور را
خواست و بر امور آنها رسید بعد همراه حاکم بیرون رفته قلعهٔ شهر را تماشا نمود و هر جا که خرابی داشت
حکم کرد که بزودی بسازند و بهمه جا چپر روانه نمود که مردم از ورود خود با خبر باشند و تدارک لشکر ببینند و حاضر
جنگ شوند تا اینکه هر وقت حکم جدید بفرستد معطلی نداشته باشند.

فصل هشتم در بیان اوضاع اوروپ بعد از مراجعت شرل دوازدهم بممالک خود و عروسی خواهر شرل و بنای مصالحه با پطر کبیر و تفصیل جنگ شهر ستر السون و جنگهای نوروژ و وفات شرل

خبر ورود شرل در همه ممالک سوید مایهٔ خوشحالی و امیدواری شد ملت سوید با وجود اینکه زحمت بسیار
و خسارت بیشمار در هنگام سلطنت شرل کشیده بودند باز او را چون پدر دوست میداشتند زیرا که
باچشم خود مشاهده میکردند که هرچه از رعیت خود یا از مردم دول خارجه میگیرد همه را در راه دولت خرج میکند

و اوضاع خود از یکنفر سرداریش نیست دول خارجه برخلاف ملت سوید همگی مایوس گشته و بکرات این مطلب را
مشاهده و محسوس کردند که شرل آنکس نیست که باسانی از جنگ دست بردارد میدانستند که تا جان دارد اوقات
خود را بجنگ مصروف مینماید ازین جهت قرالات چند متفق گشته مصمم شدند که همگی در اتمام شرل اهتمام
کنند و نام او را از صفحهٔ زمین بردارند در آن اوقات اوضاع اوروپ نیز طور دیگر شده بود شرل که بیشتر
با دو سه دولت دوستی داشت ایشان نیز ببعضی جهات از وی روگردان شدند توضیح این مقال آنکه دو دولت
فرنس و انگلیس هر دو با هم دشمن بوده و آوازه بزرگی و صلابت شرل گوشزد ایشان شده هر دو دولت
با او مدارا میکردند چون دولتین با هم دوستی کردند و اوضاع شرل پریشان شد هر دو دولت از
دوستی او تبرا نموده اظهار دشمنی کردند هرگاه خواسته باشیم که رفتار دول خارجه را با شرل بعد از جنگ
پوتاوا تفصیل بنویسیم ضرور میشود که کتاب دیگر بتاریخ شرل علاوه نمائیم مجملی از آن مفصل این است
روزیکه شرل بولایت خود مراجعت نمود جمیع دول اوروپا او دشمن شده طالب انقراض دولت او بودند
با وجود این شرل غیرت را از دست نداده نزد خود قسم خورده بود که تا دشمنان خود را تمام نکند امور خویش را
انجام ندهد پای بپای تخت نگذارد لکن پیش از آنکه بنای جنگ شود خواست بخواهر خود عروسی نماید پس حکم
بپای تخت نوشت که تدارک عروسی را مضبوط ببینند چون همه چیز موجود شد خواهرش را بفردریک نام
که یکی از شاهزادگان هس کاسل بود و با طایفهٔ خود از قدیم خویشی داشتند داده او را سردار جمیع لشکر خود گردانید
در اوقاتیکه شرل مشغول عروسی و تدارک لشکر بود دولت دانیمارک و پروس و ساکس بقدر سی و شش هزار نفر
لشکر روانهٔ ستر السون کردند که شهر را محاصره نمایند پطر کبیر پادشاه روسیه نیز هر روز از خاک سوید تصرف
مینمود از روز پوتاوا تا هنگام مراجعت شرل پنج ولایت معتبر سوید را متصرف گشته باز شب و روز در کار
بود و تصرف میکرد از یکطرف لشکر زیاد بممالک فینلند فرستاده نصف آنجا را مسخر و در فکر نصف آخر بود
و از یکطرف کشتیهای زیاد در دریای بالتیک فراهم آورده کشتیهای دولت سوید را خراب میکرد و جزایر یکه از
دولت سوید در دریای مزبور بود تسخیر مینمود شرل ناچار در شهر ستر السون توقف کرده منتظر ورود دشمن شد
شهر مزبور قلعهٔ مضبوطی داشته که هرچه لشکر خصم پی تسخیر آنشهر برود جملگی تلف گشته نقصانی بآنجا روی
نخواهد داد شهر مزبور در کنار دریای بالتیک واقع است از یکسمت دریا او را نگاه داشته و از سمتی دریاچه بزرگی
حصن حصین آن گشته از برای گذرگاه خصم راهی ندارد میبایست از آنراه بیاید و بشهر رخنه برساند در دهنهٔ آنراه
نیز قلعهٔ محکمی است که آنراه را نگاه میدارد و از طرف دریا نیز جزیره دارد و جزیرهٔ مزبوره قلعهٔ شهر شده است
تا آن جزیره تسخیر نشود گرفتن شهر مزبور ممکن نیست لشکر دشمن در اواخر سنه ۱۱۲۷ وارد اطراف این شهر شدند

چون دیدند که از هیچ طرف تصرف شهر مزبور ممکن نخواهد شد بعد از چند روز توقف روزی سربازی در کنار دریا
میان آب رفته دید که آب بالاتر از زانوی آدم نیست تعجب کرده فی الفور پیش واکرابارت نام سردار خود
برگشته آنچه دیده بود عرض کرد سردار نیز شگفت کرد زیرا که شنیده بود که دریای اطراف شهر السون بآدم قد
نمیدهد خواست که خود بتحقیق آن برسد و در پیش خود گفت که اگر حرف سرباز راست باشد شهر را تصرف کردن
چندان اشکالی ندارد لهذا همراه همان سرباز روانه شده درست برآورد کرد دید که آنچه سرباز گفته راست
بوده است زیاده از حد خوشحال گشته هنگام مراجعت سرداران دیگر را جمع نمود و آنچه با چشم خود دیده بود
بایشان بیان کرد همه خوشحال گشته قرار دادند که فردای آنروز بقدر دو هزار نفر از سمت خشکی بطرف شهر
یورش برند و توپخانه را فرمان دهند که بطرف قلعه شهر شلیک کند تا لشکر شرل مشغول باشد و علی الغفله
از سمت دریا داخل شهر شوند جملگی قول گذاشتند که بدان قرار رفتار نمایند علی الصباح هنگام ظهر از اردوی
سپاه خصم بسوی شهر بیرون آمدند و توپخانه نیز مشغول شلیک بود لشکر سوید از قلعه نگاه کرده دیدند لشکریکه
می آید بهمه جهت دو فوج است بعد از تعجب بسیار خواستند که اندکی تامل کرده وقتی شلیک نمایند که از دو
فوج یکنفر خلاصی نیافته یکجا تلف شوند در این بین خبر رسید که لشکر دشمن از جانب دریا شهر را بگرفت غیر از
لشکر سوید اگر لشکر هر دولت میبود در آنحالت خود را گم میکرد و بالقطع شهر را از دست میداد ولیکن سپاه
سوید بعد از اطلاع اتفاق کرده جملگی بسمت دریا زور آورده در اندک وقتی لشکر خصم را مجبور کردند که دو
باره خود را بدریا انداخته بگریزند بعضی از مورخین نوشته اند که اگر در آنروز شهر ستر السون از دست اهل
سوید میرفت بجهت بی احتیاطی شرل معلوم است که مورخین مزبور از کیفیت درست اطلاع نداشته اند شرل
هرگاه از جانب دریا خاطر جمعی داشت جهتش این بود که آب دریای مزبور هیچوقت بآدم قد نمیداد دشمن لابد
بود که با کشتی بیاید خبط شرل این شد که نفهمید که هر وقت باد از جانب مغرب تند و زیاد میوزید آب دریای
مزبور کم میشد و در مدت بیست سال یکدفعه بدین گونه اتفاق می افتاد از طالع شرل همان روز باد بشدت وزیده
آب کم شده بود در آن گیرودار این فقره باید کسی نیامد که شرل را خبردار کند تا اینکه دشمن اطلاع یافت و کم ماند
که شهر بسبب این خبط از دست برود چون سپاه دشمن از یورش آوردن و شورش کردن طرفی نبستند
از برای تصرف شهر مزبور علاجی ندیدند مگر اینکه از جانب دریا نیز با کشتیهای جنگی شهر را محاصره کرده
خواستند از دو طرف زور آورده شهر را بگیرند لکن جزیره روژن دهنهٔ دریا را داشت و دشمن میدانست
که آنجا را تصرف نکرده با کشتی بشهر نزدیک شدن غیرممکن است پس خواست که اول جزیرهٔ مزبوره را
از میان بردارد و بعد با سهولت شهر را تصرف نماید شرل نیز میدانست که اگر جزیرهٔ روژن تصرف

دشمن باید شهر بگیرد و دوام نخواهد آورد و خود نیز دستگیر خصم خواهد شد زیرا که در این صورت جای گریز از سمت
بحر و بر باقی نمی ماند شرل بسیار سعی و تلاش میکرد که جزیره مزبوره از دست نرود کشتیهای دشمن بعد از سه ماه
محاصره با دوازده هزار لشکر داخل جزیره شدند شرل بهمه جهت در آن جزیره دو هزار نفر جمعیت داشت
وجود خود را در میان لشکر واجب دانسته سه روز بود که پنهانی بآن جزیره آمده بود و چون لشکر خصم را پر زور
و مقاومت خود را در مقابل خصم از حیز امکان دور دید لهذا خود را با تمام لشکر بقلعه کشید و خواست
نصف شب بمیان لشکر دشمن ریخته هرگاه ممکن باشد آنها را اتمام کند سرکرده لشکر دشمن میدانست که
با شرل جنگیدن شوخی نیست باید احتیاط را از دست نداد بمحض ورود بجزیره صاحب منصبان لشکر را
نزد خود طلبیده بایشان گفت که حال وقت دیر شده نمیتوانیم با لشکر سوید بجنگیم ولیکن امشب بیدار باشید
دور نیست که شرل خود نیز در میان لشکر باشد و نصف شب هنگامه بسر با آورد حکم کرد که همه سپاه بیکجا
جمع گشته اطراف مکان اردو را خندق بکنند که اگر لشکر سوید در تاریکی شب حرکت نماید اقلاً چند ساعت معطل
میشود خیال شرل در پیش خود این بود که سپاه خصم از جهت خستگی بمحض ورود در خواب خواهند بود چون ظلمت
شب سیاه جهان را فرو گرفت افواج سپاه را بعزم کینه خواهی دشمن حرکت داد چون بخندق رسید مأیوس
گشته بسرداران خود گفت که من هرگز بر ایشان این گمان نداشتم از قراریکه معلوم میشود دشمنان ما
لشکرکشی را یاد گرفته اند اکنون میباید که از خندق بگذریم و امشب جنگ کنیم تا آنچه شدنیست خواهد شد
حکم بصالدات داد که از خندق بگذرند خود نیز همراه ایشان بخندق افتاد صالدات بدوش یکدیگر سوار گشته
از خندق گذشتند و داخل اردوی دشمن گردیدند سپاه خصم از ورود ایشان آگاه گشته بنای شلیک گذاشتند
در ابتدای جنگ شرل چنان حمله کرد که لشکر دشمن پانصد قدم عقب برگشت لکن بعد از ساعتی دیگر دشمن
زور آورده لشکر شرل را مجبور کردند که دوباره از خندق گذشته فرار کنند و خصم بتعاقب ایشان مبادرت
نمود شرل اوضاع لشکر خود را پریشان دیده حکم کرد که لشکر باز گردد و در مقابل دشمن بجنگد پس دو ساعت دیگر
با دو هزار نفر در برابر دوازده هزار لشکر جنگ کردند و آدم بسیار از دشمن کشته شد و کم مانده بود که شکست
بخورند که در این بین صبح روشن شده سپاه خصم قلت جمعیت شرل را دیده جرأت بهم رسانیدند و از جانبین
نوائر قتال چنان اشتعال یافت که صالدات از هر طرف چون برگ خزان تلف شد جنرال کروستن
وارد وف و دورنیک سرداران شرل در آن میان کشته گشتند شرل از بدایت تا نهایت آن هنگامه
گاهی بشمشیر و گاه با تفنگ همراه سپاه خود مشغول جنگ بود و هرگز خود را پس نکشید تا اینکه افواج
صالدات از طرفین با نیزه پیش بهم در آمیختند در آن حین یکنفر صاحب منصب دانیمارک شرل را بشناخت

و از زلف او گرفته گفت پادشاه سوید یا تسلیم شو یا اینکه الان میکشمت شرل بی آنکه دست و پا را گم کند بیکبارگی
دست بطپانچه برده چنان زد که صاحب منصب نفس نکشیده افتاد و صالداتهای دیگر اسم پادشاه
سوید را از صاحب منصب مزبور شنیده دور شرل را گرفتند جنرال پونیاتوسکی خود را رسانیده شمشیر کشید
و او را از آن میان بیرون برد در آن حین گلوله از زیر پستان شرل خورده بیفتاد دوباره سی چهل نفر صالدات
او را احاطه کردند شرل چون خصم را در حول خویش خود بسیار دید رگ غیرتش بجوش آمد و از هول گرفتاری
زخم و جراحت خود را فراموش کرده برخاست و خود را از انجار کشید و با پونیاتوسکی دست بشمشیر از میان آن
هنگامه در آمد چون دید که با آن جراحت توقف زیاد اولی صورت نیست و در آن انجمن بچنگ دشمن خواهد آمد
و پس از آن از جنگ بهری نخواهد برد باسب خود رسیده سوار شد و تک و تنها بکنار دریا در آمد پیش از وقت
چند فروند کشتی کوچک در آنجا حاضر و آماده داشت که در روز بد که مناص وجود پادشاه گریزگاه باشد
و او را اخلاص نماید همان ساعت سوار کشتی شده بشهر در آمد بقیه سپاه سوید بقدر هشتصد نفر گریزگاه
و مفر نیافته چهار ساعت دیگر جنگ کردند بالاخره خود را بقلعه کشیده متحصن گشتند و بعد از دو روز ناچار
مانده تسلیم شدند ویلالونک نیز در میان آن جمع اسیر گردید پس از خدمتی که در راه و برنه بشرل کرده دست از او
برنداشته با جان او بمملکت سوید آمده بود در این جنگ نیز در رکاب او مشغول بخدمت بود که دستگیر شد
بالجمله شرل بعد از ورود بستر السون آنقدر در آنجا نشست که حکیم زخم او را ببست اتفاقا گلوله سرد بوده
زیاده از دو انگشت فرو نرفته بود چون زخم او رو ببهبودی نهاد از منزل خود بیرون آمده قلعه شهر را بقدر
مقدور مضبوط کرد لکن چه فایده که بعد از رفتن جزیره مزبور نگاهداشتن آنشهر از حیز امکان دور بود پس از دو
روز کشتیهای دشمن جانب دریا را بگرفتند و گلوله توپ و خمپاره را علی الاتصال بمیان شهر و باره ریختند
و در مدت سه روز شهر را خراب کردند با همه آن صدمه مردم آن صفحه هرگز اظهار رنجش و ابراز انزجار در باره
شرل بکار نبردند و پیوسته دریغ و افسوس ایشان بجهت شرل افزون می شد و میگفتند هرگاه ما دولت و
بضاعت خود را در راه پادشاه میگذاریم او جان خویش را از ما دریغ نداشته است لاجرم دفعه دیگر لشکر خصم
زور آور شده شهر را مسخر کردند شرل دوباره با معدودی چند بسوی دشمن حمله برده شهر را خلاص کرد روزی
اعیان و بزرگان شهر باتفاق صاحب منصب بخدمت شرل آمده عرض کردند که من بعد خلاصی این شهر
امکان ندارد میترسیم که پادشاه نیز دستگیر دشمن بشود بعد از آن ملت ما بالمره تمام شود هرگاه وجود شما سالم
بماند باز ما را امیدواری هست شرل عرض ایشان را قبول کرده شهر را تسلیم نمود ولی پیش از روانه شدن
لازم دید که کاغذی بپای تخت بنویسد بدین مضمون که از رسیدن شهر ستر السون بتصرف خصم دلگیر نشوند

وتشویش ننمایند اکنون که وجود ما سلامت است انشاءالله تلافی خواهیم کرد پس یکنفر میرزا همراه خود برداشته
بخانه دیکر رفت ومشغول نوشتن کاغذ بود که یکدفعه کلوله خمپاره ببالای بام خانه افتاده بام را سوراخ
کرده میان اطاق افتاده ترکید میرزای محرر از هول جان خویش را کم کرده قلم از دستش افتاد شرل
تغیر کرده فرمود ما غنا ناخوش شده میرزا عرض کرد که این کلوله خمپاره بود که درمیان خانه افتاده ترکید
شرل فرمود کلوله خمپاره دخلی بنوشتن تو نداشت میرزا در حالی کردن آن مطلب عاجز شده با حوال پریشان
ودستهای لرزان ودل هراسان دوباره قلم بدست کرفت وکاغذ را اتمام کرد شرل یکروز دیکر مانده
حکم کرد که کشتی کوچکی از برای او حاضر نمایند در نصف شب با ده نفر آدم از میان کشتیهای دشمن عبور کرده
روانه شد چون بجزیرهٔ روژن رسیدند از قلعه آنجزیره شرل را شناختند وبسیار شلیک کردند وکلوله توپ
بکشتی شرل خورده دو نفر نوکر او را کشت خدا رحم کرد باد مراد وزیدن کرفت تا در اندک زمانی از محاذی آنجزیره
عبور کرد کشتیهای جنکی دشمن از کریختن شرل مطلع کشته چند فروند کشتی پشت سر او افتادند ودر دریای بالتیک
بهر جا که کشتی روس ودانیمارک وساکس بود خبر دادند که اکر بکشتی شرل دچار شوند از کذشتن او مانع کشته
او را اکر فتار یا سار کنند شرل باد موافق را در همه جا پیدا کرده از جنک آنهمه دشمن خلاص کشت وبشهر کالسکرونا
که در نزدیکی پای تخت واقع است وارد شد اهالی ممالک سوید از ورود او خوشحال شدند ویقین کردند که وی بپای تخت
آمده امور دولت صورت خواهد داد لکن شرل در خیال خود باقی بود که تا دشمنان خود را تمام نکند بپای تخت
نکذارد زمستان را در ۱۷۱۶ در شهر کالسکرونا مانده حکم کرد که از همه جای ممالک لشکر جمع کنند واز برای
بهار حاضر جنک باشند جمیع ملت شرل را از اول سلطنت تا انقراض دولت او دوست میداشتند ودر هیچ وقت
خیانت برو نکرده چنان میدانستند که خداوند عالم اهالی سوید را اینا فریده است مکر از برای آنکه پیوسته
در خدمت پادشاه مشغول جنک باشند ودر راه او کشته شوند ملت نیز زیاده از حد اخلاص وارادت داشته
بخیال پادشاه خود شریک بودند میکفتند تا پادشاه جان ما را ضرور دارد جان ما را ازو مضایقه نباید کرد
بعد ازین حکم شرل در ولایات بسیار بجز زن وبچه ومردمان پیر صدمی نماند مکر اینکه همکی صالدات شدند در بعضی
دهات مرد پیدا نکشته زنان زراعت میکردند ومعاش خود را میکذراندند در خزانه دولتی دیناری باقی
نمانده بود که در مصارف لشکر خرج شود شرل مجبور شد که مالیات را زیاد بکند وآذوقه جمع نماید لهذا مبالغ
خطیر بمالیات هر شهر افزوده حواله کردند از آنجمله حکم کرد از هر حجره وبخاری خانها مبلغی میکرفتند ودر هر جا
که آذوقه کمان میکرد همه را کرفته در عوض تنخواه برات لاوصول میداد ودر هر جا مس وآهن سراغ کردند همه را
از برای اسباب حربیه کرفتند ودر عوض پول برات لاوصول سند داده بمردم اطمینان میدادند اکر بجای

ملت سوید سر ملت میبود وغیر از شرل هر پادشاه میشد مردم یکی ازین ظلمها متحمل نکشته یاغی میشدند زیرا که
بچنین ظلم وجور عام هیچ ملت دوام نمی‌آورد اما اهالی سوید جمیع احکام شرل را انجام دادند واجحاف او را
بی خلاف متحمل کشتند وباز خوشحال بودند وملالی در دل نداشتند زیرا که فهمیده بودند که هرچه میکیرد جمله را
در راه دولت خرج میکند وخود چون یکنفر صالدات کذران دارد بالجمله شرل در آن اوقات بارون کورس
نامی را وزیر اول قرار داد مشار الیه مرد هوشیار ودانشمندی بوده کارهای بزرک دیده از آنجمله خیال شرل را
کردانیده او را باین واداشت که با پطر کبیر مصالحه نماید این امر مشکلترین امور دنیا بود زیرا که تا آنزمان
احدی این جرأت را نمیکرد که حرف مصالحه با شرل بزند این مرد صاحب خرد فراج او را خوب شناخته
چنان او را راضی کرد که در قوه هیچکس نبود از آن جمله بشرل عرض کرد که شما تصور بفرمایید که با جمیع دول
جنک کردید ایشان نیز حق داشتند که هر وقت فرصت یابند با شما تلافی نمایند لکن با دولت انکلیس غیر از حرمت
ومحبت چه کرده بودید که این قسم دشمنی با شما مینمایند از یکطرف خود را میان انداخته بهانه اینکه بکار ما
صورت دهد شهرهای برم ووردن را بزور پول از دولت دانیمارک کرفت مصالحه نشده چه حق داشتند
که شهرهای شما را خرید وفروش نمایند یک مملکت اتفاق می‌افتد که ده مرتبه از دست دولتی میرود وباز
برمیکردد هنکام مقاتله تا حین مصالحه مبایعهٔ مملکت متنازع فیه چه معنی دارد وقتیکه مصالحه شد آنوقت
میتوان کفت که فلان مملکت مال فلان دولتست از طرف دیکر کشتیهای جنکی خود را بدریای بالتیک فرستادن
ایشان چه معنی دارد هرکاه از برای دوستی بود حمایت بما اعلام نمایند معلوم است که خیال دشمنی
دارند اکر این اوقات شما با دولت روس بنای دوستی ومصالحه بکذارید در دنیا دولتی نخواهد بود که زورش
بشما برسد وباز او کوست را معزول کرده میتوانید ستانیسلاس را در جای او پادشاه کنید این فقره
آخر از هر چیز بیشتر شرل را خوشحال کرده باعث آن شد که کورس را مختار نمود که مصالحه روس را اتمام کند
در آن اوقات پطر کبیر نیز با دول انکلیس وپروس وساکس دشمن کشته بود وسبب دشمنی آن بود که در جنک
پومرانی دول مزبوره نخواستند که پطر نیز لشکر روانه کند میترسیدند از اینکه اکر پطر لشکر بآنجا بفرستد وفتح
نماید دیکر پومرانی را از جنک او خلاص کردن کسی را ممکن نکشته بالکلیه مالک آن مملکت خواهد شد ودر این صورت
دولت ایشان منقرض خواهد کشت اینکونه ممانعت ایشان موجب رنجش وافروغیظ خاطر پطر کبیر کردید
ودر معنی باعث تمام نشدن دولت سوید شد زیرا که فیمابین دول مذکوره قرار شده بود که حمله‌ای در
اول بهار بالاتفاق داخل خاک سوید شده دولت شرل را اتمام کنند کورس وزیر شرل فرصت را غنیمت
دانسته بدولت روس نوشت وخواهش مصالحه کرد دولت مزبوره نیز قبول کرده بنا شد که مصالحه را

فیمابین دولتین مکرر رانند هنوز گفتگوی مصالحه درمیان بود که شرل بیست هزار لشکر همراه برداشته روانهٔ
نوروژ شد این عزیمت شرل خالی از غرابت نیست زیرا که در آنحالت حراست مملکت خویش در قوه نداشت چگونه بعزم
تسخیر مملکت دیگری لشکر کشید بلی وسعت خیال شرل امکان نداشت چون پریشانی دولت خود را ملاحظه کرد دانست
که با آن بی اوضاعی در مقابل خصمان قوی استعداد جنگ ندارد لهذا مصمم شد که از ولایت دیگر اوضاع
بیاورد تا استعداد بهم رسانیده با دشمنان خود بمقابله بپردازد مفصل این مجمل آنکه در ممالک نوروژ دولت
دانیمارک یازده هزار نفر جمعیت داشت چون خبر ورود لشکر سوید گوش زد ایشان گردید جملگی در سرحد
حاضر قتال و مهیای جدال گردیدند شرل چون با سپاه خود بسرحد رسید بمحض ورود حکم بجنگ فرمود و
بر ایشان چنان حمله برد و صدمه زد که یکنفر از لشکر دشمن خلاص نشد کسانیکه از هلاک جستند بقید اسار
گرفتار گشتند دولت دانیمارک بعد از اطلاع این خبر وحشت اثر لشکر فراوان و کشتی زیاد فرستادند که دفع
شر و رفع ضرر ایشان نمایند شرل بعد از مشاهده استعداد دشمن مجبور شد که از خاک نوروژ بیرون آید و دوباره
بولایت سوید مراجعت نماید تا این دفعه بجمعیت و استعداد تمام بقلع و قمع دشمن قیام کند گورس وزیر جدید شرل
تا آنوقت مصالحه را تمام نکرده بود زیرا که وزیر پطر کبیر توقع زیاد میکرد گورس از ترس شرل قبول قول
او نتوانسته در آنمیان معطل و حیران بود تا اینکه دوباره با شرل گفتگو کرده حکم گرفت که آنچه مصلحت
داند در خصوص مصالحه بجا آورد شرل بعد از ورود خاک خود در قلیل مدتی بیست و پنجهزار نفر جمعیت فراهم
آورده دوباره بممالک نوروژ مراجعت کرده بشهر فره دریچال که کلید نوروژ حساب میشد بیامد و آنجا را محاصره
کرد کاریکه لشکر سوید در آن سفر دیدند در قوهٔ هیچکس متصور نمیشد در فصل زمستان چنانکه در آنجا از برودت
هوا فصل تابستان بی بالاپوش گذران بکسی امکان ندارد شب و روز در بیابان مشغول جنگ بودند شرل
نیز در آن سفر چون صالدات درمیان برف و یخ بیک بالاپوش میخوابید و از آن احوال هیچگونه ملالی نداشت
و با آن زحمات و مشقات خوشحال بود عیش او همواره آن بود که زحمتی که خود میکشید کاریکه خود میدید
در قوهٔ احدی نبوده باشد فی الحقیقه احوال او همان بود شنیده بود در مملکت سکانی زنی هست جوهن دوتر نام
که در مدت چند ماه غذائی بجز آب نخورده با وجود آن نمرده است خود نیز خواست امتحان نماید که چند روز
بی غذا میتواند زنده بماند لهذا پنج روز تمام بود غذا و آب نخورده روز پنجم صبح زود سوار شده بقدر دو
فرسخ اسب دوانید و بعد غذای زیاد خورد و بر احوالش تفاوت نکرد در هنگام محاصرهٔ فره دریچال در غرهٔ
شهر ذیقعده سنه ۱۱۳۱ هجری یازدهم شهر ستمبر صبح زود از خواب بیدار شده بتفرج باستیانها رفت مسیو مگره
نام فرانسه در میان لشکر سوید مهندس بود باستیان او رسید چندین تقصیر بروی ثابت کرد مهندس

در جواب عرض نمود که شما هشت روز دیگر تامل فرمائید و خاطر جمع باشید که شهر مال شما است شرل تغیراً
گفت که خواهیم دید پس بازوی خود را باستیان تکیه داده با بتیاد جمیع صاحب منصبان نیز در اطراف
او بودند و از جانب اردوی دشمن توپها را با چهارپاره پر کرده شلیک مینمودند و گلولها از زیر گوش
و بالای سر او میگذشت و او بهیچوجه متوحش نگشته با سرداران خود مشغول صحبت بود در این بین گلولهٔ
بزرگی بفرقش بخورد که فی الفور آهی کشید و بمرد صاحب منصبان نزدیک وی رفته دیدند که تمام شده است
پس بدون صدا نزد شاهزاده فردریک داماد شرل که سردار آنجا و نگهبان آن زمره بود رفته او را از آن خبر
وحشت اثر مستحضر نمودند فردریک بعد از افسوس و دریغ بیشمار قرار داد که نعش پادشاه را با همان بالاپوش
راه بپوشند و در اضمار و اخفای آن بکوشند تا اجزای لشکر از شنیدن آن خبر از هم نپاشد و آشوب
و اغتشاش در آن میان برپا نشود صاحب منصبان و جمیع لشکریان حسب الحکم سردار رفتار کرده او را
بمنزل شاهزاده رسانیدند بدینگونه آن پادشاه جبار و جهاندار نامدار بعد از ادای مراسم نام و ننگ
و کوشش در تحصیل بزرگی و اورنگ در سی و شش سالگی فیمابین صحرای جنگ عمر خود را تمام نمود و ملوک
جهان جملگی در جای خود آرام گرفت لشکر سوید از فره دریچال برگشته وارد خاک سوید شدند و خواهر شرل
پادشاه سوید گشته با جمیع دشمنان خویش قانون مصالحه پیش گرفت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله اجمعین اما بعد غرض از تسوید این اوراق
آنست که بتاریخ هزار و هشتصد و سیزده عیسوی مطابق سال هزار و دویست و بیست و هشت هجری در
اوقاتیکه صفحهٔ آذربایجان از فر وجود میمنت نشان نواب مستطاب فلکجناب مالک رقاب ولیعهد مسند سلطنت
و شهریاری در درج مجدت و کامکاری بسط بساط عدل و داد ماحی آثار ظلم و فساد شاهزادهٔ آزاده جوانبخت
کامکار و گرامی گوهر صدف روزگار آنکه درگاه اوست ملجاء ناس در دریای خسروی عباس
لازال لدین الحق ظهیرا و حامیا و فیض احسانه علی العالمین متوالیا رشک فردوس برین و سایهٔ مرحمت
و ملاطفت بر مفارق عموم اهالی آن سرزمین گسترده همیشه خاطر ملکوت ناظر اقدسش متعلق براینکه از اوضاع
و اطوار گذشته و آینده روزگار مستحضر و از وقایعی که اتفاق افتاده باشد مطلع و باخبر باشند این بندهٔ
کمترین جمز کمل انگلیس که از جمله چاکران سرکار و در سلک جان نثاران شاهزادهٔ عظیم الشان و الا تبار میبود
و تاریخی که مشتمل بر احوال و اوضاع اسکندر بود و بعضی دیگر بلغت انگلیس مرقوم و در میان اهل ایران متداول نبود
مامور گردید که تاریخ مزبور را بلغت فارسی ترجمه و بنظر فیض منظر گماشتگان سرکار والا رساینده که باعث
اطلاع و استحضار خاطر مبارک گردیده شود چون تاریخ مبسوطی که مبنی بر گذارش مفصل احوال اسکندر بود
باشد در دست نبود امتثالا للامر الارفع الاعلی در نوشتن وقایع همه جا رسم ایجاز و اختصار را مرعی
داشته شروع بمطلب مینمود و من الله التوفیق و الاستعانه

وقایعی که پیش از تولد اسکندر بظهور رسیده است

باید دانست که مملکت ماکادونیه مملکتی است مشهور و از قدیم الایام معمور در جانب جنوب آن ولایت خسالیه
و اپیرس واقع و در سمت مغربش دریای آدریاتیک و طرف شمالش رودخانهای استوروما و نسس
و در سمت مشرق آن دریای ایجیان واقعست طول این ولایت با خط مستقیم یکصد و پنجاه میل است مشتمل است
بر بندرهای بسیار خوب و ولایتهاش همه معمور و آبادان و در میان شهرها دریاچها و رودخانها و چمنهای
با فضا فراوان و معدن طلا و نقره هم بسیار دارد و از قدیم الایام اهالی آن ولایت نظر بنبودن پادشاه
با لاستقلال در آنجا برسم سلطنت عامه رفتار میکردند و هشتصد سال پیش از بعثت حضرت عیسی ع
قرانس نام ادعای سلطنت در آنجا کرده سه سال در آن مملکتها پادشاهی و بعد رخت اقامت بسرای آخرت
کشید و روز بروز اهالی ولایت مزبور در جمیع کارها و علوم ترقی کرده ولایت هم در منتهای خوبی دایر
شد و در عهد کیخسرو پادشاه ایران که اکثر ولایت ایران و بابلان مسخر او گردیده بود بسیاری از ولایتهای
شرقی اوروپا که عبارت از فرنگستان هم مسخر او در آمد و ولایتهای یونان که در سمت جنوب ماکادونیه واقعست
نظر باینکه در فنون جنگ ماهر و از پادشاه خودشان راضی و شاکر بودند خودشان را از دستبرد لشکر
کیخسرو محافظت و در نگهداری ولایت بقدر امکان کوشیده چیزی بکیخسرو ندادند اما ماکادونیه که در جنب
مملکتهای یونان و ولایت بسیار کوچک بود بتصرف کیخسرو در آمد آلسیطس نام بعد از چندی که صاحب اختیار
ماکادونیه گردید از اطاعت پادشاه ایران سر زده بنای یاغیگری گذاشت تا ایام امینطس که در آن وقت
سلطنت ایران با دارا بود و دارا هفت نفر ایلچی معتبر پیش امینطس روانه و قدری از آب و خاک آن ولایت
که در آن زمان نشانهٔ اطاعت و خدمت بود از امینطس خواهش نمود امینطس نیز در حین ورود ایلچیان مهمانداری
برایشان تعیین و شرایط مهمان نوازی بعمل آورد نظر باینکه ایلچیان مزبوره دست درازی و بی حسابات بسیار
نسبت بزنان آنجا بعمل آوردند امینطس حکم کرد که تمامی ایلچیان را بمعرض قتل در آورند وزیر دارا که میقابیس
نام داشت یکنفر سردار عظیم الشان که اسمش بوباریس بود با جمعی از لشکر بماکادونیه روانه که بخصوص قتل
ایلچیان بمقام انتقام در آمده باشد بعد از ورود سردار مزبور با آنجا و فیمابین سردار و امینطس الفت و اتحاد
زیاد بعمل آمده رسم مواصلت و خویشی باین طریق که صبیهٔ مرضیهٔ پادشاه موافق قانون شرع انور متعلق بسردار
بوده باشد فیمابین قرار یافت و از آن تاریخ تا مدتی ماکادونیه تابع پادشاه ایران گردید در حینیکه پادشاه
جمجاه ایران با لشکر فراوان بتسخیر ولایات یونان میرفت نظر بدوستی و اتحاد که در میانه پادشاه ماکادونیه
و پادشاه ایران قرار داده میبود دویست هزار نفر لشکر باعانت پادشاه ایران روانه نمود و مملکت ماکادونیه
روز بروز در معموری و آبادی نهاد تا ایام سلطنت فلیب که پدر اسکندر است

ذکر سلطنت فلیپ و خاتمه کار او

بعد از آنکه فلیپ از راه کثرت کیاست و هوشمندی و غایت فراست و ارجمندی در امور سلطنت مستقل
و تمنای خودش را حسب المرام بحیث خود حاصل دید دختر عم عباس پادشاه اپیرس را در سلک ازدواج
خود در آورده و اسم دختر مزبور اولیمپیاس بود و این مقدمه سیصد و پنجاه و هفت سال پیش از بعثت حضرت عیسی
بود و فلیپ اوقات خودش را بسیار بعیش و نشاط و خوش گذرانی و انبساط صرف مینمود بزرگان ولایات
حوالی یونان از استماع این حرکت ناپسند از فلیپ همگی متفق الآرا در صدد دفع فلیپ و خلع سلطنت
او در آمده اراده کردند که من حیث الاجتماع بسر فلیپ آمده او را دستگیر نموده باشند فلیپ بعد از استماع
این خبر پیش دستی کرده در بهار آنسال پیش از آنکه از ایشان حرکتی بظهور رسیده باشد از یکجانب سردار
خودش را که پارمنیا می نامیدند تعیین و از سمت دیگر خودش با لشکر فراوان عازم تنبیه ایشان گردیده و بعد از
ورود شکستی فاحش بایشان داده همگی را بمعرض اطاعت و انقیاد آورد و در حین مراجعت از تنبیه
آن سرکشان چاپار هم از پیش سردار وارد و خبر رسانید که سردار نیز در ماده ایشان آنچه لازمه تنبیه و تادیب
بود بظهور رسانیده است و همچنین بخبر چاپار هم وارد گردیده که بضابطه و قانون مرج که در آن زمان
در میدان جنگ چنین متداول بوده است که عراده هر کس پیش رفته باشد فتح و ظفر با او خواهد بود خبر رسانید
که عراده فلیپ از همه عراده ها پیش افتاده بوده است در مرتبه سیم نیز چاپار علیحده وارد و خبر بهجت اثر تولد
اسکندر را از اولیمپیاس آورده که در تاریخ سیصد و پنجاه و شش پیش از بعثت حضرت عیسی از کتم عدم
بعرصه وجود قدم نهاده از وصول این سه مژده پی در پی همگی اهل نجوم متفق گشتند بر اینکه طالع این
مولود در نهایت خوبی و روز بروز در ترقی خواهد شد بعد از تولد اسکندر حسب الامر فلیپ ارسطو مأمور
گردید که باهتمام تمام تربیت و پرورش او پرداخته دقیقه از حال او غفلت ننموده باشد و فلیپ مختصری
باین مضمون نوشته بارسطو فرستاد که بدانکه پسری از برای ما بوجود آمده است منت خدا را که این پسر
در وقتی بوجود آمده است که شما در دنیا بوده اید و ما مطمئن هستیم باینکه شما او را بنحوی تربیت نموده باشید
که هم سزاوار پدرش و هم لایق ولایات ماکادونیه بوده باشد بعد از آن فلیپ مشغول مملکت گیری گردیده
اول ولایتی که عزم تسخیر آن نمود النطیس بود که در حوالی ماکادونیه واقع و در معموری و آبادی بی نظیر بود
اولا بلده مطونا را که از جمله توابع النطیس بود مسخر و یکچشمش در آنجا از بینائی معطل گشت و سببش
این بود که تیرزنی از جائی بخدمت فلیپ آمده عرض کرد که من در فنون تیراندازی بی نظیر و مرتبه هستم
که اگر مرغی کوچک در هوا بطیران آمده باشد بتیر خود آنرا از بالا بزیر می آورم و میخواهم که بدین شغل

ملازمت پادشاه را اختیار نموده باشم فلیپ گفت که اگر چنانچه دعوا و جنگ با گنجشک و سایر مرغان کوچک
میبود تو بکار ما می آمدی اما که دعوا با مرغان نداریم تو هم مصرف نخواهی داشت این معنی بروی گران آمده در صدد
بود تا وقتیکه فلیپ با خاصان خود در جائی نشسته مشغول عشرت میبود تیرزن مزبور تیری بکمان و چشم
راست فلیپ را نشان و انداخته چشم او را از بینائی بی نشان کرد و در روی تیر نوشته بود که این
تیر چشم راست فلیپ است بعد از آنکه از تسخیر مطونا فراغت حاصل گردید عزم خودش را بتسخیر سایر
ولایات یونان که متفرق بودند جزم کرده در هر ولایت خصوصاً در شهر اطینی که ولایت بزرگ و وسعت
تمام میداشت جنگ بسیار و دعوای بی شمار بعمل آمد اهالی اطینی از ولایات حوالی خودشان استمداد کرده
جمعی از ایشان باعانت اطینی آمده در محل موسوم بکرونیا تلاقی فریقین واقع و اسکندر که در آنوقت در
مرتبه رشد بود در میمنه لشکر پدر خود متوجه صفوف جدال اشتغال و فلیپ هم در میسره نایره حرب را
اشتعال داده در اندک زمانی شکستی فاحش بلشکر اطینی داده مغلوب و رو بوادی هزیمت گذاشتند
و فلیپ بالاستقلال صاحب اختیار کل ممالک یونان شد و اهالی اطینی در اکثر علوم و فنون مسلم و در تمامی
یونان نظیر ایشان نبود و اکثر حکما و شعرا یونان از اهالی اطینی و همه مردمان آنجا در آخر منظور نظر اسکندر
گردیده چون در فصاحت و بلاغت مشهور بودند چشم داشت اسکندر از ایشان این بود که در السنه و افواه
تعریف و توصیف او را نمایند اما اکثر اوقات بعیش و نشاط معتاد و از غایت غفلت بزوری و غلبه
دشمن را هرگز یاد نمیکردند و اکثر باعث بر دشمنی اهالی اطینی با فلیپ شخصی بود دماستینیس نام که در فصاحت
و بلاغت طاق و در فراست و کیاست مشهور آفاق بود و در میان اهل فرنگ مثل شده است اهالی
اطینی را اکثر اوقات جمع و گفتگوهای شوق انگیز و نصیحتهای مکر آمیز ایشان را از اطاعت و فرمان برداری
فلیپ منع میکرد و در جنگ کرونیا هم حاضر اما زبانش با کردارش یکی نبوده در حینی که لشکر اطینی مغلوب
و هزیمت مینمودند او نیز فرار و در حین فرار نمودن دامنش بمیخی بند گردیده بگمان اینکه دشمنست که این را
دستگیر نموده است فریاد الامان الامان برداشت و بعد از ظهور این فتح نمایان فلیپ همه اعیان و اشراف
یونان را احضار و مکنون خاطر را بایشان اظهار نمود که حال موقع حرکت کردن بر سر ایران و میبایست
این سفر تدارک شایان سرانجام نموده شود بزرگان یونان همگی بپادشاهی فلیپ عن صمیم القلب طالب
و بجمع آوری لشکر از اطراف و جوانب راغب گردیده که بر سر ایران حرکت نموده باشند و بعد از آنکه فراغت
تمام از اهالی اطینی بجهت فلیپ حاصل گردید بزرگان یونان را باوطان خودشان مرخص و خود با استقلال
تمام مراجعت بماکادونیه نمود چیزهائیکه بجهت تدارک سفر ایران ضرور و محتاج الیه بود بارکان دولت تأکیدات

آید و حکم نمود که سرانجام و الی وصول زمان سفر صورت اتمام داده باشند و باعث براین سفر این بود
که وقتیکه فلیپ مشغول تسخیر یک شهری از شهرهای یونان میبود پادشاه ایران باعانت اهالی آن شهر آمده
اظهار دشمنی با فلیپ نموده بود و درین اثنا از حوادث زمانه بعضی چیزها اتفاق افتاده که باعث تغیر احوال
فلیپ گردیده بعلاوه از زوجه خود اولیمپیاس که مادر اسکندر بود بدظنه گردیده او را مطلقه نموده اسکندر
با مادر خودش را برداشته روانه اپیرس گردید و بین الناس شهرت چنین داشت که یکی از ستارها
که درانزمان مردم آنها پرستش کرده آنها را خدا مینامیدند و اسمش جوپیتر و از همه خداها بزرگتر میبود خود را
بصورت اژدها مصور آمده با اولیمپیاس جمع گردیده اسکندر از و بعمل آمده و اسکندر ازین معنی تفاخر
و مباهات مینمود و علامت جوپیتر مذکور این بود که دو شاخ بر سر داشت و از آنجهت که اسکندر را اسم ذوالقرنین
میگویند و سکه که باسم اسکندر زده شده است صورت او را با دو شاخ در سکه نقش کرده اند و رفته رفته
نقاریکه فیما بین فلیپ و اسکندر بود بصفا مبدل گردید تا اینکه مدت عمر فلیپ دراین اوقات انقضا و زمان
حیاتش بانتها رسید رخت اقامت از دار فانی بسرای جاودانی کشید و سبب کشته شدنش را چنین ذکر کرده اند
که وقتیکه فلیپ صبیه خودش را با پادشاه اپیرس داد ایلچیانیکه از یونان آمده در دولتسرای فلیپ جمع گردیده
بودند دوازده صورت از صورتهای خداهای دوازده گانه که درآن ایام میپرستیدند در مجلس حاضر و صورت
فلیپ را سیزدهم آنها کرده آوردند که این را هم مثل خداهای دیگر پرستش نموده باشند در حینیکه فلیپ میخواست
داخل مجلس شود ملازمینی که باتفاق و میبودند فلیپ ایشان را از خود دور و خودش تنها داخل مجلس میشد
شخصی با شمشیر از پهلوی چپ او زده طایر روحش از آشیان بدن مفارقت نمود و قاتل فرار کرده تا دیگر
نموده فرصت سوال جواب ازین حرکت که محرک که بوده است نداده بمعرض قتل درآوردند و فلیپ پادشاهی
بود بهمت و سخا موصوف و بعقل و تدبیر معروف و بهیچ پادشاهی در اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده
نظیر او نبود اهالی اطینی بعد از کشته شدن فلیپ بگمان اینکه کارها تمام و امورات حسب المرام گردیده است
بهمان عیش و غفلتی را که از سابق میداشتند بلکه از آن هم زیادتر از سر گرفته مشغول عیاشی و بغفلت
تمام گذران میکردند یکنفر فاشین نام از صاحبان تدبیر اطینی که در میان ایشان بود بمقام نصیحت و منع
ایشان ازین اطوار ناملایم درآمده میگفت که لشکریکه شما را در کروینا شکست داده بود گویا یکنفر از ایشان
کم شده می باید که باین مرتبه بغفلت گذرانیده باشید ایشان بهیچوجه قبول نکرده کماکان مشغول کار خودشان
بودند و میگفتند که اسکندر که حالا در ماکادونیه صاحب اختیار شده است جوانیست سرگرم و بی فکر
و بی عقل و از و نسبت بما ضرری نخواهد رسید و همگی اهالی یونان دراین گفتگو متفق و میخواستند که سر از اطاعت

اسکندر باز زده در کار خودشان که عین غفلت و بی عقلی بود مستقل گردیده باشند اهالی ایران هم دراین اوقات
که از جان و دل در تهیه و تدارک اسباب سفر ماکادونیه میبودند چون خبر کشته شدن فلیپ مسموع ایشان
گردید سفر را موقوف و بفراغبالی و اطمینان مشغول کار خود گردیدند ماکادونیه هم فی الجمله مغشوش
گردید اطالیس نام دراین اوقات ادعای سلطنت کرده کسانیکه در زمان حیات فلیپ تابع رای او و
بعد از وفات او مطیع امر و نهی اسکندر میبودند صلاح کار را دراین و مناسب چنین دیدند که اسکندر
مردم آندیار را با گفتگوهای نرم و حیله و تدبیر بسوی خود راغب و مایل سازد اسکندر را این معنی پسند
طبع غیور نگردیده فرمود که من بضرب شمشیر آبدار خود مردم را باطاعت و فرمانبرداری خواهم آورد
چه ضرور حیله و تدبیر خواهد بود پس لشکر خود را برداشته عازم شهر طسالیا و در آنجا بزرگان و اعیان
یونان را جمع و همگی را بتهدیدات و تخویفات خسروانه بمعرض اطاعت و انقیاد درآورده بماکادونیه مراجعت
نمود و در حین ورود اطالیس را که با دعای سلطنت گوشه کلاه خودش را کج کرده بود گرفته مقتول نمود

در آغاز کار اسکندر

در بهار سال همایون فالی که تاریخ در سیصد و سی و پنج پیش از بعثت حضرت عیسی بود اسکندر با
وصف اینکه سن شریفش زیاده از بیست نبود و در فنون جنگ ماهر و آثار شجاعت و کاردانی از ناصیه
احوالش ظاهر میبود با شوکت و فر تمام عازم تاخت طایفه تیری بالیان و ایلریان که اسم آنها
الحال بلغاریا و اسکلانویا مشهور است گردید و طایفه های مزبوره از قدیم الایام اعدا عدو اهالی
ماکادونیه بودند وقتیکه اسکندر بمکان آن طایفه رسید ایشان از راه غایت احتیاط خودشان را ببالای
کوهی که در بلندی با کوه قاف یکسان بود کشیده و عرادها را سنگر خود کرده متحصن گردیدند و راههای
تنگی داشت که از آن راهها صعود ببالای آنکوه متعسر بلکه متعذر میبود و در سر هر راهی که معبر لشکر نصرت
اثر اسکندر بود از عرادهای سنگین گذاشته که در حین عبور لشکر عرادها را سرازیر کرده باین نحو لشکر اسکندر را
بر طرف و بمعرض تلف درآورده باشند غافل از اینکه آن موید حضرت داور را در محافظت و نگهداری
لشکر نصرت اثر هر لحظه تدبیری دیگر است امر فرمود که پیادهای لشکر با آئین و نظامیکه باصطلاح یونان
فالنکس مینامند قرار گیرند و نظام مزبور باین طریق بود که هر شش هزار نفر یکدسته گردیده در پیش هر نفری
یک قبضه شمشیر کوتاه که هم کار شمشیر از آن حاصل و هم نیزه هیچ دعوا ممکن میبود و همچنین یک تخته سپر مستحکم
که طولش بقدر چهار پا و عرضش دو پا و نیم در پشت ایشان و یک اصله نیزه هم بطول چهارده پا در دستشان

بود و بهمین نظام که ایستاده بودند شانزده نفر دیگر هم در عقب ایشان باین ترتیب که هر یک در عقب
یکدیگر باشند ایستاده بودند و در وقتیکه لشکر بسیار باشد از شش هزار نفر تا شانزده هزار نفر هم در نظام مزبور
صف میشود و لشکر اسکندر که باین شوکت و فر راه نورد آن محل گردیدند طایفهای مزبوره که در قلل آن کوه
اتفاق نموده بودند بعقل ناقص خود فکر کردند که حین وصول لشکر باین نظام از دامنه کوه و افتادن
عرادها بالای ایشان البته اکثر ایشان مقتول و تمنای خودشان بدرجه حصول خواهد رسید آنحضرت
در قید استحکام جا و مقام ایشان نگردیده پیادها را بهمین نظام مامور بیورش کرده فرمودند که هر وقتیکه
آنطایفه عرادهای خودشانرا سرازیر و مطلق العنان نمایند در جائیکه وسعتی فی الجمله داشته باشد لشکر
ظفر اثر خودشانرا از مقابل عرادها این طرف و آنطرف کشیده و همچنین در جاهای تنگ که خود را بجانبی
کشیدن ممکن نباشد رو بزمین خوابیده و سپرهای خود را ببالای خود اندازند که عرادها بآسانی از بالای
ایشان گذشته ضرری بایشان نرسیده باشد پیادها نیز حسب الامر بهمین دستور یورش کرده تنقاقهای ایشانرا
که در استحکام تمام میبود مسخر و مال و غنایم بیشمار بتصرف لشکر نصرت اثر درآمد بعد از ظهور این فتح
نمایان عازم تنبیه سرکشان آنطرف رودخانه تونه که بسرکشی و طغیان معتاد و مانند بهایم همیشه راه نورد
طریق خودسری و افساد بودند گردیده بعد از ورود گوشمال کاملی درباره ایشان بعمل آمد و از ظهور این فتوحات
متوالی نام و آوازه آن برگزیده حضرت لایزالی در آن حوالی بلند گردیده و در این اوقات خبر واهی کشته
شدن اسکندر در میان مملکتهای یونان منتشر گردیده ولایتها اغتشاش کلی بهم رسانیده دو نفر معتمد
معتبر اسکندر که از جانب او متوجه امور ولایت طبس میبودند اهالی طبس بعد از استماع این خبر بی اثر
آندو نفر معتبر را گرفته و برده در میدان شهر بزجر تمام بقتل رسانیدند این معنی نایره افروز غضب آنحضرت
گردیده بعد از آنکه این خبر مسموع سمع اشرفش گردید بتعجیل تمام از آنطرف تونه که تخمیناً یکصد و پنجاه
فرسخ راه بود ایلغار رود در عرض دوازده شبانه روز خود را بآنجا رسانیده اهالی طبس که عزیمت اسکندر را
باین تعجیل استماع نمودند از کثرت تغافل اعتقاد نکرده میگفتند که هرگز اسکندر نخواهد بود شاید که شخصی
دیگر باشد ولکن اهالی سایر مملکتهای یونان چون از مراتب عزم آنحضرت مستحضر میبودند و یقین میدانستند
که آنحضرت است اعتقاد کرده اعانتی باهالی شهر طبس نمودند که بالمآل باعث ندامت نگردیده شود آنحضرت
بعد از ورود بطبس بدون توقف و درنگ هنگامه آرای عرصه جنگ گشته چون از قلعگیان کسی جرأت مقابله
نکرده خود شاهزاده در قلعه متحصن نموده بودند آنحضرت لشکر منصور را بیورش مامور و با قهر و غلبه تمام
قلعه را مسخر و مردان و زنان و اطفال ایشانرا تا چند ساعت امر بقتل عام فرمود سوای یکنفر پندر نام

شاعر که از قدیم تعریف و مداحی پادشاهان گذشته ماکادونیه بسیار نموده بود بهمین سبب در مقدمه
قتل مأمون گردیده و بعد از قتل اهالی آندیار که در نزهت و صفا محسود سایر معمورجات روزگار میبود
بحکم آنحضرت تمامی بیوتات و اسواق و محلات آن مملکت بمعرض تخریب درآمد بقیة السیف از اناث
و ذکور که در بعضی جاها مختفی و خودشانرا از قتل مستخلص نموده بودند اسیر و مال و غنایم و اسباب طلا و نقره
که نصیب غازیان ظفر نصیب گردیده بود در یکجا جمع و موافق ضابطه و قانون در مابین لشکر قسمت گردید
و چهارصد و چهل طالینت که هر طالینت بحساب این روزگار تخمیناً دویست تومان است بخزانه عامره عاید
گردید پس از این گذارشات در اوایل موسم بهار اسکندر انطیپاطر را بجهت تمشیت و ترویج امور دولت
بنیابت خویش در یونان زمین گذاشته خود با سی هزار پیاده و زیاده از پنجهزار سواره از راه خشکی و یکصد و
هشتاد و دو کشتی از روی آب بسمت هلیسپونط حرکت فرموده از راه سواحل یونان بعد از بیست روز
وارد سسطوس گردید پرمنیو که یکی از سپهسالاران جنگ آزموده لشکر اسکندر بود مامور شد که با بیشتر لشکر
در یکصد و شصت کشتی نشسته با سایر سفن که بجهت حمل بنه و سایر مایحتاج آماده بودند از آنجا عبور
کنند و اسکندر خود با معدودی از بنده از جائی دیگر از هلیسپونط گذشت مرویست که چون اسکندر حین عبور بوسط
هلیسپونط رسید گاوی بجهت نپطون و نیرئید که خدایان نر و ماده دریا باشند قربانی کرد و چون بکنار
رسید خود اول کسی بود که مسلح از کشتی بیرون جسته پا بخاک آسیه نهاد و در همان موضع سه مصلی یکی از برای
عبادت جوپیتر خدای جنگ و یکی از برای منروه خدای علم و عقل و دیگری از برای هرکلیس یکی از شجاعان قدیم
که بعد از مرگش بالوهیت او معترف شده ویرا خدای مبارزان میدانستند بنا کرد و چون وارد شهر ایلیوم
شد از گرد راه بزیارت معبد منروه شتافته ذبیحه بجهت آن صنم قربانی کرد و اسلحه که بر تن خود میداشت
نیازمندانه در آن معبد وقف نمود و یکدست سلاح که از زمان قدیم در آن معبد موقوف میبود تبرکاً
با خود برد و پیوسته در حروب و معارک فرموده بود تا این اسلحه را در پیش رویش میداشتند و این را
بفال نیکو شمردی اسکندر از ایلیوم حرکت کرده در آریسب بسایر عساکر خود که از هلیسپونط گذشته بودند
ملحق گردید و از آنجا با لشکری مستعد و آراسته خود را بکنار رودخانه گرانیکوس رسانید در این بین
قراولان و جاسوسانی که بتجسس سپاه خصم مامور شده بودند بحضور شتافته خبر آوردند که لشکر ایران
در آنطرف رودخانه آماده کارزارند اسکندر امر فرمود که سواره و پیاده لشکر کلاً با صفوف آراسته
و مهیای کارزار از رودخانه عبور کنند پرمنیو عرض کرد که پادشاه سلامت باد اگر حکم عالی امروزه را
بتوقف لشکر در این طرف رودخانه شرف صدور می‌یافت بصلاح اقرب میشد چه لشکر خصم که از حیثیت

پیاده جمعیتشان از ما کمتر است با جرأت ننرد نخواهند آورد و لامحاله از معسکر خود خواهند کوچید و
در آنوقت بی معارضی که ما را از عبور مانع شود از رودخانه خواهیم گذشت اما اکنون لشکر ایران
مهیا و آماده جنگ بر کنار رودخانه ایستاده‌اند و لامحاله ما را مجال نخواهند داد که باختیار از آب
بگذریم و دیگر اینکه رودخانه پر زور و در بعضی جاها نیز عمیق است و کناره بر آب مشرف و از آب بیرون رفتن
با وجود ممانعت لشکر ایران مشکل است مبادا که در ابتدای کار چشم زخمی بما برسد و مورث جرأت خصم
گردد اسکندر فرمود آنچه عرض کردی بصواب مقرون مینماید لکن تصور این نکردی که کسیکه بدان آسانی
از هلسپونط گذر کرد اگر اکنون از این جوی بترسد مورد و مستحق سرزنش خواهد بود و ما را ننگی از این عظیم‌تر متصور
نتواند بود که ایرانیان خود را در جرأت و جلادت مانند ما پندارند پس بترتیب صفوف خویش پرداخته
میسره لشکر را به پرمینیو مفوض فرمود و خود بنفسه کفیل میمنه و قلب گردید سایر امرا و سرداران که در رکابش
حاضر میبودند از آنجمله فیلاطوس و نیکانور دو پسر پرمینیو و امنیطوس و سقراطیس و غیرهم هر یک را
با افواج خویش بجاهای خود امر فرموده بدین هیات مجموع و آراسته بر آب زدند لشکر ایران در آنروز
منعقد بود از بیست هزار سواره و قریب بیست هزار پیاده و پیادگان نیز از اهل ایران نبودند بلکه
از غربا و اکثر از اهل یونان زمین که بمزدوری در لشکر ایران خدمت میکردند و بافواج مزدور موسوم بودند
ممنن که سرداری عظیم الشان و در آنوقت سپهسالار لشکر ایران بود صلاح در جنگ ندید و گفت اسکندر چهل
هزار پیاده کارآزموده فدوی دارد و ما بیست هزار داریم آنها هم فوج مزدور و دیگر آنکه خود حضور اسکندر
بنفسه لامحاله موجب جرأت و جلادت لشکریانش خواهد بود لکن دارا پادشاه ما غایب است و غیبتش
ممکن که مورث کم دلی و افسردگی مردان ما گردد پس مصلحت چنین دید که دشمن را بقطع آذوقه و سایر مایحتاج
مستاصل کنند اما سایر سرکردگان و بزرگان سپاه از آنجمله ارسیتیس و ارسامیس و نیفاطیس و
دیگران این رای متین را صواب نپنداشته بتحریق و تخریب ولایات و قرا و تضییع آذوقه و مایحتاج جنگ
ممنن مصلحت اندیشیده بودن تن در ندادند و بسبب این خبط عظیم که در آغاز کار کردند انجام کار ایرانیان
نه تنها در این جنگ بلکه در همه جا بعد از اینها نیز چنانکه مذکور خواهد شد بخرابی کشید ممنن چون سایر بزرگان را
مخالف رای خود دید لابد تصمیم کارزار شده بترتیب و تصفیه افواج پیاده و سواره امر فرمود و در آنطرف
رودخانه روبروی سپاه اسکندر صفوف قتال بیاراستند ایرانیان تامل نمودند تا سپاه یونان بکناره
نزدیک شدند آنگاه دست بآلات حرب برده نخستین ترکشها را از تیر تهی کردند و آنچه از ذوق و زوبین با
خود داشتند از بلندی که ایستاده بودند بر سپاه خصم افکندند اسکندر پا در رکاب افشرده پیش جنگ

میمنه لشکر خود گردید و مردان خود را پیوسته بکارزار می‌انگیخت آواز کوس و نفیر نای و فریاد مبارزان جنگ
آزمای و غلغله در اطراف رود و هامون فرستاد در این هنگامه ممنن با دو پسرش که در رکاب پدر میکوشیدند
داد مردی و مردانگی دادند و هر که از سپاه یونان خواست که خود را بکنار رودخانه رساند از دست
ایشان و مردانشان شربت هلاکت چشید مگر قلیلی که بهزیمت خود را بسمتی که اسکندر خود بنفسه در آنجا میکوشید
رسانیدند اسکندر با زبده میمنه لشکر خود بجمعیت سواران و سرکردگان ایران حمله کرد و در اینجا هنگامه
قیامت در گرفت مرد با مرد دست و گریبان بود از یکجانب یونانیان میکوشیدند که خود را از آب بکنار
رسانند و از آنجانب ایرانیان پا میفشردند و باز ایشان را در آب میدوانیدند در این گیر و دار نیزه اسکندر
در دستش شکست دماراطوس یکی از مقربانش نیزه خود را بتعجیل باسکندر رسانید و هنوز نیزه بدستش نرسیده
که چشمش بمیطریداطیس داماد دارا پادشاه افتاد که بر تکاوری قوی هیکل پیش جنگ افواج خود گردیده
مردان خویش را بپایداری و ستیز تحریص مینمود اسکندر با فوجی که در آنحین ملازم رکابش بودند بر
وی تاخت و نیزه بر دهن وی زده میطریداطیس را از زین بر زمین انداخت ریساسیس یکی از مبارزان
لشکر ایران از عرق تعصب بحرکت آمده بر اسکندر شتافت و شمشیری حواله سر وی کرده چنانکه از خود گذشت
و زخمی اما نه کارگر بر سرش آمد اسکندر نیزه خود را حواله سینه وی کرده او را بزمره اموات ملحق ساخت بی‌خبر
از اینکه اسپطریداطیس با شمشیر آهیخته در عقبش نزدیک بود که انتقام از وی کشیده باشد اما کلیطوس امانش
نداده شمشیری بدست راست اسپطریداطیس زد و دستش با شمشیر برهنه برخاک افتاد در این بین افواج
سواره لشکر اسکندر میکوشیدند و پیوسته از آب گذشته در آنطرف رودخانه بر جمعیت سپاه یونان
می‌افزودند و مبارزان لشکر ایران نیز داد مردی داده حسب المقدور بمقاتله و جدال میکوشیدند صاحب
تاریخ اسکندری میگوید که جنگ مغلوبه سواران از این گرم‌تر و مردانه‌تر تا آن روز کسی یاد نداشت الحق از طرفین
داد پایداری و ستیز داده شد تا آنکه افواج سواره و پیاده لشکر یونان بتدریج کلا از آب گذشته هنگامه
جنگ باز در آنطرف رودخانه گرم شد عاقبت بعد از کشش و کوشش بسیار نصرت قرین لشکر یونان گردید
آثار هزیمت بر ناصیه سپاه ایران نمودار آمد و نخستین شکست بر افواجی افتاد که اسکندر و یارانش با
ایشان مقاتله میکردند و همین که اسکندر ایشان را از پیش برداشت قلب لشکر نیز باندک فاصله پای ثبات
از میدان جنگ واپس کشیده میمنه و میسره نیز دیگر تاب مقاومت نیاوردند و از هر سو شکست بر سپاه
ایران افتاده کل سواره روی بفرار نهادند و لشکر یونان بتعاقب شتافته زیاده از هزار کس از ایشان
در این حمله و گیر و دار کشتند لکن بیست هزار نفر مزدور که افواج پیاده سپاه ایران بودند بهمان هیات

مجموع با صفوف آراسته برجای خویش ثابت بمانند نه اینکه پای جرأت در میدان جلادت استوار کرده
باشند بلکه خوف و حیرت چنان برایشان مستولی شده بود که قدرت حرکت در خود نمیدیدند و مبهوت و
گویی از دهشت برجای خویش سرد شده بودند اسکندر چون حال چنین دید در قفای فراریان بیش از اندک
مسافتی نتاخت و فوراً مراجعت فرموده گفت این نامردان دون یونانیند و خاک خود را از دست داده
بمزدوری اعادی یونان کمر قتل ما بربسته‌اند این گفت و تکاور برایشان برانگیخت سواره و پیاده لشکر
اسکندر کلاً یک دفعه برایشان حمله آوردند و بغیر از دو هزار کس که بالاخره امان یافتند و معدودی
قلیل که خود را در میان کشتگان پنهان کرده بودند احدی از آن جماعت هزار کس زنده نگذاشتند و آن دو
هزار کس را اسکندر مقید بمقدونیا فرستاد که در آنجا محبوس باشند تا بسزای عمل خود برسند چه ایشان
یونانی بودند و برخلاف شریعت و قانون مملکت خود بر اهل بلاد خویش شمشیر کشیده بودند از امرا و سرداران
لشکر ایران درین جنگ هشت کس و قریب دو هزار کس سواره بقتل رسیدند و از پیادگان چنانکه سمت
ذکر یافت بیست هزار کس از افواج مزدور که اسکندر ایشان را قتل عام کرد اسامی امرای مقتوله بدین تفصیل است
نفاطیس پطینیس اسپطرداطیس فرمانفرمای مملکت لیدیه میطروبازان حاکم بلاد کپادوسیا و آرناکیس
برادرزن دارا پادشاه اومارس سرتیپ افواج مزدور ارسیتیس که در ابتدای امر با رای صواب ممنون
موافقت نکرد و سایر امرا و سرکردگان را نیز تحریک کرده بود که با وی موافقت نکنند چون در حقیقت
خود را باعث این شکست و خرابی میدانست از میدان جنگ فرار کرده از شرم و خجالتی که داشت بدست
خویش خود را هلاک کرد و از سپاه اسکندر سواره و پیاده کلاً در آن روز یکصد و بیست و پنج نفر کشته شدند
اسکندر بعد از تجهیز و تکفین اموات از آن جمله امرای مقتوله ایران را و پرستاری زخمداران کلس یکی
از معتبران خود را بجای ارسیتیس در آن صفحات بحکومت گذاشت و مقرر فرمود که مالیات و وجوهات
آن بلاد از همان قرار باشد که بدارا پادشاه میدادند و اهالی و سکنه آن صفحات هر کس از آنان که
از بیم و هراس گریخته در کوهستان متواری شده بودند خواستند که بمساکن و ماوای خود مراجعت
نمایند اسکندر با ایشان رأفت کرد و سپس بجانب شهر سردیس که پای تخت مملکت لیدیه بود حرکت فرمود
و چون بحوالی شهر رسید میطرنیس که در آنجا حاکم و سردار بود باتفاق کدخدایان و ریش سفیدان شهر
باستقبال بیرون آمده خدمت کردند و امان طلبیدند اسکندر با ایشان عطوفت فرموده داخل
شهر شد و میطرنیس نیز قلعه ارک را با آنچه از خزاین و نفایس دارا پادشاه در آن میبود بتصرف وی
داد ممنون بعد از هزیمت با معدودی فرار کرده در شهر افیسس متواری گردید و اسکندر نیز در روز

میطرداطیس [illegible] داماد پادشاه ایران

چهارم بعد از فتح گرانیکوس شهر مزبور را محاصره کرد ممنون چون لشکر کافیه بجهت حراست شهر با اسکندر مقاومت
توانستندی کرد با خود نداشت و اهل شهر نیز با وی غدر کرده در صدد این بودند که در استیلای اسکندر [illegible] ناچار
بازان از آنجا فرار کرده خود را بشهر هلیکرنس رسانید و اسکندر نیز بتعاقب وی رسیده شهر را محاصره کرد
ممنون سرداری بود عظیم الشان هم در خشکی و هم در دریا بغایت مردانه و کارآزموده بود و اسکندر همیشه از وی
کمال احتیاط مینمود و در شهر هلیکرنس داد مقاومت و مردی داده هر گاه چون سپاه اسکندر بشهر یورش
می‌آوردند ممنون و مردانش ایشان را باز پس می‌نشانیدند و از طرفین کشش و کوشش بسیار میشد عاقبت منجنیقهای
قلعه کوب اسکندری بحیطه حصار شهر خراب کردند و کار بر محصوران تنگ شد ممنون دید که زیاده ازین کوشش
بی فایده است با سایر سرکردگان و بزرگان ایران که با وی میبودند مشورت کرد و بصلاح دید ایشان نیم شبی
شهر را آتش زدند و محاصرین واگذاشته خود با جمعیتی که با ایشان میبودند داخل کشتیها شده راه دریا پیش
گرفتند ممنون چون دید که اکنون دیگر با اسکندر در خشکی مقاومت ممکن نیست و در دریا استعداد خود را زیاده تر
میدید چه موازی چهار صد فروند کشتی در آن سواحل باطاعت وی جمع آمده بودند مصلحت چنین دید که از روی
دریا بممالک یونان تاخت برد چه اسکندر لامحاله چون حال چنین بیند بمحافظت مملکت خویش خواهد شتافت و
ممالک ایران از هجوم عساکرش محفوظ خواهند ماند پس بدین عقیدت مصمم شده کمر همت بربست و از روی
دریا بنبرد او کیاست و مردانگی داد و بسیاری از بلاد و سواحل را که بحیطه تصرف و اطاعت اسکندر در آمده
بودند باز مسخر کردانید و چندین جزیره از جزایر معتبر یونانیان را نیز علاوه بحیطه تصرف در آورد اما درین
بین از نامساعدی بخت ایرانیان این سردار عظیم الشان را اجل فرا رسیده جان بخالق ارواح سپرد و با
وی نیز کوکب طالع دارا پادشاه هم روی بحضیض نهاد اگرچه بعد از فوت ممنون آطفرنیطس و فرنابازان
ارطاباز که سرداری سپاه و سفن ایرانیان بحسب وصیت ممنون بدیشان منتقل شده بود تا مدتی مردانه کوشیده
چندین شهر در سواحل و جزایر که باطاعت اسکندر در آمده بودند از یونانیان بضرب جلادت پس گرفته
بحیطه تسخیر در آوردند لکن انطیپاطر که در آن زمان در یونان نایب مناب اسکندر میبود بچاره کوشیده پرطیس را
با چندین کشتی بحراست سواحل و جزایر یونان زمین مأمور فرمود و ایرانیان را پس ازین از روی دریا مجال
نماند و فتوحات اسکندر در خشکی نیز اهالی آن صفحات را بوی استمالت داد و تمامی حکام و اعیان آن حوالی
که در تحت اطاعت پادشاه ذیجاه میبودند سر بربقه فرمانبری و انقیاد اسکندر گذاشتند و از راه مزید مرحمت
و مکرمت جمعی که از سپاه اسکندر در ولایت خود تبازگی تأهل اختیار و خاطر ایشان ازین رهگذر در [illegible]
انتظار میبود همگی ایشان را مرخص باوطان خود نمود که رفته چندی سرکشی اهل و عیال و بفراغت بال مشغول

حیش باشند از ظهور این مرحمت عظمی امیدواری تمام بجهت خاص و عام سپاه حاصل و عن صمیم القلب بجان
و دولتخواه اسکندر گردیدند بعد از حصول فراغت از امور آنحوالی قدری از لشکر را باتفاق خود برداشته
از راهی که مشتمل بر کوه بلندی صعب المسالک و اکثر اوقات در آنکوه باد از جانب جنوب وزیده و متردین را
بمعرض فنا می آورد ببلده پرکا عازم گردید اتفاقا در حین عبور اسکندر و لشکر او از آن کوه پرخوف و خطر باد
از جانب شمال وزیده احدی را ضرری نرسید و این معنی را از تفضلات حضرت علام شمرده حمل بر دوام
دولت خود نمود و بقیه سپاه را از راه دیگر که خالی از خطر بود مامور برفتن شهر مذکور فرمود بعد از ورود بآن
شهر توقف نکرده عازم بلده موسومه بقوردیم که از توابع مملکت فرجیه است گردیده چند روزی بجهت
سرانجام نمودن تدارکات سپاه و جمع آوری لشکر در آنجا مکث نمود از غرایب اموریکه در حین توقف در آنجا
روی نمود این بود که شخصی از سلاطین قدیم آنمملکت که موسوم بقاردیس بود بضابطه و قانونی که در آن ایام
متعارف و بعراده ها سوار میشدند سلطان مزبور نیز روزی بعراده سوار و طناب عراده را بدست گرفته چند
گرهی زده در حینی که رخت اقامت بدار بقا میکشید گفته بود که هر کس این گرهها را گشاید ممالک آسیا را
مسخر و صاحب تاج و افسر خواهد بود طناب مزبور را بحکم اسکندر آورده هر چند که اسکندر سعی بسیار و جد
و جهد بیشمار نمود نتوانست که گشاده باشد باحتیاط اینکه مبادا لشکر او از این مقدمه متحیر و فتوری در اعتقاد
خود راه داده بفکر دیگر افتند غیظ کرده باشمشیر خود طناب را پاره و گفت که این هم قسمی از گشودنست اتفاقا
همانشب رعد و برق بسیار ظاهر و باران کثیر باریده سپاهیان و غیره این علامت را آمد کار دانسته حمل
بر این نمودند که فتح تمامی ممالک آسیا بدست آن مؤید ایزد بی همتا خواهد شد و این مقدمه در اوروپا ضرب المثل
و تا حال در میان مردم باقیست که هر کسیکه از مشکلی خلاص شود گویند که گره قاردیس را گشود و از شهر
مزبور گذشته وارد سلیسیا گردید شهرهائیکه در عرض راه واقع و در تمامی آنها لشکر ایران بود از سطوت
جنود اسکندر رمه فرار و شهرها بتصرف اسکندر رسید حاکم طارسیس نیز که از احتیاط اسکندر در صدد
فرار نمودن میبود چون اسکندر را این خبر گوشزد گردید بتعجیل تمام ایلغار و خود را بطارسیس رسانیده
حاکم و اهالی آنجا را بالطاف بیکران امیدوار و ایشان نیز با کمال اطمینان مشغول کار شدند و چون شدت
گرمی هوا در عرض راه بمزاج شریفش تاثیر و سرد فرمودن اعضا در خاطر مرحمت ذخایر جایگیر گردیده بود حین
ورود بآن شهر خود را بی اختیار برودخانه سیدنس که از نزدیکی شهر جاریست و در سردی و صفا در حد نهایت میبود
انداخته ناخوشی تمام باحوالش عارض و اطبا که در رکاب حاضر بودند از معالجه عاجز مانده سوای حکیم
طبیب فلیپ نام که اسکندر نسبت باو اعتقاد تمام و تمام داشت در معالجه اسکندر ساعی و جاهد

گردیده تعهد نمود که من از معالجه و مداوا دست برنداشته بهر قسمی که باشد اسکندر را بهتر خواهم نمود در حینی
که فلیپ مشغول معالجه و درست نمودن دواها میبود عریضه از جانب پارمنیا سردار رسیده مشعر بر این
بود که در خصوص معالجه مرض بقول فلیپ اعتماد نباید کرد که معالجه او معلل بغرض و مبلغی از دارا گرفته و
تعهد نموده است که شما را مسموم و حسن خدمت خود را بدارا معلوم نموده باشد اسکندر عریضه را در زیر بالین
خود گذاشته بکسی ابراز نکرد در حینی که فلیپ کاسه از دوا حاضر نموده باسکندر میداد اسکندر عریضه پارمنیا را
از زیر بالین بیرون و بفلیپ داد و فلیپ شروع بخواندن عریضه کرد مقصود اسکندر از این عمل تدبیری بود
که معلوم کند که آیا واقعا فلیپ با وی در مقام خیانت بوده است یا نه و چون دید که طبیب نامه را خواند
و مطلقا اثر خوف و پریشانی در بشره اش نمودار نشد یقین بر بیگناهیش کرده و اسکندر بی محابا و تشویش دوا را
خورده چیزی بخاطر راه نداد و بفلیپ گفت که من از اعتقادیکه بتو دارم سخن غیر را درباره تو قبول نکرده
محض ناشی از عداوت میدانم و معالجه فلیپ نیز بجا و محل و ناخوشی اسکندر بصحت مبدل گردید و در این اوقات
خبری رسید که دو نفر از سرداران معتبر اسکندر که در هلیسپونت توقف نموده بودند بجمعی از سپاه ایران
برخورده فیمابین محاربه واقع و سپاه ایران را شکست داده اند این معنی باعث مزید جرات و دلیری غازیان ظفر
بنیان گردید

ذکر توجه اسکندر بجانب اسس و وقوع محاربه فیمابین او و دارا و شکست یافتن دارا

بعد از آنکه در گرانیکوس شکست فاحش بسپاه ایران روداده منهزم گردیدند اسکندر با کمال شوکت و فر
بطرف شهری مشهور باسس که کنار دریای آق دنگیز و در سمت شمال و مشرق واقعست گردید از آنجانب
دارا پادشاه جمجاه ایران که در حوالی اسس لنگر اقامت انداخته بود بعد از استماع این خبر مبادرت کرده
با تدارکات فراوان و لشکر بی پایان بتعجیل تمام از رودخانه پیناروس که در نزدیکی اسس جاری بود عبور
فرموده شایسته موضعی را که میدانی بود وسیع الفضا و از هر حیثیت مناسب و در خور چنان لشکری عظیم
بود مضرب خیام اقامت نموده منتظر وصول اسکندر گردید چون ناخوشی مزاج و بعضی موانع سبب تاخیر وصول
اسکندر آمد حوصله بر دارا پادشاه تنگ آمده زیاده تاب توقف نیاورد و از آن لشکرگاه مناسب
عزم رحیل فرمود امینطس پسر انطیاخوس یکی از معارف متعلقان اسکندر که در آن اوقات از وی فراری
و بدارا پادشاه ملتجی میبود عرض کرد که دارای ایران از لشکرگاهی مناسب تر از این ممکن نخواهد بود از حالا

وجمعیت سپاه ایران بسیار است ولشکری بدین عظمت را وسعت میدانها باید خاصه چون اکثر سواره باشند
ومجال جولان مردسنبه دکاه سواران را از لوازم است واین مکان از هرحیثیت شایسته است اسکندر
دور نتواند بود مبادا چون این موضع را از دست دهیم پشیمان شویم اما این نصیحت خالص مرضی
طبع دارا نشد و سایر متملقین و مزاج گویان که همیشه کار هر دولتی از ایشان بخرابی کشیده است چون
دارا را بحرکت مایل دیدند دیده از وجه صواب پوشیده سخن موافق میل او گفتند و ویرا بلاف و گزاف مغرور
ترگردانیدند و بر سر ملک ایران آوردند آنچه آوردند والحق خودرائی و خودپسندی بالذات از اخلاق
ذمیمه دارا پادشاه بودند و اگر گاهی هم از کسی مشورتی می جست و مصلحتی می طلبید در حقیقت نه منظورش
این بود که برای صایب مطلع گردد بلکه میخواست که تفوق رای خویش را بر سایر آرا بنماید و در چنین
حالتی اگر کسی موافق میل طبیعت وی سخن نمی گفت اغلب میرنجید و منزجر میشد لهذا ملتمس امنیطس نپرداخته
از آنمکان کوچید و باندک وقتی کوکبه اسکندر نیز دررسیده تلاقی فئتین روی داد در آن هنگام معسکر
دارا پادشاه در تنگنائی اتفاق افتاده بود که لشکریانش را اصلا مجال کوشش نبود سواره ایران که
عمده سپاه دارا بودند در آن جنگ بکار نتوانستند آمد و سایر جنود وی نیز از ضیق مکان برخود نتوانستند
جنبید و عرصه میدان کفاف اندکی از لشکر موفور وی را نداد گویا مقدر شده بود که دولت ایران منقرض
گردد و این سوء تدبیر نیز از مقتضیات تقدیر بود که دارا پادشاه خود را بدین نمط بجنگ اسکندر
گرفتار کند و باین سهولت ویرا بر خود مظفر و منصور گرداند چنانکه ذکرش خواهد آمد هر چند که اسکندر در
اول کار این جرأت و جلادت را از دارا و آمدن او را نزدیکی ایسس باور و اعتقاد نکرده بعد که
باخبار روات و انهاء قراولان آمدن دارا باینجا بمرتبه وضوح رسید تمامی سرکردگان و بزرگان سپاه را احضار
و مکنون خاطر را اظهار و ایشانرا بمراحم بیکران مستمال کرده فرمودند که لشکر ایران همانست که چندی
پیشتر در غرانکس از مقابله لشکر نصرت اثر رو تافته هزیمت نمودند بعون الله الملک المنان چیزی از ایشان
بسته نیست باید که مراتب سابقه را منظور و در مراسم جنگجوئی و دشمن کشی قصوری نباید گذاشت و اینمعنی را
نیز بسران سپاه اظهار نمودند که دارا با وجودیکه میدان وسیع الفضا جهت لشکرگاه خود گزیده بود
پس باختیار خویش خود را بتنگی کشیدن و متحصن گردیدن عین خطا و ناشی از سوء تدبیر و احتیاط کردن
از سپاه نصرت پناه ماست و معلوم است که لشکر ایران در چنان مکانی پر و بال نخواهند گشود نظام
فالنکس که در میان ما مشهور و در دعواها با آن ضابطه و دستور غلبه بر اعدا توان نمود و در چنین جاها بکار
آید اگرچه سپاه دشمن بیشتر و زیادتر باشد نظام مزبور باعث روسفیدیها در روزگار است بعد از استمالت

و اطمینان سران و سرکردگان لشکر عرض راه میان هر دو سپاه را ملاحظه و قراولی که موافق ضابطه
و قانون سپاه گردشی لازم و در کار بود تعیین و لشکر نصرت اثر را امر فرمود که امشب بآرام و تمکین
قرار و فردا آماده جنگ و کارزار باشند فردای آنروز وقت طلوع صبح سپاه اسکندر مامور گردید که
با نظام تمام بمراسم جنگ قیام نمایند و مقرر گردید که در حین رفتن در هر جائی که وسعت داشته باشد لشکر
فیروزی اثر نیز بخود تنگی نداده موافق وسعت و فضای آن مقام برفتن اقدام نمایند و در جاهای تنگ جمع گردیده
بالاتفاق روند و میمنه لشکر مقرر گردید که خود را بسمت کوهی که در آنجا واقع بود کشیده میسره نیز از جانب دریا
روانه باشند که سپاه دشمن از این دو طرف رخنه نتوانند نمود نکانور نام پسر پارمنیا سردار در آنوقت بقراولی
میمنه لشکر و قراطیروس نام که سردار معتبری بود بصاحب اختیاری میمنه مقرر گردیده میسره نیز در تحت لوای
پارمنیا قرار و امر والا صادر شد که پارمنیا خود را بهیچوجه از ساحل دریا کنار نکشیده دور نباشد چون
محل نزول اردوی دارا بنحویکه مذکور شد در جای تنگی اتفاق افتاده وسعتی نداشت مقرر نمود که بیست هزار پیاده
و سی هزار سواره از آنجا بیرون و خود را بسمت دیگر کشند و بیست هزار نفر در جائیکه معبر میمنه سپاه اسکندر بود
گذاشته که حین وصول لشکر دشمن بآنجا احاطه آنها نموده عرصه را بر ایشان تنگ و هنگامه آرای حرب و جنگ
باشند سی هزار را از سپاه یونان که مدتها در سلک جان نثاران و فدویان دارا و در این معرکه حاضر بودند بمقابله
لشکر اسکندر مامور و شصت هزار نفر نیز از سپاه ایران از جانب راست و چپ ایشان تعیین گردید که در همه
حال محافظ و معین احوال ایشان باشند و نظر بتنگی جا و محل و کثرت سپاه ایران مقرر نمود که پیادها در عقب یکدیگر
ایستاده باشند و نیز فرمود که سوارها یکه بسبب تنگی جا از اردو بیرون رفته بودند باز آمده جمعی از ایشان
در میمنه که مقابل میسره لشکر اسکندر بود قرار و مشغول کارزار باشند و جمعی را هم بسمت کوه که میسره سپاه
خود بود تعیین نمود بعد از انضباط لشکر باین نظام از کرده خود پشیمان گردیده جمعی که بجانب میسره و کوه معین
شده بود دوباره مامور بمیمنه گردید و خود بضابطه و قانون سلاطین ایران در قلب سپاه قرار گرفت اسکندر
چون قوت و زور سپاه ایرانرا در جانب میسره لشکر خود که قرارگاه پارمنیا سردار بود ملاحظه نمود سواره
طسالیا را باعانت میسره تعیین و از قلب سپاه نیز جمعی را بامداد میمنه مامور نمود که بیست هزار نفر لشکر ایران
که بسروقت ایشان مامور بودند کاری نتوانند نمود و چون جمعی بسیار از قلب سپاه اسکندر بامداد میمنه و میسره
تعیین گردید باحتیاط اینکه مبادا در قلب ضعفی بهم رسیده باهمال باعث ناخوشی احوال باشد امر فرمود که جمعی که
از قلب جدا و باعانت میمنه لشکر مامور بودند باستعجال تمام بمیسره لشکر ایران تاخته و کار ایشانرا ساخته
باز بقلب متصل و آرامی در قلب حاصل گردد مامورین حسب فرموده عمل و مراجعت بمقام خود نمودند بعد از

تنظیم و تنسیق امور سپاه اسکندر مامور گردید که با تانی و آرام یورش قایم نمایند اما دارا با سپاه ایران
از جای خود حرکت نکرده در مکان خود قرار و بعضی جاها که قرارگاه لشکر او بود با مرا و سنگر متین گردید
نخست اسکندر با میمنه لشکر بر سر سپاه ایران اسب انداخته بیک حمله ایشان را از پیش و کار خود را پیش
انداخته از رودخانه پنارس گذرانیدند اسکندر خود با جمعی تعاقب ایشان پرداخته و در همان تنگی
رودخانه جمعی از لشکر ایران بامداد کسان خود اسب انداخته جنگ در پیوست و جمعی از سپاه اسکندر
که از آن جمله یکصد و بیست نفر از مشاهیر معتبر ماکادونیه بود در بین مقتول گردید بعد از وقوع این حال
پیادگان قلب لشکر اسکندر که ازین مقدمه مستحضر گردیدند سپاه دارا را که بامداد کسان خود آمده بودند
در همانجا احاطه و همگی ایشان را دستگیر و بمعرض قتل درآوردند میمنه لشکر دارا که در مقابل پارمنیا مشغول
دعوا و در حقیقت جنگ مردانه مینمودند چون خبر هزیمت و کشته شدن سپاه خود را در رودخانه استماع
نمودند با خاطر حزین و دل اندوهگین یکباره متفرق و راه هزیمت پیش گرفتند سوارهای طسالیا تعاقب
ایشان پرداخته چون راه و معبر هزیمت کنندگان بسیار تنگ بود اکثری از سپاه ایران در حین
فرار بر بالای هم افتاده راه عدم پیش گرفتند دارا چون کار خود را تباه و روز روشن را در باره سپاه
سیاه دید بعراده سوار و فرار بر قرار اختیار نمود چون راه مشتمل بر نشیب و فراز بسیار و با عراده قطع این راه
دور و دراز ممکن نبود لابد از عراده افتاده بر اسب سوار و با معدودی که با وی مانده بودند تمام شب میراند
و چون صبح دمید و هوا روشن شد از فراریان لشکر وی بقدر چهار هزار کس بروی جمع آمده دارا
با ایلغار از رود فرات گذشته در شهر طپساکس که در آن طرف نهر بود متواری شد کمان و بالاپوش
او که خیلی قیمت دار و از نوادر روزگار میبود بتصرف اسکندر رسید و در این معرکه چون اسکندر
میخواست که بضابطه و قانون سپاهیگری این فتح را باسم خود آشکار و آوازه شجاعت و مردانگی
در میان اهالی آن دیار انداخته باشد در اثنای گیرودار با جمعی از سپاه ایلغار و بدارا دچار گردید برادر دارا
که اقساطریس نام داشت از مشاهده این حال اضطراب تمام حاصل و بمضمون وقت ضرورت چو
نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز باتفاق دارا و جمعی از سپاه ایران که حاضر بودند با سکندر رو
لشکر او در آویخته مرتبه نایره حرب شعله ور گردید که از طرفین پشتها از کشتها بعمل آمد اسبهای عراده
کش دارا از دیدن این غوغا عنان اختیار را از دست رفته ترسان و لرزان عراده دارا را کشیده رو بصحرا نهادند
اسکندر نیز زخمی از ران برداشت و در این جنگ هرچند که اختلاف بسیار است موافق تاریخ معتبره
آنچه که قریب بصحت است این است که از ایرانیان شصت و یکهزار نفر پیاده و ده هزار سوار مقتول و

چهل هزار نفر زنده دستگیر گردید و از لشکر اسکندر سیصد نفر پیاده و صد و پنجاه نفر سواره بهمه جهت بمعرض
تلف درآمدند و چون دارا پادشاه خزاین و نفایس خود را با بیشتری آلات تجمل و اسباب بزرگی که همراه
نمیداشت قبل از وقوع این جنگ بسمت دمشق روانه فرموده بود در اردوی دارا از مال و منال اندکی
بدست اسکندر افتاد لکن پارمنیا گماشتگان دارا را مجال نداده در قفای ایشان تاخت و در عرض راه تمامی
آن اموال و خزاین را بتصرف درآورده حسب الامر اسکندر در همان شهر دمشق بامانت گذاشت تا حکم
اسکندر در رسد و سراپرده دارا پادشاه نیز در آنروز بتصرف اسکندر درآمد و مخدرات حرم دارا را از آنجمله
مادر وی و بانوی وی و خواهرش با دو دخترش و طفلی شیرخواره از دارا پادشاه با جمعی کثیر از زنان
بزرگان و اعیان ایران که در حرم سرا میبودند دستگیر شدند چون از سلسله شاهی بودند با وجودیکه در مراتب
حسن و صباحت بی انتها و در تمامی ممالک آسیا نظیر آنها نبود و سن شریف آنحضرت نیز در عین شباب
و جوانی و موسم ایام عیش و کامرانی میبود با اعزاز و احترام تمام و عفت افزون از کلام بجهت ایشان
بتعیین جا و مقام نموده مقرر داشتند که احدی از سپاهیان سوای کسان و محرمان ایشان ترددی بآنمکان
ننماید و یکدفعه اسکندر بجهت تسلی و دلجوئی خاطر ایشان بعزم دیدن مادر دارا که سن و سالی بسیار داشت
اقدام نموده بعد با خود قرار داد نمود که ملاقاتی در میان نباشد و رقمی بپارمنیا بهمین مضمون مرقوم نمود که
ما را بعد از آنکه یکمرتبه ملاقات با مادر دارا بعمل آمد اقدغن تمام بگماشتگان سرکار فرمودیم که احدی
من بعد تعریف و توصیف حسن و صباحت ایشان را در نزد ما ننماید که مبادا شهوات نفسانی غالب و ما را بپاره
چیزها که خلاف شیوه مردانگی و فرزانگی است مایل و راغب سازد و از غایت پاکدامنی چنانچه احدی
در مقام تعریف آنها شاه ایران می آمد بهیچوجه التفاتی نکرده میفرمودند که این گفتگوها در پیش ما بی ثمر و بخاطر
مرحمت ذخایر اثری نمیبخشد و از چند نفر از سپاه آنحضرت که نسبت بزنان لشکر ایران که در آن زمان بضابطه
سپاهگردشی نهانی نیز باتفاق مردان میبودند دست درازی بظهور رسیده بود حسب الامر بمعرض قتل درآمدند
و بعد از وقوع این فتح نمایان تمامی حکام و اعیان بلدها و شهرهای آنحوالی که در تحت اطاعت دارا میبودند
مطیع و فرمانبر اسکندر و شهرها و بلدهای مذکور نیز از منضمات ممالک محروسه گردید و بهمگی آنها حاکمی
جداگانه و کارفرمای علیحده بتعیین و روانه فرمود و در این اوقات فرستادگان دارا پادشاه با نامه از جانب
وی وارد حضور اسکندر گردیده باستخلاص مادر و حرم و اطفال دارا مستدعی شدند مضمون نامه دارا
این بود که سلاطین را حفظ عهد و میثاق زیب تخت سلطنت است و بر هر خلف لازمست که پیمان سلف را
منظور دارد پدر تو فلیپ با اردشیر پادشاه ایران دم دوستی زده و عهد اتحاد را با وی بسوگند موکد

کردانید و بعد از اردشیر چون نوبت سلطنت به پسرش ارسیس رسید فیلیب با وی نقض عهد کرده بی آنکه
از ایران نسبت بوی عداوتی یا خلاف عهدی بظهور رسد از سوکند خویش یاد نیاورده بر مملکت ایران
دست اندازی نمود و تو نیز که پسر و جانشین وی میباشی چون وارث ملکت پدر شدی از عهود و مواثیق
بین الدولتین یاد نکرده اصلا برسل و رسایل ابواب مراودت نگشودی و اکنون نیز بی آنکه از ما نسبت
بتو خلاف عهدی یا عداوتی صادر شده باشد بر مملکت ما لشکر کشیده باعث اینهمه خرابی و قتل و غارت
شده و اگر من نیز اکنون تیغ از نیام کشیده ام بر عالمیان هویداست که محض عداوت با تو نیست بلکه
بحراست و حفظ رعایا و ممالک خویش بعهدی خودت این را بر من واجب کردانیده است خاتمه امور موقوف
بمشیت الله و هرچه خدا مقدر کرده است البته خواهد شد اما اکنون پادشاهی از پادشاهی متوقعست
یعنی من که دارا هستم از تو که اسکندری متوقعم که مادر و عیال و اطفال مرا پیش از این باسیری نگاه نداری
و ایشان را بمن باز دهی و اگر بعد از این همه خرابیها نیز هنوزت سر الفت و دوستی باشد مضایقه نیست
بیا تا باهم عهد دوستی بندیم و شمشیر عداوت را در نیام مروت کرده اساس اتحاد بین الدولتین را
بسوکند خالص موسس کردانیم والسلام اسکندر بعد از مطالعهٔ نامه و اصغای پیام دارا بفرستادگان
وی التفاتی نکرده اصلا سخنی در جواب ایشان نراند لکن جواب نامه دارا را بصحابت یکی از کسان خود بدین
مضمون فرستاد که سلاطینی که پیش از تو در ایران ملکران بوده اند بکرات بی آنکه از یونانیان نسبت
بدیشان خلافی رفته باشد بر ممالک ماکادونیه و سایر بلاد یونان تاخته از نهب و غارت و قتل و خرابی
آنچه توانستند کردند و اکنون چون نوبت شهریاری ممالک یونان بمن رسیده بانتقام آنچه اسلاف
تو بر یونان زمین کردند من نیز با آسیه و ممالک ایران خواهم کرد و سلاطین ایران بکرات با اعادی
یونان امداد و اعانت کردند و با پدرم نیز بی سبب عداوت ورزیدند شما ایرانیان نیز از قراریکه مکرر در
مکاتیبتان از روی مباهات اقرار کرده اید باعث بر قتل پدرم شدید و ویرا باغوا و تحریک شما بناحق
کشتند و تو خود که دارائی اول بغوس مصری را که وزیر ارسیس ابن اردشیر بود برین داشتی که ولینعمت خود را
کشت و پس بدستیاری همان ناسپاس با آنکه وارث حقیقی مملکت دیگری بود تخت سلطنت را غصب کرده
اکنون خود را شهنشاه ایران مینامی و بکرات برسل و رسایل و ارسال مال و منال و ساعی ممالک یونان
و سایر اهالی مملکت مرا بر طغیان و نافرمانی من تحریک کرده آغاز عداوت از تو بود و اکنون این سزای
اعمال تست که بتو میرسد و حالا که بعون خدایان خود نخستین بر سرداران تو در جنگ کرانیکوس و پس
بر خودت در کنار ایسس مظفر و منصور آمده ام و اکثری از ممالک آسیه الجیطه تسخیر و تصرف

در آورده ام و حکام و اعیان و رعایای اطراف را بخود راغب و مطیع کردانیده ام ترا دیکر با من لاف
همشانی نرسد و از این پس مرا مالک کل ممالک آسیه دانسته بیا و خود را در رکاب من تسلیم کن و اگر از
سطوت من هراسانی معتمدی از خود بفرست تا اول ترا بسوکند درست اطمینان دهم پس از آن چون بحضور
من درآیی و خود را تسلیم کنی آنچه میخواهی بخواه که من هیچ از تو دریغ نخواهم کرد و از هر جهت ترا مقضی المرام
خواهم داشت اما اگر چنین نکنی از باس این مباش و اگر هنوزت استطاعت و هوای نبرد است
مردانه بمیدان آی و بفرار و تواری آسوده مباش که هرکجا بروی اینک من از قفای تو در خواهم رسید والسلام

در ذکر تسخیر شهر طیرس و مصر و قارا و بنا کردن شهر مشهور باسکندریه در نزدیکی مصر

بعد از آنکه شکستی فاحش از سپاه اسکندر بلشکر ایران بظهور و فراغت تمام از امور نزدیک و دور
بحصول پیوست اسکندر که همیشه تسخیر شهر طیرس را که از جملهٔ ممالک ایران میبود پیشنهاد خاطر ساخته بود
باکمال استقلال رایت عزیمت باو تصوب برافراشت و آن شهری بود بس مشهور و دو هزار و [illegible] سال
پیش از بعثت حضرت عیسی علیه السلام دایر و معمور و در کنار شرقی آق دکنز در نزدیکی شام واقع
و اهالی آنجا در مال و ثروت و مکنت و دولت محسود سایر اهالی ممالک میبود و بندریت آن شهر به
مرتبه بود که بسیاری از کشتیهای ارباب تجارت در آنجا جمع و در کارسازی معاملات قصوری
نمیشد بزرگان آن شهر بعد از استماع خبر عزیمت اسکندر را بآنجا ایلچیان معتبر با تحف و هدایا بدربار
معلی روانه و متعهد مراسم خدمتگذاری و اطاعت کردیدند فرستادگان در حین ورود بنوازشات
بی نهایت سرافراز و رخصت انصراف حاصل نمودند و جواب ایشان باین نحو صادر کردید که ما خود بعزم
سیر و تماشا بآن شهر با صفا خواهیم آمد احتیاط و تشویش بهیچ وجه بخاطر خویش راه ندهند اما اهالی آنجا
از غایت خوف و هراس که البته حین وصول لشکر نصرت اساس باین سامان ضرر و نقصان بقیاس
احوال ایشان خواهد رسید راضی باین نکشته پیغام دادند که ما نیز آنچه میتوانیم در محافظت و نگهداری
رعیت کوشیده و بقدر امکان سعی و تلاش خواهیم نمود و در خلال این حال معلوم کردید که جمعی
از اهالی ولایات یونان با دارا همدستان و در جزو کس فرستاده بنای سازش و آمیزش با او
کذاشته تعهد نموده اند که از جان و دل مطیع دارا و من حیث الاتفاق در مقام جنگ و نفاق با

اسکندر باشند آنحضرت باندیشه اینکه بعد از ورود باین حدود تسخیر این شهر را در عقده تاخیر گذاشتن
و جناح عزیمت بگرفتن سایر ممالک افراشتن از رویه حزم دور و منافی شیوه مملکت گیریست با عزم راسخ
و نیت ثابت همت برگرفتن شهر گماشت و اسباب و آلات قلعه کوبی و منجنیقهای سنگ انداز برپا کرد
باستیصال محصوران از هر طرف هجوم آورد مردم طیرس نیز مردانه پای ثبات بجراءت شهر افشرده
بمقاومت کمر همت بربستند و در میان محاصرین و محصورین بکرات جنگهای عظیم در میگرفت و لشکر
اسکندر هرچند بقلعه یورش میبردند اهل شهر نیز بمقاتله و مجادله کوشیده ایشانرا پس میدوانیدند و
منجنیقها و آلات و ادوات قلعه کوبی ایشانرا هنگام فرصت آتش میزدند و میسوختند و کار بر ایشان
مشکل میکردند در آن بین خبر شکست لشکر دارا پادشاه در کنار راسیس باطراف شیوع یافته اکثری از حکام
و روسای جزایر و سواحل آنطرف که هنوز با دارا در مقام اخلاص و خدمتگذاری مانده بودند با کشتیهای
خود از آن جمله حاکم قبرس با یکصد و بیست کشتی بخدمت اسکندر شتافتند و از دریا و خشکی پیوسته بر جمعیت
و حشمت وی افزودند چون اینهمه جمعیت بر استعداد اسکندر افزود کار بر محصورین تنگ آمده بعد از هفت ماه
محاصره شهر طیرس بحیطه تصرف اسکندر در آمد چون بجهت امتداد ایام محاصره ضرری بسیار بسپاه
نصرت شعار رو داده بود آنحضرت بایشان امان نداده لشکر فیروزی اثر را بقتل و غارت مامور
و سپاهیان نیز حسب الامر معمول و آنچه خواهش خاطر ایشان بود در کشتن و غارت کردن فرو نگذاشتند
و چون در ایام محاصره طیرس نظر بامتداد زمان بجهت آذوقه تنگی فی الجمله در اردوی اسکندر بهم رسیده
معمورجات آنحوالی که اهالی آنها همه یهود بودند امر کرده بود که از غله و آذوقه بقدر امکان بجهت
سیورسات لشکر حمل و نقل اردو نمایند اهالی آنجاها که تا آن ایام در قید اطاعت دارا میبودند
در دادن سیورسات مضایقه تمام نموده گفته بودند که ما رعیت و تنخواه دارا و اعانت با دشمن
او بیجا بست لهذا بعد از تسخیر طیرس لوای عزیمت بصوب بیت المقدس که ولایت بزرگ و محل سکنای
بسیاری از ایشان بود افراشته هرچند مطمح نظرش این بود که لدی الورود ایشانرا نیز مثل اهالی
طیرس مورد قتل و غارت و گوشمال بلیغی دهند اما چون تمامی اعیان و اشراف ایشان با پیشکشهای
لایق از در عذرخواهی و استیمان در آمدند عذرهای ایشان بدرجه قبول و تمنای ایشان بشرف حصول
پیوست و در حینی که اسکندر هنوز بمحاصره طیرس مشغول بود رسولی با نامه مجدد از جانب دارا پادشاه
رسیده مستدعی صلح و خلاص مادر و اهل حرم وی گردید مضمون نامه دارا این بود که ده هزار تالنت نقره
خام که تخمیناً چهارده کرور حالا میشود بتو میدهم که مادر و اهل حرم مرا بمن باز دهی و ممالک واقعه

بین هلیسپونت و نهر فرات را نیز بتو وامیگذارم و دختر خود را هم بحباله نکاح تو درمی آورم اگر با من صلح کنی
و پس پیرامون عداوت نگردی اسکندر در این باب با سران سپاه و اعیان دولت خود مشورت فرمود پرمینو
عرض کرد که غایت جنگ و لشکرکشی نصرت بر اعادیست و توسیع مملکت چون این هر دو بوجه حسن ترا دست
داده اند بیش از این مبالغه در نزاع و جدال مکن که جنگ را خطر نیز هست و از مخاطرات پرهیز دین اولیست
و اگر من اسکندر میبودم آنچه دارا میگوید قبول میکردم این گنگاش موافق طبع اسکندر نیامد و از روی
استهزا گفت آری من هم اگر پرمینو میبودم آنچه دارا میگوید قبول میکردم لکن من چون اسکندرم مرا باید
که در خور شان و اندازه جلال اسکندر عمل کنم پس فرمود تا در جواب دارا نوشتند که بخشش مرا آنرا رسد
که مضایقه نیز تواند کرد و کسی تواند داد که در ندادن هم مختار باشد خزاین و نفایس تو الان کلا مال منست
و مملکت آسیه نیز تا سر ملک من تو از مال و افر من اندکی بمن میدهی و از ملک وسیع من قطعه زمینی
بمن وامیگذاری دختر تو هم اکنون در حوزه انقیاد منست و اگر خواهم او را توانم بنکاح خویش در آورم اما
اگر میخواهی مردی و مروت مرا بیازمائی چنانکه پیش از این گفتم زنخیره بیا و خود را تسلیم کن آنگه ببین که رأفت
من چه میکند والسلام چون دارا دید که ابواب صلح بروی بسته و اسکندر را با وی سر نخوت و عداوتست
ناچار بتهیه اسباب کارزار پرداخته بجمع آوری سپاه مشغول گردید اسکندر بعد از حصول فراغت از امور
طیرس عنان عزم بتصرف و تسخیر شهر قازا که در سرحد مصر واقع بود منعطف فرمود قازا از معظم معمورهای
مملکت فلسطین بود و قلعه داشت بس حصین و مستحکم و بر فراز تپه صعب المسالک ببعد سه ربع فرسخ از کنار
دریا واقع شده بود اسکندر گرفتن این شهر را پیش از رفتن بر سر مصر از مهمات کلی شمرده با استعداد
تمام قلعه را محاصره کرد بطیس که از جانب دارا حاکم المعموره بود نیز پیش بینی کار خود کرده از مرمت
قلعه و جمع آوری سپاه و آذوقه دقیقه مهمل نگذاشته بود اسکندر فرمود تا خاکریزی بارتفاع دیوار حصار
بسمت جنوب قلعه شهر کشیدند و منجنیقها و سایر آلات قلعه کوبی را بر آن خاکریز استوار کرده همت
بر خرابی دیوار برگماشت اهل شهر نیز دل از جا بزده مردانه بجراءت قیام نمودند و حربهای صعب پیوسته
در میانه واقع میشد و هرچند سپاه اسکندر یورش بقلعه میبردند محصورین نیز پای دلیری و ثبات در کار
کارزار افشرده ایشانرا از پیش بر میداشتند و از طرفین جمعی کثیر مقتول شدند و خود اسکندر نیز در یکی
از این حملات زخم تیری از کتف برداشت عاقبت یکسمت دیوار حصار بضرب آلات و ادوات قلعه
کوبی منهدم گردیده لشکر اسکندر بیکمرتبه هجوم آوردند و بعد از کشش و کوشش بسیار بر محصوران غالب
آمده شهر را متصرف شدند اما بقیة السیف از غیرت و تعصبی که داشتند مطلقا امان نطلبیدند و شمشیر

از کف نهادند و همچنان با اعادی خود در نبرد بودند تا بکلی تمام شدند و یکنفر از ایشان باقی نماند و اسکندر
فرمود تا از اثاث آنچه در شهر بود همه را با اسیری بردند و بعضی را فروختند این بود انتهای شهر قازا با آن
عظمت و استحکام و جمعیت اسکندر سپس چنانکه عزم فرموده بود روانهٔ دیار مصر گردید و بعد از هفت
روز از قازه به پلوسیوم که یکی از شهرهای معمورهٔ مصر بود رسید اهالی مصر که در نفس الامر از دارا
منزجر و از جان و دل بسلطنت اسکندر راضی و شاکر بودند بدون دعوا و نزاع شهر را سپردند و ولایت
مصر نیز علاوهٔ ممالک محروسه گردید و چون همیشه سرپنجهٔ شوق بنا کردن شهری گریبان گیر خاطر اشرفش
میبود بعد از آنکه مصر بحیطهٔ تصرف درآمد بکارکنان سرکار امر و خود نیز با جمعی از خاصان و معتمدان
سوار و اطراف آنشهر را ملاحظه و از غایت کیاست و فراست جای وسیعی با فضا و مکانی بس خوش
آب و هوا در کنار رود نیل مشخص و پدید و شهری در نهایت نزهت و صفا مشتمل بر عمارات عالیه و معابد
و مساجد روح افزا و حمامات و رباطات و اسواق بنا فرمود و شهر مزبور بالفعل معمور و باسکندریه
مشهور است کسانیکه از اطراف بسکنای آنشهر مأمور بودند فوج فوج آمده در آنجا توطن اختیار و نظر
باینکه در کنار رود نیل و آق دکیز واقع شده بود از اطراف و جوانب بجهت تجارت و معامله هر روز جمعی
کثیر بآن شهر ارم نظیر تردد نموده بجهت خود کارسازی مینمودند و اهالی آنجا رفته رفته ترقی و در مکنت و ثروت
بمرتبهٔ رسیدند که محسود اهل سایر ولایات گردیدند و در آنحوالی که صحرای بسیار بزرگ و محل خوف و خطر
بود معبدی که از زمان قدیم بجهت آمون نام جوپیتر بنا و اسکندر آنرا پدر محسوب مینمود زیارت آنجا را
بر خود واجب دانسته با جمعی از سپاه عازم آنجا و مراسم زیارت بتقدیم رسانیده بدون آفت و مضرت
مراجعت نمود و بعد از تنظیم امور مصر و آنحوالی باز بشهر طیرس معاودت و سپاه نصرت پناه را امر فرمود
که بالکلیه در طیرس اجتماع و مستعد جنگ و نزاع با ایرانیان باشند بعد از ورود بطیرس چند نفر از معتبرین
شهر اطینی وارد دربار معلی و درباره اشخاصی که در جزو آدم فرستاده بنای موافقت و التیام با
دارا گذاشته بودند بمقام استدعای عفو زلات و تقصیرات ایشان درآمدند چون مرحمت جبلی از
سابق شامل حال اطینی و میخواستند که ایشان در هر جهت از آنحضرت شاکر و راضی باشند مسئول ایشانرا
قبول و از تقصیر خیانت کنندگان درگذشت

در بیان حرکت اسکندر از طیرس بجانب اربلا و وقوع محاربه فیمابین او و دارا و شکست یافتن دارا

بعد از اجتماع لشکر در طیرس اسکندر با استقلال تمام از دجله و فرات عبور و وارد طپساکوس و در آنجا
توقف نکرده بنزدیکی اربلا که قرارگاه اردوی دارا بود وارد گردید عدت سپاه دارا از قراریکه معلوم
رای جهان آرا شد بیک ملیان که عبارت از ده صد هزار نفر است میرسید اسکندر بعد از معلوم
نمودن این خبر غدغه بخاطر راه نداده امر فرمود که سپاه نصرت پناه در نزدیکی طپساکوس نزول
و چهار روز در آنجا آرام و باستراحت قیام نمایند و بعد از چهار روز از اطراف اردو بحکم آنحضرت لشکر
متین گردید و جمعی را از اهل اردو که بناخوشی مزمن گرفتار و توانائی کارزار نداشتند در اردو گذاشته
خود با چهل هزار نفر پیاده و هفت هزار نفر سواره در نصف شب حرکت و امر فرمود که لشکر ظفر اثر
سوای آذوقه بقدر کفاف و اسلحه و آلات که محتاج الیه جنگ است بر نداشته با وضعی مخففانه عازم
و روانه باشند بعد از آنکه بعضی از راه گردید تلی پدیدار گشته اسکندر خود در بالای آن تل روان
و با دقت و اهتمام تمام ملاحظه اردو و کثرت لشکر دارا کرده دیدند که تمامی سپاه دارا مکمل و مسلح
و با نظام خوب ایستاده مستعد جنگ هستند آنحضرت با خود اندیشه و زمانی تأمل پیشه کرده بسران و سرکردگان
لشکر فرمودند که سپاه دشمن از حد بیرون و استعداد ایشان موافق ضابطه و قانون است باین طور بر سر
ایشان تاختن از روی حزم دور و مقرون بصلاح نخواهد بود بعد از آن امر فرمود که لشکر در همانجا قرار
و آرام سپاهی را بجهت مصلحت و خیر اندیشی احضار فرمودند بعد از حضور سرداران هر یک موافق عقل خود
تدبیر در میان آورده هیچکدام پسند طبع سعادت فرجام نگردید مگر تدبیر پرمنیا سردار که صلاح کار
در این و مناسب چنین دید که چند نفر سواره جلوتر پیش رفته از اردوی دارا و چگونگی نظام لشکر او مطلع
و باخبر و ما را از کیفیت مستحضر سازد که موافق آن بنای در کار و قیام بکارزار شود آنحضرت خود که آوازهٔ
جرأت و جلادتش مانند همت و سخاوت او عالمگیر میبود با جمعی از سوارهای غلام باین امر اقدام و با
تعجیل تمام پیش رفته چگونگی اردو و سپاه دارا را با دقت ملاحظه و مراجعت نمود و بعد از مراجعت تمامی
لشکر را بنوید فتح و ظفر امیدوار و ایشانرا بنوازشات و تفقدات بی نهایت ترغیب و تحریص بجنگ
نمودند بزرگ و کوچک سپاه نیز از راه اطاعت و جان نثاری در طریقهٔ خدمتگذاری ثابت و این معنی را
باعث افتخار و مباهات خود دانستند بعد از حصول فراغت از این جهات امر فرمود که لشکر فیروزی
اثر امشب بآرام و تمکین در همانجا قرار و فردا مهیای کارزار باشند پادشاه ذیجاه ایران چون مقابله
لشکر دشمن را ملاحظه نمود سپاه خود که عدتش افزون و از حوصلهٔ قیاس بیرون بود امر فرمود که تمامی
ایشان با آلات و ادوات جنگ هنگامه آرای عرصهٔ نبرد باشند چون صحرای واقعه در میان دو اردو

* رجوع بورق بعد

بگنجایش گرفتن سپاه ایران نداشته آنقدر وسعتی نمیداشت که سپاه ایران روبرو وصف بصف
ایستاده بمقابله قیام نمایند پادشاه ایران تمامی قشون خودرا دو دسته قرار داده امر فرمود که دستها
درعقب یکدیگر ایستاده باشند خود نیز بضابطه و قانون ایران با شاهزادگان و غلامان خاصه و پانزده هزار
سواره جراره در قلب دسته اول قرار گرفت و از لشکر یونان که در خدمت آن پادشاه سلیمان
شان بودند امر و مقرر نمود که چند باطالیان منتخب و از جانب راست وچپ دسته خود ایستاده میمنه
و میسره لشکر را نیز بسایر سرداران عظیم الشان ایران سپرد نظر بکثرت لشکر و عدت سپاه نظامی که
بقانون سپاهیگری لازم بود صورت امکان نیافته امر فرمود که سواره و پیاده باهم مخلوط و عرادها
درپیش و درعقب آنها فیلهای کوه توان قرار گیرند طایفه سیطیا که عبارت از ترکمانان و فرقه
بکطریا که اهل عراقست و گروه کبی دوسیا را بمقدمة الجیش لشکر تعیین فرمود که درپیش روی سپاه
هنگامه گیرودار را گرم کرده چنانچه از لشکر اسکندر بمقابله پردازند ایشان نیز درمقابله آنها بجنگ قیام
و یا اینکه سپاه اسکندر را فرصتی داده که داخل قشون ایشان گردیده ایشان نیز عقب آنها را گرفته
کاری از پیش برند درآنوقت دارا تمامی لشکر خودرا چهار قسم کرده در دست بعضی شمشیر و درپیش برخی
نیزه و پاره طبرزین و بعضی دیگر چماق در دست گرفته آماده جدال و قتال شد از اشعهٔ انوار اسلحه
واسباب ایشان نور آفتاب تابان درآنروز معدوم و از گرد و غبار سم ستوران علامت شب
دیجور ظاهر و معلوم گردید چون اسکندر بتعجیل تمام وارد انتقام و سپاه دارا فرصت چندانی
نشده بود که اطراف اردوی خودرا سنگر نمایند و ازین رهگذر اضطراب و تشویش تمام داشتند
که مبادا لشکر اسکندر برسم شبیخون حال ایشان را دگرگون نماید بسپاه خود امر نمود که الی طلوع طلیعه
صبح آرام نگرفته بحراست و نگاهداری قیام نمایند و از اینکه لشکر دارا با تشویش بی انتها درآنشب بسر برد
خصوصا آنانیکه درجنگ غرانکس و اس حاضر و مراتب شکست خود و غلبه سپاه اسکندر را ناظر
بودند یأس تمام باحوال خاص و عام ایشان روداده هنگام طلوع صبح چون عدت و کثرت سپاه
ایران مشهود دیدهٔ اسکندر و لشکریانش گردید بضابطه و قانونی که میبایست دو فوج شکوهی که بیشتابیست
بسیاری از سپاه خودرا بنظام فالنکس که کیفیت آن سابق معلوم گردید دو تیپ قرار داده هر تیپی
مشتمل بر شانزده هزار نفر و امر نمود که این دو دسته بهمین نظام درپیش لشکر خود قیام و جمعی از سپاه
که اسلحه و اسباب ایشان سنگین بود صلاح چنین دید که درپشت این دو دسته قرار گرفته هر
وقتیکه از میمنه و میسره سپاه ایران بمقابله پردازند ایشان نیز از پشت محافظت و نگذارند که دو تیپ

درنظام این دو دسته بظهور آید و جمعی از سواره نیز بمیمنه و میسره لشکر خود تعیین نمود و تیراندازان سپاه
خود امر نمود که اسبهای عراده کش سپاه ایران را نشان و مترصد وقت و فرصت بوده که در هنگام
حرکت آنها بمیدان با تیرهای کاری کار ایشان را مختل و عرادها را از رفتن معطل مانند و نظر باینکه زور و
قوت لشکر دارا اکثر درپیش رو میبود سپاه اسکندر مأمور گردید که بمقابله ایشان روبرو حرکت
نکرده بجانب میسره ایشان میل نمایند پادشاه ایران چون حسن رای و تدبیر اسکندر را مشاهده نمود که
جنگ روبرو را موقوف کرده میل بجانب چپ دارد حکم فرمود که میسره لشکر خودرا اندک گشادی
دهند که باز بمقابل و پیش روی لشکر اسکندر باشند بعد از انتظام امور جنگ از طرفین هنگامه
شور و شین گرم گردیده سواره سیطیا که مقدمة الجیش سپاه دارا بود مأمور گردید که بلشکر اسکندر
هجوم آورد و ازین طرف نیز جمعی از سواره بمقابله پرداخته باندک کر و فری سواره ایران مغلوب و راه
هزیمت پیش گرفتند دارا چون کار را بدین منوال دید امر کرد که عرادها یکباره بعرصه جنگ قرار و با
آنها هنگامه آرای میدان کارزار گردند تیراندازان لشکر اسکندر بامر آنسرور تیر انداز پی
اسبهای عرادهای ایشان را زخمدار و عرادها از رفتن بیکار مانده کار ایرانیان از پیش نرفت پادشاه
ایران بعد از مشاهده این حال خود با قلب سپاه عازم جنگ گردید و چون سواره و پیاده ایشان
بنحویکه مذکور شد از کثرت مخلوط یکدیگر و با نظام قرار نگرفته بودند در حین اشتعال نایره قتال از بسکه
تشویش و ترس از جانب سپاه اسکندر میداشتند بمرتبه مغشوش و مخلوط هم گردیدند که درمیان
ایشان محلی وسیع ظاهر گردیده اسکندر فی الفور با مقدمة الجیش خودرا بآن محل رسانیده دسته
فالنکس که نزدیک بود رسیده یکباره سپاه ایران را از پیش برداشتند دارا خود نیز تاب اقامت نیاورده
راه فرار پیش گرفت اما هنوز طرفین از زد و خورد دست برنداشته جنگ و غوغا برپا بود میسره لشکر
اسکندر که قرارگاه پارمنیا سردار بود بهمین سبب که سپاه ایران دور ایشان را احاطه و باحتیاط
اینکه گاه هست که از ایرانیان نسبت بایشان زیادتی بعمل آید فوق الغایه مضطرب و مشوش میبودند
از قلب لشکر اسکندر جمعی باعانت ایشان تعیین و ازین جهت فی الجمله ضعفی در قلب لشکر بهم رسید جمعی از سواره
ایران و هند بامر دارا خودرا از جانب قلب سپاه اسکندر رسانیده جنگ درپیوست اسکندر بنحویکه
سمت تحریر یافت جمعی از غازیان را که اسلحه و اسباب ایشان سنگین و پیش از وقت در کمین کمین
گذاشته بود تعیین فرموده که بمقابله سوارهای هند و ایران پردازند ایشان نیز حسب الامر با اسلحه
و ادوات جنگ بر سوارهای مزبوره تاخته در اندک زمانی تمامی آنها را شکستی فاحش داده از پیش

برداشتند و اسکندر خود با جمعی بتعجیل بجانب میسره باعانت پارمینیا روان و در آنجا با سواره بسمندی و بکطریا و پارس که از سپاه ایران بودند جنگ نموده هرچند که شصت نفر از معتبرین لشکر اسکندر درین بین مقتول و بمعرض تلف در آمد اما باز شکست کلی باجلال سپاه ایران روداده بالکلیه رو بوادی هزیمت نهادند سواره طسالیا متعاقب ایشان روان و در زدن و کشتن فرونگذاشتند در این روز چهل هزار نفر از لشکر ایران بمعرض قتل در آمدند و از سپاه اسکندر پانصد نفر بیش تلف نشدند بنه و اسباب و آنچه در اردوی دارا موجود بود از مال و اموال و عرادها و پیلان جنگی و زیاده از پنجاه هزار نفر اسیر بدست کسان اسکندر افتادند دارا پادشاه خود با جمعی اعیان و متعلقان و قریب چهار هزار کس از سواره لشکر وی از راه جبال ارمینیه بسمت مدینه که عبارت از آذربایجان باشد فرار نمود اسکندر بعد از این فتح نمایان لوای عزیمت بجانب شهر بابل که پایتخت مملکت عراق عرب بود برافراشت و چون بحوالی شهر رسید اعیان بلد باتفاق کدخدایان و رئیس سفیدان و فضلا و جمعی کثیر از خواص و عوام با پیشکشهای شایسته باستقبال بیرون آمده اسکندر با جلال تمام وارد شهر بابل گردید و از خزاین و نفایس دارا پادشاه نیز آنچه در آنجا میبود مبلغی خطیر عاید وی شد اسکندر با اهل بابل کمال رأفت مبذول داشت و مستدعیات ایشان را بشرف قبول رسانید بعد از تنظیم و تنسیق امور آن مملکت لوای عزیمت بجانب سوزا که شهیر بشوشتر و پای تخت مملکت خوزستان بود افراشت و در آنجا بلدی لیلان کاردان خزینه پادشاه ایران بتصرف اسکندر رسیده پنجاه هزار طالینت نقد که چهل کرور حالا میشود با چندین هزار بار قاطر و شتر از نفایس دارا بتصرف وی در آمد و در حین توقف در سوزا شش هزار نفر پیاده و پانصد نفر سواره تازه از ماکادونیه بموکب اسکندر ملحق گردید بعد از تعیین حکام و ترویج سایر امور مملکت خوزستان اسکندر از سوزا بعزم تسخیر مملکت فارس حرکت فرمود و بعد از مقاتله و مجادله بسیار با الوار کوهستان کوهکیلویه و بیاکی طوایفی که در عرض راه بممانعت برخاستند و کمر مقاومت بستند همه جا مظفر و منصور داخل پساپلیس یعنی اصطخر که پایتخت مملکت فارس و از معظم شهرهای ایران در معموری و جمعیت مشهور در کل ممالک جهان میبود گردید و در اینجا نیز از خزاین و نفایس دارا پادشاه مبلغی خطیر داخل خزینه وی شد ایرا نزاد در حوالی اصطخر از قدیم قصری بود بس عالی معروف بتخت جمشید و چنانچه از آثارش هم اکنون معلوم است بنائی بدان رفعت و عظمت و اساسی بدان استواری و شوکت در هیچ جای عالم کسی نشان نمیدهد و از وقایعی که در هنگام توقف اسکندر در اصطخر حسب الفرمان وی

بسمت وقوع پیوست سوختن قصر تخت جمشید بود بدین تفصیل که اسکندر شبی جشنی برپا کرد و بساط تعیشی گسترده با امرا و اعیان خویش بتجرع و عشرت نشست و از مقربان و مصاحبان و خواص وی نیز هرکس معشوقه داشت حسب الاجازه در آن مجلس آورده زن و مرد مشغول بتعیش و کامرانی و با هم سرگرم باده رمائی گردیدند درین میانه زنی یونانی موسوم بطیس معشوقه طالمی یکی از خواص اسکندر که در حسن و سایر کمالات سرآمد زنان دیگر بود بکرشمهای مستانه و عشوهای جادوانه اسکندر را بخود مایل گردانید و چون دید که دمش در میگیرد و فسونش اثر میکند فرصت غنیمت شمرده چنانکه بعضی مفسدین بوی تلقین کرده بودند زبان بمکر و حیله بدین نمط برگشاد که شاها من از مدتیست که ترک آسایش وطن و لذت صحبت یاران و اقارب گفته در اردوی همایون متحمل زحمات سفر و خطرات حروب میبودم اگرچه شاهد نصرت همیشه با بخت بلند تو هم آغوش بوده پیوسته در معارک مظفر و منصور آمده لکن دل من امشب خوش نشده بود و از جام آرزو شراب مراد چشیده بودم اما اکنون تلافی هزار چندان زحمت هم اگر بر من رفته بود شد و در عالم بجز یک آرزوی دیگر در دل ندارم و از کرم تو بعید نیست اگر آنرا هم روا کنی و مرا بکلی مقضی المرام گردانی اسکندر پرسید که آن چه آرزوست گفت همین که بفرمائی که این قصر را که مسکن و نخوتگه سلاطین ایران که همیشه اعادی و مخرب بلاد یونان بوده اند بانتقام قتل و خرابیهائیکه ایشان بر یونان زمین آورده اند بسوزانند و رخصت دهی تا اول من آتش در آن زنم تا بعد از این در داستانها باز گویند که اسکندر چنان انتقام از اعادی یونان زمین کشید که زنی یونانی در حضور وی آتش در قصر پادشاهانش زد غریو تحسین از حضار مجلس برآمده اکثری نیز با وی همداستان شدند از یکطرف وسوسه این شیاطین آدمی صورت و از یکطرف نشاء ام الخبائث اسکندر را بر این داشتند که فوراً از جا برخاسته مشعلی از جا برگرفت و سایرین را نیز امر فرمود که با مشعلهای روشن آتش در اطراف قصر بر زدند و تمامی ابنیه و عمارات عالیه قصر بامر اسکندر در همانشب بمعرض حرق در آمد و سپاه خود را بنهب و غارت تمامی اموال و اجناس آنجا امر نموده یکصد و بیست هزار طالینت نقد نیز بخزانه اسکندر عاید گردید بحکم او بار قاطران و شتران و بجای دیگر فرستاده شد و در این اوقات خبر رسید که دارا در اکباطانا که پای تخت میدیا و ظاهراً بالفعل قلمرو همدانست متوقف اسکندر بعد از استماع این خبر بتعجیل تمام روانه و در عرض پانزده روز هر روز ده فرسخ راه طی کرده وارد اکباطانا گردید و بعد از ورود بآنجا معلوم شد که دارا پنج روز پیش از ورود موکب فیروز بطرف شمال عازم گردیده است لهذا رای عالم آرا متعلق بر این شد که چندی در آنجا با جمیان

و فراغت تمام بانتظام و انتساق امور لشکر پرداخته سواره طسالیا را که در این معرکها امور خدمات شایان و وعده مرخصی از جانب آنحضرت درباره ایشان کردیده بود با ایصال مواجب مستمری و بعلاوه دو هزار طالینت بصیغهٔ انعام و احسان مرخص باوطان خود فرمود و بعد از حصول فراغت از امور لشکر تمامی امرا و سرداران سپاه را احضار و مکنون خاطر را با ایشان اظهار فرمود که من بعد در مقدمات ملازمت و چاکری احدی را زوری نیست بلکه هر کس که بالطوع و الرغبه این امر را قبول نماید اسم او را در دفتر ثبت و مواجب و انعام او را مشخص و معین نمایند و هر که را اباء و امتناع از شغل ملازمت باشد مطلق العنان و مرخص است بسیاری از سپاه شرف ملازمت و چاکری را قبول و بدین وسیله سر مباهات باوج سموات افراختند و قلیلی از ایشان که بمقام استرخاص در آمدند با تدارک و خرجی راه همگی را حسب الالتماس مرخص فرمودند اقسی داطیس نام که بحکم پادشاه ایران در سوزا محبوس بود با مر اسکندر از حبس بیرون و بتشرف یابی میدیا سرفراز کردید چون تعاقب دارا منظور نظر انور میبود بعزم تعاقب وارد شهر ری کردیده در کوهستانات آن سمت ری در تنگی کسپیان که عبارت از دربای خضر است معلوم کردید که دارا از تنگی مزبور عبور نموده است اسکندر نیز بعزم تعاقب با تعجیل تمام از تنگی در گذشت

در خاتمهٔ کار پادشاه ایران و کشته شدن او بدست ایرانیان

بعد از وقوع شکست بلشکر ایران در جنگ اربلا هر چند که جمعیت سپاه ایران از هم پاشیده و متفرق کردیدند اما باز سی هزار نفر پیاده از لشکر ایران و چهار هزار نفر از اهل یونان و سوای ایشان چهار هزار نفر از سپاه فلاخن دار و سه هزار نفر سواره که اکثری این جمعیت از اهالی شهر بکطریا که بلده بود در سمت شمالی خراسان در حوالی بلخ واقع و حکومت آنجا از جانب دارا ببسس نام متعلق بود در نزد دارا جمع کردیده اظهار خدمت و دولتخواهی مینمودند چون خبر ورود اسکندر با کباطانا مسموع دارا و لشکریانش شد بجهت تجدید جمعیت و سرانجام نمودن تدارکات لشکر عازم بکطریا و در عرض راه این عزیمت را موقوف و در خصوص مقابله با لشکر اسکندر طرحی دیگر ریختند که در همین مقام آرام و چنانچه اسکندر با سپاه خود اراده دعوا با ما کند ما نیز با این جمعی قلیل بمقابله قیام مینماییم ببسس نام مذکور با برزاسس نام که هر دو از جمله سرداران معتبر ایران بودند با یکدیگر شوری در مآل و عاقبت

امور غور کرده گفتند که صلاح کار ما در این است که دارا را گرفته محبوس و چنانچه اسکندر عزم دعوا با ما نماید ما نیز دارا را دست بسته بخدمت او برده باین حسن خدمت روسفیدی درباره خود حاصل مینماییم و اگر اسکندر قصد ما نکرده بمقام جنگ نیاید دارا را مقتول و خود من حیث الاستقلال امور سلطنت را براه میبریم و اکثری از بزرگان لشکر را بوساوس نفسانی در این نقل با خود همداستان و ایشان نیز از راه ساده لوحی و کم عقلی با ایشان موافق و با پادشاه ایران که مدتها نمک پروردهٔ خوان انعام و احسان او میبودند مخالفت آغاز نمودند چند نفر از اهالی یونان که در راه دولتخواهی و جانفشانی دارا ثابت قدم و با نیت درست از اخلاص دم میزدند در جزو حال خیانت آن جنایت پیشگان بدسگال را بخدمت پادشاه عرض و رفع این نوع خیانت را بر ذمت همت خود فرض دانسته گفتند که اطمینان و اعتبار پادشاه من بعد بلشکر ایران که فکر بدخواهی این دولت منظور ایشانست بی صورت و بی جا و جمعی از اهل یونان که در مراسم خدمتگذاری جانفشان هستیم باید مراقب احوال پادشاه باشیم دارا سخن ایشان را قبول نکرده بعد از سه روز دیگر آن نمک بحرامان پادشاه خود شان را گرفته و بزنجیر طلا مقید ساخته در تخت روان پوشیده که پوشش آن را بجهت اینکه بسیاری از مردم مشتبه کردیده ندانند که داراست از پوستهای جانوران قرار داده بالاتفاق رو بجانب بکطریا نهادند و جمعیتی که از ایران در بکطریا برپا شده بود همگی ببسس را بسپهسالاری خود قبول کرده از جان و دل طالب او شدند اما یونانیها سر از اطاعت او باز زده فرار و بجانب پارطیا عازم کردیدند اسکندر بعد از آنکه وارد اکباطانا کردید کس پیش کلیطس که از جمله سرداران و خاصان اسکندر و در سوزا بجهت ناخوشی مزاج مانده بود روانه و شش هزار نفر لشکر ماکادونیه و سوارهای دیگر که در پیش او بود برکاب احضار و ایشان نیز حسب الامر بتعجیل تمام باردو ملحق کردیدند و اسکندر از اکباطانا حرکت و در عرض یازده روز وارد ری و بسیاری از لشکر او بسبب صعبی شوارع و پیادگی و از بسکه بتعجیل طی مسافت مینمودند در راه مانده جمعی هم بمعرض تلف در آمدند اسکندر خود با شصت نفر از غلامان خاصه وارد ری کردیده پنج روز بجهت انتظام امور سپاه توقف و بعده از راه تنگی کسپیان بطریقی که مذکور شد وارد پارطیا و در اینجا بجستان بابلی که یکی از عمده معارف و اعیان دولت ایران بود باتفاق انطیبلوس ابن مازیوس از اردوی دارا پادشاه خبر آورده در خدمت اسکندر بعرض رسانیدند که بنا بر زمین یکی از سرداران لشکر دارا ببسس حاکم بکطریا و برزاسس که هم یکی از امرای معروف بود با هم معاهد شده دارا پادشاه را از سلطنت خلع کرده او را مقید و محبوس ساخته اند

اسکندر بعد از استماع این خبر سرعت را از لوازم شمرده لهذا انتظام و انساق تمامی اردو را
بعهده اهتمام قراطریس نام سردار واگذار نموده خود با جمعی از سواران جرار ایلغار و سه روز و شب
عنان نکشیده در جائی قرار نگرفتند روز سیم بدهی که یکشب پیشتر قرارگاه اردوی بسس بود وارد
گردیده بصراحت تمام مشخص نمود که بسس و غیره دارا را گرفته و با تخت روان باتفاق خود دیگر با
و تمامی سپاه ایران بسس را صاحب اختیار امور سلطنت کرده سر ربقهٔ اطاعت او آورده اند
لهذا در آنجا نیز قرار نگرفته جمعی از سواران مزبور را منتخب و تمام شب تعاقب بسس و یارانش ایلغار
کرده صبح روز دیگر با ایشان دچار گردید اغتشاش اردوی بسس و اهل ایران معلوم رای مرحمت
بنیان شده مشخص فرمودند که ایشان از غایت اضطراب و تشویش در فکر استخلاص خویش بوده
مطلقا در صدد جنگ و دعوا نیستند و همین که سیاهی سوارهای اسکندر مشهود ایشان گردید بدون
استعلام کیفیت و کمیت ایشان از فرط دهشت رو بوادی هزیمت نهاده متفرق شدند بسس بعد از
مشاهده این حال از کرده خود پشیمان و با جمعی از معتبرین خود را بخدمت پادشاه ایران رسانیده و از در
عذرخواهی درآمده یکراس اسب تیز آورده که دارا سوار و حسب الاتفاق را منضم پیش گیرند دارا
از این امتناع و ایشان نیز از راه خشم و غیظ اجتماع کرده بحربهائیکه در دست داشتند پادشاه
خود شوریده تمامی اعضای او را زخم داده و از پیش او متفرق گردیده فرار نمودند جمعی از سواران اسکندر
بعد از معلوم نمودن این خبر تعاقب ایشان پرداخته بسیاری از آنها را عرضهٔ تیغ بیدریغ کردند
در این حال اسبهای تخت روان دارا که کسی دیگر متوجه آنها نبود از جاده بیرون در رفته در نزدیکی
دهی که هشتصد فرع از راه دور بود قرار گرفت پولسطاطیس نام از اهالی ماکادونیه که عطش بسیار
بروی غالب و برای دادن اسب خود آبی را جویا و طالب بود بچشمه رسیده میخواست که طاس کلاه خود را پر نماید
ناگاه آواز انین و زاری شخصی را که نزدیک بمردن بود شنیده و سر بالا کرده دید شخصی که جمیع بدن
او مجروح و در میان تخت روان قرار و اسبهای تخت روان نیز زخمدار است معلوم نمود که دارا است
در آنحال دارا قدری آب از پولسطاطیس خواهش کرده او نیز بلا مضایقه داد دارا بعد از نوشیدن
آب گفت که من از برگشتگی بخت و نمک ناشناسی نمک پروردگان و اینهمه آسیبی که بمن رسیده است
چندان متالم نیستم و بتقدیر الهی بجز تسلیم چاره نیست اما از این فقره بسیار متاسف و غمگینم که تو
امروز در چنین حالتی بمن احسانی کرده و مرا ممکن نیست که در خور شان خود با تو در مقام تلافی برآیم
بعد از آن دارا گفت که احوال من زبون و البته که رخت اقامت از دنیا بیرون خواهم کشید

با این حال جویای این بودم که شخصی در پیش من حاضر و وضع و کیفیت زخمداری مرا ناظر بوده چند
کلمه بعنوان وصیت با او گفتگو نمایم بهتر شد که تو اینجا آمدی اولا دعا و سلام مرا باسکندر برسان
و بگو که از اینکه محبت و مهربانی بسیار از او نسبت باطفال و عیال من بظهور رسیده است بسیار
راضی و ممنون هستم و ثانیا بگو که در نفس بازپسین که انشاء الله باجابت قرین است دعا میکنم که
جناب اقدس پادشاهان و خداوند زمین و زمان او را پادشاه بالاستقلال روی زمین نماید و ثالثا امیدوارم
که خائنان دولت مرا گرفته سزای عمل ایشان را بطوری بدتر در کنار ایشان نهد بعد از آن دست
پولسطاطیس را گرفته گفت که بعد از رسیدن بخدمت اسکندر دست خود را بعوض دست من باو داده
چنانکه من اکنون با تو مصافحه میکنم تو از جانب من با وی مصافحه کن که اکنون من سوای دست خالی
چیزی با خود نمیبرم بعد از گفتن این کلمات احوال دارا متغیر و پولسطاطیس او را در بغل گرفته که شاید
آرامی گیرد جان تقابض ارواح انس و جان در رخت اقامت بسرای جاودان کشید اسکندر نیز بعد از
چند دقیقه دیگر رسید چون دید که پادشاه ایران از تیغ بیداد ستم پیشگان آغشته در خون و رخت حیات
از دار دنیا بیرون کشیده است از آن غائلهٔ عظمی بنهایت متالم و متاسف گردیده اشک از دیدگان
فرو ریخت و جبه که در بر داشت از تن بیرون کشیده بر روی نعش دارا گسترد و بعد از تجهیز ملوکانه امر فرمود
که نعش آن مظلوم را با کمال اعزاز و احترام بفارس آورده در آنجا چنانچه رسم سلاطین ایران بود در
مقبرهٔ مخصوص پادشاهان آن مملکت بسپارند بعد از حصول فراغت از انتظام مهام پارطیا عزیمت
صوب هرکانیا را که مازندران و خراسان باشد و از زمان قدیم بمساکن ببر و پلنگ و شیر مشهور بود
پیشنهاد خاطر ساخته و بعادت سابقه ضبط و ربط امور اردو را بعهده اهتمام قراطریس سردار که اعتماد
تام و تمام بدو تنخواهی او میبود محول کرده خود با جمعی از منتخب لشکر از بیراهه که راه بس صعب المسالک
و مشتمل بر کوههای بلند بود وارد هرکانیا و بسردار مزبور مقرر نمود که با بقیه سپاه از راه متعارف عزیمت
نماید اهالی آنجا از قدوم میمنت لزوم اسکندر با خبر و از جان و دل مطیع و فرمانبر گردیده بدون
اینکه سرکشی بظهور رسد تمامی شهرها و بلدها و توابع بحیطهٔ تصرف درآمد اهالی شهرها یا که هراستت بعد از آنکه
مشخص نمودند که مازندران و خراسان بالکلیه بتصرف اسکندر رسید ایشان نیز راه اطاعت پیش و خود را
از ورطهٔ تشویش خلاص نمودند ساطی بارزانیس که از جانب دارا حاکم آنجا بود باز برتبهٔ ایالت سربلندی
یافت و بعد از ظهور اینهمه فتوحات متوالی آنحضرت صاحب اختیار تمامی ممالک ایران شد
و در حین توقف موکب منصور در هرات معروض رای مرحمت سمات گردید که بلده موسوم بمارد...

که در آنسمت هرات واقع و بسبب صعوبت راههای آن احدی از سلاطین سالفه بمقام تسخیر آنجا
بنامده اند در سلک ممالک محروسه نبوده اهالی آنجا در مقام سرکشی و اطاعت بکسی ندارند لهذا تسخیر آنجا را
وجهه همت ساخته با جمعیتی شایان عازم و همین که آوازه آمد آنحضرت گوشزد اهالی آنمملکت گردید
فکر گردن کشی و تمرد را از دل بیرون و بهواخواهی این دولت روز افزون دم از خدمتگذاری و جان فشانی
زده شهر را سپردند در خلال این حال معلوم گردید که جمعی از اهالی ولایاتیکه تازگی بحیطه تسخیر آمده
بود بتوهم اینکه آنحضرت را عارضه روداده چشم زخمی رسیده است طغیان و بنای یاغیگری با این
دودمان گذاشته امور ولایتها را مغشوش و مختل ساخته اند و همچنین مذکور شد که بسس قاتل دارا پادشاه
در ممالک بکطریا باستظهار اهالی آن بلاد لوای سلطنت برافراشته است و اسم بسس را از خود
خلع کرده از غایت نخوت مقرر فرموده است که ویرا اردشیر شاهنشاه آسیه خطاب کنند و بعلاوه
بقیه سپاه ایران که بعد از قتل دارا با وی فرار نموده در خدمتش میبودند از اهالی بکطریا نیز جمعیتی
فراهم آورده است و بعضی از طوایف ترکمانیه نیز با وی عهد موافقت بسته در شرف اینند که با افواج
خویش بوی ملحق گردند اسکندر با تمامی لشکر خود که اکنون همگی رسیده بودند و بکلی در رکابش حاضر
میبودند بعزم تسخیر مملکت بکطریا و قلع و قمع بسس و تنبیه سرکشان آنحدود حرکت فرمود و درین بین نیز
خبر رسید که ساطی بارزانیس حاکم آریا هم حقوق احسان فراموش کرده اهالی آنمملکت را بطغیان
برانگیخته است و بدستیاری متمردین چند فوج از لشکر یونانرا که بجهت محافظت قلاع و ثغور آنمملکت
ابوابجمع خدمت وی شده بودند با اناکیس سرکرده ایشان همه را بقتل آورده عازمست که با جمعیت
خود ببسس ملحق گردد اسکندر دفع آن نابکار را قبل از آنکه بر جمعیت سایر مخالفین بیفزاید اهم شمرده
در حرکت بسمت بکطریا تاخیر اصلح دانست پس از عساکر نصرت مآثر جمعی کافی از سوار و پیاده انتخاب
فرموده تتمه لشکر را با کراطیروس سپرد و خود با این زبده سپاه دو شبانه روز بایلغار راه طی
کرده بی خبر خود را بحوالی شهر ارطاکان که مقر جمعیت ساطی بارزانیس بود رسانید از خبر وصول اسکندر
بدین سرعت و با آن استعداد وحشت و هراس بر ساطی بارزانیس و یارانش چنان مستولی شد
که ابدا خیال مقاومت در دل نیارستند گذرانید و هر کس بفکر کار خود افتاده اکثری از سپاه ترک
وی گفته از او متفرق شدند و او خود با معدودی راه فرار پیش گرفته بجانب بسس گریزان شد
اسکندر بعد از آنکه متمردین و مفسدین آریه را چنانکه بایست بمقام سیاست بلیغ در آورده جمعی را
از ایشان مقتول و برخی را باسیری فرستاد حکومت مملکت اریا را بارساسیس یکی از کبار امرای

ایران که اسکندر را با وی بکمال وثوق و عطوفت بود مفوض فرمود درین اوان کراطیروس نیز با بقیه
لشکر باردوی همایون پیوستند و اسکندر با تمامی سپاه او را متوجه تنبیه طایفه زرانکی که باغوای
بارزانطیس که هم یکی از کشندگان دارا پادشاه میبود پا از جاده اطاعت بیرون نهاده بودند گردید
آن نمک بحرام خیره سر از خبر وصول اسکندر هراسان شده از میان آنطایفه فرار و رود خانه
اندس را که مشهور برود خانه انکست گذشته در آنطرف قرار گرفت اهالی آنجا بعد از معلوم نمودن
اینکه این نمک بحرام از جمله مباشرین قتل پادشاه ایران و در سلک خانان آنخاندان و قطع نظر
ازین باحتیاط اینکه اگر آن ناپاک پا ازین خاک بیرون گذارد از جانب آنحضرت مورد مواخذه و
بازخواست گردند او را گرفته بخدمت آنحضرت آوردند حین ورود بامر آنخدیو کشورگیر بمعرض سیاست
در آمد مردمان ماکادونیه از اینکه در این اوقات مال و دولت بسیار از ولایات ایران جمع نموده و
همچنین از جانب آنحضرت که در جود و سخا طاق و در ریزش و بخشش نسبت بسپاه نصرت پناه خصوصاً
با اهالی یونان مشهور آفاق بود روز بروز انعام و احسان بی شمار دیده از امور ولایت غافل و
رفته رفته کار خود و امور سپاه تن پرور و کاهل شدند و در خرج کردن قدر کفاف را مرعی نداشته اسراف
میورزیدند و هر چند که از جانب آنحضرت نسبت بایشان نصیحت و دلالت راه بعمل می آمد که رویه آئین
و راه و رسم سپاهگری نه چنین است ایشان قبول نکرده کماکان مشغول عیاشی و خوش گذرانی
خود شان میبودند از جانب آنحضرت گله مند و شاکی بوده میگفتند که بعد از آنکه ممالک ایران بالکلیه
بتصرف خدیو دوران رسید چرا باید که آنحضرت چندی ما را مرخص و از زحمت و تصدیعات سفر مستخلص
نفرمایند و از سخنان لاطائل آنکسان که در جزو حال باهم گفتگو مینمودند تنبیه و تادیب ایشان پیشنهاد
خاطر انور گردید جمعی از ایشانرا گوشمال بلیغ و برخی را معروض تیغ بیدریغ فرمودند که عبرت دیگران شده
احدی پیرامون این گفتگوها نگردد و با وجود اینهمه تادیب و تنبیه اعتبار و اطمینانیکه آنحضرت را نسبت
بیونانیها میبود سلب گردید اهالی ایرانرا که تازگی شرف اندوز خدمت و چاکری گردیده بودند مورد
نوازشات شاهانه و مراحم خسروانه فرموده در سر امری از امور اتفاقیه اعتبار بایشان و شور و مصلحت
با آن خیراندیشان مینمودند و سعیهای بسیار و کوششهای بی شمار در اینکه ضوابط و قوانین اهل
ایران و یونان که الی حال اختلاف تمام میداشت متحد و با همدیگر برادرانه و دوستانه رفتار نمایند
از جانب آنحضرت تاکیدات اکیده بعمل آمده قرارداد فرمودند که هر کس در دین و شریعت خود بنحویکه
از سابق بود ثابت قدم و احدی با دیگری در این خصوص دم نزند اما در خصوص نظام سپاه بضابطه

دائمی که در یونان متداول بتخصیص نظام فالنکس که در معارک جنگ روسفیدی از آنست رفتار شود وسی هزار نفر جوانان مدار از ممالک ایران منتخب و مقرر فرمودند که اولا زبان یونانی آیاد و بعد در نظام مذکور مشق کرده روز بروز در ترقی باشند مردمان یونان از اینکه خود را از بدو حال هواخواه و جانفشان این دولت ابدبنیان دیده در نظر داشتند که آنحضرت هر یک از ایشانرا بمناصب عالیه سرافراز و از اهالی ایران ممتاز فرمایند چون منظور ایشان بظهور نرسیده بلکه مردمان ایران زیاده از ایشان مورد اشفاق بی پایان گردیدند بغض و حسد در دل ایشان جاگیر و یأس تمام باحوال خاص و عام ایشان روداد و بهمین جهت تغیری بمزاج آنحضرت راه یافته راه و رسم عدالت را که جبلی ذات آنحضرت بود تارک و طریق ظلم و جور را که هرگز از خاطر مرحمت ذخایرش خطور مینکرد سالک گردیده فیلوطس پسر پرمینیو را که برتبه محرمی اسرار سرافراز و در خلوتهای خاص با آنحضرت دمساز بود بتوهم صدور جنایتی که هنوز بمرتبه ثبوت نرسیده بود مقتول و جمعی دیگر از معتبرین اهل یونانرا گرفته بی تقصیر و گناه بمعرض سیاست در آورد پرمینیو در این اوقات حاکم مملکت مدیا بود و بعد از آنکه فیلوطس پسر وی بقتل رسید اسکندر اندیشید که مبادا چون پرمینیو از این واقعه خبردار گردد و بانتقام خون پسر خود کمر عداوت بربسته با وی در مقام غدر و خیانت برآید لهذا پولیداماس یکی از محرمان مقرب خویش را در خفیه روانه مدیا فرموده پیش از آنکه خبر قتل پسرش بوی رسد پرمینیو را نیز در آنجا بقتل رسانید بقیه لشکر از این قتل هراسان و در جزو حال کاغذ نوشته در ماکادونیه پیش کسان خود ارسال داشتند که کار ما این و مقدمه چنان و چنین است از قضا نوشتهای ایشان بدست گماشتگان آنحضرت افتاده از کار ایشان خبردار و همگی آنها را بعلاوه جمعی دیگر که مظنه صدور خیانت از ایشان میرفت گرفته یک باطالیان قرار داده اسم ایشانرا باطالیان مفسدان نام نهادند که در میان سپاه معلوم و مشخص گردیده کسی دیگر داخل آنجمع نشود بعد از ظهور این مقدمات از اهالی یونان چون تا آنزمان سرکردگی سوارکان لشکر بعهده اهتمام یکنفر بوده مظنه فساد و خیانت با ایشان از آنجهت میرفت مقرر فرمود که دو نفر معتبر کلیطس و هفیستون نامان بسرکردگی سوارکان قیام نموده از کار و بار یکدیگر همیشه مستحضر و چنانچه یکی از ایشان در فکر افسادی باشد آن دیگری آنحضرت را مطلع و باخبر سازد بعد از حصول فراغت از امور لشکر بجهت اینکه سپاه نصرت پناه در امر خود بیکار نبوده همیشه در سرانجام نمودن اسباب کارزار باشند مقرر فرمود که اردوی همایون عازم مملکت یورقطی که از جمله ممالک ایران و بلغت یونان بمعنی مهربانست باشد و بعد از ورود بآنجا معلوم رای جهانگشا گردید که اهالی آنمملکت باسم خود مسمی

و در مراسم دولتخواهی و جانفشانی نسبت باین دودمان یکتا بوده اند همگی مردمان آنجا از جانب آنحضرت مورد اشفاق بیکران و در ازاء این هواخواهی هرچه که از امور متعلقه بولایت استدعا و درخواست نمودند پذیرای قبول و تمنای ایشان بشرف حصول پیوست بعد از تنظیم امور آن ولایت چون عزیمت سمت مشرق از خاطر مرحمت دستور خطور میکرد مقرر گردید که اعلام ظفر فرجام بآن سمت در حرکت و بلده مشهور بارآخویا که از جمله بلدهای آن سمت بود مقر موکب فیروزی اثر گردید اهالی آنجا بدستور مردمان یورقطی که در مراسم خدمتگذاری و جان نثاری ثابت و مورد نوازشات شاهانه گردیدند و زمستان همان سال آن بلده مینو مثال مقر موکب نصرت اشتمال گردید در این اوقات خبر طغیان و یاغیگری اهالی آریا معروض رای جهانگشا شد توضیح این مقال آنکه بعد از حرکت کردن موکب منصور از آریا اهالی آنجا چون عرصه را خالی دیدند از سوء تدبیر و نقصان عقل در مقام یاغیگری و طغیان با این دولت جاوید بنیان برآمده ساطی بارزانیس که بعد از فتح آریا از جانب آنحضرت بایالت آنجا سرافراز و بعد بمقام مخالفت در آمده از توجه موکب منصور باختر و بخوبکه سمت گذارش یافت نزد بسس فرار کرده بود مجددا دو هزار نفر سواره از بسس گرفته باغوا و اخلال و استدعای مردمان آریا وارد آنجا و بنای مخالفت با این دولت آغاز کردند آنحضرت بعد از استماع این خبر جمعی را از لشکر نصرت اثر بسرکردگی چند نفر از سرداران معتبر بتنبیه آنگروه خیره سر تعیین و مامورین نیز حسب الامر عازم تنبیه ایشان گردیدند ساطی بارزانیس نیز جمعیت خود را از اهل آریا و سوارهایی که از نزد بسس آورده بود درست کرده مهیای جنگ شد بعد از تلاقی فائقین تاب مقاومت نیاورده شکستی فاحش باحوال آنطایفه روداده فرار و ساطی بارزانیس که منشا این فساد شده بود در معرکه مقتول و آریا باز بتصرف جنود مسعود در آمد و باوجودیکه موسم شتا هنوز انقضا نیافته و سردی هوا خنکی را بانتها رسانیده بود آنحضرت از سرما پروا نکرده از راه آخویا حرکت و عازم شهر موسوم بپارایاپا گردیده در آنجا توقف چندانی نکرده بعد از آنکه شانزده روز متوالی طی مراحل در آنجا پی کرده وادی که معبر و گذرگاه میدیا بود گردیده چند روز برسم تفنن در آنجا بسر برده چون محلی با فضا و جائی خوش آب و هوا بود رای مرحمت اقتضا متعلق بر این شد که شهری در آنجا بنا فرموده بیادگار سپاری آن پادشاه ذوالاقتدار بماند لهذا معماران مهارت پیشه و مهندسان حذاقت اندیشه بامر آنحضرت بساختن عمارات و ابنیه عالیه و اسواق و حمامات و رباطات پرداخته در اندک وقتی صورت اتمام و اسم آنشهر ارم مانند را اسکندریه گذاشتند هفت هزار نفر از لشکر فیروزی اثر که از کثرت زحمت

سفر رنجیده و خاطر ایشان مایل بر اقامت کردن در جائی بود بامر آنحضرت سلیمان فراز رکاب نصرت
انتساب مرخص و در شهر مزبور توطن و اقامت نمودند و پراکسس نام ایرانی را نیز بایالت آنجا سربلند
و سپاه نصرت پناه بر اامر و مقرر فرمود که در همه حال تابع و مطیع امر و نهی حاکم مزبور بوده تخلف و انحراف جایز ندارند

در بیان گرفتاری بسس ایرانی و کشته شدن او بدست برادر دارا

بنحویکه سابق سمت تحریر یافت بسس بعد از کشته شدن پادشاه ایران اسم خود را تبدیل و اردشیر نام نهاده
در آنسمتها صحرا گرد و وادی بی سامانی بود چون خبر توجه اسکندر با آنصوب معلوم آنجزیره سرکردید تمامی
قصبات و دهات و اماکن آباری که در شارع لشکر اسکندر واقع میبودند بکلی خراب کرده از آبادی
و آذوقه اصلا اثری باقی نگذاشت تا بکر بقطع آذوقه و سایر ضروریات اسکندر را مستاصل کرده
بتعاقب وی نتواند پرداخت اما اسکندر با وجود این موانع و صعوبت راه و قلت آذوقه و کثرت
برف و سرما عنان از قفای آن پاس باز نکشیده همچنان در عقب وی میراند بسس چونکه اسکندر
بوی نزدیکست و عنقریب دمار از او خواهد بر آورد با جمعیتی که داشت از رودخانه اکسس که مشهور بجیحون است
گذشته خود را بمملکت ساقدیا که سمرقند و بخارا است رسانید و بعد از عبور از جیحون کشتیهائیکه محتاج الیه
تردد طرفین بود بجهت اینکه راه آمد و شد بر جنود مسعود مسدود گردد همه را یکجا جمع کرده سوزانید
و بفراغت تمام خاطر جمع سپاه خود نیز اطمینان و امیدواری بسیار داده میگفت که شکست خوردن
دارا در جنگ اربلا باعث این بود که از سوء تدبیر و بی فکری دجله فرات را عبور و بآنطرف آب
رفته مغلوب شد میبایست که جانب احتیاط را مرعی و در این طرف آب نشسته کشتیها را سوزانیده
نگذارد که لشکر اسکندر باین طرف عبور نمایند لله الحمد که رودخانه مثل جیحون باین بزرگی در میان
ما و اسکندر حایل و کشتی و اسباب کشتی هم نیست که سرانجام نموده باین طرف عبور نمایند و هرگز
عزیمت این صوب از خاطر اسکندر خطور نخواهد کرد اما کسان و معتمدان او از اینکه حرکات ناپسند بسس را
مکرر برای العین دیده و مشاهده و از جان و دل بدخواه او میبودند سخنان واهی و لاطائل او را بسمع
قبول اصغا نکرده بغایت دلسرد گردیدند آنحضرت بعد از تحقیق این خبر تعجیل ایلغار و وارد بکطریا که عبارت
از خراسانست گردیده آرطابازیس یکی از کبار ایران را صاحب اختیار کل خراسان کرده خود بدون
توقف و درنگ عازم رودخانه جیحون و بعد از ورود بآنجا بجهت ملاحظه عرض و عمق رودخانه مزبوره
با جمعی از خاصان خود سوار و با دقت تمام ملاحظه نموده معلوم فرمودند که هزار ذرع عرض و عمق

بسیاری داشته بدون کشتی و کلک عبور از آنجا غیر ممکنست نه کشتی حاضر و نه اسباب کشتی از چوب
و غیره موجود است که صورت انجام دهند امنای آن دولت را یاس کلی حاصل و مصلحت چنین دیدند
که از اینجا مراجعت و سرانجام کار بسس را موقوف بوقت دیگر سازند آنحضرت که در همه امور مؤید حضرت
داور و در انتظام مهام لشکر هر لحظه رای عالم آرا را تدبیری دیگر است امر و مقرر فرمود که پوستها
و چرمهائیکه در اردو بجهت پاره مصارف مفروش بندی و غیره برداشته شده است همه را جمع
و میان آنها را از کاه پر و مثل خیک بآب انداخته عبور نمایند مامورین حسب المقرر عمل و در مدت
پنج روز تمامی لشکر بسلامت از آب گذشته بلا مکث عازم قرارگاه اردوی بسس شدند چون بسس
پیش از وقت توجه آنحضرت را بآنصوب و عبور لشکر منصور را از آب متشخص نموده و بنه و آغرق
خود را گذاشته فرار نموده بود پیش از آنکه غازیان نصرت نشان بتعاقب پردازند عریضه از جانب
دو نفر از معتمدین بسس رسیده مشعر بر این بود که اگر چنانچه جمعی از جانب آنحضرت باین سمت مامور باشند
ما بدون کوتاهی و اهمال بسس را گرفته بحضور ساطع النور خواهیم آورد از طرف آنحضرت جمعی باین امر
مامور و ایشان نیز صداقت ورزیده آن خیانت کیش بد اندیش را مقید و مغلول بدربار سپهر مدار آوردند
و آنحضرت نیز او را بدست برادر دارا سپرده که بهر طوریکه خاطر خواه اوست بمقام انتقام برادر والا
مقام خود در آید برادر دارا سیاست آن مفسد خیانت کار را باین طریق قرار داد نمود که سر چهار درخت را
بهم آورده در یکجا جمع و با طناب سر آنها را محکم و بهر یک دستها و پاهای آن خائن را بر سر یک درخت
قائم بسته بعد از آن با شمشیر طناب مزبور را پاره و هر یک از دست و پای آن ظالم بسمتی آواره گردیده
روح خبیثش از بدن مفارقت نمود و در حین توقف آنحضرت در آنجا چند راس از اسبان تازی نژاد
از اهالی ایران برسم پیشکش و ارمغان باردوی معلی رسیده آنحضرت اسبهای مزبور را با امرا و سرداران
سپاه تقسیم کرده مقرر گردید که اعلام ظفر فرجام بجانب مره قند که عبارت از سمرقند است در اهتزاز
آید و از رودخانه جاکسرطس گذشته در عرض راه با طوایف سیطیا که مشهور بترکان و تا آنزمان بسرکشی
معتاد و راه بورد طریق افساد بودند جنگ بسیار و بتمامی ایشان شکستی فاحش دادند اما قدری خسران
و ضرر باحوال لشکر اسکندر رو داده جمعی معرض تلف در آمدند و در خلال این حال خبر طغیان و یاغیگری
اهالی مملکت ساقدیا معروض رای جهانگشا گردید که بعد از آنکه مملکت مزبوره بتصرف جنود قاهره رسید
آنحضرت را اطمینان و فراغت تمام از اهالی آنجا بعمل آمده بود بنای طغیان با این دولت ابد توامان
گذاشته اند اسکندر را از استماع این خبر نایره غضب باشتعال آمده تمامی لشکر خود را بپنج قسمت

کرده چهار قسمت آنرا ابو الجمع چهار سردار معتبر کرد و خود بنفسه کفیل قسمت پنجم گردیده امر فرمود که از
متمردین ممالک ساقدیا دمار برآرند و این افواج پنجگانه هر یک راهی علیحده گرفته جنگهای سخت
در میان ایشان و اهالی بلاد ساقدیا روی داد و اغلب مردانه پای ستیز در معرکه رزم افشرده با عساکر
اسکندر در می آویختند اما بالاخره تمامی از هر گوشه بهزیمت رفتند و اسکندر با سایر افواج خود در سمرقند
بار دیگر باهم متفق گردیدند بعد از آنکه فراغت تمام از امور خاص و عام بجهت آنحضرت حاصل گردید
خاطر مرحمت ذخایر مایل بتجدید تاهل گردیده راقسانا نام که در فارسی رخشنده میگویند و در نفس الامر دختر
یکی از حکام ولایات ایران که در میان مردم ایران مشهور چنین است که صبیه دارا است در سلک پردگیان
حریم عفت و خدارت قرار داده و چندروزی با سعادت و فیروزی مشغول عیش و عشرت اندوزی گردیدند چون
اکثر اوقات بتجرع راح ریحانی عادت آنحضرت و ملک حکمرانی بود در این اوقات نیز که چندروزه مشغول
عیش و نشاط و خاطر مسرت مظاهر را قرین خوش دلی و انبساط فرمایند بعادت سابقه خود بشرب شراب
اشتغال داشته اتفاقا یکروز افراط کرده نایره غضبش اشتعال و کلیطس نام سرداری نامدار را که از جمله
ندیمان و محرمان خلوت خاص آنحضرت و یکدفعه بجویکه در اوایل این کتاب مذکور شد باعث حیاتش گردیده
در جنگها نیز جانفشانیهای بسیار از او بظهور رسیده بود عبث عبث بدون صدور تقصیر و خیانت مقتول
نمود و بهمین سبب در میانه دور و نزدیک و ترک و تاجیک قدری بی وقر گردید و هرچند که بعد از کشتن
کلیطس بمرتبه نادم و متاثر شد که مزیدی بر آن متصور نه و نزدیک بود که از غایت تاثر بمرتبه جنون
رسیده خود را بکشد اما علی الظاهر بجهت اسکات و جذب قلوب سایر سرداران لشکر تقصیر چندی
درباره او ثابت و از جمله تقصیرات اینها را شمردند که بعد از ظهور اینهمه ترقیات گوناگون که از حوصله
بشر بیرون است من خود را از تمامی نوع بشر بزرگتر میدانم کلیطس بمن گفت که تو پسر فلیپ هستی چرا اینهمه
برخود مینازی و دیگر اینکه چون آنحضرت بعد از فتح ممالک ایران وضع یونانیرا برهم و خود را در زی ایران انداخته
سالک راه و رسم ایشان گردیده بود و این وضع منافی سلیقه کلیطس و اصرار تمام داشت که آنحضرت
ترک این وضع نموده بطریق آبا و اجداد قدیم خود سلوک و رفتار نماید و در اوقاتیکه آنحضرت در
عرض راه مشغول دعوا با طوایف سیطیا بود چند نفر ایلچی معتبر از طوایف مذکوره بخدمت آنسرور رسیده
ما دامیکه ایشان بشرف حضور فایز نگردیده بودند عظمی و رعبی از جانب آنحضرت در دل ایشان بود و
چنین خیال میکردند که البته آنحضرت شخصی عظیم الجثه و در توانائی و قوت در نهایت مرتبه خواهد بود
بعد از آنکه ادراک حضور ساطع النور درباره ایشان میسر و مقدور گردیده دیدند که مثل افراد سایر

راقسانا دختر اکسیرطیس که
از کبار خوانین ترکانیه بود
که بعد از آنکه اسکندر باو
زاغف کرده بود از اسکندر
یاغی شد و بعد از جنگها
اسکندر بروی غالب آمد
و رقسانا یکی از اسرائی بود
که در آن فتح گرفتار آمده
بود نزد اسکندر چون ورا
ملاقات کرده بوی عاشق
شد و پس از چندی او را
بحباله نکاح در آورد

بنی نوع انسان و با ایشان تفاوتی چندان ندارد تعجبها نمودند که شخصی با اینهمه کوچکی چگونه مجموع دنیا را
بحیطه تصرف و تسخیر خواهد آورد و یکنفر از ایشان که سن و سال بسیار و صورت احوالش بزیور دانش
و کمال آراسته بود بخدمت آنحضرت عرض نمود که چنانچه جناب آفریدگار جثه شما را موافق همت و سخای
شما که در بزرگی و بلندی بی انتهاست می آفرید مجموع دنیا گنجایش شما را نمیداشت و همچنین اگر با این کیفیت
خلق میشدید یکدست شما در مشرق و دست دیگر در مغرب و متقاعدین نشده از اوضاع و احوال
آفتاب نیز سرحساب میبودید که از کجا طلوع و در کدام محل غروب میکند با اینهمه بزرگی و سلطنت چرا
باید که متعرض مثل ما عجزه و ضعفا باشید ما ها که ساکن جنگلها و صحراها و بچهار چیزیکه خدا از خزانه بی انتها
بما شفقت و عطا فرموده است قناعت و در امور سلطنت و ولایت شما بهیچوجه دخل و تصرفی نداریم
و باین مرتبه هم نیستیم که ذل اطاعت و باج دادن بدیگری را قبول نمائیم شما اوقات خود را مصروف
نهب و غارت اموال و قتل نفوس و سفک دماء مردمان مثل ما نموده دقیقه غافل نمی نشینید اولا گاو
و گاو آهن جناب ایزد سبحانی برای ما خلق فرموده که با آنها متوجه کشت و کار و حاصل آنها خورده بشکر
حضرت آفریدگار می پردازیم و تیر و حربه بجهت ما معین فرموده که در جنگ و دعوا با آنها خود را محافظت
و غلبه بر اعدا مینمائیم و جام شراب بما لطف و عطا نموده که با آن مشغول تعیش و کامرانی و با این چهار
چیز امر زندگانی خود را از پیش برده رجوعی با هیچکس نداریم شما که لاف بزرگی زده میگوئید که خلقت من
بجهت همین است که دنیا و ما فیها را از دست تعرض ظالمان و طراران خلاص نمایم تو خود بزرگترین
ایشان هستی و اگر نه مردمان لیدیا و سیریا و ایران و بطریا را چه تقصیری بود که با جمعیت فراوان
بر سر ایشان رفته قتل و غارت بسیار و نهب و تعدی بی شمار درباره ایشان بظهور رسانیدی و بالفعل
نیز عزیمت طرف هندوستان داری که ولایات آنرا بدستور ممالک دیگر پایمال سم ستوران نمائی
و معلوم است که غرض اصلی از عزیمت شما باین صوب نیز تضییع اموال و نهب و غارت دواب و اغنام ما
بیچارگانست و دانسته باش که هر قدریکه دولت زیادتر باشد رفته رفته حرص و طمع بیشتر خواهد بود
و چنانچه شما خود را بزرگترین بنی نوع بشر میدانید باید که در همه حال متوجه احوال عجزه و ضعفا بوده نگذارید
که از احدی نسبت بکسی ظلمی واقع شود و اگر نه چنین باشد تفاوتی با سایر ناس ندارید و این را نیز
دانسته باشید که کسانیکه برأفت و التیام قلوب ایشان مایل بدولتخواهی و جانفشانی شما باشد
بهتر از آنست که بضرب شمشیر بمقام اطاعت و انقیاد در آورید که تلخی اینهمه کدورت و ناخوشیها
از مذاق ایشان تا نفس باز پسین بیرون نرفته بالمال بمقام طغیان و یاغیگری خواهند آمد آنحضرت

از استماع این سخنان که فی الحقیقه نصایح مشفقانه و مواعظ مرشدانه بود بغایت متاثر و غیظی بخاطر راه نداده قامت قابلیت پیر مرشد را بخلعت زیبا آراسته تمامی مسؤل ایشانرا بشرف قبول ممضی و بانوازشات شاهانه همگی ایشانرا مرخص بساکن خودشان فرمودند از غرایب اموریکه در این اوقات روداد این بود که کیفیت وضع ولایتی مشهور به همه زن که درمیان مردم شهر زنان اشتهار دارد معروض رای خدیو دوران گردید پوشیده نماناد که معتبرین اهل تاریخ این حکایت همه زنانرا سرتاسر افسانه میشمارند و اصلا آنرا محل اعتماد ندانسته اند بنحویکه در آنزمان درمیان مردمان شهرت داشت اینکه ولایت مزبوره در سمت گرجستان و اهالی آنجا همه اناث و از کوه کاکاز که موسوم بالبرز است تا رودخانه فاسس در دست تصرف ایشان بود و عادت اهل آنجا این بود که در هر سالی یکمرتبه بشهریکه در حوالی ولایت خودشان بود رفته مدت دو ماه در آنجا متوقف و با مردان آنشهر جمع گردیده معاودت مینمودند بعد از انقضاء ایام حمل مولود ایشان اگر ذکور میشد مقتول و اناث را پرورش داده محافظت مینمودند و عادت دیگر ایشان این بود که در ایام طفولیت پستان راست خودرا داغ و ضایع کرده که در وقت بزرگی در دعوا مانع تیر انداختن نباشد و پستان چپ را بجهت شیر دادن اطفال خود نگاه میداشتند حاکم و بزرگ ایشان ثالسطریس نام داشت چون آوازهٔ مملکت گیری و شجاعت آنحضرت را شنید دلش باینمعنی مایل شد که خودرا بخدمت آنحضرت رسانیده نهال تمنایش را از آنحضرت بارور سازد با جمعیت فراوان از ولایت خود حرکت و بعد از آنکه بیست و پنجروز متوالی طی مسافت نمود بحوالی اردوی کیوان شکوه رسیده یکنفر از کسان خودرا بخدمت آنسرور روانه و مستدعی این شد که بعد از حصول مرخصی از جانب آنحضرت وارد دربار سپهر مدار گردد آنحضرت نیز مسؤل اورا قبول و او نیز با سیصد نفر از زنان شرفیاب حضور گردید وضع لباس ایشان باین طریق بود که جانب چپ سینهٔ ایشان برهنه و دامن رخوت خود شانرا بجهت اینکه در آمد و رفت بسیار چابک و چلد باشند جمع کرده در زانوی خود گره زده بودند و قبضهٔ حربه از آلات جنگ در دست ایشان بود حاکم ایشان وقتیکه شرف اندوز خدمت آنحضرت گردید بدقت تمام ملاحظهٔ قد و قامت و اعضا و جوارح خدیو سپهر احتشام کرده دید که مثل سایر افراد بنی نوع بشر بلکه کوچکتر است بدستور ایلچیان طوایف سیطیا بتعجب نمود آنحضرت سبب آمدن اورا بخدمت فلک رفعت استفسار او نیز بعرض واقفان حضور سپهر مدار رسانید که آوازهٔ شجاعت و مردانگی شما عالمگیر و صیت معدلت و فرزانگی تو گوش زد هر صغیر و کبیر است

من هم بتمنای اینکه از شرف ادراک خدمت بهره ور و نهال خواهشم از وصل این دودمان بارور گردد عازم گردیدم و عرض نمود که بعد از آنکه مولود از کتم عدم پا بعرصهٔ وجود گذاشت اگر ذکور باشد بعد از تربیت و رسانیدن بسن تمیز روانهٔ خدمت شاهی می نمایم که وارث سلطنت شود و چنانچه اناث شد بضابطه و قانون خود محافظت خواهم نمود آنحضرت از تکالیف سفر ابا کرده در جواب عرض نمود که ولایت من بی صاحب و مسافرت بمن ممکن نیست باید مراجعت و بانتظام امور ولایت پردازم آنحضرت نیز استدعای اورا بدرجهٔ اجابت مقرون ناخته مجاب فرمودند تا سیزده روز این مطلب در عقدهٔ تعویق و تاخیر مانده از آنطرف اصرار و از جانب آنحضرت اباء و امتناع در حصول تمنای او بعمل می آمد تا اینکه در روز سیزدهم چون ابرام او از حد بیرون شد از شرف مواصلت خود او را بهره اندوز و رخصت انصراف دادند

در بیان حرکت کردن موکب همایون بطرف هندوستان و وقایع آنزمان

بعد از حصول فراغت از تسخیر ممالک ترکستان و ماوراء النهر و زابلستان و سجستان اسکندر عزیمت صوب هندوستان در خاطر اقدس تصمیم یافته مقرر گردید که کنار رودخانهٔ آتک مشهور بابدین مقرار دوی کیوان شکوه گردد وضع رودخانهٔ مزبوره بنحویست که پنج رودخانهٔ دیگر که اولی ابدسپس و دویم اکیس و سیم هدروطیس و چهارم هیفیس و پنجم سنرکیس نام دارد از اصل منبع برودخانهٔ مزبوره ممزوج گردیده رودخانهٔ بسیار بزرگ میشود و در کتب معتبرهٔ اهل هند اسامی رودخانهای مزبوره بهمین طریق مرقوم و وجود آنها بر همهٔ اهالی آنجا مشخص و معلوم است و بعد از ممزوج شدن رودخانهای مزبوره بیکدیگر باز همهٔ آنها را رودخانهٔ آتک مینامند و مملکتی که این رودخانها در آن جاریست بپنجاب موسومست اسکندر قبل از عبور از رودخانهٔ آتک مصلحت چنان دید که طوایف این طرف آبرا بکلی در قید طاعت و انقیاد در آورد لهذا هیفیسون سردار را با جمعی از پیش مقرر و مامور فرمود که جسری بجهت عبور سپاه بر روی آب مهیا کرده در آنجا منتظر وصول موکب مسعود باشند و خود با برخی از عساکر منصور گسستن عنان عزیمت متنخیر سکنهٔ بلاد آسپیی منعطف گردانیده شهر آسپیه را که مقر حکومت آنطایفه بود محاصره کرد آسپیان نیز با جمعیتی که داشتند بحراست شهر پا بداری نموده بمقاومت ایستادند و جنگی صعب درمیانه واقع شده اسکندر با دو نفر از سرداران معتبر و یک

در این گیرودار زخمی شد اما زخم هیچکدام کاری نبود عاقبت بعد از کشش و کوشش بسیار کار بر
محصوران تنگ آمده شهر بتصرف کسان اسکندر درآمد و سکنهٔ آنرا بکلی قتل عام فرموده شهر را نیز
با خاک یکسان نمود و از آنجا متوجه شهر آنداکه شد مردم این بلد چون استطاعت مقاومت در خود ندیدند
ناچار از راه عجز درآمده طریق خدمت سپردند و شهر را بی نزاع بتصرف اسکندر دادند اما سردار طوایف
آسپیی با هشتاد هزار کس مبارز خود را بسمت رودخانهٔ اسپالا کشیده تپهٔ منیع را لشکرگاه خود
کرده مترصد وصول اسکندر نشست و بعد از تلاقی فائتین اگرچه لشکر آسپیی مردانه پای ثبات در معرکه
قتال افشردند لکن عاقبت از نصرت قرین موکب اسکندر شده بهزیمت رفتند و چهل هزار نفر از ایشان
زنده دستگیر شدند و تتمهٔ اکثری مقتول و برخی رو بفرار نهادند اسکندر آنگاه از آب گوراس گذشته بر بلاد آساسیی
تاخت آورد و شهر ماساغه را که مقر حکومت آن طایفه بود محاصره فرمود ساسین سردار آنقوم با لشکری
متعدد بر اسکندر سر راه گرفته بعد از آنکه جنگی مردانه کرد در شهر که قلعه داشت حصین متواری گردید اسکندر
مقرر فرمود تا آلات و ادوات قلعه کوبی و منجنیقهای سنگ انداز بر شهر بستند و بعد از آنکه در دیوار حصار
شکستی حادث شد لشکر خود را بیورش امر فرمود محصوران نیز بمبالغت پای ثبات افشرده چنان مردانه کوشیدند
و چندین از یونانیان کشتند که اسکندر لابد لشکر خود را از یورش باز طلبید که بیحاصل تلف نشوند و کار
آنروز بدین منوال گذشت روز دیگر باز لشکر یونان بر شهر یورش بردند و بدستور ساسین و مردانش
ایشانرا مجال نداده از حوالی حصار پس راندند سیم روز نیز بهمین منوال گذشت اما در این روز چون
نایرهٔ حرب مشتعل گردید ساسین سردار در این گیرودار کشته شد و پشت محصورین از این واقعه شکست و
زیاده در خویش تاب مقاومت ندیدند چه بسیاری از ایشان در این حملات مقتول و بسیاری مجروح
شده بودند و بقیه بقدر هفت هزار کس چون سردار خود را کشته دیدند تن بتسلیم در دادند و در روز چهارم چون
بعادت لشکر اسکندر میخواستند که بشهر یورش برند ایشان عریضه بخدمت اسکندر فرستاده امان طلبیدند
و عهد کردند که چنانچه رای عالی را پسند افتد و ایشانرا در سلک افواج قاهره منسلک گرداند مادام العمر
در رکاب منصور جان فشانی کرده دست از خدمت کوتاه نکنند اسکندر چون ثبات و مردانگی
ایشانرا آزموده از این معنی خوشوقت شد و بهمین شرط ایشانرا امان داد و این هفت هزار چنانکه بودند
مکمل و مسلح بهمان هیأت از شهر بیرون آمده بر فراز پشته که محاذی لشکرگاه اسکندر بود آرام گرفتند
اما در حقیقت منظورشان این بود که چون شب تاریک شود بسمت کوهستان فرار کنند و از [illegible]
متواری شوند چه بغیرت و حمیت خود نمیتوانستند گنجایند که با عدای مملکت خویش حمایت کنند و باعانت

ایشان برخاک و همزادان خویش شمشیر کشند اسکندر نیز از این معنی واقف شده چون شب در رسید لشکر
خود را امر فرمود تا ایشانرا در میان گرفته احدی از ایشانرا زنده نگذاشت و شهر چون از لشکر خالی
مانده بود فورا نیز بتصرف اسکندر در آمد بعد از این شهر ازیره و اوره و امبالینه و دیارتا و نیا
نیز بتصرف اسکندر در آمده طوایف آسپیی و طیری وارساسی کلا مطیع و منقاد گردیدند بعد از تنظیم امور
بلاد مزبوره اسکندر عنان رجعت بکنار رود اتک منعطف گردانیده با تمامی لشکر خود بر جسری که هفیون
حسب الامر وی بر روی اتک بسته بود از آب عبور کرد و در آن طرف رودخانه حاکم ولایات مابین اتک و
و هدسپس که اسم حاکم مزبور تکسیلس بود نظر باینکه با پورس پادشاه ممالک آنطرف هدسپس از زمان قدیم
اعدا عدو میخواست که بسبب توسل باین خدیو گردون فراز غلبه بر خصم خود نماید با تحف و پیشکشهای
لایق وارد دربار سپهر مدار و عهدنامهٔ خدمت و چاکری بسته سی زنجیر فیل و هفتصد نفر سواره و پنجهزار
نفر پیاده بجهت ملازمت در رکاب مستطاب حاضر و قرارداد نمود که در خدمت آنخسرو در سفر باشند
و آنحضرت بیماران و علیلان اهل اردو را در دار الشفائی که بامر والا در آنجا بنا شده بود گذاشتند
و مقرر فرمودند که جسر مزبور را از رودخانهٔ اتک گشاده در رودخانهٔ هدسپس قرار که لشکر منصور عبور
و با پورس مذکور مهیای کارزار باشند پورس مزبور که در رشادت و تدبیر جنگ مشهور بود از شنیدن
عزیمت سپاه منصور بکنار رودخانهٔ هدسپس جمعیت خود را از سواره و پیاده درست کرده وارد آنطرف
رودخانه و مانع عبور سپاه منصور گردید و چون از زمان اول سرطان و بجهت ییلاقیت آن مکان برفها
آب شده آب رودخانه طغیان و کار پورس نیز خالی از ضابطه و نظام نبوده رودخانهٔ مزبوره هم
مثل رودخانهای جیحون و فرات نبود که با سهولت عبور ممکن شود و قطع نظر از اینها آنطرف رودخانه
قدری سرازیر بود و پورس چند زنجیر فیل در آنسمت قرار داده بود که اسبهای اهل اردو آنها را دیده رم
نمایند آنحضرت لشکر ظفر اثر را از عبور مانع گردید قدغن فرمود که در میان اردو این حرف را منتشر
سازند که الی ساکت شدن طغیان آب لنگر اقامت در اینجا خواهیم انداخت و مقرر فرمود که سیورسات
و آذوقه از جاهای دیگر حمل و نقل معسکر فیروزی اثر نمایند اما در باطن در فکر تدبیری دیگر بودند که با آب
آن تدبیر آتش این امر مشکل را فرو نشانند در خلال این حال معلوم رای آفتاب مثال گردید که چهار فرسخ
پایین تر از اردو کوه کوچکی متصل باب و مشتمل بر جنگل و عبور از آنجا صورت امکان و تیسیر دارد و مقابل
کوه جزیرهٔ بزرگ خالی از سکنه در میان رودخانه واقعست آنحضرت بجهت اینکه عزیمت خود را با آن صوب
و عبور از آب را کسی نفهمیده علی الغفله از آب عبور و خود را بسر وقت پورس رسانند چند شب آوازه

عزیمت وحرکت خودرا درمیان اردو منتشر ساخته اما ازجای خود حرکتی نکردند پورس بتصور اینکه البته از جانب آنحضرت بمرتبهٔ انتشار واشتهار رسیده است عزمی بانطرف واقع خواهد شد هرشب جمعیت خودرا از سواره وپیاده درست ودرمقام مدافعه حاضر وآماده بود وچون دیدکه دراین چند شب از عزیمت سپاه منصور وعبور از آب اثری بظهور نرسید پشت بدیوار اطمینان وخاطر جمعی داده باکمال فراغت نشست آنحضرت بعد از معلوم نمودن این کیفیت یکشب جمعیتی را که از سواره وپیاده از تکسلس در رکاب حاضر بود بعلاوه قدری از فالنکس باکادوینه در اردو وانتظام مهام اردو را بعهده اهتمام قراطریس سردار واگذارده خود با بقیه لشکر نصرت وفیروزی اثر بجهت اینکه از عزیمت ایشان کسان پورس مطلع ومستحضر نباشند از راه غیر متعارف که قدری دورتر بود عازم کردیدند وبقراطریس قدغن نمود که اگر معلوم نمودی که پورس با تمامی جمعیت خود از سواره وپیاده وفیلها بمقابله می پردازد تو نیز با بقیه سپاه بتعجیل از آب عبور وخودرا برکاب برسان واگر دیدی که با جمعی قلیل عازمست از اردو حرکت نکرده درجای خود قرار گیر بعد از آنکه نصف راه را طی کرده بودند جمعی از سپاه نصرت پناه را باطلس نام که یکی از سرکردکان بود سپرده مقرر نمود که هروقتیکه عبور نمودن لشکر منصور از آب وگرم شدن هنگامه گیرودار معلوم ایشان باشد ایشان نیز بدون توقف ودرنگ از آب گذشته درمعرکه جنگ حاضر باشند ومنظور آنحضرت این بود که نزدیک بطلوع صبح خودرا بکنار رودخانه رسانند از قضا آنشب بختیاری وطالع فیروزی مطالع مددکاری کرده رعد وبرق بسیار درهوا ظاهر بود بدون اینکه از کسان پورس احدی از عزیمت آنحضرت باخبر باشد درکنار رودخانه حاضر کردیدند وباکشتیهای کوچک وکلک که حسب الامر برداشته بودند با شش هزار سواره وپنجهزار پیاده از آب عبور وخودرا بجزیره رسانیده بقراولان پورس دچار ویکنفر از ایشان راه فرار پیش کرفته این خبر وحشت اثر را بآن خیره سر رسانید سپاه نصرت پناه بعد از آنکه داخل جزیره کردیدند مظنون این شدکه از تشویش آب خلاص وبانطرف رودخانه رسیده اند بعد از زمانی معلوم ایشان شدکه هنوز رودخانه ناتمام ونصف دیگر آب درانطرف جزیره باقیست لابد غازیان ظفرنشان بامر آنخسرو معدلت بنیان همکی خودرا بآب انداخته بلدی ودلالت آنحضرت که پیش از همهٔ ایشان بآب فرو رفته بود عبور وبدون اینکه مضرتی وآفتی باحدی رسد بانطرف آب رسیدند بعد از آنکه کنار رودخانه محل اقامت خدیو فرزانه کردید صفوف سپاه را درست وخود با سوارهای لشکر پیشتر روانه ومقرر فرمودکه پیادهها از عقب سواره با نظام تمام عزیمت نمایند پورس که عبور سپاه منصور را از آب

معلوم نمود دوهزار نفر پیاده ویکصد وبیست عراده جنک که در آنزمان در دعواها متعارف بود بسرکردکی پسر خود روانه وبتصور اینکه غازیان ظفرنشان هنوز از آب نکذشته اند مانع عبور ایشان کردیده باشد وقتیکه رسیدند دیدندکه لشکر نصرت اثر از آب کذشته بسروقت ایشان عازم هستند قراولان سپاه منصور که سیاهی لشکر پورس را مشاهده نمودند بتعجیل بآنسرور خبر رسانیدند آنحضرت بتصور اینکه البته پورس خود عازم جنکست باهتمام تمام بانتظام امور لشکر پرداخته پیش از آنکه این معنی معلوم آنحضرت باشد چند نفر از کسان خود بجهت تحقیق وتشخیص اینکه سرکرده سپاه ایشان کیست پیش فرستاده خبر رسانیدند که سرکرده ایشان پسر پورس وباجمعی قلیل بمقابله می پردازد غازیان نصرت نشان بعد از تحقیق این خبر دلیرانه برلشکر ایشان تاخته همکی را از پیش برداشته اکثری از ایشان عرضه شمشیر وپسر پورس نیز درمعرکه جنک بمعرض قتل درآمد بقیة السیف فرار وخبر شکست وقتل سرکرده خودرا بپورس اظهار نمودند پورس بعد از شنیدن این خبر وحشت اثر ومشاهده تدارک عبور قراطریس سردار با بقیه سپاه نصرت پناه از آب که علاوه برعلت کردیده بود یاس تمام باحوال او روداده تدبیر چنین وصلاح کارش را دراین دیدکه جمعی از سپاه خودرا درمقابل لشکر قراطریس سردار کذاشته خود با مساوی چهار هزار از سواره وسی هزار پیاده وسیصد عراده جنک ودویست زنجیر فیل بمقابله آنحضرت پردازد وباین طریق بتعجیل طی مسافت کرده خودرا بصحرائی وسیع وکشاده که خالی از تلال وجبال بود رسانیده توقف نمود وغرضش این بودکه درهمین صحرا بجهت اینکه وسعت تمام وبا عراده وفیل بهتر مراسم جنک قیام میتوان نمود هنکامه آرای عرصه ستیز وآویز شود واین معنی نیز معلوم پورس کردیده بودکه البته درمقدمات جنک از جانب غازیان فیروزی نشان سبقت خواهد شد درهمانجا متوقف وبانتظام مهام لشکر خود بدین ترتیب پرداخت نخستین فیلهای قوی پیکر خودرا هریک بفاصله سی ذرع از دیکری واداشت تا اسبهای سواران اسکندر رابرمانند وهمچنین پیادکان لشکر خودرا هم که درقفای پیلان صف کشیده بودند سنکری باشند وبدین تدبیر چنین پنداشت که از سواران وپیاده لشکر اسکندر کسی را یارای آن نتواند بودکه بوی یورش آورد درمیمنه ومیسره لشکر خود نیز فیلان جنکی که برپشت هریک برجی از چوب بسته وکماندارانی درآن نشسته بودند واداشت درقفای پیادکان سواره لشکر خود ترتیب آرائی کرده ودرعقب سواران عرادههای جنکی را مرتب نمود آنحضرت چون با سواره سپاه قدری پیش افتاده پیادهها حسب الحکم متعاقب می آمدند مقرر فرمودکه الی رسیدن پیادهها از عقب سوارها آرام کرفته بجنک اقدام ننمایند پورس چون مراتب جنکجوئی وسپاه کردشی آنحضرت را

معلوم نموده میدانست که از مبادرت بجنگ صرفه نخواهد برد و غرضش این بود که اولا از جانب لشکر آنحضرت ابتدا بجنگ و در حین هجوم کردن سپاه منصور با ایشان فیلهای کوه توان را در مقابل سوارهای لشکر فیروزی اثر قرار دهد که اسبها از آنها رم دهند و باین وسیله نظام سواره را برهم زنند بعد از آنکه پیادکان سپاه نصرت پناه نیز از عقب رسیدند مقرر کرد دید که سواره در جانب راست و چپ پیادکان قرار و مشغول کارزار باشند آنحضرت چون قلت سواره و کثرت پیاده دشمن را ملاحظه فرمود صلاح چنین دید که ابتدا بجنگ سوارکان نموده بعد از آنکه ایشانرا شکستی داده شد البته پیادکان ایشان که خالی از نظام مند خود بخود متفرق و راه فرار پیش خواهند کرفت آنحضرت باین تدبیر با میمنه لشکر بمیسره ایشان حلو ریزو هرچند که سپاه پورس نیز مراسم سعی و اهتمام در ستیز و آویز بظهور رسانیدند امّا بمضمون اینکه جائیکه عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد در مقابل سپاه منصور تاب اقامت نیاورده منهزم کردیدند پیادکان ایشان که در عقب سواره ایستاده بودند بعد از شکست خوردن سواره بپیش رو افتاده مقرر کردید که بیشتر اندازان کسانی را که در بالای فیل قرار کرفته بودند با تیر زده فیلها را بی صاحب و فیلها مخلوط پیادها شده در میان ایشان حیران و سرکردان میکردیدند سینس نام سرکرده پیادکان سپاه منصور بامر خدیو معدلت دستور بر پیادهای ایشان هجوم و در زدن و کشتن قصوری نکذاشتند سوارهای پورس چون کار خود را بدین منوال دیدند دوباره شکسته خود شانرا درست و بعزم اعانت پیادکان روان کردیده خود پورس نیز اظهار جلادت و رشادت کرده در عرصه جنک میکردید و هر جا که میدید که چند نفر از لشکر خود جمع و مشغول خودداری و منعقد اطمینان و خاطر جمعی تمام با ایشان داده بانعام و احسان خود ایشانرا امیدوار میساخت امّا بمفاد اینکه شیشه شکسته را پیوند کردن مشکلست بخت فیروز آنحضرت مساعدت کرده پای ثبات و قرار ایشان بیکباره بدر رفته و از معرکه جنک روبرتافته متفرق کردیدند در اینوقت قراطیرس سردار نیز که با بقیه لشکر از آب کذشته بآنحضرت ملحق کردیده بودند چون حال سپاه پورس را تباه و روز ایشانرا مانند بخت آنها سیاه دید از یکطرف با ایشان اسب انداخته قتل و غارت بی نهایت بظهور رسانیدند سه هزار سواره و بیست هزار نفر پیاده بعلاوه دو نفر از ولدان پورس و چند نفر از مشاهیر سرکردکان او بمعرض قتل درآمده چند زنجیر فیل نیز در میانه مقتول و بقیه آنها با عرادهای جنک و سایر ادوات و آلات حرب بحیطه تصرف سپاه منصور درآمد امّا پورس خود در آن کیرودار داد مردی و مردانکی داده دقیقه از لوازم سعی و کارکذاری فرو نکذاشت و مادامیکه از سواره و پیاده لشکر وی حتی

قلیلی از ایشان در معرکه جدال پایدار بودند پورس دست از جنک و پا از معرکه درنک بیرون نکشید تا آنکه سواره و پیاده لشکر وی بکلی متفرق شدند و چون خود را تنها دید و از کثرت زخمهائیکه بر بدن وی آمده بود ضعف نیز بر او مستولی بود لابد وی از معرکه برتافته خود آخر کسی بود که از میدان فراری شد اسکندر چون اینهمه مردی و رشادت از وی در آنروز دیده بود دلش بی نهایت بر او مهربان شد و حکم فرمود که زنهار کسی آسیبی بوی نرسانند و هر که بوی دچار شود البته او را محترم داشته زنده پیش وی آورد پس تکسلس را امر فرمود که در قفای وی تا زد و نصیحت مشفقانه او را استمالت کرده نزد وی آرد چون از قدیم بنحویکه مرقوم شد عداوت جبلی و خصومت واقعی در مابین پورس و تکسلس بوده هم چشمی نسبت بیکدیکر داشتند آمدن تکسلس در چنین وقت پیش او منافی خواهش و سلیقه اش کشته از آمدن او منزجر و متغیر شده حربه که در دست داشت باو حواله اما تکسلس جلادت کرده حربه او را رد و بدون اینکه کفتکوئی فیمابین ایشان شود مراجعت نمود ثانیا مروی نام هندیرا که از ملازمان رکاب و با پورس از سابق الفت و التیام تمام داشت بجهت آوردن او روانه و هندی مزبور بعد از حصول ملاقات او را با نصایح مشفقانه و پندهای دوستانه بخدمت خدیو فرزانه آورده چون خبر وصول پورس بحوالی اردوی همایون رسید اسکندر با جمعی از خواص خود باستقبال وی بیرون رفت پورس در حسن بشره و تنومندی جوانی بود از اهل زمان خود بمراتب ممتاز و بر همه جوانان سرافراز چون چشم اسکندر بروی افتاد با آنکه از شجاعت وی متعجب شده بود از حسن ظاهرش بیشتر تعجب نموده در دل خود بر جوانی و تنومندی وی آفرین بسیار کفت و محبت وی در دلش بیشتر جا کرفت بتخصیص چون دید که پورس در حقیقت بزرک و پادشاهست چه با آنکه در آن حین که اسیر وکرفتار و بیست اصلا آثار خوف و اضطراب در وی پدید نیست و از اوج جلال بحضیض تواضع و خشوع فرو نمی آرد و در کمال ادب پا از پله سلطنت فروتر نمی نهد اسکندر پس از آنکه غایت مهربانی و ملاطفت با وی بجا آورد و در کمال احترام بوی کفت من بسیار مایلم تو از من توقعی کنی پورس کفت که توقع من اینست که مرا تحقیر نکنی و چنانکه در خور شان پادشاهان باشد با من رفتار کنی اسکندر کفت که من این را بحفظ عزت و خواهش دل خود البته خواهم کرد لکن من میخواهم که تو هم خواهشی کنی که همین موافق دل تو باشد تا من بعمل آرم پورس کفت مراد دیکر خواهشی نیست اسکندر شیفته استغنا و مکالمات پورس کردیده و عدد عزت و احترام وی کمال مبالغه بجا آورده تمامی مملکت او را بعلاوه ولایات دیکر که در آن سرحد واقع و بتصرف اولیای دولت قاهره رسیده بود باو واکذار و رخصت انصراف داد که رفته کماکان بلوازم و مراسم حکومت و ریاست آن صفحات پردازد و در ازاء اینهمه مواهب کوناکون پورس نیز از جان و دل

هواخواه وجانفشان این دولت روزافزون گردیده در خدمات محوله بجودر روز بروز مراسم اخلاص و خدمتگذاری بظهور رسانید وفی الحقیقه پورس نیز بجرأت وجلادت موصوف ودر کاردانی وزکا معروف بود حتی اینکه در مقدمات شکست لشکر ومقتول گردیدن ولدان وسرکردگان معتبر او که میبایست تمام باحوال او عارض گردیده باشد در حینی که بدربار سپهر مدار وارد شد بهیچوجه تغیری باحوال او راه نیافته باکمال اطمینان در حضور خدیو زمان بجواب سؤالاتیکه از و تحقیق میشد پرداخت وبشکرانه این فتح نمایان دو شهری در آنجا بنا واسم یکی آنها را اینکیا که بزبان یونان بمعنی فتحست گذاشته دیگریرا بوکفلاس مسمی نمود ووجه تسمیه شهر مذکور باین نام آن بود که بوکفلاس در لغت یونان بمعنی سرگاو وآنحضرت اسبی داشت که سی سال عمر کرده علاقه تام وتمام نسبت بآن اسب داشتند حتی اینکه یکروز اسب مذکور مفقود گردید آنحضرت از فقدان آن بی آرام ودلگیر وتأکیدات بلیغه در جستجو ویافتن آن بتمامی اهالی آنحوالی بعمل آمده مقرر گردید که چنانچه در جستن ویافتن اسب مزبور اهمال از آنجاها اهالی بظهور رسد همگی ایشان مورد قتل وغارت سپاه منصور شوند اهالی آنحوالی نیز جستجو وتفحص کرده اسب را پیدا وبخدمت آنحضرت آوردند اسب مذکور داغی داشت شبیه بسر گاو واز قضا عمرش در آنوقت انقضا یافته شهر مزبور بجهت یادگاری آن اسب بنا گردید وکسانیکه در این معرکه از سپاه نصرت پناه بمعرض تلف در آمده بودند همگی ایشانرا بامر آنحضرت موافق قانون شریعت تجهیز وتکفین کرده در آنجا مدفون نمودند ودر کنار رودخانه هدسپس که محل عبور غازیان ظفر نشان بود بامر آنحضرت آئین بندیها وچراغان در نهایت شوکت وشان ترتیب یافت که در حین عبور سپاه منصور خاطر ایشان قرین جشن وسرور باشد بعد از عبور از رودخانه مذکور بمیان طایفه مشهور بقلاسی رسیده سی وهفت بلده وقصبه بادهات وتوابع بدون مدعی ومنازع که در آنطرف رودخانه بود بتصرف اولیاء دولت قاهره رسیده آنحضرت نیز از آنجا که مرحمت جبلی درباره پورس داشته میخواستند که او را بالطاف گوناگون زیاده برسابق ممنون فرمایند همه آنها را باو واگذار وبتحت تصرف واختیار او داد ونقار ونفاقی که از سابق در مابین تکسلس وپورس بود بامر آنحضرت مبدل بدوستی ووفاق گردید وراه ورسم برادری مسلوک داشتند وتکسلس را نیز از آنجا بولایت خود مأمور فرمودند بعد از آنکه امور آنحوالی صورت انتظام گرفت مقرر گردید که کنار رودخانه هدروطیس که یکی از پنج رودخانهاست مضرب سرادق عز وجاه شود بعد از ورود بآنجا پورس نام علیحده که در حوالی رودخانه مزبوره اقامت کرده شهر خوبی نیز داشت از در مقابله در آمده مغلوب وولایت او نیز حسب الامر ضمیمه ولایات پورس اول گردید

در ذکر تنبیه طوایف قایتی واقیدراسی ومالی وتسخیر قلعه ایشان

در خلال این حال خبر رسید که طوایف مزبوره که بجرأت وجلادت موصوف ودر میان ملکتهای هند مشهور ومعروف بودند باهم متفق وسلک جمعیت خودشانرا از سواره وپیاده منعقد کرده در مقام طغیان واراده دارند که در حین ورود جنود مسعود باتحاد وداد در مدافعه در آیند آنحضرت بعد از استماع این خبر بتعجیل تمام عازم تنبیه آن سرکشان وایشان نیز پیش از وقت قلعه مشهور بصا این قلعه را که در آنجا واقع وپشت آن متصل بدریاچه بود از غله وآذوقه وسایر ضروریات قلعه داری درست واطمینان تمام از امور قلعه حاصل نموده در بیرون قلعه در سه جا سنگر متین از عرادها ترتیب وچادرهای خود را بجهت اینکه از آسیب دستبرد غازیان ظفر نشان محفوظ ماند در میان سنگرها قرار دادند آنحضرت بعد از ملاحظه سنگرهای ایشان که در غایت متانت واستحکام بود تسخیر سنگر اول را پیشنهاد خاطر انور ساخته سپاه منصور را امر بیورش وهرچند که هندیها پای ثبات وقرار افشرده بقدر امکان در محافظت سنگر وخودداری کوشیدند اما از آنجا که همه اوقات فتح وظفر با غازیان نصرت نشان همعنان میبود هندیها تاب حملات زهره شکاف سپاه منصور نیاورده سنگر را خالی ورو بسنگر دوم نهاده بخودداری پرداختند بامر خدیو عالمگیر وسعی واهتمام غازیان شیر نظیر سنگر دویم نیز که در استحکام وانضباط تمام بود بحیطه تسخیر در آمد هندیها که اطمینان وامیدواری بسیار باین دو سنگر داشتند چون کار را تباه وروز خودشانرا سیاه دیدند دیگر بسنگر سیم متنظر نگشته بقلعه پناه بردند بامر آنحضرت تمامی اطراف قلعه سنگر متین وراه فرار را بر قلعگیان مسدود ساختند ومقرر گردید که جمعی از سواره در سمت دریاچه که متصل بقلعه بود قرار وچنانچه از قلعگیان احدی از آنسمت در صدد فرار باشد خبردار وگرفته بدربار سپهر مدار آورند وقدغن فرمود که اسباب وآلات قلعه کوبی را بزودی از اردو حمل ونقل وبپای قلعه رسانند شب دویم باتفاق قراولان فراست نشان معلوم گردید که قلعگیان از جان تنگ وترک قلعه داری وجنگ نموده از سمت دریاچه مزبور که امکان عبور داشت در صدد فرار هستند آنحضرت بعد از معلوم نمودن این خبر مقرر فرمود که عرادهائیرا که از سنگر ایشان بدست آمده بود برده در سمت مذکور گذاشته که در ظلمت شب مانع فرار ایشان باشد وبسرکرده سوارها که مأمور بقراولی جانب دریاچه میبودند قدغن گردید که بر وقتیکه اثری از فرار قلعگیان ظاهر

شود مراتب را باصدای کرنا معلوم رای خدیو جهانگشا نماید قلعه کیان که ازین مقدمه بی خبر و بپای
این المفر بودند در وقتی از شب از سمت دریاچه مزبور از قلعه بیرون و همین که دست امید ایشان از حصار
قلعه گسیخته شد از یکطرف تاریکی شب و از یکجانب عرادهائیکه در سر راه ایشان قرار یافته بود مانع عبور
و مرور گردیده بسیاری از ایشان در همان تاریکی شب عرضه شمشیر تیز و بقیه چون راه گریز را مسدود
یافتند لابد قلعه را امن عافیت ساخته مراجعت بقلعه نمودند اما بهیچوجه فایده بحال ایشان نبخشید و روز
بعد از آن بیورش غازیان ظفرنشان قلعه مزبوره نیز بتصرف رسیده هفده هزار نفر از طوایف
مذکوره قتیل و هفتاد هزار نفر دستگیر گردید و سیصد دست عراده جنگی نیز بحیطه تصرف رسید و سوای
گرفتاران پانصد نفر سواره نامدار ایشان دستگیر شده در سلک خدمتگذاران رکاب مستطاب منسلک
گردیدند و از لشکر یونان بهمه جهات صد نفر مقتول و هزار و دویست نفر زخمدار و از جمله زخمداران
کسان و سرکردگان معتبر ماکادونیه بودند بعد از ظهور این فتح آنحضرت یومنس نام وزیر خود را که
صورت احوالش بزیور فراست و کیاست آراسته بود بجهت ابلاغ این خبر بهجت اثر و امیدواری تمامی
اهالی آن حوالی از رکاب مرخص و روانه فرمودند که رفته همگی طوایف اطراف و جوانب را ازین معنی مستحضر
و ایشان را براحم و عنایات شاهانه مستظهر نماید و وزیر بعد از آنکه بمیان طوایف مذکوره رسید اولا
ایشان را بنصایح مشفقانه و ثانیا باسطوات و تهدیدات خسروانه دلالت بطریق اطاعت و خدمت کرد
مفید نیفتاد و ایشان از غایت خوف و هراس که از طرف سپاه نصرت پناه داشته و بعلاوه گذارش
معامله آنحضرت را با اهالی صاین قلعه که شنیده بودند حرف وزیر را اعتبار نکرده خود شان را بکوهستانات
و جاهای سخت کشیده متواری گردیدند آنحضرت بعد از استماع این خبر جمعی را از سواره و پیاده لشکر
بسر وقت ایشان روانه و قدغن فرمود که در هر جائیکه با ایشان دچار کردند دستگیر و مقتول نمایند اما ایشان
چون سبقت کرده خود شان را بتنقاقات سخت کشیده بودند سپاه منصور دچار نگردیده جمعی از بی دست و
پای ایشان که قوت فرار نداشتند دستگیر و عرضه شمشیر گردیدند و بامر آنحضرت قلعه صاین قلعه که
محل اقامت طوایف فسادپیشه بود بمعرض تخریب درآمد و معموره آنجا را بکسانی از اهل هند که شرف
خدمتگذاری و اطاعت آنحضرت را یافته بودند محول و واگذار فرمود و چون هنوز آنحضرت از تسخیر
ممالک و فتح ولایات سیر نگشته سرپنجه شوق فتوحات دیگر گریبان گیر ضمیر مرحمت تخمیر میبود
درین اوقات معروض رای خورشید سمات گردید که در آنسمت رودخانه هفس که یکی از پنج رودخانهاست
شهریست بس معمور و در نزهت و صفا در میان اهل هند مشهور است مردمان آنجا از قراریکه

معروفش شد بجرات و جلادت موصوف و در مراتب کاردانی و کیاست معروفند اما حاکم با استقلال
در میان ایشان نبوده امور ولایت را بضابطه و قانون جمهور از پیش میبرند باین طریق که هر محله
و طایفه تابع امر و نهی بزرگی و بزرگ ایشان نیز در امور متعلقه ولایت مطیع شرع انور و باین
نظام کارهای خود قیام مینمایند و فیلهای بسیار بزرگ نیز معلوم شد که در آنجا بهم میرسد ظهور
این مقدمات باعث کثرت شوق آنحضرت گردیده تسخیر آنجا را پیشنهاد همت والا فرمود
اما بسیاری از سپاه از اینکه مدتها متحمل تصدیعات سفر و درین اوقات بهیچوجه روی فراغت
بر بالش استراحت ننهاده و با مشقتها بسر برده بودند در جزو حال با هم گفتگو و راه استخلاص از زحمت
این سفر را جستجو کرده با یکدیگر میگفتند که همانا منظور آنحضرت پامال نمودن ما است باید تدبیری
کرد که من بعد از سفر معاف گردیده آسایش گزین بستر استراحت باشیم آنحضرت از غایت فراست
دریافت کرد که در میان ایشان گفتگو چنین و چنانست خواست که بلطایف الحیل قلوب ایشان
نماید تمامی سران و سرکردگان و سپاه را جمع و ایشان را براحم خسروانه امیدوار و از گفتگوهای
لاطائل منع فرمودند اما ایشان در جواب دادن ساکت و اثر قبول نمودن نصایح آنحضرت از ناصیه
احوال ایشان ظاهر گردید سنیس نام سردار از جمله ایشان جرات حاصل نموده بعرض رسانید که
اینهمه مشقت و تعب که انسان بجهت خود قبول مینماید برای این است که بالمآل مثمر راحت و منتج
نتایج فراغت باشد نه اینکه مادام الحیوة متحمل تصدیعات بوده دقیقه روی آسایش نبیند مردمان
ماکادونیه که از بدو حال ملتزم رکاب نصرت اشتمال هستند بسیاری از ایشان در معارک جنگ
مقتول و قلیلی که مانده است از تحمل بار سفر مریض و معلول شده استدعا دارند که ایشان را مرخص
و از قید تعب مسافرت مستخلص فرمایند و مشخص است که از مرخصی ایشان از حضور باهر النور جوانان
و جان سپاهان دیگر که مشاهده این نوع مرحمت از جانب خدیو معدلت گستر نمودند همگی ایشان
براحم شاهانه امیدوار و در سلک جان نثاران این دولت جاوید آثار خواهند بود آنحضرت را
از گفتگوی سنیس ملالی بخاطر رسیده امر فرمود که اهل مجلس متفرق و فردا باز در محفل مینو مثال
حاضر و مجاوره بحیده گفتگوها پردازند فردای آنروز تمامی بزرگان و اعیان سپاه را احضار و گونه گون
خاطر را با ایشان اظهار کرده فرمودند که ما تمنا اینکه در باره تسخیر ممالک دنیا داریم دست برداشتن
ازین تمنا ما شاق و هیچکس درین خصوص تکلیف ما لا یطاق نخواهیم فرمود هر کس که برضا و رغبت
خواهش مسافرت نماید در رکاب مستطاب روانه و هر که اباء و امتناع دارد عازم یونان و در

درولایت مشغول استراحت باشد منظور آنحضرت ازین گفتگو آن بود که بزرگان لشکر ابتدا ازین
حرف منفعل و شرمنده و راضی میشوند که پادشاه را تنها گذاشته خودشان دلخوش و فرخنده
روانه باشند اما این گفتگوها فایده باحوال ایشان نرسانیده کماکان در فکر خود اصرار و رجعت
سفر را اختیار مینمودند آنحضرت بعد از معلوم نمودن این کیفیت غیظی تمام و از مجلس برخاسته
در خیمه مخصوصه خود تنها نشست و قدغن فرمود که تا سه روز هیچکس بخدمت خدیو بخت فیروز نیامده خود
بالانفراد در امر لشکر تدبیری قرار داد فرمایند بعد از انقضاء سه روز بیرون آمده فرمودند که در خصوص
سفر بزرگان لشکر رفته تفأل و استخاره ببعضی چیزها که در آن ایام متعارف و متداول بود نمایند
ایشان نیز در میان خود تفأل کرده معروض داشتند که الحال مسافرت نسبت بحالها بسیار زبون
و معاف گردیدن از سفر بصلاح مقرون است این امر را موقوف و عنان عزیمت بصوب ولایت معطوف
فرمایند آنحضرت چون اصرار ایشان را در حد انتها و مراتب را خلاف رضای خدا و منافی سلیقه سپاه
نصرت انتما دید مسئول ایشان را قبول و تمنای ایشان را بشرف حصول ممضی داشته ترک این سفر
فرمودند سپاهیان ازین مژده دلپذیر بشکرانه ایزد علیم خبیر پرداخته همگی در دور خیمه آنحضرت
مراتب خدمتگذاری و جانسپاری خود را بصداهای بلند بعرض خدیو ارجمند رسانیدند و حسب الامر
چند باب مسجد و معبد در آنجا بنا و قربانی که مرسوم و متعارف بود بجا آوردند و چند روز بجهت تماشای
آن موضع با فضا توقف و ولایاتیکه از هندوستان بحیطه تصرف رسیده بود همگی را بپورس واگذار
و او را با التفات بی نهایت صاحب اختیار تمامی آنها کرده بنای انصراف موکب والا را بصوب
بابلان گذاشتند

در بیان انصراف موکب والا از هندوستان بطرف بابلان و وقوع جنگ مشهور بجنگ مالی و وقایع آن زمان

بعد از انتظام امور آنسامان چون مراجعت از هندوستان مرکوز ضمیر مرحمت بنیان میبود
مقرر فرمود که اردوی همایون وارد کنار رودخانه هیدسپس و در آنجا مشغول سرانجام نمودن کشتیها
بجهت عبور سپاه منصور شوند و منظور آنحضرت این بود که بعضی از سوار و پیاده لشکر از دو
طرف رودخانه از راه خشکی و خود با سایر افواج از روی رودخانه تا جائی که هیدسپس باکتب ملحق میگردد
سوار کشتی و از آنجا داخل دریای هند گردیده از شط العرب عبور و وارد بابلان که حوالی

بغداد است شوند اما از اینکه این راه پرخوف و خطر را که اکثر جاهایش مشتمل بر صحرا و کوهها بود تا
حال هیچیک از سلاطین سلف نرفته اند خاطر الهام مظاهرش غریق بحر تفکر و گداخته بوته تحیر میبود
و همچنین در راه بردن امور کشتی که این راه دور و دراز صعب را بعهده و حذاقت و مهارت کدامین
شخص محول و مرجوع فرمایند متردد بود نیارخس نام را که از ایام حیوة فیلیب هواخواه این دولت
ابد فرجام و وقت و بی وقت در برون و خلوت محرم اسرار آن برگزیده ملک علام بود طلبیده
فرمودند که امور هر یک از سران و سرکردگان سپاه معلل بغرض و در خصوص این امر در خاطر
هرکدام مرضی هست بعضی میگویند که این امریست محال و برخی میگویند که بغایت دشوار است
تو که عن صمیم القلب جانفشان و دولتخواه فکرت چه و رایت چیست نیارخس بعرض رسانید
که فکریکه بخاطر مرحمت تخمیر رسیده است موافق تقدیر و مباشر امور کشتی نیز این بنده حقیر که
در فنون اجرای سفاین بی نظیر است خواهد شد آنحضرت بعد از شنیدن این گفتگو از نیارخس درین
عزم مصمم و شوقش زیاده بر سابق گشته مقرر فرمود که اختیار تمامی کشتیها بعد از آنکه صورت انجام
یافت بعهده اهتمام نیارخس محول و واگذار گردد همگی لشکر نصرت اثر که از عبور ازین راه
پرخوف و خطر دل آزرده و مأیوس بودند چون مباشر گردیدن نیارخس بامور کشتی معلوم ایشان
گردید راضی و خوشحال و بشکر ایزد متعال پرداختند بعد از حصول اطمینان از امور راه و کشتی
بکارکنان سرکار امر و مقرر گردید که از بیشها و جنگلهائیکه حوالی رودخانه مزبوره واقع بود چوب و
درخت بقدر ضرورت قطع کرده در اندک زمانی هشتاد فرد کشتی بزرگ و دو هزار کشتی کوچک
بامر آنحضرت ترتیب یافته حاضر گردید و بجائیکه بلدیت و مهارت در امور راندن کشتی داشتند قدغن
فرمود که همگی در زیر اطاعت و فرمانبری نیارخس بوده از سخن و صلاح او انحراف نورزند پس
قراطیرس با جمعی از افواج سواره و پیاده مامور شد که بطرف راست رودخانه روانه شود و هیفسیون
با برخی دیگر که بیشتر سپاه نصرت اشتباه بود با دویست زنجیر فیل بطرف چپ مامور گردید و امر عالی
نیز صادر گردید که فیلیب که در آن اوقات صاحب اختیار ممالک آنطرف اتک بود بفاصله سه روز
با افواج ابواجمعی خود در عقب حرکت کرده بتدریج بدیشان ملحق گردد چند روز بعد در اواخر خریف در سال
سیصد و بیست و هفت پیش از بعثت حضرت عیسی علیه السلام وقت طلوع صبح خود آنحضرت با بقیه
سپاه بعد از آنکه بجهت حوادثات این راه پرخطر استدعاها و مسئلت از درگاه ایزد داور و قربانیها
هم موافق رسم ولایت یونان و هم موافق ضابطه هندوستان بعمل آوردند با صدای کرناهای

سوار کشتیها و عزیمت نمودند و در عرض راه بعد از سه روز با ردوی قراطریس و هفیسون که از کنار
رودخانه چنانکه مذکور شد روانه گردیده در جائیکه اسکندر مقرر فرموده بود منتظر وصول موکب همایون
میبودند ملحق گردیده و بعد از دو روز توقف فیلیپ نیز با افواج ابوالجمعی خود در رسید و در همانجا معروض
رای جهانگشا گردید که طایفه آقسی دراسی و مالی که گذارش احوال آنها سابق مرقوم گردید باز
جمعیت نموده بنای یاغیگری و در نظر که حین وصول سپاه منصور بحوالی مساکن ایشان از در
ممانعت درآمده فسادی بظهور رسانند آنحضرت بعد از استماع این خبر تنبیه آن گروه را پیشنهاد
همت والا ساخته با جمعی از سپاه نصرت پناه از کشتی بیرون و بنیارخس قدغن نمود که با بقیه لشکر
با کشتی روانه و در جائیکه رودخانه هدروطیس و هسپس متصل یکدیگر میشود توقف کرده منتظر وصول
موکب همایون از عقب باشد در عرض راه پیش از آنکه بمیان آن طایفه برسند بجائیکه رودخانه اکسنیس
و هدسپس متصل یکدیگر و در کمال شدت و تندی جاری بود رسیده ملاحظه نمودند که گرداب در
بین معبر ظاهر و عبور قدری اشکال دارد آنحضرت که همیشه الطاف غیبیه با او یار و معاون
میبود متوکلا علی الله سپاه نصرت پناه را امر بعبور فرمود گذشتند اما چند نفر از کسان آنحضرت در وقت عبور
غرق و نزدیک بود که از صدمات لطمات گرداب چشم زخمی در میان آب بخود آنحضرت رسد عنایت
باری یاری و طالع فیروز مطالع مددکاری نموده بدون آسیب عبور فرمود بعد از آنکه سپاه منصور
از رودخانه بیرون و بکنار رسیدند آنحضرت تمامی ایشان را سه دسته قرار داده دسته اول
مخصوص آنحضرت و اختیار دسته دویم را بهفیستیون سردار و دسته سیم را بطالیمی نام که او نیز
از جمله سرکردگان نامدار بود واگذار نموده بهفیستیون امر و مقرر کرد دیدکه از راه بالا که خالی از سکنه است
روانه و مطلع بوده هر وقتیکه آن طایفه مغلوب و رو بوادی هزیمت گذارند ایشان نیز سر راه
بر ایشان گیرند و بطالیمی نیز قدغن شد که سه روز بعد متعاقب دسته آنحضرت برسم چنداول
روانه و چنانچه احدی از آن طایفه از دست غازیان شیرشکار خلاص و فرار نمایند ایشان کار
او را اتمام و یا اینکه گرفته بحضور معدلت فرجام آورند و با این نظام اعلام ظفر ارتسام در
حرکت آمده روانه گردیدند آن طایفه پیش از وقت قلعه سختی را که در آن حوالی بود مامن عافیت ساخته
از طلاآلات و نقره آلات و اجناس نفیسه پرقیمت با زنان و اطفال در آنجا گذاشته و جمعی از
پیادگان را با ستحفاظ و حراست آنها گماشته خودشان در بیرون و اطراف قلعه مترصد وقت
و فرصت بودند چون با ردوی آنحضرت و قلعه بیابانی وسیع خالی از آب و علف بود آنحضرت

بلشکر نصرت اثر مقرر فرمود که آب و آذوقه سه روزه برداشته بسر وقت ایشان عازم باشند روز سیم
بدون اینکه احدی از آن طایفه از عزیمت لشکر مظفر مستحضر باشد خود را بایشان رسانیده بسیاری از کسانیکه
در اطراف قلعه در کمین کین ایستاده بودند عرضه شمشیر تیز و بقیة السیف راه گریز پیش گرفته خود را بقلعه
رسانیدند فردای آنروز بیورش لشکر فیروز قلعه نیز بحیطه تسخیر درآمده مردان ایشان مقتول و تمامی اموال
و اجناس و طلاآلات و نقره آلات که از حساب محاسبین بیرون بود بکیسه غازیان ظفر نصیب رسیده
عطف عنان فرمودند و چند قصبه دیگر که اهالی آنجاها مثل طوایف مزبوره سر از ربقه اطاعت و فرمانبری
کشیده بودند بقهر و غلبه تسخیر و ایشان نیز بدستور مورد سیاست خدیو اقلیم گیر گردیدند مردمان بعضی
بلدهای دیگر که از این مقدمه مطلع و مستحضر شدند پیش دستی کرده از غایت غیرت پیش از وصول سپاه
منصور بآنجا تمامی مساکن و مزارع خود را آتش زده و خودشان را نیز بمیان آتش انداخته رخت بوادی
عدم کشیدند در این اوقات معلوم کردید که بلده بزرگ این طایفه که پای تخت آنها و مظنه استعداد
جمعیت در آنجا میرفت از سکنه خالی و تمامی ایشان از غایت خوف و هراس روانه آنطرف رودخانه
هدروطیس گردیدند آنحضرت نیز متعاقب روان و وقتیکه بکنار رودخانه مزبوره رسیدند دیدند که
پنجاه هزار نفر از سواره و پیاده در آنسمت رودخانه مستعد و آماده منتظر عبور سپاه منصور هستند که
بجنگ قیام نمایند آنحضرت بدون توقف و درنگ با جمعی داخل رودخانه و همین که آن گروه این قسم
جرأت و جلادت غازیان ظفر نشان را مشاهده نمودند تاب اقامت نیاورده یکباره متفرق و رو بوادی
هزیمت گذاشتند در این وقت افواجیکه در زیر حکم هفیستیون و طالیمی بودند نیز از آب عبور و متعاقب
ایشان روان شدند هندیها که در اثناء فرار چون قلت لشکر منصور و عدت خودشان را مشاهده نمودند
باز خودسازی کرده بمقابله پرداختند بعد از اندک زد و خوردی فرار و حصار اطراف شهر را پناه کرده بجدوداری
مشغول شدند سپاه نصرت پناه بامر آنحضرت اطراف شهر را احاطه و راه آمد و شد را بر ایشان مسدود
کرده از جان تنگ و از شهر فرار کرده متحصن در ارک شدند همت والا بتسخیر ارک قرار و غازیان فیروزی
نشان بامر آنحضرت بجمع آوری اسباب یورش پرداخته پیش از آنکه احدی از لشکر سعادت فرجام باین امر
قیام نماید خود آنحضرت نردبانی بدیوار ارک گذاشته با پردلی همت والا صعود بمدارج مقصود نموده سه
نفر از سرکردگان معتبر که لیوناطیس و پیوستطس و ابریس نام داشتند از عقب آن حضرت باین طریق
بالا رفتند هندیها که در بالای ارک مشغول خود داری و جنگ بودند از جرأت و دلیری آنحضرت تعجب نموده
چند نفر ایشان بضرب تیغ بیدریغ مقتول و بعضی از ایشان بزور بازوی خسروی از بالای ارک بر زمین

افتادند ورفته رفته جنک غلیظ ومعرکه ستیز وآویز کرم کشته هندیها چون آنحضرت راتنها دیدند
ازهر جانب شروع بانداختن تیر ومیخواستند که آنحضرت را باین وسیله مشوش ودلکیر سازند سپاه
نصرت مآب که غایت اضطراب آنجناب را معلوم نمودند بتعجیل تمام نردبانها را بدیوار کذاشته
همین که مشرف بشرفات ارک کردیدند نردبانها تاب سنکینی آنجمع را نیاورده شکست وصعود بمدارج
مقصود میسر نکشت آنحضرت ازین معنی بغایت متفکر وخاطر مرحمت کستر ازین رهکذر خیلی مضطرب
ومتحیر بود که اکر چنانکه باین حال دراینجا توقف شود از رویه حزم دور وکاه هست که از تیرهای
دشمن آسیبی نسبت بآنجناب بظهور رسد وهرکاه پا ازارک بیرون کذاشته شود ظاهر است که
لشکر بالکلیه مایوس وحمل بر زوال دولت جاوید مانوس خواهند کرد وصلاح کار را چنین وچاره
این امر را دراین دیدند که خود را ازدیوار باندرون قلعه انداخته باتفاق سه نفر مزبور تا جان در
تن ورمقی در بدن هست با آنها کوشش نمایند هندیها چون عرصه را خالی وسوای این چهار نفر
شخصی دیکر مشاهده نکردند باجرأت تمام بمقابله قیام نمودند آنحضرت نیز باسه نفر مزبور برایشان حمله
وچند نفر ایشان را بشمشیر کشته مابقی ازمقابله پس نشسته بانداختن حربه وسنک هنکامه آرای
عرصه جنک شدند درعین کیرودار تیری بپیشانی ابریس سردار برخورده زخمدار ودردم جان تقابض
ارواح سپرد تیر دیکر نیز بخود آنحضرت رسیده ازچار آینه کذشته بسینه شریفش نشست وباوجود
این زخم کاری دست ازکارزار برنداشته مشغول دعوا بود تا اینکه خون بسیار ازجراحت آنحضرت
جاری کردیده بیهوش افتاد پیوسطس ولیوناطیس باوجودیکه ایشان نیز زخمهای بسیار برداشته بودند
چون حال پادشاه را تباه دیدند سپرهای خود را آورده بربالای آنحضرت انداختند که ازآسیب
تیر دشمنان سالم وضرری دیکر ببدن شریفش نرسد دراین بین جمعی ازسپاه منصور که درآنطرف
ارک اقامت ومترصد وقت وفرصت بودند دست ازنردبان برداشته ببعضی آلات واسباب
دیکر که صعود با آنها ممکن ومیسر بود بتعجیل تمام بربالای ارک رفته جمعی دیکر نیز بهمین دستور بایشان
ملحق ودر زمانی اندک خود را ازارک انداخته بخدمت آنحضرت رسانیدند لکن بیشتر لشکر که ازحال اسکندر
خبری نداشتند وازحیات وممات وی مطلع نبودند درفکر اینکه آیا چه بروواقع شده باشد بیم و
هراس برایشان غلبه کرده درغایت اضطراب کوئی همکی دست ازجان شسته بیکرته زور آوردند
ودروازه ارک را درهم شکستند وازسمت دیکر نیز دیوار حصار که ازصدمات آلات قلعه کوبی
بانهدام نزدیک شده بود ازپا درافتاد وتمامی لشکر بیکرته درقلعه ریختند وچون ازحال زبون

پادشاه خویش مطلع کردیدند نایره غضب ایشان دراشتعال آمده دست بشمشیر انتقام آهیخته احدی
ازسکنه قلعه را امان ندادند حتی زنان واطفال بی کناه نیز دران هنکامه قتل عام بمعرض قتل آمدند
وارک ایشان نیز بتصرف دلیران معرکه ستیز وآویز رسید وهرچند که اززخم کاری آنحضرت غازیان
فیروزی علامت را فی الجمله ناامنی حاصل بود اما چون مشیت ایزد داور متعلق براین بود که ازوجود
آنخسرو دادکر عالمی درمهد راحت وفراغت آسایش کزین باشد دراندک زمانی جراحت آنحضرت
بهتر واحوال سعادت مآلش ازاول خوشتر کردید بقیه طایفهای مذکوره ازدر عذرخواهی درآمده
راه اطاعت وانقیاد این دولت ابد بنیاد پیش کرفتند بعد ازحصول اطمینان ازامور آن سامان
آنحضرت باجمعی که همراه داشتند بکشتی نشسته بمحلی که سپاه منصور وکشتیهای دیکر با امرای آن سرور
منتظر وصول موکب والا بودند رسیده حسب الامر قراطریس سردار بهمه جا ازکنار رودخانه روانه
میبود بعد ازوصول بمحل مذکور توقف نکرده بمباشرین امور کشتیها قدغن کردید که کشتیها را برده
درموضعی که رودخانه اسنیس متصل برودخانه اتک میشود لنکر اقامت اندازند بعد ازرسیدن بآنجا
چون جائی بغایت باصفا بود فرمود که شهری درانجا بنا نمایند وفلیب نام را که یکی ازسرکردکان ودر
کاردانی وزکا محسود امثال واقران بود مقرر فرمود که باجمعی ازسپاه درآنجا درآنجا توقف وخود
بابقیه لشکر روانه وبجائیکه رودخانه اتک بدریای هند داخل میشود رسیده طوایف دیکر که درآنحوالی
سکنی داشتند بعضی ازایشان بقهر وغلبه نیز بالطوع والرغبه بمقام اطاعت درآمدند چون رودخانه
اتک که متصل بدریای هند میشود بدو شعبه منشعب ومیان دو شعبه جزیره موسوم بپاتالا که مشتمل
برآبادی وبزرک جزیره میرریص نام بود آنحضرت چند روز پیش ازآنکه بدریای هند رسند بزرک پاتالا
وارد دربار دربار معلی ومتعهد خدمت کردیده ازجانب آنحضرت مورد عنایت بی غایت کشته
رخصت انصراف حاصل نموده بود وازهمانجا قراطریس سردار را باجمعی ازلشکر وفیلان کوه پیکر
ازراه خشکی ببلده کرمان روانه ومقرر کردید که الی وصول موکب والا درآنجا متوقف باشند وسبب
مرخص فرمودن قراطریس را ازخدمت ظاهرًا دوچیز بود یکی اینکه درعرض راه دریای فارس آذوقه
بسیار کم وکاه هست که بجهت سپاه نصرت توام تنکی کذرد ودیکر اینکه قراطریس پیش ازآنحضرت رفته
معمور جایترا که فیمابین کرمان ورودخانه اتک واقعست بدقت ملاحظه وکیفیت را پیش ازوقت
معروض خدمت اولیاء دولت نماید بعد ازمرخص فرمودن قراطریس آنحضرت بابقیه لشکر عازم جزیره
مزبوره کردیده پیش ازرسیدن بآنجا معروض رای مرحمت پیرا کردید که میرریص بزرک جزیره ازسطوت

جنود قاسره احتیاط وجزیره را خالی کرده فرار نموده است آنحضرت تنبیه وانجام کار او التفاتی
نکرده مباشرین امور کشتی قدغن فرمود که بمرمت کاری کشتیها پرداخته عزیمت صوب مقصد نمایند
وخود آنحضرت با جمعی از خاصان ومعتمدان بجهت تفنن بچند کشتی کوچک سوار واز شعبه جانب چپ
رودخانه آتک که داخل دریای سند میشد رفته بعضی جاهای آن دریا را سیر وقربانی بجهت بزرگ وناخدای
دریا که نبطون نام ومرسوم ومتعارف بود ذبح نمودند واز آنجا باز مراجعت بپاتالا نموده مصمم گردیدند که
آنحضرت خود با جمعی از سپاه نصرت پناه از راه خشکی عازم بابلان ونیارخس با بقیه لشکر ومال و
دواب واحمال واثقال اردو از سمت دریای فارس بنحویکه مذکور شد داخل شط العرب واز آنجا عزیمت
بابلان نمایند واز کسانیکه مهارت تمام در امور کشتی داشته در آنحوالی میبودند تحقیق مراتب وکیفیت
موسم اجرای سفاین کرده همگی متفق اللفظ عرض نمودند که حالا روانه گردیدن کشتیها که موسم وزیدن
باد مراد نیست مقرون بصلاح نخواهد بود از جانب آنحضرت مقرر شود که چندی در اینجا لنگر اقامت
انداخته در وقتی مناسب بهمراهی الطاف ایزد واهب روانه باشند آنحضرت نیز سخن ایشانرا قبول
ودر سمت میمنه رودخانه آتک جائی مرغوب در میان دریا پیدا وضروریات وما یحتاج کشتیها را
از آب واذوقه آماده ومهیا کرده مقرر فرمود که نیارخس با سپاه منصور در آنجا الی رسیدن موسم
اجرای کشتیها توقف وبعده بدون احتیاج بامر مجدد عازم صوب مقصد باشند امناء دولت جاوید
مدت که از عزیمت آنحضرت از راه خشکی مطلع ومستحضر گردیدند همگی از راه دولتخواهی وارادت بعرض
خدیو سلیمان حشمت رسانیدند که این راه مبنی بر خوف وخطر بی شمار وعزیمت بغایت دشوار است
آیا معروض رای مرحمت اقتضا نگردیده است که وقتیکه پادشاه بابلان تسخیر هندوستان لوای
عزیمت برافراشت در حین مراجعت از همین راه پرخطر زیاده از بیست نفر از لشکر او نمانده همگی
بمعرض تلف در آمدند وهمچنین کیخسرو نیز با هفت نفر مراجعت وتمامی سپاه واتباع او درین راه پرآشوب
برطرف گردید آنحضرت از استماع این سخنان زیاده از سابق شائق گردیده در این عزم جازم شدند
ومنظور آنحضرت این بود که بر عالمیان معلوم ونام وآوازه آن یگانه دوران بروزگاران
مشهور ودر میان عباد الی یوم المعاد گفته شود بعد از جزم کردن این عزم بکارکنان سرکار
شوکت مدار قدغن فرمود که تدارک عرض راه این سفر را درست دیده روانه باشند وپیش از
حرکت رایات جهانگشا مقرر گردید که رودخانه آتک بعد الیوم رأس الحد فیما بین ممالک محروسه
وولایات دیگر باشد چنانکه نادرشاه افشار نیز در حین مراجعت از هندوستان همین دستور

قرارداد نمود بعد از حصول فراغت واطمینان از امور آنسامان آنحضرت با همت بلند وعزم ثابت
از آنجا حرکت ودر عرض راه از رودخانه مشهور بعرمیس عبور وبمیان طایفه موسوم باورپیطی که
در آنسمت رودخانه مزبور سکنی داشتند رسیده چون اولاً طایفه مزبور سر از اطاعت این دولت
ابد مدت بیرون کشیده مساکن خودشانرا خالی ورفته درکوهها وبیغولها متواری گردیده بودند از جانب
جنود مسعود گوشمال بلیغی خورده مساکن ایشان بتصرف سپاه فیروزی نشان در آمده بود وثانیاً
آنجماعت از کرده خود پشیمان وکسان معتبر بخدمت خدیو زمان فرستاده طالب امان ومتعهد
خدمت ومستدعی رد فرمودن یورت ومساکن خودشان گردیدند عفو خطاپوش آنحضرت شامل حال
ایشان ومقرر گردید که باز آمده در یورت اصلی خود سکنی واقامت نمایند چون جای مرغوب با فضا
بود اپولافرنس نام را که از سرکردگان معتبر لشکر نصرت اثر بود با جمعی دیگر مقرر فرمود که در میان ایشان
مانده بتمشیت امور آنجا وبتعمیر باره وبیوتات وعمارات پردازد وخود آنحضرت چند روز در آنجا توقف
وبعد حرکت نموده مطمح نظر او لاچنان بود که از سمت ماکران که در یونان موسوم بالخثیافکی که بمعنی
ماهی خوران است بجانب کرمان روانه باشند ووجه تسمیه اش این است که اهالی آنجا همیشه معتاد
بخوردن ماهی وبالفعل این عادت نیز میان آنها جاریست با نظر باینکه ماکران درکنار دریا واقع وبعلت
کمی آب شیرین در آنجا عزیمت سپاه منصور را مانع بود در رفتن از آنسمت را موقوف وعنان عزیمت را
بجانب شهری موسوم بکیدروزیا معطوف داشتند که از آنسمت روانه باشند وچون آن راه مشتمل بر
ریگ بسیار ومشخص نمودن جاده بغایت دشوار بود وقطع نظر از این اذوقه سپاه نصرت پناه در شرف
تمام حتی اینکه کسان آنحضرت از خاص وعام از غایت گرسنگی مال ودواب اردو را ذبح کرده میخوردند
وراه مزبور نیز صحرائی بی پایان وخالی از آب وعلف بود مشقت بی غایت وزحمت بی نهایت بآنحضرت
وتمامی لشکریان رسید بعد از آنکه بهمین طریق طی مسافت کرده بمنزل رسیدند جمعی از اهل اردو را
بکنار دریا که مظنه آبادی در آنجا میرفت بجهت تحصیل اذوقه روانه فرمودند مامورین نیز رفته قدری از
خوردنیها پیدا واز بسکه خود بمرض جوع مبتلا بودند هرچه که تحصیل نموده بودند در عرض راه مصرف و
تن بسیاست آنحضرت داده خود را از گرسنگی خلاص وبا دست خالی بخدمت خدیو عالمیان مناص
آمدند آنحضرت چون حال ایشانرا زبون دید از غایت مرحمت بمقام مؤاخذه وسیاست نیامده از سر
تقصیرات ایشان درگذشتند ورفته رفته شدت جوع بجائی رسید که اهل اردو در خلوتها بجهت اینکه اسبهای
عراده کش بمصرف باید عراده ها را شکسته بخدمت آنحضرت عرض میکردند که بالهای عراده بیکار ومردم

تمام احتیاج بسیار بذبح کردن و خوردن آنها دارند از جانب آنحضرت مرخص و اسبهارا کشته میخوردند
و همچنین بخصوص آب غازیان نصرت مآب را دل در تب و تاب و در اکثر منازل که هر روز ده فرسخ
راه طی میشد حین وصول بمنزل از بی آبی لاعلاج مانده پنج فرسخ دیگر طی نموده خود را بآب میرسانیدند
و باین طریق طی مراحل و قطع منازل کرده سر روز جمعی از بی آبی هلاک و از غایت ضعف و ناتوانی
سر ببالین خاک می نهادند و از بسکه عطش در عرض راه بایشان زور می آورد وقتیکه بآب میرسیدند
خود را بی اختیار در آب انداخته جمعی نیز بافراط کردن آب راه فنا پیش میگرفتند و یک روز چنان
شد که تمامی مردمان اردو را از غایت عطش پا از رفتار باز و در حضور خدیو دوران آغاز عجز و
نیاز کرده استدعا نمودند که ما با این حال دیگر قوت رفتار نمانده مرخص فرمایند که در همین جا تن بقضای
ایزدی نهاده منتظر مرگ باشیم خدیو دریادل ازین معنی بسیار مشوش و مانند ماهی که از آب
بیرون افتد دل در طپش افتاده پانچ نفر سواره از اطراف و جوانب در طلب آب و حل عقدهٔ این مشکل را
مستدعی از درگاه ایزد وهاب شده میگشت تا اینکه لطف حضرت باری یاری طالع خجسته مطالع مددکاری
کرده بعد از زحمتهای بسیار چاه آب در آنحوالی پیدا و خاطر اهل اردو ازین مژده دلپسند ترین
سرور بی نظیر گشته همگی ایشان کارسازی کرده بدعای دوام دولت جاوید مدت پرداختند و با
وجود اینهمه تصدیعات و مشقتها که بسپاه نصرت پناه روداده بود چون آنحضرت خود همیشه در شدت
و رخا و خلا و ملا برادرانه با لشکر سلوک و تفاوتی میانه خود و دیگران در هیچوقت میگذاشتند سپاهیان
نیز از رفتار و اطوار خوش آنحضرت بخصوص تصدیعات این سفر بهیچوجه متغیر نگردیده فدویانه در
راه این دولت سر میباختند و بعد از این زحمتها موکب والا بپای تخت کید روزیا رسیده چندی
بجهت آسایش و انتظام امور لشکر در آنجا توقف و بعده بهعنانی لطف ایزد منان عازم شهر کرمان
گردیدند و چند روزی دران بلده نزهت نشان توقف خسارتها و ضررهائیکه در عرض راه بجنود
مسعود رسیده بود همه را عوض و تلافی فرموده منتظر ورود قراطریس سردار که از کنار دریا عازم
و نیارخس که از دریا راهی بود گردیدند و نظر بوقوع پاره عوارضات در عرض راه و تنبیه بعضی
بنحویکه سمت گذارش یافت موکب والا در مدت دو ماه تمام از کید روزیا بکرمان رسید و در همانجا
قراطریس سردار نیز شرف عتبه بوسی یافته حاکم هرات و همچنین پسر حاکم پرطیا چون بوضعی و
خیانتهای لشکر نصرت پناه را معلوم نموده بودند همگی با تدارکات شایان وارد دربار سپهر
بنیان گردیده از نوازش گوناگون خدیو دوران بهره ور و کامران شدند اما از جانب نیارخس

که امور اکثری از لشکر بعهده اهتمام او محول و از دریا عزیمت میداشتند در خاطر مرحمت ذخایر نگرانی
تمام بعمل آمده از هر کس که بتحقیق احوال نیارخس میفرمودند جواب صحیح و صریحی نمی شنیدند نیارخس بعد از
حرکت آنحضرت دو ماه بجهت آمدن باد مراد در جای اقامت خود معطل و در آخر خریف با بقیه سپاه براه
افتاده بعد از پنجاه روز از کنار ماکران برودخانه انمیس که از رودخانهای مشهوره کرمان و متصل
بتنگی دریای فارس است رسیدند و در راه مشقتها و زحمتها که بایشان روداده بود از حوصله قیاس
افزون و از حد بشر بیرون بود و بعد از وصول برودخانه مزبوره چند نفر از کسان خود را بکنار رودخانه
بجهت تحصیل قوت و آذوقه روانه و ایشان نیز رفته در دهی بیکنفر از کسان یونان که ایشان نیز یونانی
بودند دچار و از تعصب هم ولایتی دل ایشان بجوش آمده آغاز نوحه و خروش کردند احوالات
موکب همایون را از شخص مزبور استعلام کرده گفت که پنج روزه راه ازین جا تا اردوی ظفر پناه و
من خود در اردو بوده چند روزیست که وارد گردیده ام ایشان بعد از تحقیق این خبر شخص مذکور را
بنزد نیارخس برده تمامی لشکریان را ازین مژده بهجت نشان حیاتی تازه و سرور بی اندازه حاصل گردید
بزرگ قریه مزبوره از اینکه حسن خدمتی بجهت آنحضرت بهتر از ابلاغ مژده ورود نیارخس و سپاهیان
نخواهد شد سوار و بچاپاری خود را الخدمت خدیو نامدار رسانید آنحضرت از استماع خبر ورود ایشان
اولا خوشوقت و شادمان و ثانیاً بعد از چند روز که اثری از آمدن ایشان بموکب والا بظهور و بروز نرسید
و بعلاوه شخص مزبور از کیفیت وصول کشتیها و سایر لشکر مستحضر نبوده همین ورود نیارخس را معروض
داشته بود آنحضرت غیظ فرموده او را مامور بحبس نمودند و چند نفر سواره بجهت استعلام صدق و کذب
این خبر باطراف و جوانب روانه و مقرر فرمودند که بزودی کیفیت را معلوم خدیو فرزانه نمایند نیارخس
بعد از آنکه از رودخانه بکنار رسید کشتیها را حصار و سنگر لشکر کرده بجهت انتظام امور و حصول فراغت
چندی در آنجا توقف نموده باعث تاخیر و دیر رسیدن بدربار معلی گردیده بود و بعد از چند روز از اردوی
خود را با کشتیها در آنجا گذاشته با پنج نفر از کسان خود عازم ادراک عتبه بوسی سده سنیه گردید و در
عرض راه بچند نفر از سپاه نصرت پناه که بجهت تحقیق احوال او آمده در تفحص بودند دچار و از غایت
ضعف و ناتوانی که از مشقت سفر دریا بنیارخس و کسان او روداده بود با وجودیکه نیارخس شخصی
مشهور و معتبر و از اهل یک ولایت بودند او را نشناخته التفاتی نکردند نیارخس از ایشان تحقیق
احوال خسرو زمان کرده ایشان نیز نشان داده میخواستند که کماکان بخدمت مرجوعه بخود شتافته قیام
نموده روانه باشند نیارخس دوباره از ایشان پرسید که شما چه کسان و بچه مامور هستید ایشان

گفتند که ما حسب الامر قدر قدر بجهت تحقیق احوال نیارخس آمده ایم نیارخس خود را با ایشان معلوم کرده
با اعزاز و احترام تمام او را بخدمت خدیو فلک احتشام رسانیدند آنحضرت که نیارخس و پنج نفر
دیگر را با غایت پریشانی حال و شکستگی بال مشاهده فرمود از خاطر مرحمت ذخایر خطور نمود که البته
کشتیها همه با دفنا و این چند نفر بطوری خلاص و بدربار معلی آمده اند و بعد از آن مجلس را خلوت
کرده در خیمهٔ مخصوص بدون گفتگو از غایت مهربانی و رأفت که آنحضرت را نسبت بعموم سپاه و
رعیت میبود آغاز دلسوزی و زاری کرده در مقام تسلی و دلجوئی بنیارخس فرمودند که لله الحمد تو که
از جملهٔ معتمدان و خاصان این دولت هستی از آسیب طوفان کشتی خلاص و خود را بدربار معدلت
مناص رسانیده از خداوند قادر بسی راضی و شاکر هستم بگو که کشتیها در کجا غرق طوفان بلا و لشکر
بچه کیفیت گرفتار کمند حادثهٔ قضا شدند نیارخس بعرض واقفان حضور انور رسانید که الحمد لله
با الطاف ایزد سبحان و یمن اقبال خدیو دوران عموم سپاه و تمامی کشتیها با عافیت و درستی آمده
در فلان جا اقامت و مترصد فرصت هستند که از ادراک حضور باهر النور اقدس بهره ور و سرافراز
و خود را باین شرافت عظمی از بین الناس ممتاز نمایند من از غایت دولتخواهی باین دودمان چند
روزی قبل از ایشان روانه گردیدم ایشان نیز موقوف بامر مجدد و بعد از صدور رقم قضا نشان عازم
دربار معدلت بنیان خواهند شد آنحضرت بشکرانهٔ این نعمت عظمی نذورات و قربانیها بعمل آورده
مقرر فرمود که تمامی سپاه منصوب بعیش و سرور بپردازند و قسم یاد فرمود که خوشحالی که از ورود نیارخس
و سایر سپاه بجواب همایون ما روداده بهتر است از اینکه کل ممالک آسیا بتصرف جنود نصرت پناه
درآید و چنانچه آسیبی بکشتیها و لشکریان میرسید شرمندگی در نزد خالق و خلایق الی یوم المعاد بجهت
ما باقی بود و بعد از آن نیارخس و بعضی از سرداران معتبر را بضیافت خاص ممتاز و قامت
قابلیت ایشان را بخلاع فاخرهٔ مرحمت و سرافراز کرده فرمودند که رای جهان آرا متعلق براین است
که موکب والا از راه فارس عازم سوزا که مشهور بشوشتر است گردیده نیارخس که در این اوقات
متحمل اینهمه تصدیعات شده است چندی باستراحت در اینجا قیام و شخصی دیگر روانه مینمائیم که رفته کشتیها
با بقیهٔ لشکر بشوشتر رساند نیارخس از این معنی رنجیده خاطر گشته عرض نمود که از انصاف و مروت خدیو
معدلت دستور بغایت دور است که طی اینهمه مسافت پرخوف و خطر بعهدهٔ این بندهٔ اخلاص گستر
محول و بعد از آنکه از یمن اقبال بیزوال از آسیب طوفان و غرق محفوظ مانده باینجا رسید دیگری
مباشر این خدمت و این اسم بنام او شهرت نماید انشاء الله المنان من خود کماکان رفته این امر را

صورت انجام خواهم داد آنحضرت نیز قبول کرده نیارخس را از همانجا مرخص و موکب والا از راه
خشکی عازم فارس و همه جا سیرکنان خود را بتخت جمشید رسانیدند چون تخریب آن مکان رفیعت
بنیان بنحویکه سابق سمت گذارش یافت حسب الامر قدر توامان گردیده بود بعد از ورود بآنجا
تاسف خورده از کرده پشیمان و بجائی نرسید و از آنجا موکب فیروزی اثر روانهٔ شوشتر و
نیارخس نیز با کشتیها و بقایای لشکر باردو ملحق گردیدند و بهمه جهات یکصد و چهل و شش روز شد
که نیارخس از جزیرهٔ پاتالا بشوشتر رسید و در آنجا بامر خدیو عالمگیر تمامی سپاه و رعیت مشغول
عیش و عشرت و چند روزی اوقات بشادی و فیروزی گذرانیدند چون منظور نظر مرحمت اثر این
و پشتها دخاطر معدلت گستر چنین بود که بعد از این دو دولت علیتین یونان و ایران متحد و جدائی
درمیانهٔ این دو دولت ملحوظ نشود لهذا امر واجب الانفاذ مقرر شد که تمامی سران و سرکردگان
سپاه نصرت پناه با مردم ایران مخلوط و ضوابط خویشی و مواصلت را با ایشان محکم و مضبوط
کرده هریک موافق رتبه و شان با اهل ایران نقل وصلت و ازدواجی درمیان آرند و اولاً خود آنحضرت
دو نفر از پردگیان حریم عفت که یکی صبیهٔ پادشاه غفران پناه ایران و اسمش پری سینه و
یکی دیگر نیز انتسابی با پادشاه ایران داشته موسوم بپری ساتیس که بمعنی پرنزار است بود در
سلک ازدواج خود درآورد و همچنین صبیهٔ دیگر دارا را بامر آنحضرت بهفیسیون سردار و یکنفر دیگر
از برادرزادگان دارا بتراطریس نامزد گردیده هشتاد نفر دیگر از دختران معارف و مشاهیر
ایران ببایر سرکردگان و سرداران سپاه گفته شد و سایر لشکر نیز هریک مناسب رتبه و پایهٔ
خویش با یکی راه و رسم مواصلت پیش گرفتند و مقرر فرمود که اشخاصی را که باین امر خیریت انجام
اقدام نموده اند سیاهه کرده که بهریک از ایشان موافق مرتبه و شان انعام و احسان از جانب
خسرو زمان داده شود کماشتگان سرکار شوکت مدار حسب الامر عدد ایشان را مشخص کرده
مساوی ده هزار نفر شد که باین مکرمت بزرگ فایز گردیده بودند بهمگی ایشان عنایت شاهانه
و موهبت خسروانه جداگانه بعمل آمد و همچنین از راه مزید مرحمت مقرر گردید که کسانیکه از اهل اردو
قرض دار و بند عسار و فقر گرفتار است معلوم نمایند که قرض ایشان از خزانهٔ عامره داده ما
هرچه فرموده ایم وفا خواهیم نمود چون مشخص گردیدن این امر مستلزم طول میبود حوصلهٔ آنحضرت
تاب نیاورده مقرر فرمود که چنانچه نقد از سفید و زرد حاضر و تمامی لشکر را صلا زده هرکس
که از اهل اردو باین درد مبتلا بوده اظهاری مینمودند بهمانساعت از کف عطا بار آنحضرت و

نامدار داماان آمال ایشان از سیم و زر مملو و پر کردیده رخصت انصراف حاصل نمودند و بجهت
بیست هزار طالینت نقد بجهت عوض قرض سپاه نصرت پناه خرج و مصرف کردید و آنانیکه در معارک
جنگ و سفر دریا جان فشانیها بظهور رسانیده بودند بهر یکی از ایشان تاجی از طلا عنایت کردید
اول کسیکه باین موهبت خاص سربلند و بگذاشتن تاج ارجمند کردید پوساسطس و بعد لیوناطیس
نامان بودند که در قلعه طوایف مشهوره بمالی بنحویکه سابق اشاره بآن شد در خدمت آنحضرت کمر
اطاعت بر میان بسته دقیقه در مراسم جانفشانی تغافل و کوتاهی ننمودند و بعد از ایشان نیارخس بود
که در سفر دریا مشقتها بخود قبول و تمامی لشکر را بهمراهی عافیت بخدمت خدیو سلیمان مرتبت رسانید
چهارم آنه سکرطیس نام بود که او نیز در سفر دریا معین نیارخس و در همه حال مراقب احوال او می‌بود و پنجم
هفیسون سردار بود و بباقی سران و سرکردگان نیز مرحمتی شایان و انعامی بی حد و پایان از جانب
خسرو جمشید شان بعمل آمد و بامر آنحضرت تمامی ضوابط و قوانین دولتین ایران و یونان متحد و
مغایرت از میانه برداشته شد و سی هزار از جوانان نامدار ایران بنحویکه پیشتر مرقوم و در سلک ملازمت
انتظام داشتند بدقت تمام ملاحظه سان ایشان کرده چون در نظام یونان کامل و در فنون
جنگ مهارت تمام حاصل نموده بودند همگی ایشان مورد عنایت خاقانی و باسم اپی کونی
که بمعنی وارث است موسوم کردیدند و زمستان آنسال فیروزی مآل در شوشتر توقف و بعضی از
طوایف میدیا که مجددا بمقام طغیان در آمده بودند دوباره از دست جنود مسعود گوشمال خورده
سر بربقه اطاعت آوردند هفیسون سردار نیز در این اوقات بمقتضای قضای سبحانی رخت اقامت
از دار فانی بسرای جاودانی کشیده آنحضرت از وقوع این قضیه هایله بغایت متاسف و محزون
و خاطر مبارکش از این رهگذر بدرد و الم مقرون شد و مقرر کردید که مباشرین امور کشتی رفته از جنگل
مازندران چوب و درخت بقدر ضرورت قطع و کشتیها انجام داده در دریای خضر بکار اندازند

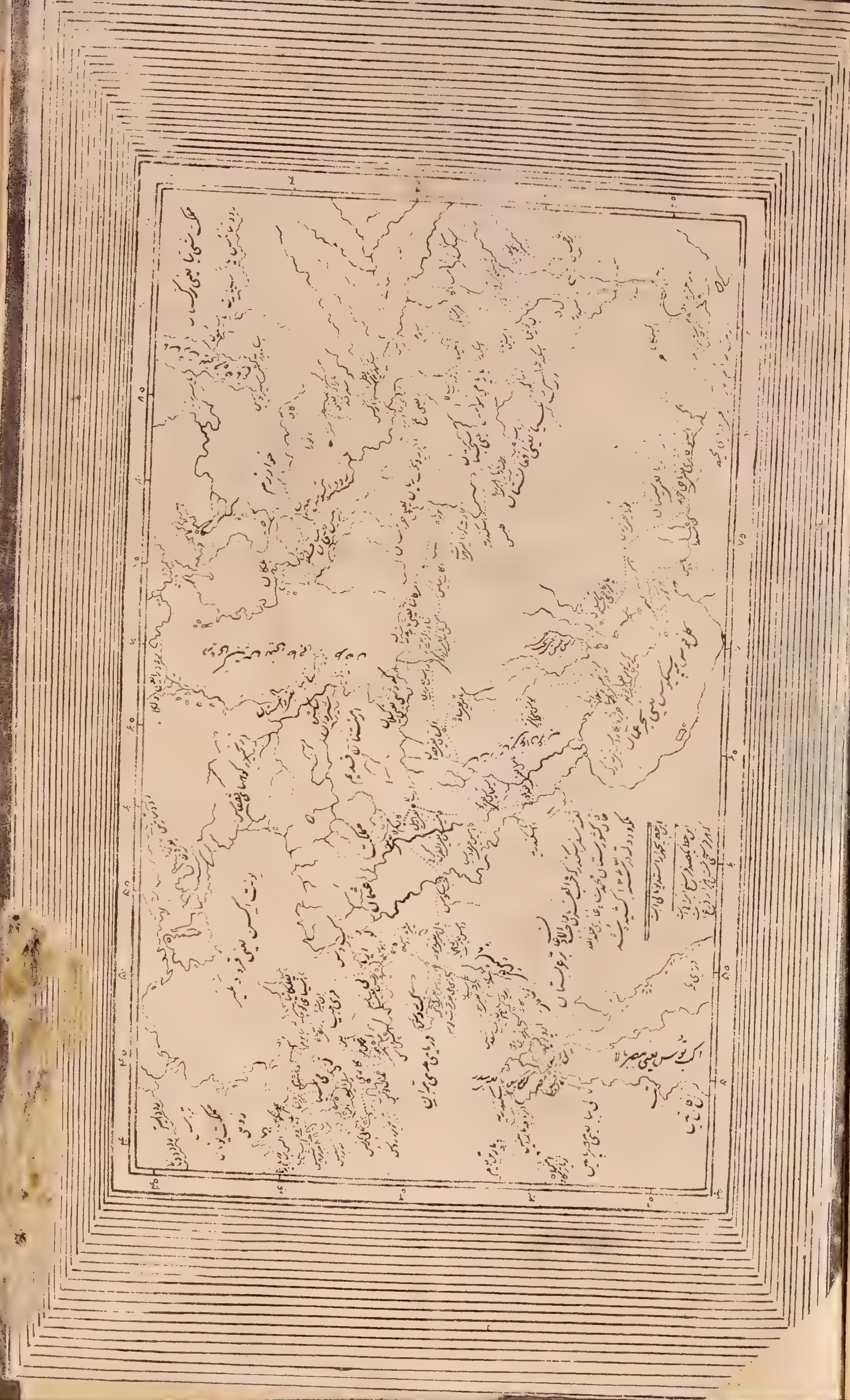
در ذکر توجه موکب والا ببابلان و خاتمه کار خدیو دوران

بنحویکه سابق گذارش یافت در حین انصراف موکب والا از هندوستان منظور نظر آفتاب
نشان آن بود که یکسر عازم بابلان و در آن بلده نزهت بنیان یکچند بانتظام امور سپاه منصور
و انتساق کار نزدیک و دور بپردازند در این اوقات که فراغت تمام از امور خاص و عام شوشتر
حاصل فرمودند مقرر کردید که قراطریس سردار با پشخانه و تمامی احمال و اثقال اردو عازم بابلان

و رایات جهانگشا نیز چند روز بعد متعاقب بآن صوب شقه‌گشا کردید و بعد از ورود بآن بلده
مینونشان مقرر کردید که کارکنان سرکار شوکت مدار بسرانجام نمودن تدارکات و ضروریات
سفر که پیشنهاد خاطر انور بود بپردازند و منظور نظر مرحمت گستر این بود که امور عربستان نیز بر
وفق دلخواه صورت انجام یابد مقرر فرمود که نیارخس کماکان در سر شغل کشتیها و مرمت و سرانجام
نمودن ضروریات آنها پرداخته از جانب جنوب دریای فارس عازم دریای عربستان و از آنجا
نیز قدری بالا رفته خود را بشهر اسکندریه که از مستحدثات طبع خدیو اقلیم گیر بود رسانند و مقرر کردید
که جمعی از لشکر نصرت اثر بکشتیهای کوچک سوار و رفته کنار دریای فارس را بدقت تمام ملاحظه
و چگونگی عرض راه را معلوم و مشخص کرده خبر بخدیو بحر و بر رسانند و حرکت موکب همایون را قرار داد
و معین فرمودند که در فلان روز با بخت فیروز عزیمت خواهد شد درین اوقات سپهر غدار که هیچوقت بکام
دل احدی از آحاد روزگار رفتار ننموده است حیله برانگیخته مرضی صعب بمزاج شریف آنحضرت عارض
و اطبای حذاقت پیشه که در خدمت فلک رفعت همیشه حاضر بودند از معالجه عاجز مانده بهمین ناخوشی
منادی حق را لبیک اجابت گفته رخت زندگانی بسرای جاودانی کشیدند و وقایع نویسان حالات
آنحضرت کیفیت وفات آن خدیو گردون حشمت را بدین نمط تحریر نموده‌اند که در ایام توقف موکب والا
در بابلان در شب هفدهم شهر دسیوس یونانی موافق سال سیصد و بیست و چهار پیش از بعثت
حضرت عیسی علیه السلام آنحضرت نیارخس و باقی امرا و سرداران لشکر را بضیافت خاص
سرافراز و قتیکه مجلس مهمانی تمام و اهل مجلس هریک بمنزل خود رفتن آغاز نمودند آنحضرت نیز اراده
کرد که بحرم خانه تشریف برده مشغول آسایش و استراحت باشند میدیس نام که یکی از سرکردگان
معتبر خدیو فلک احتشام بود مستدعی این شد که آنحضرت قدم رنجه فرموده بشمع قدوم سعادت لزوم
منزل او را پرنور و ساعتی بتجرع راح ریحانی مشغول عیش و سرور کردند آنحضرت نیز از راه مزید
مرحمت و کوچک دلی که طبع اقدسش را جبلی می‌بود مسئول او را اجابت و در اکل و شرب افراط بی غایت
کرده فردای آنشب که هجدهم ماه مذکور بود تبی شدید در مزاج آنحضرت پدید کردید و باستصواب
و صلاح دید اطبا بحمام رفته ساعتی بخواب استراحت قیام نمودند اما دقیقه از انتظام لشکر نصرت
فرجام تغافل نورزیده با همان ناخوشی حال مقرر فرمود که تمامی لشکر در تدارک سفر بوده انشاءالله الرحمن
در بیست و دویم این ماه موکب ظفر پناه از اینجا حرکت و کشتیها نیز در بیست و سیم روانه باشند
روز نوزدهم باز بحمام تشریف برده قدری آرام و بعد از بیرون شدن منزل میدیس را دوباره تشریف

وجود راحت اینکه این ناخوشی تب بلکه از خاطر مرحمت ذخایر فراموش کرد و مشغول پاره چیزها
فرمودند اما فایده باحوال آنحضرت نکرد و شب بیستم باز بحمام رفته بقدر عادت از خوردنیها میل
نمود و تبش در حد افراط شد روز بیستم باز اطبا تجویز حمام کرده در حمام نیارخس را احضار و بدستور
روز پیشین قدغن فرمود که در تهیه و تدارک کشتیها بوده در بیست و سیم حرکت نمایند روز بیست و دویم
باز بحمام رفته از نذر و قربانی بقدریکه لازم بود بامر آنحضرت بعمل آوردند باز تفاوتی رو نداده
کماکان تب شدت داشت عصر روز مذکور باز بحمام تشریف برده تب آنحضرت از روزهای دیگر
زیادتر در روز بیست و دویم نیز بدستور قربانی علیحده کردند افاقه نشد و در بیست و سیم تمامی آمرا و امنای
دولت آنحضرت را با کمال مشقت بقربانگاه و در آنجای مبارک مستدعی رفع این ناخوشی از درگاه
حضرت آله شدند فایده نکرد در روز بیست و چهارم احوالش مغشوش در بیست و پنجم زیاده بر سابق
و بمرتبه پریشانی رسیده امر فرمود که تمامی سران و بزرگان سپاه در مجلس ارم اشتباه وقت عصر
حاضر کردند که با طلایه پاره گفتگوها پرداخته شود حسب الامر تمامی ایشان در آنوقت شرفیاب حضور شدند
و چون ناخوشی آنحضرت در عین شدت بود از این فیض عظیم بی نصیب گردیده مراجعت نمودند شب بیست و ششم
نیز بهمان طریق و در روزش نیز تخفیفی نیافته کماکان بود روز بیست و هفتم تمامی لشکر توهم اینکه
بلکه چیزی بر سر خدیو سلیمان فرآمده است برهم خورده مستدعی این شدند که خود رفته مشافهه آنحضرت را
دیدن نمایند بجهت رفع این توهم چند نفر معتبرین ایشانرا بحضور خدیو دوران برده چون حیات آنحضرت
مشخص و معلوم نمودند قدری آرام و بشغلهای خود قیام نمودند بیست و هشتم آنماه وقت عصر آن بر
گزیده یزدان چشم ازین جهان پوشیده در بهشت جاودان منزل نمود انا لله و انا الیه راجعون
بعد از وقوع این مقدمه اغتشاش تام میان حکام و سرداران لشکر بظهور رسیده هفت روز
جنازه آنحضرت برجا مانده احدی پیرامون امور تکفین و تجهیزش نگردید بعد از هفت روز وصیت نامه
آنحضرت که در زمان حیات خودش مرقوم گردیده بود بدست افتاده ملاحظه و سوای نظام امور کشتیها و تاکیدات
و امنیت شوارع و راهها چیزی دیگر ندیدند در خصوص تعیین شاه و ولی که در زمان حیوة آنحضرت
تعیین نموده بودند همین انقدر فرموده بود که هرکس بعد از من لیاقت سلطنت داشته باشد پادشاه
خواهد بود و الی دو سال جنازه آنحضرت را بطوریکه از پوسیدن محفوظ ماند نگاهداری بعد از دو سال
در حوالی مصر در شهر اسکندریه که از مستحدثات طبع خود آنحضرت بود با اعزاز و احترام مدفون ساختند
و بعد از فوت آنحضرت تمامی اولاد ذکور او بدست مفسدین و خاینین این دولت بقتل رسیده و عمر آنحضرت

سی و دو سال و در عرض دوازده سال مصر و ناطالیا و مملکت بابلان و ایران و قدری از هندوستان
و بعضی از ترکستان را مسخر و پیشنهاد خاطر انورش این بود که تمامی ممالک ربع مسکون را بحیطه تسخیر
آورد اما مصراع اجل بداد و امانش فغان زچرخ کهن و شیوه رافت و مهربانی آنحضرت
نسبت بعموم سپاه و رعیت بمرتبه بود که با وجودیکه بسیاری از ممالک محروسه بضرب شمشیر بحیطه تسخیر
رسیده مردمان و اهالی آنجا مورد سیاست گردیده بودند همگی ایشان بعد از استماع خبر وحشت
اثر فوت آنحضرت و زمان تا مدتی آغاز گریه و زاری و مشغول نوحه و بیقراری گردیدند و از بسکه از حکام
تربیت یافته دست مرحمت آنحضرت بودند مردمان ولایات از ایشان راضی و شاکر بودند بعد از
وقوع این قضیه هایله بهیچوجه تغییر و تبدیلی درباره ایشان بعمل نیامده از جهت اینکه منسوب آنحضرت
بوده اند از جان و دل اطاعت ایشانرا بر ذمت خود لازم و الی مدتهای مدید تزلزلی در
عقیده هیچیک از رعایا و برایا بظهور نرسید



که چند سال قبل درقلیل مدت حکومت نظامی امنیه بروز و شهود رسانیده آتیه خودرا درخشان ومشعشع امید وار باشیم که سالیان دراز درسرپرستی این حکومت محبوب وظل مرحمت آن امارت معظم رئوف بدعا گوئی ذات مقدس بندگان حضرت اشرف ریاست وزراء عظام دامت عظمته قیام واقدام نمائیم در خاتمه تمنا اینکه تشکرات صمیمانه دعا گویان را تقدیم مقام منیعشان فرمائید . محمد تقی الموسوی ، افتخار التجار ، انتظام العلماء ، محمد علی زوار ، سید محمود رشتی ، افتخار زاده ، میرزا احمد تاجر ، رئیس التجار ، میرزا محمود رئیس زاده ، حسن الحسینی احمد ، حاجی میرزا داود خان ، رئیس زاده ، ملك ، شرکاء ، رسول [illegible]

الیه برافراد بدبخت این سامان کمتر ازفجایع سمیتقو در اروبیه و ظلم وستم انوار در لرستان و بالاخره فجایع اعمال خزعل در خوزستان نبوده است اینك که حکمران محبوب نظامی امر بتبعید مشار الیه فرموده فضای درجز را از لوث وجود حجت الواعظین پاك فرموده اند نمیدانیم باچه لسانی و بیانی قدر دانی مراحم مبذوله آن امارت معظم لشکررا دراعزام چنین صاحب منصب جدی فعالی مثل حضرت آقای سلطان عبد الرزاق خان بنمائیم همین قدر میگوئیم که تاعمر داریم فارغ البال دعا گوی ذات مقدس حضرت اشرف وده بقای حکمران محبوب خودرا درظل توجهات کامله حضرت اشرف از خداوند متعال خواستار میباشیم . [illegible] . محمدعلی ،

تشکر و معذرت

درین مصیبت ناگهانی فوت جوان ناکام دانشمند میرزا حسنخان مرندی عضو کارگذاری محترمه چون عده ازمحترمین وآقایان وتجار و دوستان دربنده منزل بعنوان تسلیت وترحیم تشریف آورده واین بنده را ممنون فرموده اند خاصه معلمین مدارس مشهد که ازراه قدردانی همکاران برای مرحوم در مدرسه متوسطه تشکیل مجلس ترحیمی هم داده بودند لذا چون بملاحظه کسالت وماه رمضان امکان ندارد حضور یکان یکانشان شرفیاب شوم بوسیله جریده فریده مهر منیر بامنتهای احترام مراتب تشکر وامتنان را باعذر عدم شرفیابی تقدیم مینمایم

نمره۱۱۴۰ الحاج احمد رضایوف تبریزی

کارکنان اداره مهرمنیر هم ازفوت ناگهانی اینجوان مظلوم که درنتیجه وطن خواهی تبعید وجوان مرگ شد تاسفات خودرا تقدیم مادربدبخت مظلوم وسایر اقوام آنمرحوم مینمایند

مهر منیر

استقبال ازطرف روسای دوائردولتی وکلیه اهالی بعمل آمد بورود این صاحب منصب فعال حقیقتا اداره ساخلوی واداره حکومتی یکسرو صورت دیگری بخود گرفته درواقع مایه امیدواری وطن پرستان است [illegible]

از درجز بمشهد اعزام شد اهالی درجز از این مسئله خوشنود میباشند

۲ - چند روز است ازطرف آقای مترجم السلطان رئیس نظمیه اعلانی منتشر شده که هر کس جلو دکان خودرا درخت بکارد [illegible]

اعضای حالی آن مقام ریاست جلیله انرا امارت محترم لشکر شرق آقای سرتیپ جانمحمد خان قبول فرموده اند ومنتظریم که قریبا بامر ایشان مجددا اعضای شیر خورشید سرخ مطابق نظامنامه انتخاب خواهند شد تا این موسسه بالمره حفظه قابلیت انرا که شخص شخیص معظم له ریاست افتخاری انرا قبول بنمایند دارا بشود والا ما بان علقه مفرطی که بمقام رفیع امارت جلیله فعلی لشکر شرق داریم بااین انتخاب کهنه که قانونی نبوده وبخلاف نظامنامه اعضای آن انتخاب شده اند قبول ریاست آنرا قابل شان و حیثیت آقای سرتیپ جانمحمد خان فرمانده محترم ومحبوب لشکر شرق نمیدانیم لهذا این مختصررا در عالم ارادت به عرائض خیر خواهانه ما در حضورشان پذیرفته شده وامر بانتخاب جدید مطابق نظامنامه موجودهٔ موسسه مزبوره خواهند داد...

باری یکی از عملیات اعضای این موسسه دادن نمایش هائی است چنانچه منجمله چندی قبل برای جمع آوری اعانه جهت سیل زده کان قاین یك نمایشی دوشب در تلگرافخانه داده بودند که از صورت حساب آن معلوم شد که از فروش نهصد تومان بلیط چهارصد و هشتاد و پنج تومانرا اول باسم خرج نمایش برداشته اند و بعد بقیه آن سیصد هفتاد تومان

ان مبلغ بهره و قسمت مصیبت زده کان شده است درصورتیکه تا کنون شنیده نشده یك نمایشی که نهصد تومان دخل کرده چهار صد و هشتاد و پنج تومان خرج داشته باشد تازه کیها باز نمایشی باسم جمع اوری اعانه برای تعمیر بقیه مقبره قهرمان تاریخی ایران نادرشاه افشار درباغ ملی روز اول نوروز داده بودند که اثرات بسیار بدی را در اذهان اهالی غیور خراسان درنتیجه تحقیری که درین پس از مایه افتخار ایرانیان وفاتح هندوستان وترکستان وخوارزم وافغانستان ونجات دهنده ایران از چنکال دولت‌های روس عثمانی وافغان یعنی قهرمان نامی ما نادر شاه افشار شده است نموده است لهذا صدای لعنت ونفرین عموم بی تحقیر کنان نسبت بمقام عالی ان [illegible] امارت جلیله که یکی از حضار وتماشا بینان این منظره بوده‌اند ازین حرکت بانتهای تنفر از ان صحنه فضاحت خارج شده‌اند وحتی اجانب هم بر عدم شعور ودراکه بی امتیاز هیئت مباشرت این رول تنکین می‌خندیده‌اند که فهمیده بیك نسبت خیلی بدی بمقام یك سلطان عظیم الشانی داده شد وخود وپیس نویس اصلی ان تریمان یك را مورد طعن ولعن عموم می قرار داده‌اند خوب است در آتیه ازین حرکات ننکین این بیشعوران کاملا جلوگیری بشود

شاید عطف توجهی باین ستایشکر دولت وملت بفرمایند ازدو کرور ملك موقوفه علیشاه عادل نادری جداعلای خود که فعلا درتصرف موقوفه خوران است بس از فضل الهی وبیست سال دوندکی وتحمل هزار کونه خسارت یك درهند حمام ویکقطعه باغ مبهی مطابق طومار علیشاه وحکم دیوان عالی تمیز ازتصرف غاصبین خارج و بتصرف خود دو آورده ولی افسوس هزار افسوس که بس از قرنی دوندکی از چنك غاصبین درآورده وبچنکال خونین یکنفر بدتر ازغاصبی انداخته‌ام که بهیچ وسیلهٔ خارج کردن آن را ازیداو نمی توانم یعنی درآن اوقات چون بنده از اوضاع ملکی بی اطلاع وبی بصیرت بودم کسی هم ازآقایان هموطنان برای مساعدت بابنده حاضر نبودند صادق ترك حمامی که سابقا اعمال اودر تمام دفاتر ضبط است بنده را فریب داده حمام را ماهی هیجده تومان باغ را سالی شصت تومان ازبنده اجاره نموده و بعضی از مخرجات را هم بعهده خود قرار داده است باین معنی که همین مبلغ را هم همه ماهه وهمه ساله کلاه سازی و صورت تراشی کند چنانچه تا کنون مدت پنج سال است کرده فعلا که میکویم پنج سال است که هرسالی دوهزار تومان منافع این دوپارچه ملك را که نتیجه عمری جان کندن من است خوردهٔ تورا بس است بکذار لااقل پنج سال هم من متولی حقیقی آن هستم ایرم ایشان حاضر نمیشوند وهر ساعتی یك نوع دسیسه [illegible] کاهی شخص ثالث [illegible] نباشد [illegible] سابهائی که باید بعهده رد می کرد [illegible] حسین قائینی میخواند کاهی [illegible] ورد تنکرده مدرك قرار داده دعوی هزار تومان طلب مینماید آقایان رؤسای محترم عدلیه هم که بخوبی برحال بنده واو مطلع و بصیراند بی‌اطلاعی فرموده عرایض بی‌مورد اورا قبول مینمایند وحال آنکه دو تصدیق ازآقایان حمامی ها و آقایان باغدارها بدست آورده که حمام را ماهی چهل تومان تصدیق داده‌اند ازهمان اول اجاره اش ارزش داشته ودارد و غبن فاحش بل افحش بنده را صریحا تصدیق کرده اند باغ را هم تصدیق کرده اند که باوجودیکه قریب بالعد تومان باشجار وغیره آن خرابی وارد کرده سالی دویست تومان الساعه اجاره دارد وازاول غبن فاحش بنده را عموم این آقایان درمحضر مبارك آقای آقا شیخ حسن بائین خیابانی تصدیق و شهادت داده اند که بنده را مغبون نموده حضرت آقا هم حکم غبن به بنده مرحمت فرموده اند علاوه ادارهٔ اوقاف خراسان حکم وتصدیق داده‌اند که مطابق تصدیق حمامی‌ها وباغدارها وحکم آقای آقا شیخ حسن این معامله از همان اول بی اعتبار بوده است وصادق محکوم است که تخلیه ید نموده از غرامت هزار و دویست تومان غبن بنده برآید مع ذالك مدت شش ماه است که امر باین واضحی وسهولت را اولیای امور معطل و معوق کذارده دیناری هم در این مدت بنده از صادق معروف الحال نکرفته‌ام بلکه عوض انکه خدمات اجداد بنده را ودعاکوئی ستایشکری خودم را منظور نظر قرار بدهند برعکس بعضی ازآقایان باو همراهی مینمایند باری امیدوارم که هرچه زودتر اولیای امور

اعلان

داد خواهی آقای امیرالشعرای نادری

حضور محترم جناب مستطاب عالی آقای مدیر جریده فریده مهر منیر دامت بقائه معروض میدارد مستدعی است این مختصر از مفصل کذارش بنده را دریکی ازصفحات آن جریده فریده درج فرمایند تاانکه از نظر عموم اولیای محترم دولت وملت وهموطنان عزیز وقارئین کرام کذشته



احتشام العلماء ، احمد طبا طبائی ، غلامحسین زوار ، حاجی محمد ثوید الاسلام ، رفعت السادات ، حاجی نظام العلماء ، حاجی معاون التجار ، معتمد الممالك ، امین التجار ، میرزا محمد مجتهد ، حاجی میرزا بزرك مجتهد ، میرزا محمد علی آقا زاده

ازدرجز

تشکر ازتبعید حجة الواعظین

اداره نظمیه درجز امهار ذیل راتصدیق مینماید نظمیه درجز

مقام منیع امارت لشکر شرق دامت شوکته کیه جریده صدای شرق ، خورشید ، آفتاب شرق ، مهرمنیر مدتها بود که درفشار ومضیقه حجة الواعظین و بستکان مشار الیه بودیم وحقیقتا میتوان کفت که نفوذ این شخص .... وصدمات وارده مشار

حسن زاده غلامحسین خلیل‌اف ، شیخ محمد ارچنی رستم محمد حسن‌علی رضا رضا زاده غلامحسین غلام علی نصرالله غلامعلی محمد حسن اسمعیل زادهٔ کرمانی حسین حسن وکیل ارباب علی قادر وردی غلامرضاحسن زاده عباسقلی باباعلی کدخدا محمد محمود حضرتقلی عباسقلی

با ۳۵۱ امضاء دیکر

نمره اعلان ۱۱۵

اخبار ولایت خراسان

درجز ۵ حمل

سه روزقبل ازحمل آقای سلطان عبدالرزاق خان سپهری که یکی از صاحبمنصبان فعال لشکر شرق بشمار میروند بسمت حکومت نظامی وریاست ساخلوی این حدرد وارد مراسم

الحکومه برپا بود جلو صف نظام وهیئت ازاتهای نظمیه تشریف برد پس ازاظهار تبریك بقدر نیمساعت بهمکی نصیحت فرموده عموما را بروشن وزندکی شرافت منمداند امر میفرمودند در واقع افق درجز یك روشنائی بزرکی بخود احساس میکند ازقرار مسموع مسئله مباشرت قراء رابکلی موقوف نموده وبااساس معارف خیلی همراه هستند بلی اینها تمام اثر وطن پرستی یکانه ناجی ایران حضرت اشرف آقای سردار سپه است وبس .

مخبر مهر منیر

درجز ۸ حمل

۱ ـ شیخ عبدالرحیم حجةالواعظین که بعضی حرکات خارج از وظیفه خود داشت ازطرف حکومت نظامی

۳ ـ معزز الملك رئیس کمرك لطف آباد از مشهد وارد و عازم مقر ریاست خود کردید رئیس کمرك سابق مامور باجکیران است وخواهد رفت (مخبر مهر منیر)

اثرات بد غضب انگیز درتعقیب

یك نمایش افتضاح انگیز

✿✿✿

هرچند همه میدانند که انتخاب حالیه مؤسسه شیر خورشید سرخ چون بخلاف نظامنامه انموسسه بطرز خصوصی درچندین‌ماه‌قبل‌صورت کرفته است وتازمانیکه انتخاب تازه‌ازروی نظام نامه نشود این موسسه چندان محل اعتنا نمیباشند ولی نظر باینکه میشنویم آخر الامر بنابراصرار زیاد